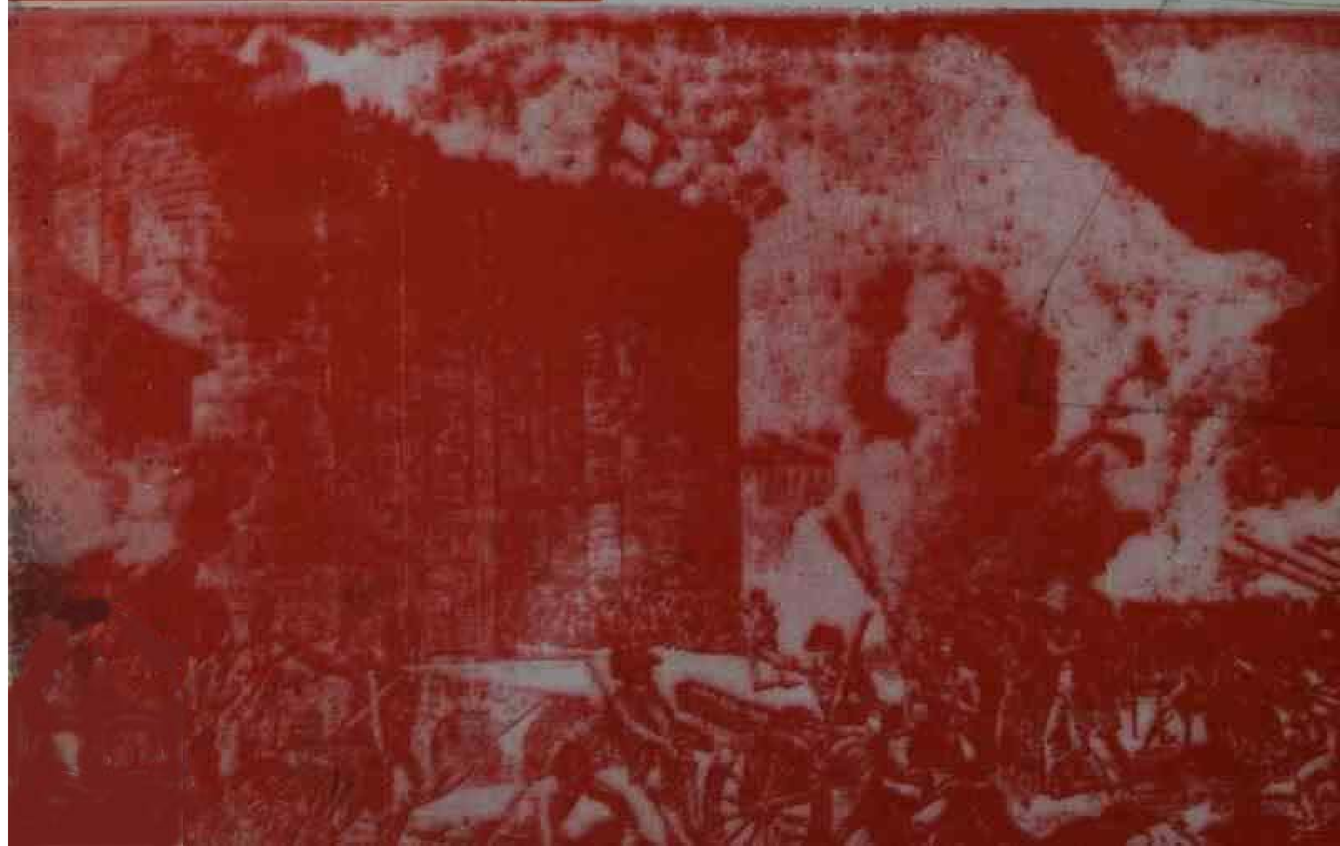
تاریخ قرون وسطی

زیر نظر: پروفسور کامینسکی

ترجمه { مهندس صادق انصاری
محمد باقر مؤمنی

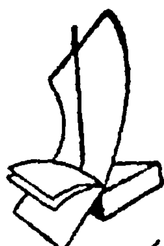


چاپ دوّم

تاریخ قرون وسطی

زیر نظر: پروفسور کاسمینسکی

ترجمهٔ: صادق انصاری
محمدباقر مؤمنی



چاپ دوم این کتاب در دو هزار نسخه در چاپخانه‌های خواجه و افست رشدیه
در پائیز ۱۳۴۶ انجام یافت

فهرست مندرجات

بخش سوم

بخش چهارم

فهرست نقشه‌ها

نقشه‌های کتاب در آتلیهٔ آستارا تهیه شده است

دیباچه‌ای بر چاپ دوم کتاب *

قرون وسطی

درشرق و درغرب

اصطلاح «قرون وسطی» برای نخستین بار درقرن پانزدهم ، دراروپا ، بمیان آمد دراین زمان دانشمندان «هومانیست» عهد رنسانس اروپا ، به تبعیت اززبان شناسانی که‌زبان لاتین را به سه دوران ـ قدیم ، وسطی وجدید ـ تقسیم کرده بودند ، تاریخ اروپا رانیزبه سه دوران تقسیم کردند وزمان خود ـ قرن‌پانزدهم ـ راآغاز «عصرجدید» خواندند. فلاسفه ومورخان بعدی نیز، درقرن شانزدهم وهفدهم ، این اصطلاح را درادبیات تاریخی‌وفلسفی بکاربردند ، و سر انجام درقرن هیجدهم قطعیت یافت و از آن پس از جانب همهٔ مورخان بمنزلهٔ قسمتی از دوران‌های سه‌گانهٔ تاریخ ـ عهد باستان ، قرون وسطی و عصر جدید ـ پذیرفته شد .

نظر باینکه اصطلاح «قرون وسطی» از جانب مورخان اروپائی بمیان آمد ، طبیعی استکه ، دراصل ، درمورد سرزمین‌ها وملت‌های اروپائی ، دردوران معینی ازتاریخ اروپا بکار رفته است . در حقیقت تاریخ قرون وسطی ، طی مدتی مدید ، بطور عمده وقـایع تاریخی سرزمین‌ها وملت‌های قارهٔ اروپارا مورد بررسی قرارمیدهد . دراین‌بررسی‌تاریخ...

چهارم

سرگذشت مردمان چین وهند وژاپن و کره، درزمان‌هائی که باقرون‌وسطی مطابقت دارد، تقریباً به سکوت بر گزار میشود ودر بهترین حالت ، تاآنجا مورد بحث قرار میگیرد که باوقایع تاریخی ملت‌های اروپائی ارتباط مییابد . چنانکه ازهون‌ها درآنجا یادمیشود که به قلب اروپا یورش میبرند ؛ و یامثلاً تاریخ ایران تا حدودی مورد بحث واقع میشود که با تاریخ بیزانس پیوند مییابد ؛ عرب‌ها پس از فتوحاتشان دربین ملت‌های اروپائی وارد تاریخ «قرون‌وسطی» میشوند ؛ نام مغول همراه باداستان سپاهیان سردار معروف مغولی ـ سوبوتای ـ که به مجارستان رسید ، به تاریخ راه مییابد ، و همینکه این سردار پای خود را از اروپا بیرون مینهد وسلطهٔ «اردوی طلائی» در اروپای شرقی پایان میپذیرد ، مغول‌ها نیز ، یکباره ، از صحنهٔ «تاریخ» محو میشوند ؛ ترك‌ها ابتدا فقط براثر آنکه يك طرف جنگ‌های «صلیبی» هستند ، و سپس بعلت آنکه بیزانس را شکست میدهند و خود به خاك اروپا قدم میگذارند، در تاریخ «قرون وسطی» واردمیشوند . مورخان اروپائی تاریخ عمومی «قرون وسطی» همهٔ این اقوام و ملت‌ها را ، که گوئی به جهان دیگری تعلق دارند، باعبارت کلی « شرق » نام میبرند .

رفته‌رفته تصور کلی «شرق» جان میگیرد . تاریخ مردمان آسیا و شمال افریقا بصورت رشتهٔ خاصی بنام «تاریخ شرق» از تاریخ «اصلی» جدا میشود . با اینهمه ، تاریخ شرق و تقسیم‌بندی بعدی آن ـ تاریخ شرق باستان ، شرق قرون وسطی و شرق جدید ـ که در حدود برخوردهای شرق وغرب موردبررسی قرار میگیرد ، نمیتواند به تحلیل منطقی تاریخ عمومی ملت‌ها و سرزمین‌هائی که در دنیای آنروز ـ قرون وسطی ـ در ارتباط یکدیگر بسرمیبردند کمکی کرده باشد .

گرایش بیشتر اروپائیان به شرق نیز، فقط تحلیل انتزاعی تاریخ شرق رابسط میدهد . در این تحلیل ، زمینهٔ واحد و مضمون مشترك تاریخی و جهت معین سیر تاریخ ، که سراسر سرزمین‌ها و ملت‌های شرق وغرب را طی قرون وسطی بیکدیگر پیوند میدهد ، در نظر گرفته نمیشود .

زمینهٔ واحد و مضمون مشترك «قرون وسطی»

دانش تاریخ نشان میدهد که قرون وسطی مرحلهٔ معین در تاریخ بشر است که بامضمون مشترك و برزمینه‌ای واحد در شرایط معینی بوجود میاید ، و چه در شرق وچه در غرب ، در جهت معینی سیر میکند :

حتی تصور «قرون وسطی» از جانب متفکران و مورخان شرق و غرب ، از انگیزهٔ واحدی سرچشمه میگیرد : «رنسانس» درشرق وغرب ، مضمون‌های مشابهی دارد : فرهنگ، ادبیات و هنر ، همه‌جا سیمای قرون وسطائی خود را نشان میدهد : قرون وسطی در

آسیا و اروپا بر ویرانه‌های دنیای قدیم ـ دولت‌های برده‌دار ـ رشد میکند و تکامل مییابد: طی این دوران ، هم درآسیا و هم در اروپا ، اقوام و ملل جدیدی در صحنهٔ تاریخ ظهور میکنند و بسیاری از آنها ساختمان ملت‌های کنونی را بنیان مینهند . سیر تکامل تاریخ با درآمیختگی عناصر تمدن قدیم با عناصر تمدن «جدید» مشخص است ؛ جغرافیای تاریخی ملل ، شرق و غرب را بیکدیگر می‌پیوندد ؛ مذهب و سازمانهای سیاسی آن ، بعنوان روبنای جامعهٔ فئودال ، طی تمام دوران قرون وسطی ، نقش عظیمی را ایفا میکند : مبارزهٔ توده‌های روستائی وتهی‌دستان شهری علیه طبقهٔ حاکم ـ زمین‌داران فئودال ـ به تغییر شرایط اجتماعی اقتصادی منجر میشودوسرانجام قرون وسطی را به پایان خود میرساند . همهٔ اینها زمینه‌های مشترکی است که ، در شرق وغرب ، خطوط مشخصهٔ قرون وسطی را ، بعنوان یکی از دوران‌های اساسی تکامل جامعهٔ بشری ، نمودار میسازند .

مضمون اجتماعی ـ اقتصادی «قرون وسطی» فئودالیسم است که در سراسر تاریخ این دوران ، با مشخصات اصلی خود ، همهٔ کشورهای شرق وغرب را ، با تفاوت‌هائی ، دربر میگیرد . درآخرین مرحلهٔ فئودالیسم ، عناصر اولیهٔ تکوین جامعهٔ جدید ـ سرمایه‌داری ـ پا به عرصه مینهد ، رشد میکند و تکامل مییابد ، و سرانجام ، فئودالیسم را به انحطاط و نابودی میکشاند .

«رنسانس» ـ تصور تاریخی «قرون وسطی»

هومانیست‌های اروپائی که اصطلاح «قرون وسطی» را بمیان آوردند ، آن را دورانی میدانستند که طی آن ملت‌های اروپائی درجهل و تاریکی غوطه‌ور شده بودند . این دوران ، با جهان بینی مندرس و افکار مذهبی کهن و نظریات علمی عتیق ، از نظر آنها مردود و محکوم بود ؛ وبهمین‌جهت بود که بازگشت به آنچه آنها آن را عهد باستان فکر میکردند ، مطرح گردید . اصطلاح رنسانس RENAISSANCE (تجدید حیات) ـ در حقیقت انعکاس کوششی بود که متفکران اروپائی آن عصر برای احیای فرهنگ قدیم ، که مورد ستایش آنها بود ، بجا میاوردند .

چنین گرایشی ، منحصر به اروپا نیست . در چین ، درنیمهٔ دوم قرن هشتم ، موجی در امپراتوری تانگ برخاست که بصورت نیرومندترین جریان فکری قرون متوالی ، تا هجوم مغول ، یعنی تا قرن سیزدهم ، مبدل شد . نمایندگان برجستهٔ این جنبش شعار بازگشت به « تعلیم و تربیت قدیم » «KU–WEN» را بمیان آوردند . اینان نیز هرچند اصطلاح «قرون وسطی» را بکار نبردند ، ولی به دوران بین عهد باستان و زمان خودشان بمنزلهٔ دورانی که در مقایسه با عهد باستان تمدن و فرهنگی پست‌تر دارد ، مینگریستند .

جالب اینست که ازنظر متفکران چینی آن‌زمان ، این دوران بینابینی بلحاظ گسترش

و تحکیم یك مذهب جدید ــ آئین بودا ــ بین قرن سوم وششم ، مشخص است . نمایندگان «بازگشت به تعلیم و تربیت قدیم» در قبال تشویق و توسعهٔ آنچه آنها موهوم پرستی وحشیانه تلقی میکردند باعتراض برخاستند . هان یو ــ HAN_YÜ ــ دانشمند برجستهٔ این عصر موضوع انتقال استخوان بودارا به چین وسپردن آن به کاخ معبد سخت مورد انتقاد قرارداد. وی نوشت «گذشته از هر چیز ، بودا مدت مدیدی است ، مرده است ، و این فقط قسمتی از استخوان پوسیدهٔ اوست که جز پلیدی و زشتی چیزی نیست ، چرا بایدآن را درکاخ معبد نگاهداشت ؟» وی تعالم کنفوسیوس را ، در قبال مذاهب جدید ــ آئین بودا و آئین تائو ــ تبلیغ و تفسیر میکرد ومیگفت «معلم (کنفوسیوس) نه ازخداونه ازشیطان چیزی گفته است». در حقیقت ، بسیاری از پیشقدمان جنبش چینی «بازگشت به تعلیم و تربیت قدیم» مذهب را بعنوان مجموعه‌ای از موهوم پرستی‌های مختلف مورد تحقیر قرار میدادند .

هان‌یو شالودهٔ اصلی این جنبش راتنظیم میکند : اوآن را باکلمهٔ « JEN » «انسانی» ویاکاملتر ، «راه انسانی» بیان میکند . و چنانکه میدانیم این اصطلاح را میتوان قرینهٔ کلمهٔ «هومانیسم ــ Humanisme » دانست که در شرایط اجتماعی‌معین از جانب پیشگامان رنسانس بمیان آمده است .

به جهان‌اسلام ، و قبل از همه به اسلام ایران وآسیای میانه ، نظر افکنیم . میدانیم که بین قرون نهم و یازدهم ، در این کانون عظیم تمدن اسلامی ، علم و فلسفه و تعلیم و تربیت پیشرفت‌بسیارکرد . فارابی ، ابن سینا ، خوارزمی ، بیرونی و سایر مردان بزرگ دنیای دانش‌آن عصر ، درحقیقت ، «هومانیست»های اصیلی‌بودندکه با جذب میراث دنیای قدیم ، و باگسترش و تکامل‌آن ، درست مانند همکاران خود در چین ،که پیش ازآنان آمده بودند ، وهمفکران اروپائی‌شان،که بعداً پا بعرصه نهادند ، درآفرینش روشن‌فکری و تعلیم و تربیت جدید نقش برجسته و پیشگام داشتند . اینان تمام منابع عمدهٔ دانش وتمدن عظیم وکهن اقوام و ملت‌های عهد باستان را ، از یونان و رم و ایران و هند و احتمالاً چین ، در بنیان‌گزاری فلسفه و دانش جدید مورد استفاده قرار دادند .

این اشتراك فکری دراروپا وچین وایران وآسیای میانه چه چیزی را نشان‌میدهد؟ قبل از هر چیز این حقیقت را نمودار میسازدکه امواج روشن فکری جدید درکانون‌های تمدن آسیا و اروپا بعنوان تظاهری از قانون کلی سیر تاریخ است ، که لزوماً درشرایط معینی در جریان‌تکامل‌تمدن‌های‌بزرگ قدیمی ، روی میدهد . بدیهی است تمام پدیده‌های فکری جدید را نمیتوان‌کاملاً یکی دانست . و اگر موافق باشیم‌آنرا «رنسانس» بنامیم ، آنگاه پی‌میبریم که «رنسانس چین» و «رنسانس‌آسیای غربی و میانه» هریك عمیقاً دارای خصوصیات خود میباشندکه‌آنها را از یکدیگر ، و هر یك ازآنها را از «رنسانس‌اروپائی» متمایز میسازد .

ولی ، با همهٔ این تفاوت‌ها ، جوهر تاریخی‌ای که پدیدهٔ «رنسانس» را بوجود آورده یکی‌است . رنسانس یك پدیدهٔ منحصراً اروپائی نیست ، شرایط معینی که طی آن این پدیدهٔ فکری ، هم در آسیا و هم در اروپا ، بوجود آمده ، پرورش یافته و تکامل پذیرفته است یك زمینهٔ تاریخی مشترك دارد ، و آن توسعهٔ سریع فرهنگ شهری ، در مراحل واپسین قرون وسطائی ، میباشد که در جریان آن گروهی عظیم از نویسندگان ، حقوقدانان ، مورخان ، فیلسوفان و پیشوایان اجتماعی پدیدار میشوند . این گروه با فرهنگ شهری پیوند نزدیك دارند و با استفاده از نتایج تمدن جدید ، که یك عامل مهم آن را میتوان توسعهٔ چاپ کتاب دانست ، زوایای تاریك دورانی را که رو به انحطاط مینهد روشن میکنند و با جذب تمام منابع علم و فلسفهٔ دنیای باستان پرچم روشن فکری جدید را بدوش میکشند و پیش آمدن «عصر جدید» را ، که عناصر اولیهٔ آن کم و بیش تکوین مییافت ، بشارت میدهند . در چنین شرایطی است که تصوری از «قرون وسطی» ، دورانی که زوال آن نزدیك میشود ، بوجود میاید .

قرون وسطی ، بر ویرانهٔ دولت‌های برده‌دار

در آستانهٔ ظهور «قرون وسطی» ، دنیای قدیم را پنج دولت بزرگ برده‌دار تشکیل میداد ، که میتوان آنان را قدرت‌های بزرگ آن روز بشمار آورد . این دولت‌ها عبارت بودند از امپراتوری هان در آسیای شرقی ، امپراتوری گوپتا در هند ، پادشاهی کوشانا در ترکستان غربی ، پادشاهی پارت‌ها در ایران و بین‌النهرین ، و امپراتوری رم در آسیای غربی ، شمال آفریقا و اروپای غربی .

تجزیهٔ امپراتوری هان در پایان قرن دوم آغاز شد ، پارت‌ها در آغاز قرن سوم سقوط کردند ، و هرچند سقوط امپراتوری رم را قرن پنجم میدانند ولی در حقیقت امپراتوری در قرن چهارم تجزیه‌شده بود و «بربر»های فاتح از همان زمان سلطهٔ خود را در قسمت غربی بنیان نهادند؛ دقیق‌تر بگوئیم علائم تجزیهٔ امپراتوری رم ، حتی زودتر ، یعنی در قرن سوم پدیدار شده بود ، چه ، در آن موقع با دشواری بسیار میتوانستند یورش‌های سخت «بربر»ها را دفع کنند .

پس ، قرن سوم قرن اضمحلال دولت‌های برده‌دار در سه کانون عمدهٔ تمدن قدیم - چین ، ایران و رم - میباشد ، با این تفاوت که تحول در چین شدیدتر و در ایران ضعیفتر بوده است . انتقال از نظام برده‌داری به نظام فئودالی در دو کانون دیگر تمدن قدیم دیرتر شروع شد : پادشاهی کوشانا ، که در قرن چهارم علائم اضمحلال آن مشهود بود ، در پایان قرن پنجم سقوط کرد و ، پس از آن ، نوبت همسایهٔ آن رسید ، اضمحلال امپراتوری گوپتا در اوایل قرن ششم قطعیت یافت . با اینهمه ، اگر مقیاس تاریخی جهانی را در نظر گیریم ، قرن سوم را باید بمنزلهٔ آغاز جریانی دانست که به استقرار فئودالیسم ، بعنوان نظام مسلط

اجتماعی ـ اقتصادی ، منجر میگردد .

ظهورقرون وسطی برویرانه‌های جهان قدیم ـ برده‌داری ـ زمینهٔ مشترك تاریخ این دوران را ، در شرق و غرب ، بوجود میاورد .

ظهورملت‌های «جوان»

زمینهٔ مشترك دیگر این است که ، در سحرگاه قرون وسطی ، بین قرن سوم تاپنجم ، ملت‌های «جوان» بسیاری پای بعرصهٔ تاریخ مینهند . درگیر و دارانتقال به «قرون وسطی» دو امپراتوری مقتدر دنیای قدیم ـ هان و رم ـ مدت درازی یورش اقوام چندی را تحمل میکردند . جالب این که هردوی آنها این اقوام راباکلماتی میخواندندکه مطلقا معنی‌مشابه دارند: چینی‌ها آنها را«هو ـ Hu» یا «ین‌هو ـ Jen—Hu» ، وورمی‌ها «بربری ـ Barbari» مینامیدند . چینی‌های قرن سوم بااقوامی مانند هون‌ها ، تبتی‌ها ، هسین‌پی‌ها ـ Hsien-pi ـ و... بعدهاترك‌هامواجه شدند. رومیان با گوت‌ها، واندال‌ها، آلان‌ها، لمباردها ، فرانك‌ها، هون‌ها ، و بعدها ، اسلاوها برخورد داشتند .

برخی از اقوامی که چین قدیم را دوره کرده بودند ، در قرن چهارم آن را به دو قسمت جنوبی و شمالی جدا ساختند . در قسمت شمالی آن هون‌ها ، تبتی‌ها وهسین‌پی‌ها پادشاهی خودرابنیان نهادند . واندال‌ها ، گت‌های شرقی وغربی وفرانك‌ها ،که رم‌قدیم‌را احاطه‌کرده بودند ، در قرن چهارم ، امپراتوری رم را بدونیم تقسیم‌کردند و خود درنیمهٔ غربی‌آن استقرار یافتند . در سرزمین‌های دیگر دنیای قدیم نیزوضعیت بهمین منوال بود: پارت‌ها در قرن سوم بدست گروهی از قبایل ایرانی، که دولت جدیدی تحت سلطهٔساسانیان بوجودآوردند، سقوط‌کردند. پادشاهی‌کوشاناوامپراتوری گوپتا در قرن پنجم‌زیرضربه‌های عیاطله (هون‌های سفید) افتادند .

اختلاط و آمیختگی اقوام و قبایل «جوان» با ملت‌های قدیم یکی‌از خصوصیات اصلی فئودالیسم را در مرحلهٔ تکوین‌آن نشان میدهد . همین‌خصوصیات بنوبهٔ خودتمام سیرقرون وسطی را ، در شرق وغرب ، تحت تأثیر خود قرار میدهد .

با اینهمه ، نباید تفاوت‌ها و جنبه‌های خاص‌آن را،در اروپا وآسیا ، نادیده گرفت. یورش‌های اقوام «بربر» به امپراتوری‌رم غربی موجب شدکه امپراتوری موجودیت خودرا ازدست بدهد . وپادشاهی‌های«بربر»که درجای‌آن برخاستند سیمای‌اروپا رابکلی‌دگرگون ساختند . و حال آنکه در چین وضعیت بصورت دیگری تکامل یافت . قسمت جنوبی چین از تأثیر تهاجمات دور بود و بصورت خود چین بر قرار ماند ؛ و حتی در قسمت شمالی این‌سرزمین نیزپادشاهی‌های‌جدید بزودی ازحالت «بربری» درآمدند وبه‌چینی مبدل شدند.. و همین خصوصیت برای احیای بعدی وحدت سیاسی‌کشور شالوده‌ای بود .

سیر تکامل همچنان ادامه یافت . ملت‌ها و اقوام جدید دیگری به صحنهٔ تاریخ‌قرون وسطی کشیده شدند . در شرق آسیا ژاپنی‌ها ، تانگوت‌ها ــ Tanguts ، کی‌تان‌ها ـ Kitans و مغول‌ها ، در آسیای غربی ترک‌ها و در خاورمیانه عرب‌ها وارد عرصه شدند . برخی از این اقوام‌درسرزمین کشورهای قدیم استقرار یافتند ؛ یا درآنجا دولت خاص خود رابوجود آوردند ، یا با مردم محلی یکی شدند و یا آنها را از میان بردند . برخی‌دیگر دولت‌های خود را در سرزمین‌هـای تازه‌ای بنیان نهادند و از این راه سرزمین‌های وسیعی از دنیای کهن را به جریان عمومی تاریخ قرون وسطی کشاندند . تاریخ اروپای قرون وسطی ازاین جهت بسیار جالب است . این تاریخ جریان مشخص بوجودآمدن ، و بصورت ملت تکامل یافتن ، ملت‌های اروپائی را دربر دارد . تاریخ فرانسویان ، انگلیسی‌ها ، آلمانی‌ها ، اسپانیائی‌ها ، ایتالیائی‌ها و سایر ملل امروزی اروپا با تمام خصوصیات ملی خود ، فقط در جریان تاریخ اروپای قرون وسطی میتواند مفهوم باشد . همین مطلب را دربارهٔاقوام اسلاوی جنوبی، غربی ، وشرقی ــ روس‌ها، چک‌ها ، لهستانی‌ها، بلغارهاودیگران ــ میتوان گفت .

آمیختگی تمدن‌کهن و «نوین»

جنبهٔ مشخص دیگر قرون وسطی این حقیقت است‌که در این دوران ملت‌ها ، در شرق‌و در غرب ، در حالی تمدن خودرا ایجاد میکردند‌که میراثی از تمدن قدیم‌داشتند؛ برخی مستقیماً وارث آن بودند و دیگران با واسطهٔ قدیمی‌ها برآن دست یافته بودند . تمام اقوام و ملت‌های‌آسیای‌شرقی و جنوب شرقی‌تحت تأثیر تمدن‌قدیم چین قرار گرفتند. نفوذ تمدن هند ، اقوام بسیاری را در هند و ترکستان غربی تحت‌تأثیر قرار داد . تمدن ترکستان غربی ، متقابلاً ، نفوذ خود را بین اقوام‌آسیای مرکزی و حتی چین گسترش بخشید . تمدن‌یونانی ــ رومی، اروپا وآسیای صغیر وشمال افریقا را در برگرفت ، وحتی به ایران وآسیای میانه رسید .

با اینهمه، قرون وسطی دورانی است‌که، در عین‌حال‌که میراثی ازتمدن قدیم‌دارد خود جانشین عهد قدیم شده و باآن عهد تفاوت‌های اساسی دارد . این دوگانگی ، یعنی نفوذ تمدن قدیم از یکطرف ، و جانشین شدن‌آن وسیلهٔ تمدنی جدید ، از طرف دیگر ، جنبهٔ اساسی توسعهٔ فرهنگ را طی قرون وسطی بوجود میاورد .

نقش تمدن قدیم ، در توسعه و تکامل قرون وسطی ، در دو مرحلهٔ تاریخی خودنمائی میکند .

نخست ، هنگامی است‌که جامعهٔ فئودالی قرون وسطی شکل میگیرد . این مرحله‌در جریان برخورد تندوتیزعناصر نو وکهنه ، در تمام زمینه‌ها ، بوجود میاید ، برخوردی‌که

موجب ویران شدن دنیای برده‌داری میشود . در همین زمان ، نظام فئودالی جدید بسیاری از عناصر فرهنگ و تمدن دولت‌های برده‌دار را بخود جذب میکند .

دوم ، در شرایطی است که عناصر روابط اقتصادی جدید ـ سرمایه‌داری ـ در عهد قرون وسطی پدیدار میشوند . دراین مرحله ، که شاید بتوان آنرا «رنسانس» نامید ، نوعی دوری جوئی ازتمدن وفرهنگ قرون وسطائی و گرایش به تمدن قدیم بچشم میخورد . این برخوردمنفی نسبت به‌فرهنگ وتمدن قرون وسطی بهیچوجه متضمن نفی کامل آن نیست . ونیز گرایش به قدیم عهد باستان ونظام برده‌داری را زنده نکرد ، بلکه درمجموع موجب شدکه آنچه ازعناصر قرون وسطائی که هنوزممکن بود توسعه یابد وبه پیشرفت خود ادامه دهد ازتمدن قدیم اخذشود ودرپیشرفت وتوسعهٔ‌بیشتر نظام فئودالی مورداستفاده قرار گیرد. درحقیقت، تظاهر جدید عناصرفرهنگ وتمدن دوران قدیم در پیشرفت نظام قرون وسطائی بسیارعظیم بود وتامدتی طولانی دوام یافت ودرزمینهٔ فرهنگ و هنربه نتایج بسیاری منجر گردید . میراث تمدن قدیم چنین نقش عظیمی را طی قرون وسطی ، هم در شرق وهم در غرب بازی‌کرده است .

پیوند تاریخی اقوام و ملت‌ها

به جنبهٔ مشخصهٔ دیگری بپردازیم . جغرافیای تاریخی اقوام وملت‌ها نیز، در تمام دوران قرون وسطی جنبهٔ مشخصهٔ مشترك دیگراین دوران را بوجود میآورد . تردید نیست که ملت‌های اروپائی در جریان تاریخ خود ، بایکدیگر از نزدیك تماس داشته‌اند . این حقیقت باموجودیت طولانی«قرون وسطی» در مفهوم اروپائی این اصطلاح ، که بعنوان رشتهٔ خاصی‌ازعلم تاریخ شناخته شده است، کاملاً به‌ثبوت میرسد . اینك ببینیم وضعیت درمجموعهٔ تاریخ قرون وسطی ازچه قرار است ؟

بدنیای قدیم بر گردیم . یونان باستان فقط یك‌کشور اروپائی نبود، کلنی‌های‌یونان درآسیای صغیر، این‌کشور را ، درمجموع ، بیك‌کشور آسیائی ـ اروپائی مبدل کرده بود. جنگ‌های ممتدایران ویونان گواه‌بارزنزدیکترین بستگی‌تاریخ‌یونان‌باتاریخ ملل خاورمیانه است .تاریخ غرب‌نیز، درزمان اسکندر، دیگرفقط تاریخ غرب نبود، بلکه تاریخ شرق‌هم‌بود. بعلاوه دردنیای هلنی ، که پس از اردوکشی‌های اسکندر شکل گرفت ، بین شرق و غرب ، بطورکلی ، جدائی وجود نداشت . یونان اروپائی ، مصرافریقائی ، سوریهٔ آسیای غربی و باختریان در ترکستان غربی ، همهٔ آنها ، درچهارچوب واحدی قرار داشتند .

تقسیم بندی دنیای رم نیزبه شرق وغرب ، دشوار است .امپراتوری رم بهیچ وجه، چه از نظرجغرافیای سیاسی یافرهنگی ، فقط یك دولت اروپائی نبود . حتی در زمینه‌های مذهب، میترائیسم‌ومسیحیت، که درقرن آخرموجودیت‌امپراتوری، حکمفرما بودند، پدیده‌هائی

ظهور میکندکه بیکسان غربی وشرقی محسوب میشوند .

تاریخ امپراتوری رم باتاریخ ملت‌ها واقوام آسیائی وافریقای شمالی اطراف خود بستگی نزدیك داشته است .

پادشاهی‌کوشانانیز، هرچند درآسیا قرار داشت و از این جهت جزو شرق محسوب میشد، ولی سرزمین قبلی باختریان بودکه فرهنگی هلنی داشته است . ضمناً این حکومت که در سرزمین امروزی افغانستان برقرار بود ، قسمتی ازشمال غربی هند بشمار میرفت، واز آنجا بودکه‌آئین بودا گسترش یافت . وبالاخره این حکومت باامپراتوری هان در چین تماس دائمی داشت ،که ازیکطرف تحت تأثیرتمدن چین واقع بود وازطرف دیگر،در جریان این تماس، آئین بودارادرچین گسترش داد . نتیجه اینکه ، پادشاهی کوشانا ، در دوران شکفتگی خود ، چهارراه واقعی تمدن‌های ایرانی ، هلنی ، هندی وچینی بود ؛ و این‌حقیقت در هنر قندهار ، که در آن خطوط اصلی هنرهندی و عناصرهنرهلنی وانعکاسی ازهنرچین قدیم بچشم میخورد ، آشکار میگردد . این آمیختگی همچنین دراین واقعیت منعکس است‌که فرمانروای این سرزمین ، در اوج تاریخی خود ، چهارلقب‌داشت . وی‌را در عین حال پسر آسمان ، شاه شاهان ، سزار، ومهاراجه میخواندند وچنانکه معلوم‌است وی القاب فرمانروایان چین، ایران ، رم وهندرا بخود بسته بود .

امپراتوری هان نیز، باسرزمین‌های مناطق شرق و غرب خود پیوند نزدیك داشت . تاریخ این امپراتوری باتاریخ اقوام شبه جزیرهٔ کره ، آسیای جنوب شرقی و « سرزمین غربی» (ترکستان شرقی آسیای غربی) بهم‌آمیخته بود . مردم چین ازراه ترکستان غربی باملت‌های هند وآسیای غربی در تماس بودند .

چینی‌های امپراتوری‌هان وساکنان‌امپراتوری‌رم نیزاطلاعاتی دربارهٔ یکدیگر داشتند ومیکوشیدند از طریق مبادلهٔ هیئت‌هائی‌روابط نزدیك‌تر برقرار سازند . روابط بازرگانی بین دو امپراتوری هم از راه قاره « راه شمال » وهم از طریق دریا « راه جنوب » برقرار بود .

این شواهد نشان میدهدکه حتی در دنیای قدیم درحیات تاریخی اقوام وملل شرق و غرب زمینهٔ‌مشترك فرهنگی وپیوند تاریخی وجود داشته است . درقرون وسطی ، باپیدایش ملل «جوان» این زمینهٔ مشترك وپیوند تاریخی مستحکم‌تر ونزدیك‌ترشد وتظاهر آن ، در آغاز این دوران ، درتاریخ هون‌ها مشهود است .

آن قسمت ازهون‌هائی‌که‌درآسیای شرقی ، درمقرخود ، باقی مانده بودند ، درآغاز قرن چهارم به‌سرزمین چین نفوذکردند وبرای مدتی‌کوتاه امپراتوری‌کهن را تحت سلطهٔ خاندان دیگری قرار دادند وخود برقسمت شمالی آن تسلط یافتند .

هون‌هائی‌که از قرن دوم مقر قدیمی خودراترك گفته و بسوی غرب‌روی نهاده‌بودند

مدتی در آسیای مرکزی متوقف شدند وسپس به راه خود ، در جهت غرب، ادامه دادند . گروهی از آنان ، در قرن پنجم بنام هیاطله ـ Ephtalites ـ به پادشاهی کوشانا یورش برد و کمی بعد ، برامپراتوری هندی گوپتا ـ Gupta ـ تسلط یافت . گروهی دیگر بسوی دریای خزر حرکت کرد ، و سواحل شمالی آن را تا دامنه‌های جبال‌اورال اشغال کرد ، و سپس ، تا درجه‌ای ، با قبایل محلی که باطاعت خود در آورده بود ، آمیختگی یافت . حرکت این گروه در جهت غرب بازهم ادامه یافت ، و در نیمهٔ دوم قرن چهارم دولت‌های خودرا درجلگه‌های ولگای سفلی ، دن وقفقاز شمالی تشکیل داد . در ربع آخر قرن چهارم هون‌ها ازدن - سرحد قدرت گوت‌ها ـ Goth ـ گذشتند، گوت‌های شرقی را شکست دادند، بسوی دنیستر ـ Dniester ـ پیش راندند ، گوت‌های غربی را تار و مار کردند و سرانجام به مرزهای امپراتوری رم رسیدند . حملات سخت هون‌ها به امپراتوری رم ، که درقرن پنجم آغاز گردید ، موجب شد که مرکز دولت هون به قلب اروپا ، به پانونیا ـ Pannonia انتقال یابد .

آیا میتوان تاریخ هون‌هارافقط قسمتی از تاریخ شرق دانست ؛ درحقیقت هجوم هون‌ها بزرگترین عاملی بود که «قرون وسطی» را درغرب وشرق بیکدیگر پیوندنزدیکتر دادوزمینهٔ مشترك آنرا استحکامی بیشتر بخشید .

ترك‌ها ، عرب‌ها و مغول‌ها نیز چنین تأثیری در تاریخ قرون وسطی بجای نهاده‌اند. تاریخ قبایل ترك ، در آسیا ، از سرزمین آلتائی آغاز میگردد . این قبایل درقرن ششم اتحاد قبیله‌ای نیرومندی تشکیل دادندکه مورخان آن‌را «خاقانات ترك» نام‌نهادند، درآن روزگار مستملکات ترك را سرزمین وسیعی تشکیل میدادکه ازکوههای خینگان در شرق، تاسغد درترکستان غربی ، که ترك‌ها از هیاطله گرفته بودند ، گسترش یافته بود . مرکز این سرزمین‌در ساحل رودخانهٔ اورهون Orhon واقع در مغولستان امروزی، قرارداشت، این دولت، که حتی درآن موقع وحدتی ناپایدار ازقبایل‌کوچ نشین بود، بزودی به‌دوقسمت شرقی و غربی تقسیم گردید و هریك دارای خاقان خود شد . از اینرو توسعهٔ بعدی تاریخ ترك‌ها در دو خط ـ شرقی و غربی ـ ادامه مییابد .

ترکهای شرقی در همسایگی‌چین قرارداشتند و تاریخ آنها باتاریخ‌چین درآمیخته و بهم تابیده است ، حملهٔ سخت ترك‌ها به چین شمالی دراوایل قرن‌ششم اتفاق افتاد. چینی‌ها ناچار شدند بزور اسلحه آنان را عقب رانند ویا ، با هدایا و خراج ، آنها راآرام‌کنند. این برخوردها ، که طی قرون ششم و هفتم ادامه داشت ، آنقدر شدید بودکه در آنزمان «خطر ترك» تهدید اصلی به چین محسوب میشد .

ترك‌های غربی ، که حتی در اوایل قرن ششم، یعنی هنگامی‌که یك دولت [illegible] موجودیت داشت ، در قسمت غرب پیش راندند . آنان ترکستان غربی و سپس ، ایران [illegible]

تحت نفوذ خویش در آوردند و با امپراتوری بیزانس روابطی برقرار ساختند و از طریق کشورهای متمدن ایران و رم ، شرق و غرب را بیکدیگر پیوند دادند .

تاریخ بعدی قبایل ترک غربی ناشناخته نیست . در قرون بعد دولت‌های ترکی را در آسیای غربی ، هند و اروپا مستقر می‌بینیم . این دولت‌ها به‌کدام قسمت جهان قدیم تعلق دارند ؟ آیا امپراتوری تیمورلنگ یا امپراتوری عثمانی فقط یك امپراتوری آسیائی‌است ؟ آیا میتوان تاریخ اقوام ترك را خارج از تاریخ شرق وغرب بررسی کرد ؟ وآیا این‌پیوند زمینهٔ مشترك دیگر شرق و غرب را طی قرون وسطی نشان نمیدهد ؟

به تاریخ عرب‌ها بپردازیم. در قرون وسطی دولت‌های عرب‌همچون‌حلقه‌های‌زنجیری ازترکستان غربی، ودرطول کرانهٔ‌آفریقای شمالی تااقیانوس‌اطلس. وازآنجا تا شبه جزیرهٔ ایبری . گسترش یافته بود . تاریخ این دولتها نه تنهاتاریخ خود عرب‌بود، بلکه حتی ملل ترکستان غربی‌واقوام هند شمالی رانیزفراگرفت؛تاریخ عربستان باتاریخ حبشه‌پیونددارد؛ تاریخ عرب درآسیای غربی با تاریخ بیزانس و حتی‌کشورهای اروپای غربی ارتباط بسیار نزدیك دارد؛تاریخ‌اروپاباتاریخ‌عرب درشبه جزیرهٔ‌ایبری‌ارتباط می‌یابد؛ تاریخ خلافت‌قرطبه از تاریخ اسپانیا ، و تاریخ اسپانیا از تاریخ مورها Moors در قرون وسطی جدا نیست .

تاریخ مغول‌نیزفقط درچهارچوب تاریخی شرق قابل‌بررسی‌نیست . امپراتوری‌مغول ، که درقرون سیزدهم وچهاردهم ازاقیانوس‌آرام تاسرحدات غربی اروپای شرقی‌توسعه یافته بود ، هم به شرق و هم به غرب تعلق داشت . دشوار است تصور کرد که مغولها در زمان چنگیز خان یا قوبلای قاآن نظریه‌ای مبتنی بر تقسیم مستملکات خود به «شرق» و «غرب» دارا بوده‌اند .

درمورد سایرملل واقوام نیز، اصل‌پیوند قرون وسطائی حکمفرماست ، چنانکه‌تاریخ بیزانس، تاریخ ایران ، خلافت عربی‌وامپراتوری عثمانی را نمیتوان بدون توجه به‌ارتباط تاریخی متقابل توضیح داد . همچنین، تاریخ ملت روس بدون ارتباط باامپراتوری مغول یا دولت تیمور لنگ، قابل بررسی نیست .

تاریخ همهٔ اقوام وملل، دردوران قرون وسطی، بهم تابیده وآمیخته است . بااینهمه، بهم تابیدگی وآمیختگی، هم ازلحاظ درجهٔ وسعت وهم ازنظرمحتوی ، در زمانهای مختلف و در مورد اقوام گوناگون ، کاملاً متفاوت بوده است . در زمان‌هائی هم این بهم‌آمیختگی وجود نداشته است . ولی اگرتاریخ ملل شرق وغرب راطی قرون وسطی ، در مجموع و به منزلهٔ یك واحد درنظر گیریم ، این کیفیت ازخطوط برجستهٔ مشخصهٔ‌آن بشمارمیرود .

گسترش جهانی مذهب

جنبهٔ مشخصهٔ دیگری که طی‌قرون وسطی درشرق وغرب مشترك است، نقش‌خاص‌مذهب

وتکامل آن درجامعهٔ قرون وسطائی است . پوشیده نیست که ظهور برخی از این مذاهب به‌عهد باستان مربوط است ، ولی تکامل همهٔ آنها بصورت مذاهب جهانی، از پدیده‌های قرون‌وسطائی است . آئین بودا ــ درآسیای شرقی ومرکزی وقسمتی از ترکستان غربی، اسلام ــ درآسیای غربی وشمال آفریقا، ومسیحیت ــ دراروپاوقسمتی‌ازآسیای‌غربی، بصورت مذاهب‌جهانی‌تکامل یافتند. آئین بوداومسیحیت درعهدباستان‌بوجودآمدند وتوسعه‌یافتند ولی تکامل آنها بعنوان مذهب‌جهانی فقط درشرایط قرون وسطائی‌امکان‌پذیرشد . اسلام نیز که خود درقرون وسطی بوجود آمده بود در شرایطی قرار گرفت‌که در آن بسرعت اهمیت جهانی یافت .

اینك این سؤال بمیان میایدکه چرا «قرون وسطی» به مذهب امکان داد که چنین موقعیت استثنائی‌بدست آورد ؟ درحقیقت مبانی‌جدید ــ فئودالیسم ــ درآغاز به‌روبنائی‌احتیاج داشت‌که به آن درکار تحکیم و توسعه کمك کند . آئین بودا ، مسیحیت و اسلام چنین روبنائی را، که‌جنبهٔ عام وهمه‌جانبه داشت، تدارك کردند . روبنائی که‌پایهٔ‌فئودالیسم‌رااستحکام بخشید چگونه میباید بود ؟ چنین روبنائی نه‌فقط يك‌اعتقاد مذهبی است ، بلکه‌مرکب‌است‌از سیستمی حامل نظریات معین قانونی ، سیاسی ، اخلاقی توأم با نقطه نظرهای‌مذهبی، فلسفی وجمال شناسی . چنین روبنائی تمام آنچه راکه فئودالیسم برای توسعه و تکامل خود لازم دارد دربرمیگیرد ؛ وهمهٔ عناصر آن، ضمن ارتباط معینی که‌با یکدیگر دارند ، لااقل‌تازمانی که اساس فئودالیسم تحت تأثیرعوامل جدیدی‌که به سرمایه‌داری منجرمیشود متزلزل نشده است، بقوت واستحکام خود باقی میماند .

آئین‌بودا فقط‌يك اعتقادمذهبی نیست ؛ فلسفه‌ایست بانظرات خاص خوددربارهٔ معرفت و وجود . این آئین درعین حال مکتبی اخلاقی است ؛ ضمناً آئین جامعه ودولت هم‌هست ؛ وبالاخره سیستمی است با نقطه نظرهای خاص زیبائی شناسی‌که بنوبهٔ خود انگیزهٔ شکفتگی قابل ملاحظه هنربودائی ــ معماری ، مجسمه سازی و نقاشی ــ است وشعر و روایات نثر و درام را بوجود میآورد .

اسلام نه تنها مجموعه‌ای ازمعتقدات مذهبی است ، بلکه آئین سیاست وسیستمی است حامل اصول اخلاقی وشرعی .

مسیحیت قرون وسطائی نیزچنین است. این مذهب‌نیزعناصرروبنای جامعهٔ‌فئودالی‌را ، در همهٔ زمینه‌ها ، بصورت مجموعه‌ای واحد دربر دارد .

بهمین جهت است‌که باظهورنخستین عناصر تکوین دنیای جدید ــ سرمایه‌داری ــ این مجموعهٔ‌کل نیز دروضعی قرار میگیرد که بتدریج استحکام وهمبستگی خودرا ازدست میدهد . جداشدن رشته هائی بصورت علم، از این مجموعهٔ مذهبی ، نشانهٔ کاهش اهمیت آن‌ [illegible] و دورانی را بشارت میدهد که جامعه از قدرت مذهب آزاد گردد . چنانکه میدانیم [illegible] رشته های علمی‌که از قید مذهب رهائی یافت علوم طبیعی ، ستاره شناسی و ریاضیات [illegible] .

پیدایش این علوم دارای مفهوم انقلابی واقعی است و منادی سپیده دمی است که ظهور نظام اجتماعی واقتصادی جدید– سرمایه‌داری – را نوید میدهد.

بااینهمه، موضوع مذهب درقرون وسطی بجنبهٔ ایدئولوژی خالص آن محدود نمیشود. طی قرون وسطی سازمانهای مذهبی نیرومندی بوجود میآیدکه فئودالیسم آنرا بمنزلهٔ اهرمی برای توسعه وتکامل بکار میبرد.

سازمان‌های مذهبی، یابطورکلی «کلیسا» که خود روبنای نظام فئودالی بشمارمیرفت، درعین حال، مکتب نیرومندی بودکه درجهت تقویت واستحکام وتوسعهٔ این روبنا، بصورت همه‌جانبه، عمل میکرد. توسعهٔ کلیسا، بعنوان یک سازمان اجتماعی نیرومند، ریشه‌داروعظیم، جنبهٔ کاملاً مشخص قرون وسطائی است. دراین زمینه شباهت پدیده‌ها، در شرق وغرب، جلب‌توجه میکند. شکل سازمانی این مراکزمذهبی بیکدیگر شباهت کامل دارد؛ همهٔ آنها روحانیان را درسلسله مراتبی متشکل میسازند، واصلی که این هیرارشی برروی آن استوار است «اصل قدرت» است.

تمام این سازمانهای مذهبی دربالای سازمانهای سیاسی قرار دارند. تاریخ «کلیسا» درهمهٔ مذاهب، قبل ازهرچیز، تاریخ فعالیتهای سیاسی آنهاست. این سازمانها، طی تمام دوران قرون وسطی، بمنزلهٔ ابزارقدرت طبقهٔ حاکم – زمین‌داران فئودال – قرار داشتند و مردمی راکه فئودال‌ها استثمارمیکردند تحت تبعیت خود قرار میدادند.

ماهیت خاص مذهب ونقش آن، درقرون وسطی، هم از نظر ایدئولوژی وهم سازمانی (نقشی که درتاریخ همهٔ‌مذاهب بیکسان ایفاشده‌است) یکی ازجنبه‌های مشخصهٔ قرون‌وسطائی، درشرق وغرب است.

درعین حال، نباید موارد اختلاف را، در دامنه و درجهٔ نفوذی که مذاهب درزندگی اجتماعی ملل و اقوام مختلف داشته‌اند، نادیده گرفت. چنانکه مثلا نقش کاتولیسیسم در حیات ملتهای اروپائی بطورکلی بانقش آئین بودا، درچین متفاوت است. آئین بودا در چین، حتی درروزهای اوج شکفتگی‌خود هرگز نقشی مساوی آنچه‌کاتولیسیسم درکشورهای اروپائی‌داشته، درحیات اجتماعی مردم ودولت بازی نکرده است. درچین، یکی‌ازمهمترین دوایر فرهنگ وتمدن– تعلیم و تنویر افکار – پیوسته دردست‌کنفوسیونیستها، رهبران‌تعالیم دنیوی، قرار داشت. مدارس و آکادمی‌ها نیز در دست آنها بود. رسالات آئین بوداهرگز در این مدارس بصورت‌کتب درسی تدریس نشد. از این نظر در چین دوران میانه وضعیت ازریشه بااروپای مسیحی وآسیا وآفریقای مسلمان تفاوت داشته است.

جنبش‌های دهقانی

به‌پدیدهٔ مهم دیگری، که زمینهٔ مشترک تاریخ قرون وسطی درسراسر جهان میباشد،

بپردازیم ؛ وآن جنبش‌های دهقانی قرون وسطائی است .

طی قرون وسطی جنبش های دهقانی بدرجه‌ای از توسعه و شدت رسید که نه پیش از آن ونه پس‌از آن‌درتاریخ مشاهده‌نشده است، واین طبیعی‌است. زیراتحت شرایط فئودالیسم، دهقانان تودهٔ اصلی جمعیت را تشکیل میدهندکه بعنوان یك طبقهٔ ضد در برابر طبقهٔ حاکم – یعنی‌زمین‌داران‌فئودال – قرار داشتند . سایر گروههای ستمدیدهٔ جامعه – صنعتکاران ، کارگران‌اجیروتهی‌دستان شهری – فقط در دوران واپسین فئودالیسم بودکه بالنسبه مستقلاً وارد عمل شدند . در سراسر قرون وسطی این گروههای ستمدیده فقط وقتی به مبارزه برمیخاستندکه بادهقانان‌متحدشده بودند. بهمین جهت استکه مبارزهٔ طبقاتی‌درقرون‌وسطی شکل تصادمات بین‌دهقانان وزمین‌داران‌فئودال ، یعنی طبقات‌اصلی‌متضاد جامعهٔقرون وسطی را بخود دگرفته بود .

درشرق، جنبش‌های دهقانی وسیع‌تر وحادتر ازغرب بوده است واین حقیقت‌مخصوصاً درمورد چین صادق است . ازنظر سیر تاریخ قرون‌وسطی مهمترین مسئله اینست‌که نقش‌این جنبش‌ها مورد بررسی قرار گیرد .

بعنوان یك قاعدهٔ کلی میتوان گفت‌که طی این دوران شورش های دهقانی عموماً به شکست منجرشدند وعناصر فئودالی آنانرا وحشیانه سرکوب کردند، ولی کاملاً اشتباه است اگر فقط باین طرف قضیه نظر داشته باشیم . همین شورش ها بودندکه در لحظات قطعی ، تاریخ را به پیش راندند . در تاریخ چین ، سه نمونهٔ قاطع آن را مورد بررسی قرار میدهیم :

شورش بنیان‌کنی ، معروف بشورش « زردکلاهان» درسال ۱۸۰ در امپراتوری هان درگرفت‌که درآن تمام اهالی، و بطورعمده دهقانان فئودالی و بردگان ، شرکت‌کردند . شورش درهم شکسته‌شد ولی درعین حال‌بنیان امپراتوری‌هان‌را درهم شکافت وطبقهٔ حاکم را وادارکردکه بقایای استثماربردگی را ترك گوید و به استثمار فئودالی انتقال یابد . این تحول برای آنزمان قدمی به‌پیش بود.

مثال دوم : شورش دهقانی‌است معروف بشورش «وانك‌هسین‌شی Wang hsien-chi» و «هوانگ چائو –Huang ch'ao» که درسال ۷۰ قرن یازدهم بصورت جنگی دهقانی در امپراتوری تانگ زبانه‌کشید . طبق معمول، تودهٔ اصلی شورش را دهقانان تشکیل میدادند که سایر گروههای ستمدیده به آنان پیوسته بودند . شورش سرکوب شد اما شکل استثمار که تاآنزمان تسلط داشت، و برمبنای وابستگی دولتی دهقانان قرار داشت ، ملغی شد و جای آن را وابستگی مستقیم دهقانان بزمین‌داران فئودال گرفت. این جریان، هرچند بسود طبقهٔ استثمارگر بود، ولی بدوران باصطلاح فئودالیسم غیرمتمرکز منجرشد . وجه مشخص این دوران استقلال اقتصادی قابل ملاحظهٔ املاك فئودالی جداگانه است‌که تکامل اقتصاد

عمومی‌کشور را آسان کرد . طبقهٔ حاکم که بشکل کهن استثمارفئودالی چسبیده بود تحت فشار این نهضت دهقانی بشکل دیگر استثمار پرداخت ، و این در آن روز ها گامی به پیش بود .

و بالاخره ، درنیمهٔ اول قرن هفدهم جنگ دهقانی‌ای در امپراتوری مینگ شعله‌ور شدکه بشورش «لی‌تسوشنگ_Li tzü ch-eng» معروف‌است . این شورش‌نیز باکمك منچوها، که ازطرف زمین‌داران فئودال چینی فرا خوانده شده بودند، درهم شکست . ولی بااینهمه گذشته ازآنکه به سرنگونی خاندان حاکم منجر شد ، نتیجهٔ مهم‌تری ببار آورد ، یعنی فئودالیسم چین را به‌آخرین مرحلهٔ خود، به مرحلهٔ حکومت مطلقه ، انتقال داد وتاریخ‌را به پیش راند .

شورش‌های دهقانی درهند وآسیای مرکزی و ترکیهٔ عثمانی وژاپن و ایران نیز ، بادامنهٔ وسیع خود در هر مرحله از تکامل فئودالیسم ،انتقال آن را به‌مرحلهٔ دیگر موجب شدند و بالاخره نظام فئودالی را به پایان خودکشاندند .

ازجنبش‌های مهم دهقانی‌ایران قیام «مقنع» درقرن هشتم،قیام‌های «بابك»و«مازیار» در قرن نهم بودکه به خلع ید خلفای عرب ازایران منجر شد . ونیزخروج «سربداران» خراسان وگیلان وکرمان ومازندران را باید نام‌بردکه‌در قرن چهاردهم به سلطهٔخان‌های مغول‌پایان داد . این‌جنبش‌های دهقانان ایران ، درعین‌حال‌که جنبهٔ ملی‌داشت وبا همدستی عناصر زحمتکش شهری و گروه‌های دیگر به حکومت اعراب ومغول دراین‌سرزمین‌پایان بخشید ، در تغییر مالکیت فئودالی ــ فئودالیسم متمرکز به فئودالیسم غیر متمرکز ملی ــ نقش اساسی داشته‌اند .

شورش‌های مهم دهقانی‌اروپا ، علیه‌ظلم و ستم فئودالی‌که براثرآغاز تجزیهٔ فئودالی بوجود میآمد، جامعهٔ اروپائی‌قرن چهاردهم را بلرزه درآورد درقرن‌های شانزدهم وهفدهم این شورش‌ها بیشترشدت مییابند وبه جنگهای وسیعی‌مبدل میشوند. وهمین‌جنگ‌های‌دهقانی است‌که انقلاب بورژوازی را بشارت میدهند . بدین مناسبت . از جنگ دهقانی آلمان‌که در ۱۶۲۰آغاز شد و موج آن در فرانسه‌به «قیام پابرهنگان»(۱۶۲۹) منجر گردید باید نام برد . در روسیه شورش « بولوتنیکف ـ Bolotnikov » (۷-۱۶۰۶)بودکه اثری‌عظیم در تحول جامعهٔ فئودالی بوجودآورد .

شورش‌های دهقانی سیر تاریخ را در تمام دوران قرون وسطی ، چه در غرب وچه در شرق ، مشخص میسازد . تأثیر جنبش‌های دهقانی همراه با سایرگروه‌های زحمتکش شهری ، در تغییر ، تکامل و بالاخره انحطاط فئودالیسم ، ضمناً این حقیقت تاریخی را تأییدمیکندکه تودهٔ ملت،یعنی طبقات زحمتکش هستند که سازندگان واقعی تاریخ‌میباشند. این حقیقت در تمام دوران‌های تاریخ بشرآشکارا تجلی میکند .

هیجدهم

مضمون اجتماعی ـ اقتصادی قرون وسطی : فئودالیسم

در تاریخ بشر زمان‌هائی فرا میرسد که آنرا میتوان «نقطهٔ عطف» تاریخ بشمار آورد. در هر یك از این لحظات دورانی پایان می‌پذیرد و دوران تازه‌ای آغاز میبابد . نخستین نقطهٔ عطف از این قبیل ، ویران شدن جهانی بود که در تاریخ آنرا «عهد باستان» مینامند. چنانکه میدانیم عهد باستان بر روی ویرانه‌های جامعهٔ بی‌طبقات سر بیرون زده بود . در هزارهٔ چهارم قبل از میلاد ، هنگامی‌که مصر بعنوان یك دولت در درهٔ نیل سر بیرون کرد و سومر در جلگهٔ بین دجله و فرات پا بعرصهٔ تاریخ نهاد، نخستین «دولت»ها ظهور کردند. مضمون اجتماعی ـ اقتصادی دولت‌های عهد باستان نظام برده‌داری بود .

و نیززمانی فرا رسید که جامعهٔ برده‌داری، بعنوان یك نظام مسلط جهانی، بانحطاط گرائید و از میان رفت . روابط اجتماعی ـ اقتصادی جدیدی بوجود آمد . این روابط را، که درآن زمان نوو مترقی بود، روابط فئودالی‌نامند . فئودالیسم ، بعنوان یك نظام‌مسلط جهانی ، متجاوزاز هزار سال تاریخ بشر را دربر میگیرد . دومین‌نقطهٔ عطف تاریخ‌زمانی است که‌نظام فئودالی، در مجموع ، جای خود را به نظامی مترقی‌تر ـ سرمایه‌دارای ـ میپرداازد .

«قرون وسطی» دورانی را در تاریخ بشر دربر میگیرد که در آن نظام فئودالی ، بمنزلهٔ نظام مسلط جهانی ، شکل میگیرد ، تکامل میبابد و سرانجام به تجزیه و انحطاط میگراید . این دوران ازیك طرف به پایان «عهد باستان»، که محتوی اجتماعی ـ اقتصادی آن برده‌داری بود، وازطرف دیگر به‌آغاز«عصر جدید» یعنی‌عصری که درآن‌نظام‌سرمایه‌داری جهانی مسلط است ، محدود میشود . از نظر کرونولوژی تاریخ در اروپا ، سقوط امپراتوری برده‌دار رم ، در قرن پنجم، آغاز «قرون وسطی» وانقلاب بورژوائی انگلستان در سالهای ۴۰ قرن هفدهم ، پایان‌آن محسوب میشود .

از آنچه گفته شد چنین برمیاید که قوانین تکامل سازمانهای اجتماعی ـ اقتصادی دارای مفهوم و مضمون عام میباشد ، باین معنی‌که همهٔ خلق‌های عالم ، در اساس ، از مراحل معین تکامل تاریخی ، هرچند با خصوصیات گوناگون و در زمانهای مختلف ، عبور میکنند .

در مورد نظام فئودالی ،که مضمون اجتماعی ـ اقتصادی قرون وسطی است ، چهار خط مشخصهٔ زیر را بعنوان شیوهٔ تولید فئودالی ، در قبال شیوهٔ تولید سرمایه‌داری ، خاطرنشان میسازند . در نظام فئودالی :

۱ ـ اقتصادی طبیعی (جنسی) تسلط دارد .

۲ ـ تولید کوچك ، بعنوان اساس تولید فئودالی تلقی میشود ؛ و د. [illegible]

بر خلاف سرمایه داری ، زحمتکشان از وسایل تولید جدا نیستند ، بلکه‌از لحاظ‌سازمانی باآن پیوند دارند .

۳ ـ تحمیل غیر اقتصادی استثمار برقرار است . باین معنی که‌برخلاف سرمایه‌داری که زحمتکشان نیروی‌کار خود را بفروش میرسانند ، مالك فئودال دهقان را بزور وادار میکند قسمتی ازمحصول‌کار را (قسمت عمده را) باو تسلیم‌کند (منال) و یا در زمین ارباب بلاعوض برای اوکار کند (بیگار) ، و بهرحال مطیع محض مالك باشد .

٤ ـ تکنیك . بر اثر تولید کوچك ، در سطح پائین و ابتدائی قرار دارد .

با اینهمه ، فئودالیسم در مقایسه با نظام برده‌داری که‌قبل ازآن مسلط بود، دارای جنبهٔ مترقی است .

شیوهٔ اساسی تولید فئودالی عبارتست از مالکیت خصوصی مالك فئودال بر زمین که وسیلهٔاصلی تولیدآن زمان است. طبقهٔ زمین‌داران بزرگ درجامعهٔ فئودالی، طبقهٔ حاکم را تشکیل میدهند . در چنین جامعه‌ای، طبقهٔ اصلی تولیدکنندگان دهقانان هستندکه روی زمین مالك فئودال زندگی میکنند . اینان بعنوان «سرف» وابستهٔ شخصی او هستند وبدون اجازهٔ ارباب حق ندارند زمین اورا ترك‌کنند . دهقانان سرف از جانب مالك همواره و مرتباً استثمار میشوند . اینان با زحمات خود و با ابزارکار خویش روی زمین ارباب‌کار میکنند و حال‌آنکه محصول‌آن تماماً در اختیار مالك فئودال قرار میگیرد (بیگار) . در آخرین مرحلهٔ قرون وسطی ، هنگامی‌که بیگار بنابه عللی‌کاهش میبابد ، ویا بطورکلی از میان میرود ،آنگاه‌دهقانان منال جنسی ـ بصورت محصول ـ ویا بهرهٔ نقدی‌میپردازند.

مناسبات اقتصادی دهقانان در قبال فئودال بترتیب‌که نظام فئودالی تکامل میبابدبه سه صورت زیر مشخص میشود : بیگار ، یعنی‌کشت بلاعوض زمین مالك ؛ پرداخت اجاره بهای جنسی‌که قسمت عمدهٔ محصول را دربرمیگیرد ؛ پرداخت بهرهٔ مالکانه بصورت پولی (نقدی) . هریك از این اشکال متعاقباً جانشین دیگری شده است وزمانی نیز یکی ازآنها با شکل دیگری توأماً برقرار بوده است .

وضع دهقانان سرف از لحاظ حقوقی ، تا حدودی بهتر از موقعیت بردگان بود . مالك‌فئودال، برخلاف برده‌دار ، حق نداشت دهقان سرف رابکشد . بتدریج‌که اجاره‌داری جنسی بصورت نقدی مبدل میشد ، پیوستگی دهقان به زمین نیز از میان میرفت . موقعیت اقتصادی دهقان قرون وسطائی نیز اساساً باوضع برده تفاوت داشت . در دوران فئودالی دهقان‌تولیدکنندهٔ‌کوچك مستقلی بشمارمیرفت . اودرعین‌حال‌که روی زمین مالك‌کارمیکرد و استثمار میشد ، مالك قطعه‌کوچکی زمین نیز بودکه فئودال در اختیارش قرار میداد . این زمین عملاً از طریق ارث از پدر به پسر انتقال میبافت .

دهقان همچنین خانهٔ خصوصی ، حیاط،دام‌کار و ابزارو ادوات‌کشاورزی‌را،هرچند

بصورت ابتدائی دارا بود . در حالی‌که برده ، معمولاً فاقدآن بود (اگر برده چنین اقتصاد مستقلی را دارا بود این امر یا نشان میدادکه نظام برده‌داری در حال تجزیه است ، و یا ، اگر موضوع مربوط به‌آغاز دوران برده‌داری است ، نشانهٔ‌آن بودکه این نظام هنوزتکامل نیافته است) .

خصوصیت اقتصاد فئودالی تلفیق مالکیت ارضی فئودال‌ها با واحدهای کوچك و مستقل روستائیان است .

وجود مالکیت خصوصی دهقانی ، پیوستگی دهقان باوسایل تولید ، امکان‌نگاهداری سهمی‌ازمحصول اضافی برای دهقان ، همهٔ اینها تاحدودی علاقمندی دهقان‌قرون وسطائی‌را در امر تولید بوجود میاورد . مجموعهٔ این شرایط برتری فاحش نظام اقتصادی‌فئودالی‌را نسبت به برده‌داری ، که قبل ازآن وجود داشت ، نشان‌میدهد . براثراین شرایط‌تکامل بسیار وسیع‌تر وسریع‌تر نیروهای مولد درجامعهٔ نوین (در مقایسه با برده داری) تأمین میشود .

درچهار چوب چنین اجتماعی است‌که عناصر نظام سرمایه‌داری ،که بنوبهٔ خوددر مقایسه با فئودالیزم دوران مترقی‌رادربرمیگیرد ، توانست تکامل یابد .

تاریخ قرون وسطی در اروپا ، از نظر مراحل تکاملی جامعهٔ قرون وسطائی به سه مرحلهٔ عمده تقسیم میشود :

مرحلهٔ نخست، ازقرن پنجم تا تقریباً پایان قرن یازدهم . این مرحله‌زمان‌صورت بندی نظام فئودالیسم وتشکیل املاك فئودالی را دربرمیگیرد . دراین دوران هستهٔ‌اقتصادی اساسی‌جامعهٔ فئودالی تشکیل میشود، نظم‌پادشاهی‌که اصطلاحاً آن‌را هیرارشی Hiérarchie نامند ، وتوأم باآن ودرتمام اروپای غربی ، نفوذ کلیسای کاتولیك ، بعنوان نیروی‌اصلی ایداولوژی اروپای فئودالی قرون وسطی ، گسترش میابد .

مرحلهٔ دوم ، ازقرن یازدهم تا قرن پانزدهم ، که از اردوکشی صلیبی تا کشفیات بزرگ جغرافیائی را شامل میشود. این‌مرحله زمان شکفتگی ورونق جامعهٔ فئودالی‌است. نه فقط شیوهٔ تولید فئودالی دردهات قویاً تکامل میابد بلکه درشهرهای قرون وسطی نیز نظام اجتماعی مخصوص شهر ،که مبین آزادی‌های اولیهٔ شهرها ازقید سلطهٔ فئودالی است، بنیان میگیرد . این شهرها باصطلاح‌شهرهای آزادیا شهرهای جمهوری‌را تشکیل‌میدهند. این‌مرحله برخلاف‌مرحلهٔ‌نخستین‌که درآن ازنظرسیاسی‌پراکندگی‌وعدم تمرکز حکمفرما بود ، با تشکیل حکومت‌های نیرومند متمرکز مشخص است . تشکیل این‌حکومت‌ها ، با تقویت سلطهٔ قدرت‌های‌شاهی وبوجود آمدن‌گروه مأموران دولتی وایجادباصطلاح‌هیئت‌های سلطنتی ، همزمان میباشد . شورش‌های نیرومند دهقانی ،که براثر آغاز تجزیهٔ فئودالی شدت میابد ، جامعهٔ اروپائی قرن چهاردهم وپانزدهم را تکان میدهد . جنبش‌های دهقانی،

ازهمدردی وهمدستی عناصر فقیروتهی دستان شهر برخوردار است.

مرحلهٔ سوم ، قرن شانزدهم ونیمهٔ اول قرن هفدهم ، زمان تشدید تجزیهٔ فئودالیسم وایجاد عناصر سرمایه‌داری ، درچهار چوب آن ، را دربرمیگیرد . این دوران، که بنام «سرمایه‌گزاری اولیه» (یا تراکم اولیهٔ سرمایه) نامیده میشود ، در اساس ، به جدا شدن تولید کنندهٔ مستقل وکوچك ازوسایل‌تولید منجرمیشود . باین معنی‌که زحمتکشان‌ازلحاظ وسایل تولید خلع‌ید میشوند . در این زمان شورش‌های دهقانی در مقایسه با جنبش‌های دهقانی درمقایسه باجنبش‌های قرون چهاردهم وپانزدهم ، بازهم شدیدتر میشود و بصورت جنگهای دهقانی درمیاید: انقلاب بورژوائی فرا میرسد. دراین دوران شکل‌سیاسی‌حکومت دراروپا حکومت مطلقه است که برقدرت درباریان ، که به تقویت قدرت مرکزی برای سرکوب توده‌های خلق علاقمندند ، متکی است . اشراف درباری ، با بورژوازی، که‌هنوز بقدرکافی نیرومند نیست‌که قدرت را مستقلا دردست گیرد ، وارد اتحاد میشوند .

مفهوم تاریخی قرون وسطی

مفهوم واهمیت قرون وسطی درتاریخ بشر بانحای مختلف تحلیل وارزیابی شده‌است. روزگاری بودکه به «قرون‌وسطی» بانظری‌کاملاً حقارت‌انگیزمینگریستند ، مثلاً مورخان دوران رنسانس یاحتی مورخان بورژوائی آستان انقلاب فرانسه : قرون وسطی را دوران «بربریت‌کامل» و «جهل» و « خرافات » میدانستند . پس ازانقلاب فرانسه نظر مورخان تغییریافت . مورخان باصطلاح مکتب «رومانتیك» که در نیمهٔ اول قرن نوزدهم نمایندگی همهٔ‌کشور های اروپائی را داشتند ، بجامعهٔ قرون وسطی بمنزلهٔ جامعه‌ای‌که درست عکس جامعهٔ «نوین» ، «متمدن» و در عین حال «فاسد» قرار داشت، نگاه میکردند . در دوران امپریالیسم، تعظیم وتکریم دربرابر قرون وسطی درآثار «مورخان» فاشیست انعکاس یافت. دراین آثار نظم طبقاتی، جنگجوئی، سلطهٔ خشن قوای جسمی و فیزیکی و سایر مشخصات سازمان‌نظامی- فئودالی قرون وسطائی مورد ستایش قرار میگرفت . ارزیابی حقیقی و عینی قرون وسطی فقط با شیوهٔ شناخت علمی تاریخ ،که از هرگونه ایدآلی ساختن قرون وسطی کاملا بدوراست، امکان‌پذیر است .

تضاد حاد طبقاتی، استثمار شدید سرواژ، بی‌حقوقی توده‌های زحمتکش، عقب‌ماندگی چندین قرنی فرهنگی و تکامل ضعیف دانش، بی‌شك ، جنبه های شخصی قرون وسطائی را تشکیل‌میدهند . ولی، بااینهمه، دانش تاریخ خاطرنشان میسازدکه قرون وسطی در مقایسه بابردگی عهدباستان، ودرمراحل‌تکامل‌جامعه، قدم‌مترقی بشمارمیرود . دردوران‌فئودالیسم شرایط اجتماعی جهت رشد نیروهای مولد، ودرنتیجه درآخرین تحلیل ، برای تکامل فرهنگ نیز، بمراتب مساعدتر ازاوضاع واحوال نظام قبلی- برده‌داری- بوده است.

شکفتگی‌شهرها در دوران قرون وسطی، انحطاط ودربرخی موارد ازمیان‌رفتن‌سرواژ حتی درقرنهای سیزدهم وچهاردهم (درکشورهای مترقی اروپا) تقویت روابط بازرگانی اروپائیان با شرق و حرکت شدید آنها بسوی اقیانوس‌ها ، ازپایان قرن پانزدهم و از قرن شانزدهم، گواه بررشد اقتصادی‌اروپا است . درشرق نیزفئودالیسم، در مرحلهٔ شکفتگی خود تمدن وفرهنگی شکوفان بوجود آورد.

تجزیهٔ فئودالیسم عناصرجدیدی‌را درچهارچوب صورت‌بندی فئودالی بوجود میآورد، که‌درمقایسه بانظام موجودفئودالی‌بسیارمترقی‌ترند ، وآن عناصرصورت بندی نظام‌سرمایه ـ داری است .

خصوصیات فئودالیسم در شرق و غرب

مورخان شرق‌شناس، براساس بررسی‌هائی‌که بعمل آورده‌اند، مخصوصاً روشن‌ساختند که درشرق فئودالیسم بسیار زودتر از غرب بوجود آمد . دراین‌مورد بخصوص ، کشوری مانند چین‌که درآن مناسبات فئودالی درچهارچوب نظام برده‌داری، حتی‌قبل‌ازمیلادمسیح آغاز شده بود، موردتوجه قرار میگیرد . ازطرف دیگر فئودالیسم درشرق، حتی در نیمهٔ دوم قرن هیجدهم وطی قرن نوزدهم تقریباً بصورت دست نخورده ، بموجودیت خود ادامه میداد . خود فئودالیسم نیز در شرق دارای یك‌رشته خصوصیاتی میباشدکه آنرا از اروپای قرون وسطی ، متمایز میسازد . ازجملهٔ این خصوصیات دومشخصهٔ اصلی فئودالیسم شرقی را قبل ازهرچیز بایدخاطرنشان ساخت .

مشخصهٔ اول‌همان وجود بقایای قابل‌ملاحظهٔ نظام برده‌داری درشرایط فئودالیسم شرق است . باتوجه بوجودعده‌ای ازبردگان، که نسبت قابل ملاحظهٔ جماعت زحمتکش کشورهای مختلف شرقی راتشکیل میدادند، میتوان گفت‌که در فئودالیسم شرق، تامدت مدیدی، نظام برده‌داری بصورت معینی حفظ میشده است .

مشخصهٔ دیگر فئودالیسم شرق، خصوصیت مالکیت فئودالی ارضی آن‌است . برخلاف اروپا، که درآن مالکیت فئودال حتی درسده‌های اول قرون وسطی جنبهٔ خصوصی یافت و قسمت‌اعظم تودهٔ کشاورزان بهزمین‌داران فئودالی بستگی داشتند. درشرق، در مدت مدیدی وتااواخر قرون وسطی، دریك‌عده ازکشورها زمین بحکومت فئودال و شخص رئیس‌آن ، یعنی این‌یاآن سلطان، تعلق داشت . درچنین شرایطی دهقانان درموقعیت رعایای دیوانی (سروهای‌دولتی) قرارداشتند . اینان اجاره‌بها ومنال‌فئودالی رامستقیماً بدولت‌میپرداختند ومستقیماً نیز وسیلهٔ مأموران دولتی اداره میشدند . معهذا درکنار مالکیت دولتی مشرق زمین و به حساب املاك دیوانی، مالکیت خصوصی فئودالی‌نیز بوجودآمد وتکامل یافت.

مبارزه بین این دوشکل مالکیت ارضی فئودالی ـ مالکیت فئودالی متمرکز و غیر

متمرکز- سراسر تاریخ شرق قرون وسطی را دربرمیگیرد . این مبارزات، تضاد بین گروههای مختلف طبقات حاکم را آشکارمیسازد . هریك ازاین گروهها بخاطر آن شکل مالکیت ارضی که برای آنها مناسب تر بنظرمیرسید و آن شیوهٔ استثمار دهقانان وابسته که برایشان مفیدتر میبود مبارزه میکردند .

خود دهقانان نیز نسبت بچنین مبارزه‌ای که بخاطر اشکال مالکیت ارضی وچگونگی استثمارونحوهٔ وابستگی روستائیان جریان داشت بی‌تفاوت نبودند . چنانکه جنبشهای توده‌ای دهقانی بسیاری که درشرق قرون‌وسطی روی میداد درنهایت خود، موجب انهدام سازمانی آن‌شکل مالکیت ارضی میشدکه درشرایط مشخص کشورهای معین، برای تودهٔ مردم سخت‌تر وسهمگین‌تر بوده‌است .

فئودالیسم ایران

با اینکه منابع و مطالعات در زمینهٔ فئودالیسم در ایران ناقص ونارسا است ، با اینهمه از آنچه تاکنون مشخص شده رنگ شرقی آن نشان داده میشود :

الف : اشکال ملکداری - در قرن‌های نهم و دهم میلادی سه شکل مالکیت ارضی بزرگ در ایران وجود داشت : مالکیت سلطانی یا دیوانی ، مالکیت شخصی ، مالکیت وقفی ، و از این سه، مالکیت دیوانی شکل مسلط مالکیت ارضی بود. بعدها در قرن‌های دهم و یازدهم املاك سلطان و دربار و خانواده‌اش از املاك دیوانی یا دولتی منتزع میشود ، و در عین‌حال مالکیت اقطاع ، که نوعی مالکیت بزرگ انتفاع است ، نیز بوجود میآید ، باین ترتیب املاك دولتی بسود املاك سلطانی و املاك اقطاع کاهش میابد وبعلاوه موقوفات نیز بزیان املاك دولتی وسیع‌تر میشود . البته درکنار این املاك بزرگ اراضی کوچك دهقانی ومشترك جماعات روستائی نیز درگوشه وکنار بچشم میخورد .

ملکداران بزرگ این زمان ، بترتیب، اشرافیت نظامی صحرانشین ترك ومغول، رجال شهرنشین ولایات ، مستوفیان و اداری‌های مرکز نشین مملکتی ، روحانیت متمرکز مسلمان است که دوتای اول بنابر ماهیت خود به دولت فئودال غیر متمرکز و دوتای بعدی به دولت فئودال متمرکز گرایش دارند . درقرن‌های سیزدهم وچهاردهم املاك بزرگ شخصی بابلع مقداری املاك دولتی و اراضی روستائی وسعت میابد و طبقهٔ فئودال بیش از پیش مقتدر میشود .

وجود دو گونهٔ اصلی ملاك فئودال مبارزهٔ فئودالیسم تمرکز طلب و تجزیه طلب را بوجود میآوردکه از خصوصیات فئودالیسم شرقی و ایرانی است .

ب : بهره‌برداری فئودالی - در ایران - برخلاف اروپا - اراضی برای بهره برداری به قطعات کوچك میان روستائیان تقسیم شده بود و زمینی که خاص ارباب کشت شود وجود نداشت ، و این مسئله موضوع «بیگاری» دهقانان را در مورد زراعت - ونه در موارد دیگر مانند احداث وتنقیهٔ قنات وایجاد راه ویا تهیهٔ بعضی حوائج شخصی مالك - منتفی میکرد .

در رابطهٔ مالك و دهقان شیوهٔ مزارعه و پرداخت سهم مالکانه تسلط داشت . سهم مالکانه برحسب شرایط زمان و مکان ، گاه به جنس و گاه به نقد و گاه بصورت مختلط پرداخت میشد. در قرن‌های نهم و دهم روابط کالائی - پولی وسعت داشت ولی پس از حملهٔ مغول . براثر انحطاط عمومی اقتصاد ایران ، اقتصاد طبیعی و پرداخت جنسی عوارض و بهرهٔ مالکانه تسلط یافت و پرداخت‌های نقدی فقط بشکل فرعی و در نزدیك شهرها و ملتقای جاده‌های کاروان رو باقی ماند .

بهرهٔ مالکانه در املاك دولتی و شخصی تقریباً تفاوتی نداشت ، و مبنای آن غالباً سنن محلی بود که با میزان ستم استبدادی و کاهش و افزایش محصول تغییر میکرد .

پ : بقایای برده‌داری - یکی از خصوصیات فئودالیسم ایران وجود بقایای نظام برده‌داری و استفاده از کار بردگان بخصوص در مراحل اولیه این عصر است . بردگان را مسلمانان و مغولان پس از جنگ‌ها و فتوحات میآوردند و از آنها در کار شخم و شبانی و باغبانی و حرف استفاده میشد ؛ اما هرچه فئودالیسم تکامل مییافت کار بردگان کم سودتر میشد ، و از اینرو مالکان برای کشت به آنان زمین میدادند . این بندگان در طول زمان ، خود و یا اخلافشان، بصورت بندهٔ حر و بعدها بصورت رعیت درآمدند .

ت : وابستگی دهقان - روستائی ایران در مراحل اولیهٔ فئودالیسم - برخلاف اروپا - به زمین وابسته نیست . رعیت انسانی آزاد است و هیچ قانون و سنتی اورا از نقل مکان باز نمیدارد. شاید فقدان مزارع و مراتع شخصی فئودال و بالنتیجه فقدان بیگاری ، تقسیم اراضی به قطعات کوچك ، و سرانجام فراوانی نسبی و تکافوی جمعیت مانع تقید رعیت مزارع و برزگر باشد . تنها پس از ایلغار مغول که کاهش شدید نفوس و سطح زمین زیر کشت از یکطرف و افزایش شدید بهره کشی فئودالی مغولی را ازطرف دیگر بهمراه داشت ، و پس از قرارداد سنجمعی روستائیان بود که دولت فئودال دهقانان را وابسته به زمین شناخت و حق نقل مکان را از آنها سلب کرد . در قرن چهاردهم این بستگی و تقید باوج خود رسید و بارنگ مخصوصی که سنن و خصوصیات محلی به آن میداد تا عصر جدید نیز ادامه یافت .

ث : جنبش‌های دهقانی - جنبش‌های دهقانی ایران - بخلاف اروپا - در سراسر قرون وسطی ، کم و بیش ، با جنبش‌های ملی بضد اعراب و سپس مغولان و ترکان جوش خورده ، و در نهایت خود در جنبش عمومی زحمتکشان زیر رهبری پیشه‌وران و تهیدستان شهری اوج گرفته است . برخی از این جنبش‌ها ، بخصوص آنها که بضد سلطهٔ اعراب مسلمان سنی است ، رنگ مذهبی مییابد و بصورت خروج علیه مذهب رسمی عربی در میآید . جنبش‌های «مقنع» در سالهای ۷۸۳ - ۷۷۶ میلادی (۱۶۷ - ۱۶۰ هجری قمری) ، «بابك خرمی» در سالهای ۸۳۷ - ۸۱۶ (۲۲۳ - ۲۰۱ ه . ق .) در آذربایجان ، مازیار در ۷۳۹ م (۳۲۵ ه . ق .) در مازندران علیه اعراب و جنبش‌های محمود تارابی در بخارا در ۱۲۳۸ م (۶۳۶ ه . ق .) و قیام سید شریف‌الدین قاضی‌القضات در فارس بسال ۱۲۶۵ م (۶۶۳ ه . ق .) علیه مغول از جمله جنبش‌هائی هستند که دهقانان وسیعاً در آنها شرکت داشتند .

در این جنبش‌های ملی - طبقاتی ، که غالباً به شکستن مالکیت فئودالی متمرکز و ایجاد مالکیت فئودالی غیر متمرکز منجر میشد ، روستائیان در کنار زحمتکشان شهری بهمراهی و غالباً زیررهبری امیران و فئودالها وارد کارزار میشدند. اما روستائیان تمام ...

معمولا برنامهٔ روشنی نداشتند و تنها روزگار تحمل ناپذیر و نفرت از ستمکاران انگیزه و راهبرشان بود . امیران و فئودالهای محلی نیز برای کنارزدن فاتحان عرب و مغول و ترك و متحدین ایرانی آنها ، از قدرت آنها استفاده میکردند . این نهضتها ، اگر به پیروزی میانجامید غالباً وارد مرحلهٔ بالا ، یعنی مبارزهٔ متحد روستائیان وزحمتکشان شهر ضد امیران وفئودالها میشد ودراین مرحله بود که جنبش یکسره رنگ طبقاتی میگرفت وگاه گاه نیز به پیروزی زحمتکشان و تشکیل حکومتهای کوچك ناپایدار تهیدستان شهر و روستامیانجامید . ازاینها جنبشهای سربداران را در خراسان (۱۳۳۸م = ۷۳۹ ه . ق .) ، مازندان (۱۳۵۰ م = ۵۷۱ ه . ق.) ، گیلان (۱۳۸۰ م = ۷۷۲ ه . ق .) ، کرمان (۱۳۷۳ م=۷۷۵ ه ق .) ، سمرقند وحوزهٔ رود زرافشان (۱۳۶۵ م = ۷۶۷ ه . ق .) میتوان نام برد . که حکومتهای آنان سرانجام یا بدست حکومتهای بزرگ از میان رفت و یا بصورت حکومتهای فئودالی متعارف درآمدند .

سیر کلی «قرون وسطی» در شرق و غرب

چنانکه معلوم است ، استقرارفئودالیسم درکشورهای مختلف دنیای میانه Medieval از نظر زمانی اختلاف دارد ؛ شرایط ظهور فئودالیسم و توسعهٔ آن در کشورهای مختلف بالنسبه متفاوت است ؛ درجهٔ توسعه وگسترش آن در همه جا یکسان نیست . وبالاخره اشکال آن تفاوت دارد . با اینهمه ، جوهر اجتماعی ـ اقتصادی آن بطور کلی یکی است وگرایشی که تکامل آن را ـ از تولد تا افول فئودالیسم ـ نشان میدهد مشترك است .

سیر کلی جریان جهانی تاریخ قرون وسطی ، در شرق و غرب ، از اینقرار است :

طی قرون وسطی ، در تاریخ مشترك شرق و غرب ، شرق برای مدت مدیدی سهم مترقی بعهده داشت . جریان تکاملی که بعداً برای شرق و غرب صورت مشترکی بخود گرفت ، در شرق زودتر آغاز شد . مثلاً هجوم «بربرها» به دولت های متمدن قدیمی ، در شرق آغاز گردید . حتی از قرن سوم قبل از میلاد ، چینیها ناچار شدند استحکامات متعددی بسازند تاآنان را در قبال تهاجمات شمال حمایت کند . این استحکامات آغاز آن چیزی بودکه بعدها به دیوار چین مبدل شد . در اراضی سرحدی شمال شرقی امپراتوری رم، نظیر این واقعه ـ ساختن دیوار تراژان ـ فقط درآغازقرن دوم میلادی ضرورت یافت.

حرکت قبایلی که آسیا و اروپا را دوره کرده بودند و سرانجام منجر به پیدایش ملتها و دولتهای جدید گردید، بعبارت دیگر ، وسیع ترین گسترش تاریخی که آغاز دوران قرون وسطی را مشخص میساخت ، خیلی زودتر ازآنچه در اروپا توسعه یابد ، در شرق منشاء گرفت : هونها از سرحدات شمالی امپراتوریهان در پایان قرن اول میلادی عقب رانده شدند ، ولی فقط در قرن چهارم بودکه امواج تاخت وتاز هونها به اروپا رسید وگوتهای دریای سیاه را بسوی غرب ، بسوی امپراتوری رم ، پیش راند .

پیدایش «پادشاهی‌های بربر» جدید ، در شرق زودتر از غرب آغاز گردید : این دولت‌ها در سرزمین چین شمالی درآغاز قرن چهارم ظهور کردند ، در حالی‌که در اروپا فقط در قرن پنجم بود که چنین دولت‌هائی در سرزمین امپراتوری‌رم غربی سر برون کردند.

فئودالیسم ، بعنوان اساس اجتماعی و اقتصادی و سیستم دولتی ، در شرق زودتر از غرب شکل گرفت . و بهمین ترتیب، عناصر اولیهٔ سرمایه‌داری ، درمهد جامعهٔ فئودالی، در شرق زودتر از غرب ظهور کردند .

شاهد دیگری‌که نقش پیشگام شرق را نشان میدهد این حقیقت است که بزرگترین و نیرومندترین دولت‌ها ، بسبب توسعهٔ وسیع و زودتر فئودالیسم‌در شرق ، در این دوران، در شرق بوجودآمدند .

بالاخره ، نشانهٔ دیگری که نقش پیشاهنگ‌شرق را در قرون وسطی تأیید میکندهمانا برتری فرهنگی شرق درقبال‌غرب است . بی گفتگو، اقوام وملت‌های چینی، هندی،عرب، ایرانی وترکستان غربی ، درآن دوران ، در زمینه‌های بسیار-تکنولوژی و فرهنگ‌مادی و مخصوصاً هنر ، و نیز در رشته‌های حقوق و قوانین وآئین‌های سیاسی‌و فلسفی ، جغرافیا و تاریخ نگاری ، علوم وادبیات- پیشرفته‌تر از غرب بودند . برای مدتی مدید، محتوی این تمدن‌و فرهنگ بسیار غنی‌تر از رشته‌های مشابه‌آن در غرب بوده است .

با اینهمه ، و باوجود چنین شرایط مساعدی ، شرایطی نیز در شرق توسعه یافت‌که درآن بتدریج سیرتاریخی بتأخیر افتاد و توسعهٔ عناصر سرمایه‌داری متوقف‌شد . نظر باینکه نظیر این شرایط در غرب بوجود نیامد، توسعهٔ فئودالیسم ، و متعاقب‌آن رشدکاپیتالیسم ، درآنجا ، باآهنگ تندتری پیشرفت‌کرد .

نتیجه چنین شد ، که طی قرون وسطی در یك لحظهٔ معین تاریخی ، مرکز جنبش و پیشرفت جامعهٔ بشری در دنیای‌آن زمان ، از شرق به غرب تغییر مکان یافت ، ودرپی‌آن، چیزی‌که لنگی شرق و عقب ماندگی‌آن ، ابتدا در زمینهٔ اقتصادی و سپس نیز در عرصهٔ سیاست و فرهنگ ، نامیده میشود ، آغازگردید .

در «عصر جدید» این عقب ماندگی شرق وضعی ببارآورد که‌مستقیماً نقطهٔ مقابل‌وضع «قرون وسطی» بود : هرچند طی قرون وسطی شرق هجوم خودرا به غرب ادامه میداد ، درعصر جدید ،این‌غرب بودکه هجوم خودرا به شرق‌آغازکرد و سرانجام بیشتر کشورهای شرقی را به مستعمره و نیمه مستعمره یا وابسته غرب مبدل ساخت .

* * *

«مترجم تیرماه ۱۳۴۶»

درنگارش این‌دیباچه مآخذ زیرمورداستفاده
قرارگرفته است :

- «تاریخ قرون وسطی» ، تألیف پرفسور
و . ف . سمنوف (V.F.semenov) - متن روسی،
چاپ مسکو - ۱۹۵۶

- مجموعهٔ «مقالات منتخب» از ن.ای . کنراد
(N . I . Konrad) مورخ و شرق شناس شوروی .
ترجمهٔ انگلیسی ، چاپ مسکو ، ۱۹۶۷

- «کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران
عهدمغول» تألیف ای. پ . پطروشفسکی شرق شناس
شوروی ، ترجمهٔ فارسی وسیلهٔ آقای کریم کشاورز -
ازانتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی ،

استقبال بی‌نظیر هم میهنان عزیز
و ملت‌های همسایه و هم‌کیش و دوست
نجیب‌ما (**پاکستان و افغانستان**) ازاین
اثرودرخواستهای‌فزون‌ازحدخواستاران،
بعد از اتمام نسخ چاپ اول مشوقمان‌شد
که خارج از ردیف برنامه و در اسرع
اوقات بچاپ دوم آن مبادرت ورزیم .
خورسندیم که‌اینک‌چاپ‌دوم‌را به‌نحوی بهتر
به اضافهٔ دیباچهٔ مستند و جالبی از
طرف‌مترجمین‌فراهم آمده‌تقدیم‌علاقه‌مندان
مینمائیم - ناشر

گفتاری دربارهٔ کتاب

در کتب کلاسیک تاریخ ، در تعریف موضوع « تاریخ » ، عموماً به چنین مضمونی برخورد میکنیم:

« موضوع تاریخ نقل وروایت کارهای مردمانی است که پیش از ما زندگی کرده‌اند . تاریخ شرح وقایع گذشته میباشد. »

و یادر توصیح و توجیه درجهٔ ترقی و پیشرفت ملل مختلف ، مثلا اینطورمینویسند:

«...بعضی مردم یا از آنجهت که خود بنفسه مستعدتر بوده‌اند و یا بعلت اینکه احوال و کیفیات با آنها مساعد بوده مراحل ترقی را باالنسبه بدیگران کم وبیش زودتر پیموده‌اند . از آنطرف امروز مشتی مردم وحشی از آفریقا و آمریکا واسترالیا و اقیانوسیه روزگارمیگذرانند که اگرپای اروپائیان بخاکشان باز نشده بودهنوز هم از طرززندگی انسان عهد سنگ‌تراشیده یا سنگ صیقلی نشده بودند . »

شرح فوق از مقدمهٔ « تاریخ ملل شرق و یونان» تألیف آلبرماله وژول‌ایزاك ترجمهٔ عبدالحسین هژیر نقل شده‌است . ولی حقیقت اینست که دربیان فوق تاریخ قلب شده وعلل پیشرفت یا عقب ماندگی اقوام بصورت نادرستی توجیه‌گردیده است .

تاریخ علم است و مانند همهٔ علوم در طی قرون تکامل یافته و قوانین معلوم و معین خود را بدست داده است . تاریخ «نقل وروایت» سادهٔ کارهای مردمان نیست بلکه علمی است که راه مشخص تکامل جامعهٔ انسانی و قوانین این تکامل را بررسی میکند. این علم ، نه بصورت تکامل یافته و دقیق امروز ، بلکه بصورت عناصر اولیهٔ درك تاریخی زندگی بشراز قدیمترین ایام‌وجود داشته است . پیدایش کتابت ــ قبل ازهمه درمصردرهزارهٔ پنجم وچهارم قبل ازمیلاد- نقش‌عظیمی درپیشرفت تاریخ ایفا کرده است . قدیمی‌ترین تألیفات تاریخی همان سنگ‌نبشته‌هائی است‌که در شرق باستان در مصرو سومرو بابل و آسورو ایران در طی هزاران سال بیادگارمانده و پاره‌ای وقایع مهم تاریخ در آن ثبت شده است . دریونان باستان قدیمی‌ترین تألیفات تاریخی در قرنهای ششم وپنجم قبل از میلاد بوجود آمده و در اینمورد قبل ازهمه از«هرودوت» ــ پدرتــاریخ ــ و مورخانی مانند «پلوتارك» و«گزنفون» یاد میکنند . در روم قدیم «تیت‌لیو» و«تاسیت» درشمار پیشقدمان تاریخ‌اند ودر چین مورخی‌بنام «سیما تسیان» و دیگران یادداشت‌های پرارزشی درزمینهٔ ثبت وقایع تاریخی از خود بجا گذاشته‌اند . بااینهمه قرن‌ها گذشت تا رفته‌رفته درك تاریخی وقایع

زندگی تکامل یافت ودرطی قرون ۱۱ تا ۱۷ آثار پراهمیت تاریخی در جهان بصورت سالنامه‌ها ، تذکره‌ها ، ثبت اخبار وقایع روزانه آشکار گردید .

در قرون وسطی پایه‌گذاران مهم تاریخ مورخان عرب (ابن‌خلدون و دیگران) و سایر تاریخ‌نویسان شرق بودند که علم تاریخ را بنحو قابل ملاحظه‌ای پیشرفت دادند ولی‌از آنجائیکه درطی این قرون سلطهٔ جهان‌بینی مذهبی برروی همهٔ شئون حیات‌فرهنگی و معنوی جامعهٔ بشری وازجمله در تکامل علم تاریخ تأثیر گذاشته است مؤلفان بیشترکتب تاریخی از درك علمی‌تاریخ عاجز بودند ووقایع تاریخی را به «مشیت‌الهی» و «حکمت صانع متعال» نسبت میدادند . درآثار این قبیل مورخان حوادث غیرمعقول ، و اغلب موهوم وخیالی ، بسیار آورده شده است .

نخستین عناصر بیان معقول وقایع تاریخی ـ و نقدمنابع تاریخ ـ دردوران رنسانس پدیدار گردید . بعدها ، درپایان قرن ۱۸ و آغاز قرن ۱۹ فلاسفه ، جامعه‌شناسان و مورخان بزرگ بوجود آمدند که در ایجاد و تکامل تاریخ‌نویسی نقش عظیمی بازی کردند . در اینمورد قبل‌از همه از ولتر، مونتسکیو، دیدرو، روسو ، کندرسه ، سن‌سیمون و سایردانشمندان این عصرمیتوان یاد کرد . در آثارمورخان قرن ۱۸ کوششهائی بکاررفته است که وقایع گذشتهٔ جامعهٔ بشری را با فلسفهٔ تعقلی (راسیونالیستی) توجیه کنند. این دوره از نظردرك‌تاریخ حوادث درحقیقت یك‌دورهٔ انتقالی است باین معنی که عهد توجیه‌تاریخ براساس « مشیت‌الهی» جای خودرا به عهدی‌میدهد که در آن سیروقایع جامعه براساس فعالیت اشخاص و افراد برجسته توجیه میگردد .

در این دوران مورخان حوادث تاریخی را وسیعاً انتشار دادند وبه بسط و توسعهٔ منابع تاریخ همت‌گماشتند . در نیمهٔ اول قرن ۱۹ ، در کشورهای مختلف اروپا ، برای نخستین بار انستیتوها و انجمن‌های مخصوصی‌بمنظور تعلیم تاریخ و ترویج اسناد تاریخی تأسیس یافت . در آثاری که مورخان و سازمانهای تحقیقاتی بوجود آوردند حوادث بزرگ تاریخ جمع‌آوری شد و تدوین گردید ، تحقیقات تاریخی ونقد منابع تاریخ به موفقیت‌های شایانی نایل آمدومضمون کارهای تاریخی وسعت و تنوع بسیاریافت . در این زمان ، که از نظراقتصادی دوران‌پیشرفت و توسعهٔ نظام سرمایه‌داری محسوب میشود ، علم تاریخ تکامل یافت و در مورد مسائلی که مربوط به پیشرفت جامعهٔ بشری میباشد مطالعات و تحقیقات گرانبهائی بعمل آمد . بسیاری از مورخان آنروز جریان تکامل جامعه رابرمبنای قوانین‌معینی توجیه‌و بیان‌کردند .

با همهٔ کوششهائی که درزمینهٔ جمع‌آوری وقایع تاریخی و نقد منابع تاریخ بعمل آمد در آثار این مورخان ، درمجموع ، این خط اصلی وجود دارد که میخواهند ثابت کنند تاریخ‌را قهرمانان میسازند و نه توده‌های مردم . این تاریخ نویسان‌به‌اشخاص وافراد توجه خاصی‌مبذول میدارندوعلیرغم این حقیقت که مردم در تدارك تاریخ اثرعظیم وقطعی دارند ، میکوشندنشان دهند وقایع تاریخی را « قهرمانان» (سرکردگان و بزرگان و فرمانروایان) بوجود میآورند . در آثار این قبیل تاریخ نویسان بندرت اتفاق میافتد که سیر تاریخ از تأثیر ونفوذ این قبیل « شخصیت‌ها» آزاد باشد .

در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم ، در کشورهای اروپائی ، با پیدایش عناصر جدیدی‌درترکیب طبقاتی اجتماع‌درزمینهٔ‌تاریخ تئوریهای جدیدی‌مطرح میشود . تاریخ وارد مرحلهٔ نوینی‌میگردد

و به علم واقعی مبدل میشود . تئوریهای نوین تاریخ، مسائل تاریخی را همه جانبه مورد تجزیه و تحلیل قرار میدهند و کمبودهائی را که براساس تئوریهای سابق در تحلیل تاریخ وجود داشت از میان برمیدارند. تئوریهای سابق در بهترین حالات خود ، فقط به جنبه‌های فکری و عقلانی فعالیت تاریخی افراد معینی توجه داشتند و به آنچه موجب برانگیخته شدن این جنبه‌های فکری و عقلانی بود ، یعنی به ریشهٔ اصلی وقایع تاریخی ، توجهی نمیکردند و به قوانین تکامل جامعهٔ بشری و مناسبات اجتماعی اعتنائی نداشتند . این تئوریها همچنین به شرایط اجتماعی حیات مردم کاری نداشتند و تغییر این شرایط را مورد توجه قرار نمیدادند . شیوهٔ قدیمی « روایت کارهای مردمان » و یا بزرگ کردن « نقش شخصیت‌ها » در برابر درك علمی تاریخ قرار گرفت. اولی میگوید تاریخ در واقع تراکم اتفاقی وقایعی است که بدست قهرمانان روی داده و وظیفهٔ علم تاریخ فقط اینست که این وقایع را تدوین کند و برشتهٔ تحریر درآورد. دومی پاسخ میدهد که چنین نیست . تاریخ در حقیقت علمی است که راه تکامل اجتماعات بشری را نشان میدهد . مردمانی که نعم مادی جامعه را بوجود میآورند و ابزار تولید را تکامل می‌بخشند بوجود آورندهٔ تاریخ هستند و نه قهرمانان. بدون این مردمان جامعهٔ بشری نه‌میتواند رشد کند و نه حتی بزندگی خود ادامه دهد. از اینرو تاریخ اجتماع ، قبل از هرچیز ، تاریخ توده‌های زحمتکش ، تاریخ خلق‌ها میباشد . این تاریخ با بزرگ کردن نقش شخصیت‌ها ، با فردپرستی ، و با نسبت دادن اثر عالی و مافوق عالی به رهبران جامعه و سرکردگان قوم و هیچ انگاشتن نقش توده‌های مردم عمیقاً مخالفت میورزد. با اینهمه علم تاریخ به نقش اندیشه‌های اجتماعی، تئوریها و سازمانهای سیاسی توجه لازم مبذول میدارد .

علم تاریخ سیر تکامل اجتماعات بشری را با توجه به نظام اقتصادی ــ اجتماعی جوامع مختلف به پنج دوره تقسیم میکند ، نظام اشتراکی اولیه ، برده داری ، فئودالیته ، سرمایه‌داری و سوسیالیسم . تاریخ جهان‌را نمیتوان بدون بررسی همه جانبه و عمیق تاریخ ملل مختلف دنیا ، درمراحل مختلف تاریخی ، مورد مطالعه قرارداد . تقسیم بندی ملل جهان به « تاریخ‌دار » و « بی‌تاریخ » بی‌اساس و پوچ است. درواقع هرملتی تاریخی خاص خود دارد که در عین‌حال با وجود خصوصیات بومی و ملی طبق قوانین کلی تاریخ تکامل مییابد ورشد میکند . تاریخ عهود مختلف زندگی بشری (عهد باستان ــ قرون وسطی ــ عصرجدید ــ دوران معاصر)، تاریخ ملل مختلف جهان و تاریخ شئون مختلف زندگی اجتماعی بشری (اقتصاد ــ سیاست ــ علوم وغیره) دراین مجموعهٔ کلی تاریخ جهانی قرار دارند. درعین‌حال تاریخ، بعنوان یکی از رشته‌های اصلی دانش اجتماعی، باسایر علوم اجتماعی ــ فلسفه ،اقتصاد سیاسی، علم حقوق، زبانشناسی وغیره پیوند نزدیك دارد. علم تاریخ هرروز اهمیت بیشتری کسب میکند ودرسراسر جهان دانشمندان ومراکز تحقیقاتی بزرك رابخود مشغول میدارد .

علم تاریخ، مانند سایر علوم‌وفنون عصرما ، درشوروی موفقیت‌های قابل ملاحظه‌ای بدست آورده است‌ومورخان‌این کشور به مهمترین مسائل تاریخی جهان ــ وکشور خودــ توجه‌شایانی مبذول میدارند. آکادمی‌ها ، انستیتوها ، مراکز تحقیقاتی‌وموزه‌ها کانونهای بزرگ تکامل‌تاریخ میباشندکه نتیجهٔ مطالعات‌خودرا بصورت کتاب،رساله‌ومجله‌های‌مختلف تاریخی‌مرتباً انتشار میدهند

کتابی که در دست شماست کتاب بررسی تاریخ قرون وسطی است که‌در سال ۱۹۴۶ از طرف انستیتوی تاریخ وابسته به آکادمی علوم شوروی وزیر نظر پروفسور کاسمینسکی برای استفادهٔ‌محصلین کلاسهای ۶و۷ مدارس متوسطه انتشار یافته است. ترجمهٔ کتاب رادوست‌مشترک ما پرویز شهریاری توصیه کرد و ما باتوجه به مضمون آموزندهٔ کتاب نتوانستیم توصیهٔ او را نادیده بگیریم .

این کتاب باآنکه بصورت فشرده نگارش یافته وطرح بسیاری از مسائل درآن باختصار برگذار شده ، ونیز باآنکه دورهٔ معینی ازتاریخ اجتماعات بشری ــ قرون وسطی ــ رادر بر میگیرد معهذا بعلت آنکه سیروقایع تاریخی بصورت‌منطقی درآن انعکاس یافته بنظرما کتابی آموزنده وسودمند است. درکتب کلاسیك غرب دوران قرون وسطی ازسال ۳۹۳ میلادی(تاریخ تجزیهٔ امپراتوری روم) آغاز وتاسال ۱۴۵۳ (تاریخ سقوط حکومت بیزانس وتصرف قسطنطنیه از طرف ترکان عثمانی) ادامه مییابد. این تقسیم بندی که براساس تجزیهٔ حکومت‌ها وسقوط شهرها صورت گرفته است نمیتواندمبنای علمی داشته باشد . درحالی که قرون وسطی ، چنانکه دراین کتاب آمده است، قرون وسطی بدورانی اطلاق میشود که‌از سقوط نظام برده‌داری(مقارن باسقوط امپراتوری روم غربی بدست بربرها درپایان قرن‌پنجم میلادی) آغاز میشود وباانقلاب بورژوازی انگلستان (۱۶۴۰ تا ۱۶۶۰) پایان‌مییابد. در این دوران ،برخلاف عهد قدیم ، دیگر تسلط بانظام برده داری نیست بلکه نظام فئودال ــ سرواز تسلط دارد. قرون وسطی،در عین‌حال ، بادورانی که پس از انقلاب بورژوازی انگلستان بوجود میآید و در آن نظام سرمایه‌داری‌حکمفرما است، تفاوت اساسی دارد.

تکیهٔ اصلی‌کتاب حاضر برروی کشورهای اروپائی است ومسائل تاریخی مربوط‌به‌نواحی دیگر جهان درآن باالنسبه باختصارآمده است. درمواردی نیز شرح وقایع احتیاج به‌توضیحات اضافی دارد از اینرو مابهتر دیدیم که اولاً در بارهٔ مسائل‌عمدهٔ تاریخی قبل از قرون وسطی نیز تحقیقاتی بعمل آوریم وثانیاً دربارهٔ آنچه دراین کتاب‌مسکوت مانده و یا باختصار نوشته شده مطالبی جمع‌آوری کنیم وبالاخره راجع به‌اشخاص ومکان‌ها وحوادث تاریخی کتاب، آنجا که لازم است، توضیحاتی بدست دهیم. دراین باره مطالبی نیز جمع‌آوری کردیم ولی متأسفانه بعلت شتابی که‌در کار انتشار کتاب وجود داشت یك باره همهٔ آن حواشی و ملحقات را کنار گذاشتیم . اگر توفیقی دست داد درچاپ بعدی ازآن یادداشت‌ها استفاده خواهد شد.

نقص بزرگ این‌کتاب ، بایداعتراف کنیم ، ناشی از خودما مترجمان کتاب است . مانه تاریخ شناس بودیم ونه روسی‌دان وبه کسی هم‌که هم‌تاریخ بشناسد وهم زبان روسی راخوب بداند دسترسی نداشتیم بااینهمه چون‌مطالب کتاب‌را سودمند دیدیم دریغمان آمدکه همزبانهای ماازمطالعهٔ آن محروم بمانند. این بودکه به ترجمهٔ آن جسارت کردیم و برای احتراز از نقصی که‌از این بابت ممکن بود برکتاب واردآید تاآنجا که مقدور بود، باحوصله و صرفوقت زیاد، کوشیدیم دردرك مطالب ومتن دقت کنیم ودر ترجمه اصل « امانت» رارعایت نمائیم . با اینهمه تصور نمیرودکه‌ترجمه خالی از نقص باشد واز اینرو امیدواریم دربین خوانندگان عزیز کسانی پیدا شوند که‌بر ما منت گذارند ونقایص کاررا گوشزد کنند باشد که در چاپ بعدی

کتاب مورد استفاده قرار گیرد ونیز امیدواریم کسانی که صلاحیت دارند همت کنند و به‌ترجمه و نشر کتبی ازاین قبیل، که بی‌شک دراعتلای سطح فرهنگ ماه‌مؤثر خواهد بود، اقدام نمایند.

باهمهٔ کوشش و دقتی که‌در کار چاپ شده متأسفانه غلطهای زیادی در آن دیده میشود . ازاینرو غلطهائی‌که ممکن بود خواننده راگمراه کند بصورت‌غلطنامه تصحیح شده‌است . باین مناسبت از خوانندگان پوزش میطلبیم وانتظار داریم قبل‌از شروع به‌مطالعه به غلط نامهٔ کتاب مراجعه فرمایند .

صادق انصاری

محمدباقرمؤمنی



آغاز قرون وسطی

امپراتوری روم غربی و بربرها- حکومت فرانکها ــ اروپا از قرن نهم تا یازدهم ــ بیزانس، ایران و اسلاوهای جنوبی- اسلام و خلافت- هندوستان در اوایل قرون وسطی- چین از قرن پنجم تا یازدهم

فصل اول

امپراتوری روم غربی و بربرها

امپراتوری روم غربی[1] دراواخر قرن پنجم سقوط کرد. جامعهٔ بر. ی روم دراثر جنبش انقلابی غلامان و کولون‌ها[2] وغلبهٔ بربرها[3] اضمحلال یافت وبا این شکل نخستین دوران عظیم در تاریخ بشر — دنیای قدیم — پایان پذیرفت ودوران دوم - تاریخ قرون وسطی - آغاز شد این دوران را بدان سبب قرون وسطی نامیده‌اند که میان عهد قدیم وعصر جدید قرار گرفته‌است. درقرون وسطی، مانند عهد قدیم، غلبه با نظام بردگی نبود بلکه روابط فئودال — سرواژ تسلط داشت.

قبایل بربر

این بربرها که در قرن پنجم امپراتوری روم را مضمحل ساختند و حکومت خود را درقلمرو آن بنا نهادند چه کسانی بودند؟

در شمال و مغرب امپراتوری روم، در جنگل ها و دشتهای اروپای شرقی ومیانه قبایل آزاد بسیاری میزیستند. درمجاورت نزدیك امپراتوری روم طوایف ژرمن[4] مسکن داشتند ودورتر — درشرق - اسلاوها[5] زندگی می کردند.

ژول سزار[6] که درقرن اول قبل ازمیلاد برگل ها[7] غلبه یافت وباقبایل چندی از ژرمن‌ها بمقابله پرداخت، زندگی بربرهارا توصیف کرده است (نیمهٔ قرن اول قبل‌از میلاد)

بنابتوصیف سزارقبایل بربر بصورت نیمه بیابانگرد زندگی میکردند، که کار اصلی آنان گله داری وشکار بود؛ وکمتر بکشت وکار زمین می پرداختند. اغلب درجستجوی چراگاهها وشکارگاههای بهتر ازمحلی بمحل دیگر کوچ میکردند، با نظام قبیله ای میزیستند، وهرطایفه ازمیان خود ریش سفیدی برمی گزید.

افراد قبیله دارای زمین اختصاصی نبودند، زمین بهمهٔ قبیله تعلق داشت وافرادمشترکاً برروی آن کارمی کردند. درآن زمان میان بربرها طبقات وجود نداشت وهمهٔ افراد باهم مساوی بودند.

آنها نه شاه داشتند و نه دولت وتنها به هنگام جنگ بود که ازمیان خود فرماندهی انتخاب میکردند.

دربارهٔ تحولاتی که درزندگی بربرها طی صد سال بعد روی داد سایرمورخین رومی

---

1 — Empire D'occident   2 — Colons   3 — Barbars   4 — Germans
5 — Slaves   6 — Jules Cesar   7 — Gaules

و یونانی، بخصوص تاسیت[1] (پایان قرن اول قبل ازمیلاد) ، مطالبی نوشته اند که می تواند مورد استفادهٔ ماقرارگیرد .

درجریان این تحول بربرها بیشتر بهزمین بستگی پیدا کردند و دردهکدهها سکونت گزیدند . سکنهٔ هرده به قبیلهای تعلق داشت وهرخانوار برای خوددارای حیاط وخانهٔ جداگانه بود.

قبایل بربرهرروز بیشتر بهکشت وکارزمین پرداختند ، اما تامدتها طـرز عمل آوردن و حاصلخیزکردن زمین را نمی دانستند . آنها جنگلهارا میبریدند ویااراضی بکردشت هارا شخم میزدند ، ومحصول آنرا برداشته زمین را چندین سالها می کردند وبه اراضی بکردیکری روی میآوردند . به این سبب برای کشت وکار به اراضی زیادی نیاز داشتند وبرای شکار و گله داری نیزفضای وسیعی مورداحتیاج آنان بود. هنگامی که تعداد افراد قبیله بحدی افزایش مییافت که اراضی موجود دیگر برای تغذیه کافی نبود بناچار برای سکونت و امـرار معاش درجستجوی زمین های تازه براه میافتادند .

اشرافیت قبیلهای وجنگی

بنا بنوشتهٔ تاسیت زمین همچنان ، مـانند گذشته ، به همهٔ افراد قبیله مشترکاً تعلق داشت . قسمت عمدهٔ زمین مورداستفادهٔ مشترك کلیهٔ افراد قبیله بـود(چراگاهها برای گله ها وجنگل برای شکار) ، اما اینك دیگرهرخانوار برای خود سهم خاصی زمین داشت که درآن کشت وکارمیکرد. دراین اوضاع واحوال سهم بهتر وبزرگتر بـه ریش سفیدان قبیله تعلق می گرفت و بدینسان برابری اعضاء قبیله از میان رفت واشرافیت قبیلهای بوجودآمد .

قبایل بربر اغلب درحـال جنك بودند . مردان بالغ قبیله همگی در شمار جنگجویان محسوب میشدند . بعضی ازآنان که درگروهـهای جنگلی متشکل شده بودند مطلقا کار نمی کردند وزندگی را ازطریق جنگ وغارت مـی گذراندند . دررأس این گروهها سرکردگان جنگی قرار داشتند و میان آنان وافرادگروه پیوندمحکمی برقراربود . هرگاه سرکردهٔ گروهدرجنك کشته میشدافراد میبایستی یاتلافی کنندو یاخودنابودشوند . هرجنگجوئی پس ازاردوکشی های مـوفقیت آمیز حصه ای ازغنائم میبرد وسهم سرکرده هاازسایرین بیشتربود ، و همین امرسبب میشدکـه ثروت آنها روزبروز افزایش یابد و باین ترتیب رفته رفته اشرافیت نظامی وقبیلهای مرکب از ریش سفیدان قبیله وسرکردگان جنگی سر بیرون کرد.

اشراف صاحب اراضی واحشام بیشتری بودند وغلامان بسیاری ازاسیران جنگی دراختیار داشتند . تاسیت حکایت می کندکه رفتار بربرها نسبت به غلامـان بسیار معتدل ترازرومیها بود . غلامان ازخودکلبه واثاث مخصوص داشتندو بدمیخویش را بصورت گندم ، پارچه و چهارپا به ارباب

1 – Tacite

می پرداختند .

ازمدتها پیش رسم این بود که قبایل بربر نسبت به مسائل عمده در مجامع عمومی تصمیم می‌گرفتند. دراین مجامع مردان بالغ قبیله همگی باساز و برگ جنگی کامل حضور مییافتند. شیوخ قبایل وسرکردگان جنگی پس ازانتخاب شدن جلساتی ترتیب میدادند ودراین جلسات دربارهٔ امور جنگی وکشت زمین ومناسبات با روم به بحث می پرداختند . سپس برای اخذ تصمیم مجمع عمومی خلق را فرا می‌خواندند . دراین مجامع تنها شیوخ قبیله بودند که سخن میراندند. اگر افراد با پیشنهادهای جنگی شیوخ موافق بودند سازو برگ خودرا بعلامت رضایت بصدا درمی‌آوردند ودر صورت عدم رضایت فریاد می‌کشیدند . مجمع عمومی دربارهٔ خیانت و ترس – که نزد بربرها سنگین ترین جنایت محسوب می شد – نظر میداد. خیانتکاران راازدرخت می‌آویختند وترسوهارا درباتلاق غرق می‌کردند .

درمیان برخی قبایل بربر پادشاهانی ظهورکردند که معمولا ازمیان شیوخ برگزیده می‌شدند. مقام سلطنت انتخابی بود وبه ارث به‌کسی نمی‌رسید. شاهان بزرگترین حصه راازغنایم برمی‌داشتند وصاحب اراضی وسیع ، رمه های فراوان وغلامان بسیار بودند .

بااین ترتیب بودکه درمیان قبایل ازیك سواشرافیت جنگی وقبیله‌ای شکل گرفت واز سوی دیگر غلامان بوجود آمدند ، اما هم تعداد آنها اندك وهم تعهدآنها سبك بود . دراین اوضاع واحوال اکثریت از افراد آزاد مرکب بود وتشکیل طبقات درمیان بربرهاتازه آغاز میشد . نظام اجتماعی بربرهادراین زمان بانظام بردگی امپراتوری روم تفاوت فاحش داشت .

هجوم بربرها به امپراتوری روم

جمعیت بربرها افزایش مییافت وبرای کشت و کار وگله داری و شکارلازم می‌آمدکه زمینهای وسیع‌تری دراختیار داشته باشند . از این روسرکردگان جنگی گروههای خویش را برای جنك و غارت آماده ساختند ودرمرزهای امپراتوری مدام ایجاد اضطراب می‌کردند رومیها برای دفاع از امپراتوری دربرابر تاخت‌وتاز بربرها درتمام طول دانوب[1] ورن[2] یك رشته دژ ها، سنگرها ،خندقها وپستهای نگهبانی بوجودآوردند . بعدها ازاین دژها شهرهائی مانندکلن[3] ، ماینتز[4]، اشتراسبورك[5] و وین[6] بوجودآمد . امازرمنها وسایرقبایل بربرگاه‌گاه موفق می‌شدند این مرز مستحکم را در هم بشکنند و باامپراتوری روم به جنگهای طولانی بپردازند . درقرن سوم قبایل گوت[7] ازدانوب گذشتند وبه امپراتوری هجوم آوردند . امپراتوری روم تنها بازحمت بسیار توانست گوت هارا به آنسوی دانوب عقب راند .

مقابله بااین تاخت وتازها برای امپراتوری مشکلات روزافزونی در برداشت . امپراتوری روم به علت بهره‌کشی خشونت بارازغلامان وکولونها و تحمیل عوارض سنگین ووحشتناك به آنان مورد نفرت همهٔ زحمت کشان بود. ازقرن سوم شورشهای بلا انقطاع غلامان و کولونها درنقاط مختلف امپراتوری درگرفت .امپراتوری روم روبه‌ضعف نهاد . اقتصادآن به انحطاط گرائید . بازرگانی ازمیان رفت وشهرها از سکنه خالی شد. دراواخرقرن چهارم امپراتوری دیگر نمی‌توانست

1 – Danube 2 – Rhin 3 – Koln (Cologne) 4 - Mainz
5 - Strasbourg 6- Vienne 7- Goths

باهجوم بربرها مقابله کند. عبور دستجمعی بربرها ازمرزهای امپراتوری آغاز شد. دراین میان غلامان وکولونها دست بشورش میزدند. باگروههای جنگی بربرهادست یکی میشدند، دروازه‌های شهرهارا بروی آنان میگشودند وبه‌املاك پسر ثروتی که مخزن غنائم بسیار بود راهنمائی شان میکردند. استثمارطبقاتی درمیان قبایل بربربه آن پایه ازخشونت که درمیان رومیان جریان داشت نمی رسید. آنان بابیگاری آشنائی نداشتند وبهمین سبب غلامان وکولونها نجات دهندگان خویش راازیوغ برده داران وحکومت روم در وجود بربرها یافتند. پیروزی بربرها باجنبش انقلابی بردگان وکولونها توأم شد.

حکومت بربرها

بربرها، وبرتر ازهمهٔ آنان قوم ژرمن، قسمت اعظم قلمرو امپراتوری روم غربی رااشغال کردند ودرآنجاحکومت خویش را مستقر ساختند. گوتهای غربی «Visigoths» که ازآنسوی دانوب آمده بودند، در پایان قرن چهارم در شبه جزیرهٔ بالکان [1] سکونت گزیدند و بعد هـا به رهبری آلاریك [2]، که اورابه شاهی برگزیده بودند، بسوی ایتالیا روان شدند. بردگان وکولونهای بسیاری به آنان پیوستند. گوتهای غربی بسال ۴۱۰ بـه رم [3] حمله کردند، بردگان شهر دروازه‌ها را بروی آنان گشودندوشهر بتصرف آنان درآمد. پایتخت کهن امپراتوری راسه روزه غارت کردنـد وسپس ازایتالیا بسوی گل واسپانیا [4] روی آوردند. آنان نخستین حکومت بربر را درسر زمین امپراتوری روم بنیان گذاشتند و بدینسان حکومت گوت غربی بوجود آمد.

قبل ازگوتهای غربی دراسپانیا قبیله‌ای بنام واندال [5] اقامت گزیده بود. گوت های غربی آنانرا بسوی جنوب راندند. واندالها در شمال افریقا ساکن شدندوازخود حکومتی بنا نهادند که پایتخت آن قرطاجنه [6] بود. اینان به دزدی دریائی مشغول بودند وکرانه های سیسیل [7] و ایتالیا [8] را غـارت می کردند. ژنزریك [9]، شاه و اندال ها، روم را تصرف کرد و آنرا بشکل وحشیانه‌ای درمعرض غارت قرارداد (سال ۴۴۵) واین غارت چهارده روزدوام داشت. اندکی قبل ازاین تاریخ نیز امپراطوری رم ازجانب آتیلا [10] سرکردهٔ هونها [11]، که حکومتش ازولگا [12] تارن گسترش داشت، یك سلسله ضربات سهمگین تحمل کرده بود. حکومت هونهادیری نپائیده و بسرعت منقرض شده بود.

امپراتوری روم مناطق تحت نفوذ خودرا یکی پس ازدیگری از دست میداد. قبایل فرانك [13] که در رن سفلی میزیستند از جانب شمال بر گل دست یافتند.

سرانجام بسال ۴۷۶ اودواکر [14]، سرکرده گروههای جنگی که از قبایل مختلف بربر تشکیل یافته بود، حکومت خویش را در ایتالیا مستقر ساخت. امپراتور رومولوس اوگوستول از تخت بزیر افتادو باین ترتیب امپراتوری روم غربی موجودیت خودرا از دست داد.

بربرها پس از غلبه بر امپراتوری روم شهرها را ویران کردند، روستاها را آتش زدند، معبدها، کاخها وتآترها رادرهم کوفتندو سنگهای بناها را برای ساختن دژهای خویش بغارت بردند.

---

1 - Balkans	2 - Alaric	3- Rome	4 - Espagne	5- Vandals
6 - Carthage	7-Sicile	8-Italie	9 -Genséric	10 - Attila
11-Huns	12 - Volga	13 - Francs	14-Odoacre	15 Romulus - Augustul

پس از سقوط امپراتوری زندگی شهری درغرب‌تقریباًبکلی‌ازبین رفت، صنعت وتجارت‌نابود شد وفرهنگ‌باستانی‌بهانحطاط گرائید.

اروپادرپایان قرن پنجم

باین ترتیب امپراتوری روم غربی با نظام بردگی خود سقوط‌کرد و بجای آن یك سلسله حکومت های قبایل بربر ایجادگردید .

به نقشه سیاسی اروپا در پایان قرن پنجم نظر افکنیم . امپراتوری روم شرقی ،که بعدها نام امپراتوری بیزانس [1] بخودگرفت در جنوب شرقی اروپا ؛ آسیای صغیر و شمال شرقی افریقا بحیات خود ادامه داد . مهمترین شهر این امپراطوری بیزانسیوم [2] یا قسطنطنیه Constantinople بود . در سر زمین کارتاژ قدیم حکومت واندالها برقرار بود .

در ایتالیا درسال ۴۷۶ حکومت اودوآکرتاسیس یافت ، اما بزودی سر زمین ایتالیا بوسیلهٔ‌گوتهای شرقی اشغال‌کردید . بزرگترین قلمروگوتهای‌شرقی در جنوب غربی ویلز [3] و شبه جزیرهٔ پیرنه [4] بود .شمال گل‌را فرانکها‌اشغال کرده بودند .آنگلها [5] و ساکسونها [6] که از قبایل ژرمنهای شمالی بودندبتدریج بریتانیا [7] را اشغال کردندوچندین حکومت آنگلوساکسون [8] درآنجاتشکیل دادند.

در اروپای مرکزی قبایل ژرمن‌که عبارت بودند از ساکسونها، آلمانیها ، تورنژیها [9] و لمبارد [10] زندگی میکردند و در منتها الیه مشرق قبایل اسلاو سکونت داشتند .

سرنوشت ایتالیا

حکومتهای بربر بین خود بلاانقطاع به جنگ و ستیز اشتغال داشتند ، مرزهای آنان‌مدام در حال‌تغییر بود و مخصوصاً بسیاری از قبایل‌بربرایتالیارا‌عرصهٔ تاخت و تازقرار داده بودند. حکومت اودوآکر درسال ۴۹۳ بوسیله‌گوتهای شرقی‌مغلوب شد . تئودوریك [11] ،پادشاه‌گوتها ، اودوآکر راخائنانه‌در یك‌ضیافت به قتل رسانید وبر قلمرو اوچنگ‌انداخت ، اما سلطهٔ گوتهای شرقی‌هم در ایتالیا چندان نپائید ، درقرن ششم سپاه ژوستی‌نین [12] امپراتور بیزانس ایتالیا را به لرزه انداخت .گوتهای شرقی در برابر این‌سپاه با حرارت بدفاع‌پرداختند ولی در این جنگها، که دوازده سال تمام طول‌کشید، قسمت اعظم قوای‌آنان ازمیان‌رفت .پایتخت بشکل وحشتناکی از سکنه‌خالی شد. روم بهویرانی‌افتاد ودرویرانه‌های متروك بی مرز و انتهای آن گندم‌پاشیدند. ایتالیا در سال۵۵۵ به‌امپراتوری بیزانس ملحق‌شد،اماقدرت‌بیزانس نیز نمیتوانست درایتالیا دوام بیاورد . در سال۵۶۸ لمباردها ازجانب شمال به ایتالیا هجوم آوردند ، ارتش بیزانس رادرهم‌شکستند و برقسمت عمدهٔ ایتالیا دست یافتند .

تحول درسازمان اجتماعی اروپا

بربرها براملاك‌زمین داران‌بزرگ‌رومی‌دست‌انداختند وآنها رامیان خود تقسیم‌کردند ، اما زمین بتساوی بین افراد قسمت نشد . جنگجویان‌ساده فقط‌آن مقدارزمین‌دریافت‌داشتند‌که برای گذران خانوادهٔ آنان‌کفایت‌کند‌در حالیکه‌شیوخ قبیله‌املاك‌وسیعی را یك‌جا

---

1 -Byzance 2 - Byzantium 3- Wales 4- Pyrénées 5-Angles 6 - saxons 7 -Bretagne 8 - Anglo - Saxons 9 - Thuringiens 10 - Lombards 11- Theodoric 12 - Justinien

با بردگان ورعایا تصاحب کردند. اما بر اثر سقوط شهرها و انحطاط بازرگانی و در شرایط زندگی محقر روستائی توقعات این اربابان نورسیده سنگین نبود و باین جهت بردگان و رعایا را بشدت و باخشونت زمین داران رومی استثمار نمیکردند. بردگان اکثراً سهمی اززمین دریافت میداشتند و همراه با رعایا قشر سرف‌ها را تشکیل میدادند. قسمت اعظم املاك بدست پادشاهان میافتاد.

باین ترتیب انقلاب بردگان و کولون‌ها توام باغلبه بربرها سازمان اجتماعی اروپای غربی را بکلی دگرگون ساخت. بجای جامعهٔ بردگی قبلی پادشاهی‌های چندی از قبایل بربر تشکیل یافت. بربرها با عوارض ومقرریهای سنگین، که دراپراتوری روم مردم را تحت فشار قرار میداد، آشنائی نداشتند. شکل استثمار بردگی زحمتکشان خاتمه یافت وغلامان به سرف تغییر شکل دادند و باین ترتیب بار آنان سبکتر شد. سرف‌ها نیزمیبایستی نزدارباب کار کنند اما اینها دیگر ازخود خانه وزندگی داشتند، قطعه زمینی در اختیارشان بود و ازحاصل کار حصه‌ای می‌بردند و بهمین جهت در مقایسه با غلامان آزادانه‌تر کار میکردند.

بعلاوه از میان بربرها نیزدهقانان آزادی ظهور کردند. این دهقانان آزاد همان بربرهائی بودند که زمینهای رومیان را ازآنان گرفته وخود درآن به کشت و کار پرداخته بودند.

باین شکل اروپای غربی که سازمان بردگی را پشت سر نهاده بود برای توسعهٔ اقتصادی بعدی خود امکاناتی بدست آورد. هر چند انحطاط فرهنك روم که از مدتی پیش آغاز شده بود بدست بربرها به آخر رسید ولی با این حال سقوط نظام بردگی وازمیان رفتن استثمار غلامی در تاریخ اروپا گام بزرگی بجلو محسوب میشد.

از حکومت‌هائی که قبایل مختلف بربر در قلمرو امپراتوری سابق روم تاسیس کردند حکومت فرانك‌ها ازسایرین نیرومندتر گردید. ضمن مطالعهٔ تاریخ فرانك‌ها خواهیم دید که پس از سقوط امپراتوری روم غربی و تشکیل حکومت بربرها چگونه زندگی اروپای غربی سراسر تغییر یافت.

فصل دوم

حکومت فرانک‌ها

۱ ـ حکومت فرانک‌ها درعهد مرووَنژین‌ها [1]

کلوویس

دراواسط قرن پنجم میلادی فرانک‌ها هنوز به قبایل چندی تقسیم میشدندکه برهرکدام امیری« Prince »فرمان‌میراند . فرانک‌ها کم‌کم اراضی گل‌را تصرف کردند. یکی ازامیران فرانک‌بنام کلوویس [2] (۴۸۱ تا ۵۱۱) باکمك امیران دیگر بسه یک‌سلسله اردوکشی‌هسای‌موفقیت‌آمیزدست زد وهم او بودکه آخرین نقطهٔ سرزمین گل‌را ازچنگ رومی‌هسا بدرآورد .

فتوحات فرانک‌ها تغییرات عظیمی درسازمان اجتماعی‌آنان بوجود آورد قدرت کلوویس، که‌قبلا سرکردهٔ یکی‌ازقبایل فرانک‌بود، چندان بسط‌یافت که‌فرمانروای‌حکومتی بزرگ شد تا این زمان‌جنگجویان فرانک‌اورا تنها یک‌فرماندهٔ‌جنگی‌میشناختند اما اینک دیگر کلوویس ازآنان اطاعت بی‌چون‌وچرا طلب‌میکرد.

وقایع نگارفرانک درقرن ششم حکایت میکند: درهنگام فتح شهرسواسن [3] بدست فرانک‌ها درمیان غنایم جام‌گرانبهائی وجود داشت‌که درزیبائـی بی‌نظیربود. موقع‌تقسیم غنایم کلوویس میخواست آنرا برای‌خویش بردارد امایکی ازجنگجویان باشمشیربه‌جام زد وگفت: « به‌توفقط آن خواهـدرسیدکه سهم تست !» کلوویس‌خاموش ماند. امایکسال بعد، درمراسم سان جنگجویان، کلوویس‌بااین‌بهانه‌که سازوبرگ‌آن جنگجومرتب نیست باتبرجنگی خود گردن اورا زد وفریاد کشید: « توباآن جام‌این‌چنین‌کردی!» بااین‌رفتارترس چنان همه‌را فراگرفته بودکه کسی یارای مقابله بااو نداشت. ازاین‌حکایت‌آشکارمیشودکه فرمانروائی‌کلوویس‌چگونه پاگرفت و اقتدار او فزونی یافت .

کلوویس برقسمتی ازاراضی تحت تسلط گوت‌های غربی دست یافت و آنها را به آنسوی کوههای پیرنه‌عقب‌راند، وبااین‌سان تقریباً سراسرگل بتصرف فرانک‌هادرآمد . فرانک‌ها عده‌ای ازقبایل‌ژرمن را نیزکه درشرق رودخانهٔ رن‌بسرمیبردندتحت انقیادخود درآوردند .

---

1 – Merovingiens   2 – Clovis   3 – Soissons

سازمان سیاسی فرانکها

کلوویس فتوحات خود را با یاری و همکاری سایر امیران فرانک آغاز کرد اما پس از اینکه به قدرت رسید کوشید تا خود را از قید آنان رها سازد. و با حیله گری و فریبکاری توانست تمام رقیبان خود را از میان بردارد و بدین ترتیب بود که کلوویس سلطان بلامنازع فرانکها شد. کلوویس از مرووه[1] نسب میبرد و بهمین جهت او و جانشینانش به خاندان مرووِنژین شهرت یافتند. کلوویس گروه جنگی عظیمی در اختیار داشت و در ازای خدماتشان اراضی مزروعی را که بوسیلهٔ دهقانان سرف کشت میشد میان آنان تقسیم میکرد. تشکیل مجامع عمومی را موقوف ساخت. نزدیکان خود را که کنت[2] لقب داشتند به نواحی قلمرو خود میفرستاد. کنتها عوارض و مالیاتها را به نفع پادشاه جمع آوری میکردند و سپاهیان را برای اردوکشی فرا میخواندند.

کلوویس و کلیسا

کلیسا در استحکام قدرت پادشاه نقش عمده‌ای داشت. مسیحیت که نخستین مذهب توده‌های وسیع مردم بشمار میرود پس از کسب پیروزی به تکیه‌گاه نظام بردگی امپراتوری روم مبدل شده بود. مسیحیت به غلامان و کولونها میآموخت که از صاحبان و اربابان خود اطاعت کنند، شورشها را نکوهش میکرد و میگفت که فرمانروایان برگزیدگان خدا هستند. امپراتوران و برده‌داران نیز متقابلاً از کلیسا حمایت میکردند. اسقفها، Eveques، در شهرهای روم مقام و منزلت بزرگی داشتند. اسقفها و جامعهٔ روحانیت از حکومت روم زمین و هر نوع مایملک دیگری دریافت میکردند. کلیسا پس از سقوط امپراتوری روم برای استقرار فرمانروائی خود نسبت به بربرها همچنان تلاش میکرد. برای این منظور لازم میآمد که مسیحیت بین آنان رواج یابد. کلوویس دریافت که حمایت نیرومند کلیسا را میتواند بدست آورد و از این روخود و تمام سپاهیانش به آئین مسیح گرویدند. کلوویس و اخلافش اراضی و سرفها را سخاوتمندانه به کلیسا می‌بخشیدند و کلیسا نیز متقابلاً برای بسط قدرت سلطنت به کلوویس یاری میکرد و او را در ارتکاب معاصی و مناهی تقریباً آزاد گذاشته بود. کلیسا در ازاء حمایت کلوویس و بخاطر هدایای گرانبهای او برای هرگونه ثناخوانی آماده بود.

با این ترتیب سازمان اجتماعی فرانکها تغییر یافت. حکومت فرانک پایه‌گزاری شد، قدرت سلطنت استوار گردید، جنگجویان شاهی و مقامات عالیه روحانیت اراضی زراعتی وسیعی را که با زحمت سرفها کشت و کار میشد تصاحب کردند.

جامعه روستائی

اکنون دیگر قسمت عمده‌ای از قبایل فرانک را دهقانان آزاد تشکیل میدادند. اجتماع فرانکهای قدیم، مانند سایر قبایل بربر، بصورت طایفه‌ای بود اما این اجتماعات طایفه‌ای در شرایط جنگهای بلاانقطاع و تصرف اراضی جدید ازهم گسیخت و نابود شد. فرانکها، آزادی که در سرزمینهای جدید مستقر شده بودند دیگر از لحاظ طایفه‌ای با یکدیگر پیوندی نداشتند بلکه یکنوع روابط ده‌نشینی میان آنان برقرار بود. ساکنان یک روستا بر روی جامعهٔ واحدی بنام «مارش»[3] تشکیل میدادند. هر مارشی زمین مزروعی واحدی برای خود داشت. تمام افراد یک جامعه از جنگلها و چراگاهها و آبهای متعلق به مارش مشترکاً استفاده میکردند. مردم ده برای انتخاب ریش‌سفید و اخذ تصمیم نسبت به کارهای

1- Merovée 2 - Conte 3 - Marche

روستای خود دورهم گرد میآمدند.

دادرسی «حقوق بربرها»

درامور قضائی اهالی چند روستا با یکدیگر مجالسی تشکیل میدادند. دراین مجالس بجرائم مختلف رسیدگی میکردند. هرگاه جرم متهم با شهادت شهود به ثبوت نمیرسید آنگاه برای نتیجه گیری از بازجوئی بشیوهٔ خاصی دست میزدند که خودآنرا «محاکمهٔ الهی» مینامیدند. کسی که به دادرسی جلب شده بایستی باقید سوگند خودرا ازاتهام «تبرئه» کند. خویشان او نیزبا اوسوگند میخوردند. سوگند بایستی تمامی از برخوانده میشد، وحتی یك اشتباه نیزقابل گذشت نبود. کوچکترین اشتباه موجب محکومیت میشد؛ مردم آن زمان معتقدبودند که خداوند خود نمیگذارد گناهکار سوگند را به درستی ادا کندو گناهش را برملامیسازد. اجرای یك سلسله آزمایشها بوسیلهٔ آهن وآب طرقدیگر اثبات جرم بشمارمیرفت: متهم بایستی آهن گداخته رادردست گیرد ویادست را در آبجوش فروکند. دست سوخته را نوار می پیچیدند وپس ازمدتی نوارها رابازمیکردند. اگرزخم التیام یافته بود متهم راصادق ومبرا میشمردند ودرغیراینصورت اورا محکوم میشناختند. شکل دیگر «محاکمهٔ الهی» قضاوت ازطریق جنگ تن بتن بود. آنکه درجنگ تن بتن پیروزی مییافت حاکم شناخته میشد. محکوم میبایستی جریمه بپردازد. این جریمه بین شخص زیان دیده یا نزدیکترین خویشاوندان او وطایفه و پادشاه تقسیم میشد.

نوشتن قوانین دراواخر قرن پنجم آغازشد. درمجموعه های قوانین تمام جرائم ممکن الوقوع و جریمه های مربوط بهریك درفهرست های بالابلندی قید شده بود. این مجموعه ها «حقوق بربرها» نام گرفت. مجموعه های قوانین مجازات سرقت خوك، گاو، برداشتن محصول غیر، قتل نفس ومانند اینها را تعیین میکرد. هرقبیله ای «حقوق» مخصوص بخودداشت. یکی ازقدیمی ترین مجموعه های «حقوق بربر» «حقوق سالین ها»[1] بود («فرانك های سالین» یکی از نیرومندترین قبایل بربر بودند).

ازمجموعه های «حقوق بربرها» میتوانیم بهتغییراتی که درسازمان اجتماعی فرانك ها وسایر قبایل بربردراین زمان روی داده پی ببریم. می بینیم که چگونه نابرابری درمیان فرانك ها گسترش مییابد، چنانکه خونبهای یك سپاهی شاه دوبرابرخونبهای یك فرانك آزاد عادی بود، خونبهای یك رومی آزاد نصف خونبهای یك فرانك بود، خونبهای یك کولون ازاینهم کمتر بود و بالاخره خونبهای یك برده باجریمهٔ سرقت یك گاومیش برابر بود.

نیرومندشدن سرداران جنگی وآغاز تبدیل روستائیان به سرف

کلوویس سراسرقلمروحکومت خود را میان پسرانش تقسیم کرد. آنها نیزبعدها سهم خودرا بین پسرانشان قسمت کردند باین ترتیب حکومت فرانك ها تجزیه شدوهرجزئی برای خود پادشاهی داشت. پادشاهان برای دست انداختن به اراضی یکدیگر مدام درحال جنگ بودند. این جنگها برقدرت سرداران جنگی میافزود. پادشاهان که حامیان خودرادروجود این سرداران میدیدند زمین های خودرا بین آنان قسمت میکردند. درنتیجه اراضی ملکی پادشاهان تقلیل مییافت وهمزمان باآن نفوذآنان روبکاهش مینهاد. سرداران خودکامهٔ فرانك دیگرمطلقا از پادشاه تبعیت نمیکردند. هرچند پادشاهی فرانك بعدها دوباره وحدت خود را بازیافت اما قدرت شاه دیگر کاهش یافته بود.

---

1 - Salians

سرداران جنگی املاك وسیعی داشتند و برای خود دژهای استواری ساختند دراراضی این سرداران سرفها کارمیکردند .

سرداران برسپاهیان خود تسلط مطلقه داشتند، میتوانستند خودسرانه بجنگ بپردازند وبههمسایگان تعدی وتجاوزکنند. دراین شرایط بزرگان روحانی نیزدراعمال فشاروتعدی ازسران جنگی عقب نماندند. بسیاری ازاسقفهـا خـود غارتگری تمام‌عیار بودند؛ گروههای مسلحی در اختیارشان بود، خودسلاح برمیداشتند ودرغارت همسایگان شرکت میجستند. اشراف فرانك مشغول دست‌اندازی به اراضی دهقانان آزاد جوامع روستائی شدندو از آنان بیگاری ومـالیات طلب میکردند .

جنگهای پایان‌ناپذیر فرانك‌های آزاد راخانه‌خراب کرد وزمینها واموالشان را درمعرض غارت قرارداد . فرانك‌های آزادکه ازهستی ساقط میشدند بـه زمینداران بزرگ پناه میبردند وازآنان کمك میطلبیدند وخودرا تحت‌حمایت آنان قرارمیدادند. این توسل ضعیف به حمایت قوی تحت‌الحمایگی یاسرسپردگی نامیده‌شد .دهقانان درازای حمایت اقویا مجبوربودند برای حامیان خودکارکنند وبـه آنان‌منال بپردازند .

درجریان دست‌اندازی اشراف براراضی جوامع آزادوازراه تحت‌الحمایگی زارعین آزاد بهسرف مبدل‌شدند .

در عهد مرووَنژینها در قلمرو حکومت فرانك‌ها فرهنگ در سطح نازلی قرار داشت . مشایخ‌روحانی و سپاهیان وحشی روزگار را درجنگ، عیاشی وبورش بههمسایگان میگذراندند. بقایای فرهنگ‌رومی از میان رفت ، آموزش‌ابتدائی به انحطاط گرائید ، وتعداد افراد تحصیل کرده بسیار تقلیل یافت. درمیان‌کلیهٔ قشرهای جامعه خرافات ، اعتقاد بهقوای جادوئی وغیبگوئی تسلط داشت.روحانیت ازطریق بهره برداری از این اوضاع سود فراوان میبرد . کلیساها و صومعه‌ها و مقبره‌های « قدیسین » که‌گویا بیماران را شفا می‌بخشیدندوگره ازکارها میگشودند بنا شده بود . علاوه براینها «قدیسین» زنده‌ای نیز پیدا شدندکه‌در بارهٔ باصطلاح معجزات و کرامات آنان حکایتها گفته‌میشد . هم اشراف و هم مردم عامی این حکایتها را باور میداشتند و برای جلب یاری قدیسین«صاحب‌کرامت» تحف و هدایائی به‌کلیسا تقدیم میکردند .

۲ ـ حکومت فرانك‌ها

در سالهای اول‌فرمانروائی کارولنژینها

آخرین پادشاهان خاندان مرووَنژینها، که قسمت اعظم زمینهای خود رامیان اشراف تقسیم‌کرده بودند ، دیگر قدرت خودرا از دست‌داده و دراداره‌حکومت‌سهمی نداشتند ، و بآنها لقب « پادشاهان بیکاره » داده بودند .

در حالیکـه قـدرت پادشاهان روبزوال میرفت ، بیش از همه نفوذ خـانوادهٔ معتبر کارولنژین[1] تقویت می‌یافت . این خانواده درقسمت شرقی‌قلمرو فرانك‌ها مالك اراضی وسیعی

---

1 -Carlovingiens & Carolingiens

بود . بزرگان این خانواده در دربار «پادشاهان بی‌کاره» وظیفه عالی Mair de Palais حاجب دربار را برعهده داشتند. حاجب برجنگجویان‌فرمان میراند، و جمع آوری مالیات‌ها و واگذاری اراضی‌برعهدهٔ اوبود. بـه این ترتیب کارولنژین‌ها بەنحو روزافزونی قدرت را در دست خویش گرفتند .حاجبان ،که‌سران‌فرانك را به‌گرد خویش متحدکرده بودند ، پادشاهان را کاملاتحت نفوذ خود در آورند .

شارل مارتل

بین سالهای۷۱۵ تا ۷۴۱ شارل مارتل [1] حاجب دربار بود . در این زمان حکومت فرانك‌ها درمعرض تاخت‌و تاز اعراب قرار داشت .

در قرن هفتم اعراب منطقهٔ وسیعی را در آسیا وشمال‌افریقا متصرف شده بودند و در سال ۷۱۱ ازتنگهٔ جبل‌الطارق گذشته ،گوت‌های غربی را شکست دادند و برقسمت عمدهٔ شبه جزیره پیرنه دست انداختند . سپس‌ازکوههای پیرنه عبورکردند و هجوم خود را به اراضی فرانك‌ها آغاز نهادند .شارل مارتل به سال ۷۳۳ در رأس سپاهیان فرانك در نزدیکی پواتیه[2] به مقابله‌اعراب شتافت ، فرانك‌ها باصفوف درهم فشرده خود حملات سواران عرب را بااستواری تمام متوقف ساختند . بالاخره اعراب‌خیمه و خرگاه‌خود رارهاکردندو عقب نشستند ، و پس از این شکست دیگر حملات آنان به سرزمین فرانك‌هاقطع‌گردید . پیروزی پواتیه‌قدرت شارل را بیش ازپیش تحکیم بخشید .

در دوران این جنك‌ها شارل مارتل برای تقویت نیروهای جنگی خودتدابیری جدی بکار بست. علاوه بر نفرات پیاده برای‌مقابله با اعراب وجود سواران مجهز کامل السلاح ضروری بود . دهقانان آزادآنچنان بی چیز بودندکه نه تنها قدرت تهیهٔ اسب نداشتند بلکه از فراهم کردن‌سلاح عادی نیز عاجزبودند .

در آن زمان در جامعهٔ فرانك‌کلیسا مالك عمدهٔ اراضی بشمار می‌رفت . شارل مارتل قسمتی از این اراضی را پس‌گرفت و آنرا به قطعات جداجدا میان‌سپاهیان تقسیم‌کرد و آنانرا مجبور ساخت تا درصف سپاهیان سوار خدمت کنند .فرانك‌ها زمین‌هائی را کـه بخاطر اجرای خدمات جنگی به افراد واگذار میشد بنفیس[3] وسپاهیانی‌را که صاحب زمین میشدند واسال[4] مینامیدند . واسال‌ها به نیروی جنگی دائمی حکومت فرانك مبدل شدند . این تغییر وضع آنان را درموقعیتی بالاتر از دهقانان آزاد قرار داد . طبقهٔ سپاه سلاح خود را نـه تنها در جنگ به ضد دشمنان بکار میبرد بلکه برای منقاد ساختن دهقانان آزاد و تبدیل آنان به سرف نیزاز آن استفاده میکرد .

شارل مارتل‌که به یك نیروی جنگی مقتدر احتیاج داشت قسمتی ازاراضی‌کلیسا را ضبط کرد . او این‌کار را ازروی‌کین توزی انجام نداد زیراکین توزی‌دراینگونه موارد برای‌بقای حکومت خطراتی دربردارد. اما روحانیت‌دراین میان موقعیت ممتازخود راهمچنان حفظ‌کرد. شارل مارتل باواگذاری قسمتی ازاراضی‌کلیسا بەسپاهیان خود، قدرت خانواده کارولنژین را استحکام بخشید، نیروی جنگی فرانك‌ها راتقویت‌کرد وپیروزی‌های جدیدرا تدارك دید .

1- Charles Martel 2- Poitiers 3- Bénéfice
4- Vassal

پپن کوتاه قامت

جانشین مارتل پپن کوتوله (که بمناسبت کوچکی اندام چنین نامیده میشد) برای سرنگون ساختن مروونژینها و اشغال تخت سلطنت توسط کارولنژینها از فتوحات شارل استفاده کامل برد و بمنظور تقویت حکومت خویش از اسقف شهرروم استمداد کرد. اسقف روم بر تمام کلیساها ریاست فائقه داشت و «پاپ» نامیده میشد. پپن نمایندگان خودرا نزد وی فرستاد و چنین استفتاء کرد: «چه کسی باید شاه خوانده شود - آنکه قدرت رابدست دارد یا آنکه قدرت از کف داده است؟» و پاپ چنین فتوی داد: «ارجح آنکه صاحب قدرت شاه خوانده شود.» پپن آخرین پادشاه خاندان مروونژینها رادر دیری زندانی ساخت وخود پادشاه فرانکها شد (سال ۷۵۱)

پاپ روم نیز بهیاری پپن نیازداشت زیرا دراین زمان قسمت عمدهٔ ایتالیا در تصرف لمباردها بود وشهرروم وناحیه غرب ایتالیا درمحاصرهٔ اراضی متصرفی لمباردیها قرار داشت. هجوم لمباردیها پاپ را برآن داشت که دست کمک بجانب پپن دراز کند. پپن برلمباردیها غلبه یافت وسرزمینهائی راکه ازآنان گرفت بهپاپ واگزار کرد و باین ترتیب بود که حکومت کلیسا باریاست پاپ پای بمیدان نهاد. شهرهای مهم این حکومت رم وراون بودوبدینسان پاپها بهدین ودنیای مردم هردوحکم میراندند.

پاپها میخواستند نشان دهند که تسلط آنان برسرزمینشان بهیچوجه زادهٔ عطوفت پادشاهان فرانك نیست. بنا بسفارش پاپ یك منشور جعلی برشتهٔ تحریردرآمد. دراین منشور گفته میشد که گویا امپراتور کنستانتین - که پایتخت را بهقسطنطنیه منتقل ساخت - حکومت سراسر ایتالیا وتمام سرزمینهای غرب را بهپاپ اعطا کرده است. این منشور «عطیهٔ کنستانتین» (Don du Constantin) نامیده شد. بعدها نیز اغلب پاپها بهاین منشور جعلی استناد میجستند و میکوشیدند تا تسلط خودرا براروپای غربی بحق جلوه دهند.

۳ - شارل کبیر

جنگهای شارل

حکومت فرانکها درعهد پسر پپن کوتاه‌قامت - شارل کبیر[1] (۷۶۸ تا ۸۱۴) - بهاوج قدرت خود رسید. شارل کبیر سراسردوران حکومت خودرا درجنگ گذرانید، شکست هیچگاه اوراازکار بازنداشت، وپیوسته بهاردوکشیهای تازه‌ای برضد قبایل مخالف ونافرمان دست میزد. اوشخصاً درسی اردوکشی شرکت جست.

شخصیت شارل تأثیرعظیمی درمعاصرانش بجاگذاشت واین اثرچنان نیرومند بود که مدتها در خاطرهٔ نسلهای بعد نیز برجای ماند. شارل باقامت بلند ونیروی خارق‌العادهٔ جسمانی از دیگران متمایز میشد وتاسنین کهولت خستگی وبیماری برای او معنا نداشت. نیروی پرتوان وسجایای خاص او که درکلیهٔ شئون حکومت وملکداری نمایان میشد درهم عصرانش بشدت اثر میگذاشت. او بعدها قهرمان بسیاری ازترانهها وافسانهها شد.

شارل جنگ برضدلمباردها راازسرگرفت وسرزمینهای آنانرا تصرف کرد. باین ترتیب قسمت

1 - Charlemagne

عمدهٔ ایتالیا بوسیلهٔ او بهقلمرومالکیت فرانکها ملحق‌شد .

شارل با تمام قوای خود از پیرنه‌عبور کرد (۷۷۷)،وشهرهای بسیاری را ازچنگ اعراب بدرآورد ولی‌سرانجام‌باشکست روبروشد وعقب‌نشست. دراین‌عقب‌نشینی‌بودکه درگردنهٔرانسوال[1] درجبال پیرنه دسته‌ای ازسپاهیان‌او بهسرکردگی‌رولان[2] بوسیلهٔ باسکها[3] ازمیان رفت. ازترکیب ترانه‌هائی‌که دربارهٔ این‌حادثه وقهرمانی‌های رولان‌ووفاداری او نسبت بهشاه سروده شده منظومهٔ بزرگی بنام«حماسهٔرولان Ghanson de Roland»بوجودآمد .

فرانکها باردیگرجنگک بضداعراب را ازسرگرفتند وبارسلن[4] ونواحی‌غرب جبال‌پیرنه را بتصرف درآوردند . درآین سرزمین ناحیهٔ خاصی‌بنام «مارش‌اسپانیا» بوجودآمد(«مارش» نه‌فقط بهجامعهٔ واحد بلکه بهیك ناحیهٔ سرحدی نیزاطلاق میشد).

درشرق شارل بیش‌ازسی‌سال باقبایل ساکس[5] درجنگک بود ، نظام اجتماعی ساکسها به آنچه‌که تاسیت توصیف کرده شباهت داشت. ساکنین ساکس اکثراً مردم آزادی بودندکه‌بصورت اجتماعات طایفه‌ای میزیستند. دراین‌اجتماعات اشرافیت قبیله‌ای تازه درشرف بوجودآمدن‌بود. شارل قصدداشت اراضی ساکسونها[6]راازچنگشان‌بدرآوردواهالی‌آزاد آنجارا بهسرف مبدل‌کند اما آنها دربرابرمقاصداو بسختی مقاومت می‌کردند. شارل چندین بارموفق شد مقاومت آنانرا درهم بشکند، اما همینکه سپاهیان فرانك ازاراضی ساکس خارج میشدندآتش طغیان‌اهالی ازنو درمیگرفت ، شارل هشت‌بار بضد ساکسونها اردوکشید وسرانجام برای‌اینکه آنانرامطیع‌خویش سازد بهکلیسا متوسل‌شد وبااعمال زورتوجه آنان‌را بهسوی مسیحیت معطوف‌داشت .

شارل برای اینکه‌مقاومت ساکسونها رادرهم بشکند مقررات سنگینی وضع ومنتشرکرد. تنها جنگک‌بافرانکها جرم بشمارنمیآمد بلکه هر نوع روگردانی ازمسیحیت خودتخلف ازقانون بود . پرستش خدای ساکس ویاخودداری ازاجرای مراسم مذهبی مسیحیان بامرگ‌کیفر داده میشد. حتی‌کسانیکه درایام پرهیزگوشت میخوردند جزایشان اعدام بود. یك‌بارشارل‌دستور داد چهارهزاروپانصدتن ازساکسونهارااعدام‌کنند. بالاخره بعده‌ای‌ازاشراف ساکسون زمین بخشید وحق‌فرمانروائی برافرادآزاد قوم‌را بهآنان تفویض‌کرد. اشراف مسیحیت‌را پذیرفتند ودرزمرهٔ یاران درآمدند. دراوایل‌قرن‌نهم بودکه‌شارل سرانجام موفق‌شدساکسونهارا مطیع‌خودسازد .

شارل درجریان‌کشمکش باساکسونها باقبایل اسلاویزکه درمشرق‌الب[7] میزیستندروبرو شد. برخی ازاین‌قبایل تبعیت اورا پذیرفتند .

قلمروحکومت فرانکها درنتیجهٔ اردوکشی‌های شارل وسعت زیادی یافت . شارل‌قسمت عمدهٔ سرزمینهای‌امپراتوری روم غربی‌سابق‌را بهتصرف خوددرآورد وبهاین ترتیب نیرومندترین فرمانروای اروپاشد . درسال ۸۰۰ هنگامیکه درروم اقامت داشت پاپ تاج امپراتوری رابر سراو نهاد و بدینسان شارل‌عنوان امپراتوری یافت.

نظام سیاسی

شارل مدعی بودکه سلطنت ازجانب خداوند به اوتفویض شده است وازرعایا واتباع خودمیخواست‌تا نسبت‌بهاوسوگند وفاداری‌یادکنند. کلیسا میآموخت‌که نافرمانی نسبت بهامپراتوروشورش‌بر ضد او تنها

---

1 – Roncevalles یا Ronceveaux 2 – Roland 3 – Basques 4 – Barcelone 5 – Saxe 6 – Saxons 7 – Elbe

خیانت به امپراتور نیست بلکه معصیتی است که جزایش باخداوندست و بدین ترتیب کلیسا سلطهٔ امپراتوررا استحکام میبخشید.

کارهای حکومتی درکاخ سلطنتی متمرکزمیشد، دراوایل امرشارل پایتخت ثابتی نداشت وهمراه بانزدیکان خودمدام درسراسرکشور بهگردش میپرداخت. اماوقتی به امپراتوری رسید آخن[1] را پایتخت کرد وبرای خود ودرباریانش دراین شهرکاخهای زیادی ساخت و کاتدرال[2] بزرگی بنانهاد .

شارل سراسرکشوررا بهچند ناحیه تقسیم کرد. نواحی مرزی را «مارش» مینامیدند هم در غرب (دراین ناحیه مارشها را «مارش اسپانیائی» میگفتند) وهم درشرق درجوار سرزمینهای اسلاو مارشهائی بوجودآمدکه حکومت نیز بمنظوردفاع ازقلمروخود وتامین پیروزیهای آتی بخوبی آنهارا مستحکم ساختهبود .

دررأس هرناحیه حکمرانی بنام کنت[3] قرارداشت ، وکنتهائی که بریك مارش حکومت میکردندمارگراو[4] نامیدهمیشدند . شارل برای نظارت برفعالیت کنتها بازرسان مخصوصی بنام « فرستادگان سلطنتی » بنواحی مختلفاعزام میداشت اینفرستادگان موظفبودندکه براجرای اوامرشارل ازطرف کنتها نظارت کنند و صحت داوریها ودادرسیها وسایرافعال واعمال آنانرا مورد بازرسی قراردهند .

شارل سالیدوبار، دربهارو پائیز، مجامع مخصوصیPlacita را فرا میخواند. درمجامع بهاره زمینداران بزرك وفرماندهان جنگیاجتماع میکردند ودر مجامع پائیزه مسائلو امور مختلف کشوری بااشراف بهشور گذاشتهمیشد . بعدازخاتمهٔاین شوراها شارلقوانینخودرا که کاپیتولر[5] نامیده میشدمنتشر میساخت. مجمع بهاره ازعدهٔ زیادتری تشکیل مییافت ودر آن قدرت جنگی فرانكهامورد بررسیقرارمیگرفت.این اجتماعات را «میدانهایماهمه Champ de Mai»مینامیدند.

سنیورها و واسالها

شارل بهتقسیم بنفیسها بینواسالهای خودپرداخت (رجوع به صفحه ۲۰) ودر عوض ازآنان خواست که نه تنها خود در اردوکشیهای جنگی شرکت کنند بلکهنفرات مسلحی نیز همراهبیاورند. واسالهای شارل برایجمع آورینفرات مسلح بنفیسها را بینافرادتقسیم کردند وباین ترتیب آنها نیزدارای واسالهائی شدندکه نسبتبآنها سنیور (ارباب) بودند .

واسالهای کوچك، بشرط آنکهدرعملیاتجنگیشرکتجویند، مالكاراضی شناختهمیشدند. آنهاموظفبودندکه بهنگام جنگدرالتزام رکاب سنیورخویش باشند. اقطاعات Bénéfice فقطتا زمانی کهواسال زندهبود ملكاو شناخته میشد امااز نیمهٔدوم قرننهم ببعدمالکیت اقطاعات موروثی شد. این املاك موروثی کهدرازاء خدمات جنگیبه تملكواسالها درمیآید فیول Fief نامیدهمیشد .

باین ترتیب استخوانبندیسازمان طبقهحاکمه شکل یافت .شاهسنیور بزرك بود کهواسالهای قدر اول درحدمتش بودند واین واسالهای درباری نسبتبه واسالهای زیر دست خویش سنیور محسوب میشدند.

---

1 – Aachen یا Aix – La – Shopelle 2 – Cathédrale

3 – Comte 4 – Margrave (Markgrave بهآلمانی)

5 – Capitulaires

سنیورها و سرفها

سنیورها وواسالهاشان ازدسترنج سرفها گذران میکردندوخدمات خودرا بحساب آنان انجام میدادند. جزءکوچکی ازطبقهٔ سرف را غلامانی تشکیل میدادندکه صاحب زمین شده بودند ، وقسمت عمدهٔ آن ازدهقانان آزادی تشکیل میشد که سر سپردهٔ مالکین عمدهٔاراضی شده بودند .

شاه،کلیساو سنیورها برتمام اراضی اجتماعات آزادفرانكها دستاندا‌خته بودند سنیورها قسمت عمدهٔ اراضی متصرفیرا باراضیاربابیمبدلساخته و نسبتبآنها حقمالکیت یافته بودند.

هرخانوادهٔ دهقانیخانهوزمین مزروعی خاصخودداشت. اراضی مزروعی دهقانان وسنیور معمولادر میانامِلاك اشتراکی محصوربود . جنگلها، مراتع وزمینهای بایریکه سابقاً به مارش تعلقداشت اینكمورد استفادهٔ مشترك دهقانان قرار میگرفت . اما اکنون دیگر دهقانان بطور کاملبه سنیورها وابستهبودند . دهقان دارایزمین اختصاصی، معیشتاختصاصی واسلحهٔاختصاصی بود، امانمیتوانست ازسنیور خودجدا شودوموظف بودمالیاتهائی باوبپردازد . دهقان میبایستی هفتهای چندروز درزمین ارباب کارکند ، راهها رامرمت کند،هیزمسوخت اربابرا تأمینکند ، ساختمانهای اربابیرا بسازدو تعمیرکند . بعلاوهدهقان مجبوربود قسمتی از عایدات خود را از قبیلغلات ، مرغ،غاز ، تخممرغ ، ماهی، قماش وچهارپا بهارباب پیشکشکند .

تبدیل دهقانان بهسرف محركمقاومت آنانشد . درآغاز قرننهم قیامهای دهقانی بسیاری بوقوع پیوست. دراواسط قرننهم درمیان دهقانان ساکسونی کهبتازگی مغلوبشارل شده بودند قیامهام بزرگی درگرفت . اماسنیورها، که قدرت و نیروی جنگیدر اختیارشان بود، شورشها رابا قساوت درهم کوبیدند ودهقانان رابزور مجبوربکار کردند .

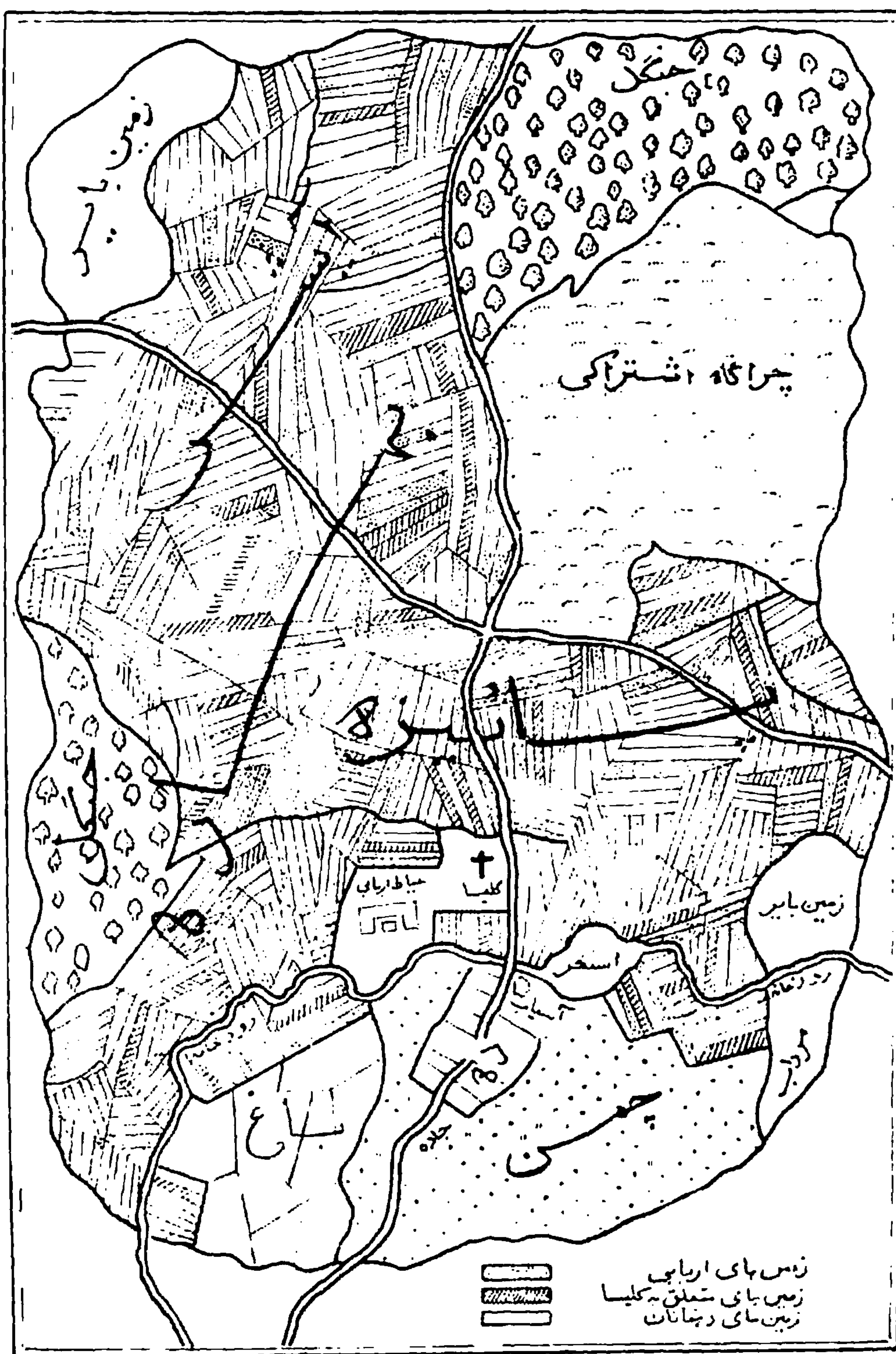
نظام فئودالی

طبقات اصلی اجتماع نوین زمین داران بزرك و دهقانان سرف بودند .

این نظاماجتماعی کهطبقات اصلی آن زمینداران بزرك و دهقانان سرفبودند ، ودرآن زمینداران قدرتسیاسی رادردستداشتند وبااعمال زوردهقانان را استثمار میکردند نظامفئودالی نامیدهمیشود وطبقهٔحاکم رافئودال مینامند .

نظامفئودالی درمقایسه با نظام بردگیگامیبجلومحسوب میشود. فئودال مانند بردهدار، کهبردهٔ خودرامیکشت، اختیارجان سرفرا ندارد امامیتواند اورا بفروشد. سرفاز خودخانهو زندگیدارد ، ازآنرو برای فئودال خودکار میکندکه قسمتیاز حاصلکار خویشرا باومیدهد ، ودرعین حالاز آنجهت بنفعخویش نیزکار میکندکه قسمتیاز حاصلکار را برای خود نگاه میدارد. بهمینعلت سرفدر کارخود علاقهایداردکهدر کارغلام وجودنداشت .درنتیجه زحمتسرف ثمربخشتر ازکار غلامبود .

استثمار سرفها ازلحاظ شدتو خشونت تقریباًمانند استثمار غلامان دردوران بردگیبود وباآن تفاوتیاندك داشت. درنظام فئودالی مبارزهٔ طبقاتیمیان استثمارگران ـ فئودالها ـ و استثمارشوندگان ـ سرفها ـ خصلت اساسیحیات اجتماعیرا تشکیل میدهد.



نقشه ملک مزروعی در قرون وسطی

اقتصاد فئودالی

ما یحتاج زمین‌دار بزرگ و دهقان تماماً در چهار دیواری املاک تهیه‌میشد. دهقان زمین را کشت‌میکرد ، چهارپایان را پرورش میداد، پارچه میبافت، لباس و کفش‌تهیه میکرد و برای‌خود خانه‌میساخت .

درعهد شارل کبیر فرانکها یادگرفتند که‌زمین را بهتر عمل بیاورند . در بین آنان شیوهٔ کشت دو باره وحتی سه‌باره زمین‌رواج یافت. فرانکها ازسکنهٔ مناطقی‌که قبلادر تصرف رومیان بود باغداری ، موکاری وشراب‌سازی وغرس زیتون را آموختند . رنج دهقان خوراک،پوشاک ومسکن سنیوررا تأمین میکرد . در این املاک درجوار قصور اربابی‌آهنگران‌وصنعتکاران‌دیگری میزیستند‌که اسلحه . زین‌ویراق و پارچه تهیه میکردند. باین ترتیب چه سنیورها وچه دهقانان برای خرید و رفع احتیاج زندگی نیازی به‌بازار نداشتند . فقط گاهگاه سنیورها اشیاء تجملی از قبیل سلاح‌های‌گرانبها ، ابریشم‌وجواهراتی‌که‌بازرگانان‌ازمشرق‌میآوردند خریداری میکردند. سنیورها همه‌گونه‌محصولات‌کشاورزی‌وفرآورده‌های‌صنعتی راازاملاک‌خوددریافت‌میداشتند. آنها این محصولات را نمیفروختند بلکه بمصارف شخصی خود میرساندند. دهقانان نیزهیچ‌چیز بمنظور فروش تولید نمیکردند .

این‌چنین نظامی‌را که درآن هرواحد اقتصادی باوسایل‌موجود مایحتاج خود را فراهم میکند وتقریباً چیزی درآن خریدوفروش نمیشود، «اقتصادطبیعی» مینامند .

فرهنگ فرانکها

فرهنگ فرانکها درسطح بسیار نازلی قرارداشت. تنهاروحانیان بودند که سواد خواندن و نوشتن داشتند، ولی چه بسا کشیشانی‌که حتی خواندن هم‌نمیدانستند. سرکردگان جنگی معمولا خواندن و نوشتن بلد نبودند. تودهٔ مردم ازسواد بکلی بی‌بهره بودند .

شارل به‌روحانیون‌تعلیم یافته‌ای نیازمند بود که‌اطاعت‌ازامپراتوروسنیورها رابه رعایایش تلقین‌کنند. او برای ادارهٔ امورمملکتی، قضاوت وثبت‌وضبط دخل‌وخرج کشور به‌افراد با سواد احتیاج داشت، وباین جهت‌بفکرساختن مدرسه افتاد. شارل‌کوشید افراددرس‌خوانده‌را ازاکناف امپراتوری‌وهمچنین ازکشورهائی مانند اسپانی، ایرلند[1]،انگلستان[2] وایتالیا بدربارخویش جلب کند. درمیان این‌دانشمندان برجسته‌ترازهمه آلکوئن[3] ــ کشیشی از شمال انگلستان ــ بود . شارلمانی درجوار قصر خویش‌محفلی علمی ترتیب داد که بنام «آکادمی[4]»خوانده میشد . خود شارلمانی ، خواهرو دختراتش وچندتن ازدانشمندان درباری دراین«آکادمی» شرکت داشتند . در« آکادمی» آثاری از نظم و نثرکه اعضاء محفل تهیه میکردند خوانده میشد و مورد بحث قرار میگرفت .

اعضاء « آکادمی» یکدیگر را به نامهائی که اززبان عبری Hébreu یا تواریخ قدیمی گرفته شده بود میخواندند ، ومیکوشیدند که بـــــــــا زبان لاتین سخن‌گویند وازسبک نویسندگان کلاسیک روم تقلید نمایند . یکی از اعضاء «آکادمی » بنام‌ازین‌هارد[5] کتابی تحت عنوان « زندگی‌شارل کبیر » la Vie نوشت . این کتاب یک اثر تاریخی است و بـه تقلید از

1- Irlande 2- Angleterre 3- Alcuin 4- Académie
5- Egiuhard

تواریخ روم نوشته شده است . درجواردربار مدرسه‌ای‌ساخته شدکه آلکوئن آنرا اواره میکرد.

دربارهٔ شیوهٔ آموزش در این مدرسه از روی مناظره‌ای که زیر نظر آلکوئن ترتیب‌داده شده میتوان قضاوت کرد . اینك چند نمونه : ــ حرف‌چیست ؟ ــ نگهبان تاریخ ــ کلمه‌چیست؟ خیانت عقل. ــ آفریننده کلمه کیست ؟ ــ زبان ــ زبان چیست ؟ــ تازیانهٔ هوا ــ هوا چیست ؟ ــپاسدار زندگی .

بطوریکه می‌بینیم در این مدرسه کوشش نمیشد که جواب دقیقی برای مسائل بدست آید بلکه بدنبال جوابهای بغرنج‌میرفتند . در این‌نمونه خصلت ممتاز فرهنك‌زمان شارلمانی‌منعکس میشود . شارلمانی خود ، با اینکه نوشتن نمیدانست ، بزبان لاتین بخوبی سخن میگفت وزبان یونانی را میفهمید .

درزمان شارلمانی فن معماری، که‌درعهده‌رووژنیها با انحطاط گرائیده بود ، رشدو تکامل خودرا آغاز کرد. معماران شارل میکوشیدند تا ساختمانهای قدیمی رومیها را نمونهٔ کار خود قرار دهند ، و بتقلید از آنها خانه‌ها را با ستون زینت دادند ، و به ساختن طاقهای سنگی قوسی پرداختند .

فصل سوم

اروپا درقرن نهم تا یازدهم

۱ - سقوط امپراطوری شارل کبیر

تجزیه امپراتوری

امپراتوری وسیع شارل کبیر بنیان استواری نداشت. دراین امپراتوری قدرت اصلی درکف سنیورهای بزرگ بود. هریك از اینان در قلمرو خویش حاکم مطلق بود: سنیور خود قضاوت میکرد، بنفع خود مالیات میگرفت، و نیروی جنگی وواسالهای مسلحی خاص خودداشت. هنگامیکه امپراتور نیرومند بود سنیورها به اطاعتش گردن مینهادند، اما برای کسب خود مختاری از هرحادثه‌ای استفاده میکردند. وپس ازمرگ شارل (۸۱۴) ازفرمان جانشینانش سرپیچیدند.

پسر شارل کبیر لوئی لوپیو[1] کشوررا میان سه پسرخود تقسیم کرد، وقدرت عالیه‌وعنوان امپراتوری رابرای خود نگاه داشت. نارضائی‌ و شورش آغاز شد، وپسران بضد پدر برخاستند. سنیورهای نیرومند نیز برای تحکیم خودمختاری خویش از این حوادث استفاده میکردند.

پس از مرگ لوئی اول پسران‌او بجنگ با یکدیگردست زدند، ولی سرانجام بسال ۸۴۳ درووردن[2] معاهده‌ای بستندو بموجب آن امپراتوری‌را سه قسمت کردند. قسمت غرب امپراتوری نصیب شارل دوشوو[3] وقسمت شرق آن‌به لوئی ژرمنی[4] واگذارگردید. قسمت مرکزی امپراتوری که همچون نواری میان دوقسمت دیگرقرارگرفته بود ازآن لوتر[5] شد. علاوه براین‌قسمت‌لوتر حکومت ایتالیا را نیز بچنگ آورد.

این‌تقسیمات‌دراثر جنگ‌میان پادشاهان‌به‌یك‌حال باقی نماند. ودرپایان قرن نهم بجای امپراتوری سابق شارل کبیر سه‌پادشاهی بزرگ بوجود آمده بود، باین شرح: پادشاهی فرانك غربی، پادشاهی فرانك شرقی، و ایتالیا. ازپادشاهی اولی فرانسه بجای ماند، وقسمت دوم اندکی بعد ژرمانی[6] نامیده شد.

1- Louis Le Pieux 2- Verdun 3- Charle le Chauve
4- Louis Le Germanique 5- Lothaire 6- Germanie

این پادشاهی‌ها فقط اسماً وجود داشت وهریك از آنها درواقع به یك رشته ایالات خود مختار تجزیه شده بود . پادشاهان بطورروزافزونی تسلط خود را برسنیورهای خودمختاروزورمند ازدست‌میدادند ، ودر این دوران‌بودکه تجزیه سیاسی اروپا صورت میگرفت .

تهاجمات اعراب مجارها ونرمان‌ها

همسایگان امپراتوری مقتدر فرانك‌ها از سقوط آن استفاده کردند . قبایل اسلاو که تحت فرمان شارل‌کبیر در آمده‌بودند باردیگر آزادی خودرا باز یافتند . از جانب جنوب (شمال افریقاوسیسیل که درقرن نهم اشغال شده بود) اعراب به سواحل ایتالیا و جنوب فرانسه هجوم آوردند . درقسمت وسطای دانوب مجارهای[1] کوچ نشین حکومت‌هنگری‌یامجارستان‌راتشکیل‌دادند. مجارها تقریبا همه ساله به سرزمین‌های اسلاو وژرمان که درمجاورت آنها بود هجوم میبردند و خرابی‌ببار میآوردند،اموال‌سکنه‌رابه‌غنیمت میگرفتند، خود آنان را اسیرمیکردندومیفروختند، ودهکده‌ها و صومعه‌ها را بآتش میکشاندند .

خطرناك‌تر از اینها یورش‌های غارتگران شمالی ــ نرمان‌ها ــ بود . نورمان‌ها[2] (یعنی «مردم شمال ») در اعماق سواحل مضرس شبه جزیرهٔ اسکاندیناوی و دانمارك[3] کنونی زندگی میکردند .کار عمدهٔ نرمان‌ها ازروزگاران قدیم‌ماهی‌گیری‌بود وبدریای بیرحم شمال،بطوفان‌های آن و خطراتش عادت داشتند . گروههای جنگی رزمندگان شجاع نورمان در قایق‌های عظیمی ، که دماغهٔ آنرا ازچوب وبشکل اژدها میساختند ، بدریاهای دورمیراندند تا محصولات‌سرزمین خود ـ ماهی خشك‌وپوست ــرا باگندم وشراب وپارچه و اسلحه مبادله کنند . امـا هـدف اصلی نرمان‌هاجنگ‌وغارت بود .

نورمان‌ها با داشتن چنین قایق‌هائی ازنیروی دریائی‌کاملی برخوردار بودند . در راس این‌گروه‌های دریائی وایکینگ‌ها[4] ــ پادشاهان دریا ــ قرار داشتند . وایکینگ‌های نرمان با گروههای جنگی خود درمناطق ساحلی ایجاد وحشت کردند . تاخت وتازهای آنان بخصوص از قرن نهم شدت یافت . دراین تاریخ نورمان‌ها پادشاهی وسیعی مشتمل بردانمارك ، سوئد ونروژ تشکیل داده بودند . پادشاهان نورمان با سران محلی ، که«یارل»[5] نامیده میشدند و به اطاعت آنان تن درنمیدادند، بجنك‌بپرداختند وآنها کهمتحد پادشاه‌بودند باگروههای خویش‌درجستجوی غنیمت به سفرهای دریائی دست میزدند .نورمان‌های شرقی یا «وارگ‌ها»[6] بروسیه روی‌آورشدند و ازطریق رودخانه‌های روسیه بدریای سیاه وبیزانس راه افتادند (« راه بزرك اسکاندیناوی بیونان »).

نورمان‌های غربی ــ دانمارکی‌ها ونروژیها[7] ــ به ایرلند ، اسکاتلند[8]، انگلستان‌وسواحل فرانسه هجوم میبردند . هنگامیکه باد مساعد میوزید اینان راه دانمارك بانگلستان‌را سه روزه طی میکردند . نورمانها ازخلیج طوفانی گاسکونی[9] گذشتند ، سواحل اسپانیا را غارت کردند، بدریای مدیترانه راه یافتند ، به سواحل‌جنوب‌فرانسه وایتالیا هجوم بردند وسرانجام‌بیونان[10] رسیدند. اینان‌با کرجی‌های کوچك‌خود برخلاف‌جریان‌آب‌رودخانه‌های بزرك براهها‌ی‌دوره‌میراندند،

1- Magyars 2- Normands یا Northmen 3- Danemark
4- Vikings 5- Yarl 6- Varègues 7- Norvege 8- Scotland
9- Gascogne 10- Grèce

سپس بازور ازاهالی‌اسب‌میستاندند و بمناطق دورتر میتاختند .

سرف‌هائیکه تحت فشار اربابان خود خانه خراب شده بودند اغلب به‌نورمان‌ها پیوستند .
روایت میکنند که مخوف‌ترین وایکینگ‌ها،هاستینگ[1]، دهقانی‌بود از شرق فرانسه .

یورش‌های ناگهانی نورمان‌هاکه با هوشیاری‌وفطانت‌توأم بود ،برای آنان همه‌جاپیروزی بهمراه میآورد . اگر جائی رانمیشد بزور گرفت به حیله متوسل میشدند . از هاستینگ حکایت میکنند که یکی ازشهرهای ساحلی ایتالیا را تا مدت مدیدی نتوانست تصرف کند . آنگاه به حیله متشبث شد .فرستادگان او به اسقف این شهرگفتند که هاستینگ مرده‌است‌و ازاودرخواست کردند تا اجازه دهد جسد اورابرای انجام مراسم مذهبی‌به‌کلیسا بیاورند . هنگام‌دعاهاستینگ از تابوت بیرون جهید و اسقف را بقتل رساند وافراد اوکه سلاح خودرا زیر لباس پنهان کرده بودند به‌کشتن وغارت اهالی پرداختند .

نورمانها پس‌از یك دوره غارتگری وراهزنی بمنظوراقامت‌و اسکان به تصرف اراضی‌دست زدندودرقرن نهم شمال شرقی انگلستان‌را اشغال‌کردند .

پادشاه فرانسه در اوایل قرن دهم مجبور شد اراضی شمال فرانسه را به رولون[2] سرکردهٔ نورمان‌ها واگذارکند و از آن‌زمان‌ببعداین منطقه نورماندی[3] نامیده شد .

نورمان‌ها درمنطقه شمال‌غربی درایسلند[4] وگروئنلند[5] مهاجرنشین‌هائی تاسیس‌کردندو از آنجا تاسواحل‌آمریکای‌شمالی‌پیش‌رفتند (درحدودسال ۱۰۰۰) اما موفق نشدند در آنجا مستقر شوند وراه‌آمریکا بدست فراموشی سپرده شد .

۲ـ فرانسه درقرن نهم تا یازدهم

تفرقهٔ سیاسی بخصوص در فرانسه شدت‌داشت.

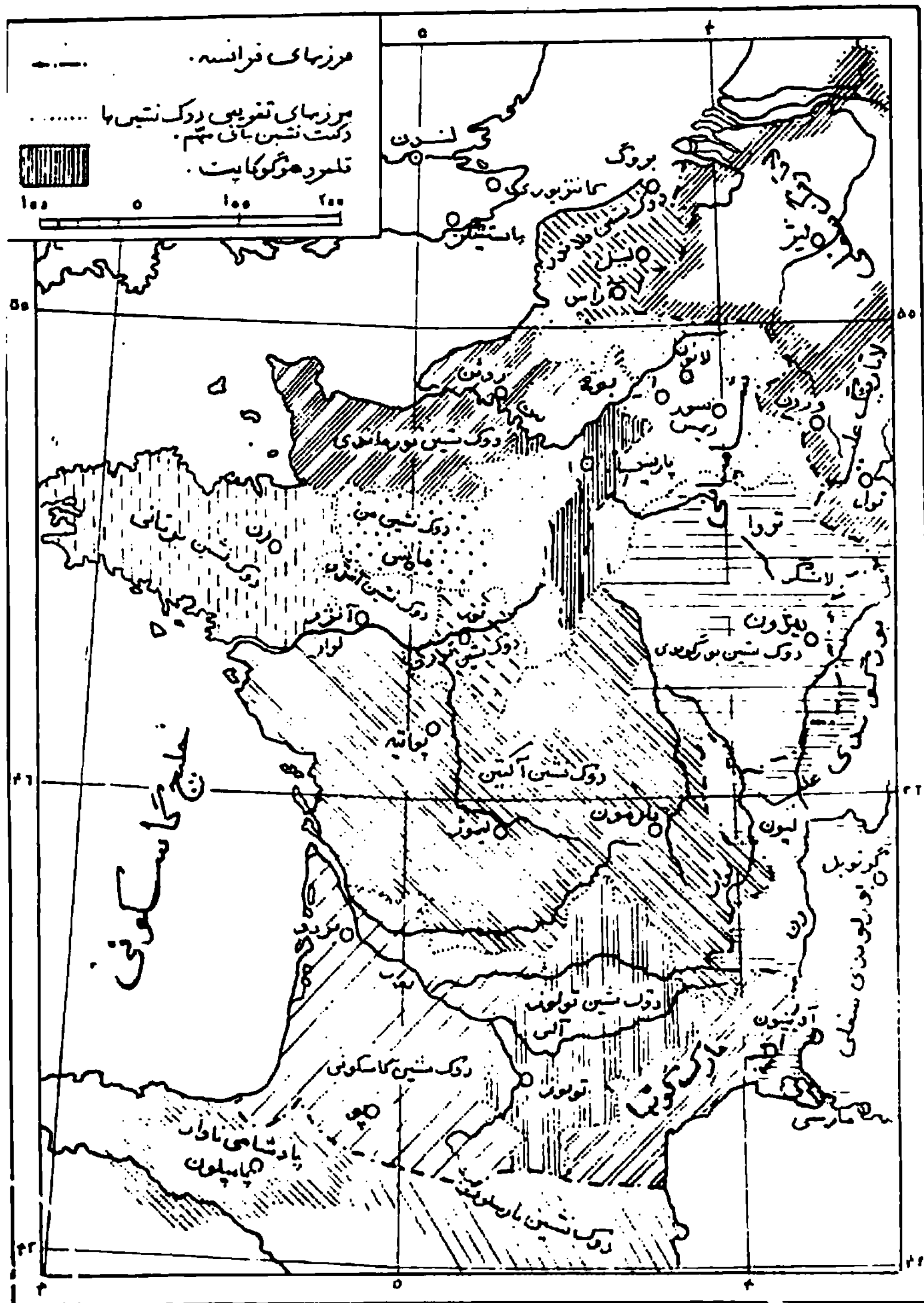
خود مختاری فئودال‌ها

درقرن نهم تا یازدهم فرانسه از یك سلسله نواحی خود مختارومجزا تشکیل یافته بود . این نواحی‌که هرکدام به‌یك فئودال تعلق داشت کنت‌نشین[6] ویا دوك‌نشین[7] نامیده میشدند . فرمانروایان‌این‌نواحی، یعنی دوك‌ها[8] وکنت‌ها، واسالهای فراوانی داشتندو خودرا ازتبعیت پادشاه آزاد میدانستند . بسیاری ازکنت‌ها ودوك‌ها حتی بدشان نمیآمدکه برتخت وتاج پادشاهی دست اندازی کنند . پادشاهان اخیر خاندان‌کارولنژین مدام بافئودال‌های مقتدر درجدال‌بودند .

سلسله کاپسین‌ها

درسال ۹۸۷ دوران‌فرمانروائی کارولنژین‌ها بپایان یافت و یکی از فئودال‌ها بنام هوگ‌کاپه[9] بپادشاهی برگزیده شد ، که اعقاب او بنام کاپسین[10] شهرت‌یافتند. قدرت‌کاپسین‌ها درواقع فقط درسرزمین‌کوچکی که ملك موروثی خانوادهٔ آنان بود نفاذداشت . این سرزمین ملك اختصاصی Domaine نامیده

1- Hastiug 2- Rollon 3- Normandie 4- Island
5- Groenland 6- Comtè 7- Duché 8- Duc
9- Hugues Capet 10- Capétiens



فرانسه در پایان قرن دهم

میشد . ملك اختصاصی خانوادهٔ کاپسین‌ها ازاراضی سن[1] میانه‌لوار[2] وسطی وشهرهای پاریس[3] و اورلئان[4] تشکیل یافته بود . در نواحی‌دیگر فرانسه دوك‌ها وکنت‌هائی حکومت داشتند که‌برخی‌از آنان ازپادشاه مقتدرتر بودند . دوك‌نشین نورماندی ، که در ابتدای قرن دهم بوسیلهٔ نورمان‌ها بنیان گذاشته شده بود ، یکی از معتبرترین این نواحی بود .

هیرارشی فئودالی

کنتها و دوك‌ها همگی واسال‌های شاه بودند و او سنیور آنان‌محسوب میشد . این واسال‌ها موظف به‌اجرای خدمات جنگی بودند ،ولی‌درواقع فقط وقتی جنگجویانشان را بکمك شاه می‌آوردند که خود میخواستندو چه بسا به جای تبعیت به جنگ بااو برمیخاستند .

پادشاه‌درقلمرو کنت‌هاو دوك‌هاهیچگونه قدرتی نداشت، وواسال‌های‌کنت‌ها و دوك‌هارعیت پادشاه محسوب نمیشدند.ضرب‌المثلی‌وجودداشت که‌میگفت «واسال واسال من واسال من نیست » . دوك‌ها وکنت‌ها در ادارهٔ امور داخلی خود اختیارو تسلط‌کامل داشتند و بدون‌کسب اجازه از پادشاه با دیگران میجنگیدند ویا اتحاد می‌بستند .

دوك‌ها وکنت‌ها واسال‌هائی‌داشتند که‌آنها نیز بنوبهٔ‌خود میتوانستند واسال‌هائی‌ـشوالیه‌های کوچك‌ـ داشته‌باشند .

باین شکل فئودالها نظامی بوجود آوردندکه «پلکان‌فئودالی» یا «هیرارشی[5] فئودالی » نامیده میشد («هیرارشی» بمعنای«سلسله‌مراتب فرمانروائی‌وفرمانبری»است)وررراس‌پلکان‌پادشاه جای داشت‌که فئودال بزرك‌هیرارشی‌محسوب‌میشد؛ پائین‌ترازاوسنیورهای‌بزرك‌ـ دوك‌ها وکنت‌هاـ قرارداشتند که صاحب املاك وسیعی بودند ؛ پائین‌ترسنیورهای‌درجهٔ دوم‌وآخر از همه‌شوالیه‌های کوچك واقع شده بودند . هریك ازاعضای‌هیرارشی فئودالی نسبت‌به مقام برترواسال ونسبت‌بمقام پائین‌سنیور محسوب میشد . این هیرارشی نه‌تنها در فرانسه بلکه در سایرکشورهـای اروپـا نیز برقرار بود .

سنیور مالك مطلق العنان املاك بود. هرواسالی قطعه ملکی‌بعنوان تیول ازسنیوردریافت میداشت که ازطریق ارث به پسر ارشد منتقل میشد . پس ازمرك واسال پسرارشد اونزد سنیور می‌آمد ، دربرابراو بزانو میافتاد ، دست خودرادردست او مینهاد و خودرا واسال او میخواند؛ سوگند وفاداری یاد میکرد و از آن پس بخدمت او در می‌آمد . آنگاه سنیور تملك تیول را باو تفویض میکرد .

هروقت سنیورواسال را به خدمت خود میخواند مجبور بود با اسب وساز و برگ کامل به حضور بشتابد ودرالتزام او به جنك برود .

واسال مجبور بود درشورای سنیورهاشرکت کند .در این شوراها مسائل مربوط به جنگ و صلح مورد شور قرار میگرفت ، اختلافات میان واسال‌ها وهمچنین امور قضائی بررسی میشد.

گاه‌گاه واسال به‌سنیورکمك مالی هم میکرد ،فی‌المثل اگر سنیوربه اسارت میرفت‌واسال برای رهائی اوناچار بود مبلغی بپردازد .

1- Seine 2- Loire 3- Paris 4- Orléans 5- Hierarchie

سنیور موظف بود ازواسال خویش در برابر تجاوزات دیگران حمایت کند و تیول اورااز دست اندازی مهاجمین مصون دارد .

هیرارشی فئودالی مقامات روحانی را نیزدربرمیگرفت . اسقف اعظم Archevêque، اسقفها وکشیشان (روحانیان کلیسا) خود در زمره سنیورهای بزرك بودند وواسالهای بسیاری داشتند . اینان بهیچوجه ازفئودالهای غیر روحانی متمایز نبودند : درجنگها وغارتها شرکت میکردند وبشکار میپرداختند . طبقهٔ حاکمه بههیرارشی فئودالی نیاز داشت . هیرارشی فئودالی دردست این طبقه وسیلهٔ تحکیم آقائی او بردهقانان بود، وسنیورهاوواسالها برای نگاهداشتن دهقانان در انقیاد متقابلا بیکدیگر کمك میکردند .

اما سازمان پلکانی طبقهٔ حاکمه درحقیقت مدام درتزلزل بود . بین پادشاهان وفئودالها جنگ دائمی جریان داشت و فئودالها خود با یکدیگر همواره درزدوخورد بودند .

احوال دهقانان

جنگهای فئودالی دهقانان راخانه خراب میکرد، وفئودالها مدام بر میزان و نوع عوارض ومالیاتها میافزودند؛ مالکیت آسیا، چرخشت شراب کشی وروغن گیری، تنور نان پزی ومانند اینها راحق انحصاری خود میشناختند. دهقانان برای استفاده ازآسیا ، چرخشت وتنور میبایست عوارض مخصوص بپردازند . بعلاوه موظف بودند یکدهم ازمحصول سهمی خود را بــه کلیسا بدهند («عشر بــه کلیسا »).

فئودال حق داشت دهقانان را بامرگ کیفردهد و به علامت این حق بردروازهٔ ملك خویش داری برپامیکرد. فئودالها وروحانیان خودرا ازدهقانان بسیاروالاتر میشماردند . در قــرون وسطی چنین گفته میشد :ابنای جامعه بر سه دسته اند : آنانکه جنگ میکنند، آنانکه دعا میکنند وآنانکه کارمیکنند .

ضعف سلطهٔ پادشاه، خودمختاری فئودالهای بزرگ، جنگهای بلاانقطاع فئودالها، تبدیل

دهقانان به سرف ـ اینست سیمای جامعهٔ فرانسه درقرن نهم تایازدهم .

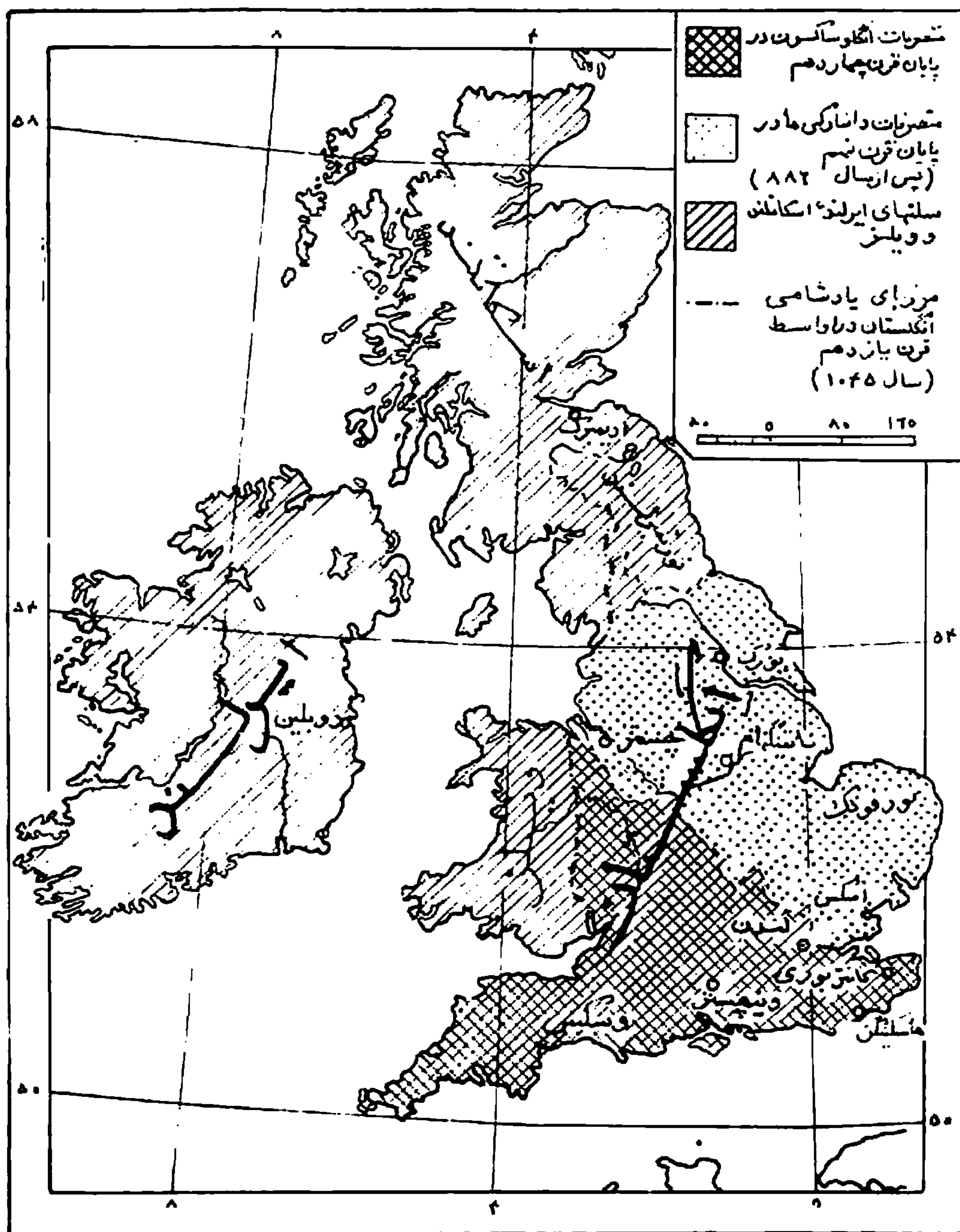
۴ ـ انگلستان درقرن نهم تا یازدهم

انگلستان درآغاز قرن نهم

از نیمهٔ قرن پنجم تاآغازقرن هفتم قسمت اعظم بریتانیا را قبــایل انگلوساکسون اشغال کرده بودند. عده‌ای ازسکنهٔ بریتانیا(سلتها[1]) ازمیان رفتند وعده‌ای دیگر به برده وسرف مبدل شدند. تنها در شمال (اسکاتلند[2]) وغرب جزیره (ویلز[3]) بودکه سلت ها توانستنداستقلال خود را حفظ کنند. قبایل ساکن اسکاتلند وویلز خصوصیات خودراباسرسختی نگهداشتند بعلاوه سلتها درایرلند نیزباقی ماندند .

درانگلستان (این جزیره پس ازاشغال بوسیلهٔ انگلوـ ساکسونها بهاین نام خوانده شد)

1- Celtes   2- Scotland   3- Wales



انگلستان در قرنهای نهم تا یازدهم

چندپادشاهی تشکیل گردید. بزرگترین شاه‌نشین انگلستان، دراوایل قرن‌نهم، درمنطقهٔ جنوب‌غربی قرارداشت‌که بنام پادشاهی وسکس[1] وبمعنای«کشورساکسون‌های غربی» بود. دراین زمان‌پادشاهی های دیگرخود را وابستهٔ وسکس میخواندند.

درانگلستان‌نیز، مانند فرانسه، فئودالیزم روبتکامل میرفت. اماعدهٔ زیادی ازدهقانان‌در این‌کشورهمچنان‌آزاد باقی ماندند. درانگلستان مجامع دهقانی نیرومندی وجود داشت، که‌مانند گذشته مرجع حل‌وفصل‌کلیهٔ امور بشمار میرفت.

نورمان‌ها و آلفرد

نورمان‌ها، که انگلیسیها آنان‌را «دانمارکی» میخواندند، هجوم خودرا ازاوائل قرن‌نهم به‌جزیره‌آغاز نهادند. آنان ابتدا تنها به غارت این‌سرزمین اکتفامیکردند اما بعدهامنطقهٔ شمال شرقی‌جزیره رابرای سکونت برگزیدند. دانمارکی‌ها انگلستان راغارت میکردند واز ساکنین‌آن خراج میستاندند. پادشاهان انگلو ــ ساکسون بامهاجمین بسختی میجنگیدند. ویکی ازآنان‌که شهرت فراوان یافته آلفرد[2] بود (پایان قرن‌نهم).

آلفرد زمانی زمام قدرت رابدست‌گرفت‌که تقریباً سراسرانگلستان درتصرف دانمارکی‌ها بود. اینان همه‌جا پیروزمیشدند واومجبوربود درمانداب‌ها پنهان بماند. کم‌کم توانست نیروئی گردآورد وسپس‌آشکارا جنگ بادانمارکیها راآغازکرد. اودراین‌جنگها به‌کسب پیروزیهائی نایل آمد، اما نتوانست برتمام‌اراضی‌انگلو ــ ساکسون دست یابد، وبالاخره مجبورشدنیمهٔ شمال شرقی انگلستان رابه دانمارکیهاواگذارکند.

آلفرد قوای جنگی‌کشوررا تقویت‌کرد، وبرای مقابله باحملات دریائی درکرانه‌های کشور برج وباروهای بزرگی بنانهاد. زمین‌ها رابه سپاهیان واگزارکرد وازاین راه عدهٔ جنگجویان کامل السلاح افزایش‌یافت.

آلفرد، مانند شارلمانی، درغم‌آموزش نیزبود. مدارسی تأسیس‌کرد، درتوسعه باسوادی کوشید ودانشمندان‌را بدربارخویش‌فراخواند. اوودانشمندانی که‌دردربارش‌بودند به‌ترجمهٔ کتابهای لاتین دست‌زدند. براهنمائی اوتاریخ‌وقایع (Cronique) انگلو ــ ساکسون تدوین‌گردید.

جانشینان آلفرد به‌جنگهای‌مظفرانه‌ای بادانمارکیها پرداختند، وبالاخره‌درقرن دهم‌بود که حکومت انگلستان وحدت خودرا بازیافت. مهاجرین دانمارکی از لحاظ زبان باانگلو ــ ساکسون‌ها قرابت داشتند وازاین‌رو بزودی باآنان‌درهم‌آمیختند.

فتوحات نورمان‌ها

درنیمهٔ دوم قرن یازدهم همسایگان نیرومند انگلستان ــ دوکهای نورماندی ــ آنجا رااشغال کردند. ویلیام فاتح[3] تخت‌وتاج انگلستان را حق خود اعلام داشت وبرای هجوم باین سرزمین سپاهی از شوالیه‌های نورماندی جمع‌کرد. شوالیه‌های ماجراجو ازنقاط مختلف فرانسه بامید کسب غنایم بدعوت اوبه‌انگلستان روی‌آوردند. ویلیام‌بااین سپاه درسال ۱۰۶۶ درجنوب شرقی انگلستان پیاده شد. درهاستینگز[4] میان سپاه اووسپاه‌هارولد[5]، پادشاه انگلستان، نبردسختی درگرفت. سپاه

---

1 – Wessex 2 – Alfred The Great 3 – William The Conqueror
4 – Hastings 5 – Harold

هارولد تنها از گروههای معدودی دهقان چریك که بسرعت جمع‌آوری شده بود تشکیل میشد زیرا فئودال‌های انگلستان از او حمایت نکردند. پیاده‌نظام انگلوساکسون با تبرهای جنگی مجهز بود وشوالیه‌های سوار ویلیام مدتی نتوانستند بر آنان غالب شوند. انگلوساکسون‌ها برروی تپه‌موضع گرفته بودند و کلیه حملات سپاهیان ویلیام را دفع می‌کردند. پس ویلیام بقسمتی از سپاهیان خود فرمان داد تا شکل هزیمت بخود بگیرند . انگلوساکسون‌ها به تعاقب دشمن فراری پرداختند و صفوفشان پاشیده شد. ویلیام بااستفاده ازاین حیلهٔ جنگی هارولد را بقتل رساند و سپاهیان او را تارومار کرد .

پیروزی هاستینگز انگلستان را بزیر فرمان ویلیام آورد؛ لندن[1] بتصرف او درآمد و بالاخره شاه انگلستان شد .

تنها درشمال بود که ویلیام بامقاومت سختی مواجه‌شد. دراینجا دهقانان آزاد بسیاری وجود داشتند که نمیخواستند به‌سلطهٔ فاتحین گردن گذارند. ویلیام بمنظور تنبیه دهقانان عدهٔ زیادی از آنان را قتل‌عام کرد وگله‌ها وکشتزارهای آنانرا یکسره ازمیان برد وبدینسان مزارع شمال مدتها با پرودهات ازسکنه خالی‌ماند.

ویلیام پس‌ازرسیدن به‌سلطنت اراضی فئودال‌های انگلوساکسون را از آنان گرفت و به شوالیه‌های خود بخشید،وبهمین جهت مقامات عالیهٔ فئودالی درانگلستان تغییر یافت. وتوأم با آن وضع دهقانان‌نیز به وخامت‌گرائید. بسیاری ازدهقانان آزاد به‌سرف مبدل‌شدندومالیات وپرداخت های آنان افزایش یافت .

غلبهٔ نورمانها فئودالیسم را در انگلستان تقویت کرد.

۴ ـ ژرمانی وایتالیا درقرن دهم ویازدهم

خاندان ساکس اوتون اول

ژرمانی نیز مانند فرانسه به‌چندناحیهٔ خودمختارتقسیم میشد.مهمترین این نواحی عبارت بودند ازدوك نشین‌های ساکس[2] ، فرانکونی[3]، سواب[4]، باویر[5] ولورن[6] . دراوایل قرندهم (۹۱۱) دوران‌خاندان کارولنژین‌ها بسرآمد،ودیری نگذشت‌که نیرومندترین دوك ژرمن ـ دوك‌ساکس ـ بنام‌هانری[7] اول ملقب‌به « شکارچی» براریکه پادشاهی نشست. چندتن ازدوك‌ها ازتبعیت هانری سرباززدند ولی اوآنها را باطاعت ازخود مجبورساخت . هانری واعقاب او (خاندان ساکس) موفق شدند سلطهٔ خودرا تحکیم بخشند؛ درژرمانی جوامع دهقانان‌آزاد هنوزبسیارزیاد بود، وفئودالهای کوچك،که با نیروی خود به‌تنهائی نمیتوانستند دهقانان را به سرف مبدل سازند ، پادشاه را در مقابله بادوك‌ها یاری‌کردند، ودراین میان روحانیان نیزبه اوکمك‌های فراوان مبذول داشتند.

اوتون اول پسروجانشین‌هانری‌اول (۹۳۶ تا ۹۷۳) به‌جنگی طولانی با دوك‌ها دست‌زد،

---

1 - London 2 - Saxe 3 - Franconie 4 - Souabe
5 - Bavière 6 - Lorraine 7 - Henri Loiseleur

و برای تحکیم قدرت خود ازاسقف ها و کشیش‌ها حمایت کرد . اراضی ملکی این‌روحانیان‌در سراسرزرمانی‌گسترده بود. املاك متعلق به‌کلیسا بخصوص در طـول راه بزرگ تجارتی مغرب زرمانی ـ رودخانهٔ رن وشاخه‌های‌آن ـ قرارداشت . بهاین جهت رودخانهٔ رن‌را « شارع پاپ» نیزمینامیدند. درکلنی[1] ، ماینس[2]، وترو[3] املاك وسیع بهاسقف‌های بزرگ ومقتدر تعلق داشت . پادشاه حق انتصاب اسقف‌ها رادراختیارخویش‌گرفت وآنانرا ازبین‌کسانی‌که‌نسبت‌به او وفادار بودند انتخاب می‌کرد. اسقف‌ها درملك خود فرمانروای واقعی بودند وقصـوروقلاع مستحکم و واسال‌های جنگی داشتند وپادشاه رادرجنگ بضددوك‌ها یاری می‌کردند، وباکمك‌همین‌ها بودکه اوتون[4] اول توانست دوك‌های نافرمان رامطیع خود سازد .

ایتالیا

اوتون پس‌ازاینکه بیاری اسقف‌ها قدرت خودرا در زرمانی تحکیم بخشید بکارایتالیا پرداخت .در این‌زمان‌ایتالیا نیزازچند فئودال‌نشین خود مختار تشکیل یافته بـود . در این سرزمین قدرت پادشاهی یکباره‌ازمیان رفته‌بود. دوك‌ها، کنت‌ها و اسقف‌هاکه در رأس فئودال‌نشین‌های بزرگ قرار داشتند از خود مختـاری مطلق برخوردار بودند .

پاپ خود یکی ازحکمرانان فئودال ایتالیا بشمارمیآمد؛ درقرن هشتم پادشاهان فرانك املاك وسیعی به‌پاپ اعطاء‌کرده بودند ، واین املاك‌ازدریای آدریاتیك[5] تاتیرنه[6] وسعت داشت وشهرهای رم[7] وراون[8] (منطقهٔ‌کلیسائی) رادربرمیگرفت. اما درقرن نهم ودهم فئودال‌های‌مجاور قسمت‌عمدهٔ املاك پاپ‌ها را ازچنگ آنان بدرآوردند، انتخاب‌پاپ بدست فئودال‌ها انجام‌می‌گرفت وهریك ازایشان میکوشید تایکی ازبستگان‌خودرابرکرسی پاپ بنشاند وبهمین‌جهت میان‌آنان جنگی دائمی‌درگیر بود. دراین‌جنگ‌هااغلب‌پاپ‌راازمسندش سرنگون‌میکردند، بزندان‌میانداختند و به‌قتل میرساندند .

قبول عنوان امپراتوری

ایتالیاکه درسرراه تجارت شرق قرار داشت در این زمان گرفتار تجزیه‌بود. واوتون اول‌نیز برای تصرف‌آنجا این‌نقطهٔ ضعف‌سیاسی رامورد استفاده قرارداد . بعلاوه مطیع‌کردن پاپ برای اوتون‌اول اهمیت فراوانی داشت زیرا ازاین طریق میتوانست کلیسا رادراختیـار خود بگیرد . اوتون ایتالیای شمالی را،که دراثرجنگ میان فئودال‌ها قطعه قطعه شده‌بود، توانست‌بدون‌اشکال‌تصرف کند. سپس وارد رم شدوبه‌پاپ وعده دادکه سلطهٔ اورادرقلمرو پاپی تأمین‌کند، و پاپ‌بخاطرحفظ موقعیت خود مجبورشد تاج امپراتوری رابرسراوتون بگذارد . اوتون میخواست‌باپذیرفتن‌عنوان امپراتوری، مانند شارل‌کبیر، قدرت‌خودرا درنظررعایا عظمت بخشد وفرمانروائی‌خودرا برایتالیا مستحکم نماید. باین ترتیب امپراتوری اوتون (۹۶۲)، کـه بعدها امپراتوری مقدس روم Saint — Empire Romain نام‌گرفت ، بوجودآمد .

این امپراتوری دیری نپائید. درداخل خود زرمانی دوك‌ها برای‌کسب خودمختاری در تلاش بودند . فئودال‌های ایتالیا از فرمانروایان زرمـانی حرف‌شنوی نداشتند . د باینجهت

---

1 — Cologne 2 — Moyence 3 — Trèves 4 — Otton
5 — Adriatique 6 — Mer Tyrrhénienne 7 - Rome
8 — Ravenne

هرامپراتوری مجبور بود تقریباً کارراازسر بگیرد. درزرمانی بادوك‌های نافرمان بجنگد و ایتالیارا ازنو تسخیر کند. عزیمت هرامپراتورتازه برای تاجگذاری بهرم درحقیقت یك اردوکشی جنگی محسوب میشد؛ درجریان این اردوکشی سپاهیان زرمانی دهات وشهرها راغارت‌می‌کردند و به‌آتش می‌کشاندند. همه‌چیزرا به‌یغما میبردند ومردم‌را شکنجه وآزارمیدادند .

ایتالیای جنوبی

جنوب ایتالیا جزء امپراتوری مقدس‌روم نبودو قسمتی ازآن‌درقلمرو حکومت بیزانس قرارداشت . درقرن نهم اعراب سیسیل [1] و چند شهرجنوبی ایتالیا را تصرف کردند. درنیمهٔ اول قرن یازدهم‌سروکلهٔ نورمان‌ها درجنوب ایتالیا پیداشد وگروه‌گروه درخدمت دوك‌های این‌منطقه اجیرشدند . دوك‌های جنوب ایتالیا ازیکسو بایکدیگر وازسوی دیگر بااعراب وبیزانسی‌ها پیوسته درجدال بودند ، و به‌نورمانها به‌پاداش خدمات جنگیشان زمین می‌دادند. نورمان‌ها کم‌کم دامنهٔ املاك‌خودرا وسعت دادند وسراسرجنوب ایتالیا رااشغال کردند وسپس سیسیل راازچنگ اعراب بدرآوردند. درقرن دوازدهم‌متصرفات نورمان‌هادرسیسیل‌وجنوب‌ایتالیازیر نام «پادشاهی سیسیل» یا«پادشاهی‌دوسیسیل [2]» وحدت یافت .

خاندان فرانکونی‌ها

خاندان ساکسونی درابتدای قرن‌یازدهم(۱۰۲۴) ازمیان‌رفت‌وتخت امپراتوری به‌خاندان جدیدی بنام فرانکونی [3] انتقال یافت. قدرت امپراتوری درزمان هانری سوم [4] بیشترمدیون این خـاندان بود. هانری سوم پاپ را ازبین اسقف‌های زرمانی‌که‌ازاوحرف شنوی داشتند انتخاب میکرد وباقدرت برفئودال‌ها فرمان میراند. امااین‌وضع بزودی تغییریافت .

گرگوار هفتم (هیلد بران)

درنیمهٔ دوم‌قرن یازدهم پاپ‌ها سلطه خویش‌را برکلیسا تحکیم‌بخشیدند وبضد امپراتورها بپاخاستند . هیلدبران [5] که درزمان حکمرانی دو تن ازپاپ‌ها در عمل‌عهده‌دار کلیهٔ امور بود در این راه بخصوص کوشش بسیاری‌کرد. این‌مرد اندامی‌کوچك، ظاهری نازیبا وصدائی ضعیف داشت ، اما باقدرت اخلاقی وروحی، استقامت ونیروی ناآرام خویش ازهمگنان ممتازبود، با تردید ودودلی ورحـم وشفقت آشنائی نداشت ونقشه‌های خودرا باتعصب خشونت‌آمیزی اجرا می‌کرد . اواعلام داشت‌که‌هیچکس نمیتواند دربارهٔ پاپ قضاوت‌کند، پاپ ازارتکاب خطامبراست، حق دارد امپراتوران را ازتخت بزیر آورد، ورعایارااز‌قیداطاعت‌فرمانروایانشان‌آزادسازد.ومی‌گفت«تمام مردم باید برپای پاپ بوسه زنند» .

مجمع (جلسهٔ عالی روحانیت) باصرارهیلدبران مقررداشت‌که اشراف ویاامپـراتور حق انتخاب پاپ را ندارند و این انتخاب بایستی ازجانب کاردینال‌ها (اعضای عالیرتبه کلیسا) صورت‌گیرد .

مقامات روحانی از ازدواج ممنوع شدند تاغم خانواده آنـان را از خدمت کلیسا بازندارد .

---

1 - Sicile 2 - Deux - Siciles 3 - Fraconie 4 - Henri III
5 - Hildebrand

هیلدبران درسال ۱۰۷۳ بعنوان پاپ برگزیده شد و بتخت نشست و نام گرگوار ۱ هفتم بخود گرفت (پاپ‌ها پس‌ازانتخاب شدن نام‌خودرا تغییرمی‌دادند) . دراین زمان هانری۲ چهارم ، پسرهانری سوم، بافئودال‌های زرمانی درجنگ بودوپاپ بااستفاده‌ازاین موقعیت علیه انتصاب اسقف‌ها بوسیله امپراتوراعتراض کرد. فرمانروایان ژرمانی، ازاوتون اول ببعد، سعی داشتند تا اسقف‌هارازیر نفوذخود درآورند، وحال آنکه گرگوارهفتم می‌خواست که آنها فقط ازپاپ فرمان ببرند. هانری چهارم تصمیم گرفت پاپ گستاخ رامعزول کند . اسقف‌های زرمانی بتقاضای هانری چهارم‌عزل گرگوارهفتم را اعلام داشتند، وهانری خود برای اونامه‌ای فرستادکه بااین عبارت پایان می‌یافت : «من، هانری‌که بفضل الهی سلطنت می‌کنم باتمام اسقف‌هایم بتومی‌گویم— گورت راگم کن !»

گرگوار درجواب‌این‌نامه اورا تکفیرکرد وازمقام سلطنت محروم داشت وتمام‌فئودال‌ها راازقید سوگند وفاداری‌که قبلا نسبت بهانری‌یادکرده بودند آزادساخت. فئودال‌های زرمانی این امررا دستاویزقراردادند وشورش تازه‌ای بضد هانری‌چهارم برپاکردند. هانری دربن‌بست افتاد ومجبورشد باپاپ ازدرسازش درآید. وباین منظورباتنی چند از همراهان در زمستان از گذرگاههای پوشیده ازبرف آلپ‌درایتالیا عبورکرد وبسوی قلعه‌ای واقع درکانوسا۳ محل اقامت پاپ رهسپارشد (۱۰۷۷) . پادشاه مغروربرای نیل بدیدارپاپ سه‌روزبردروازهٔ قلعه توقف کرد، وفقط روزچهارم بودکه گرگواراورا بحضورپذیرفت. امپراتوردربرابرپاپ زانو زد وازاوطلب بخشایش کرد. (این‌واقعه اصطلاح «رفتن به‌کانوسا» (Aller A Canossa) را بوجودآوردکه‌معنای آن دربرابرحریف بزانو درآمدن‌میباشد). میان پاپ وامپراتور سازشی صورت‌گرفت اما این سازش زودگذربود .

بخشایش‌کانوسا، صرفنظرازجنبهٔ حقارت‌آمیزآن، برای هانری چهارم مفید واقع شد . عفوپاپ باوامکان‌دادکه جنگ بافئودال‌ها راازسرگیرد وآنهارا بهاطاعت ازخوددعوت‌کند .

هانری چهارم توانست‌فئودال‌هائی راکه بضداوبرخاسته بودند مطیع‌خویش سازد، وسپس آهنگ رم‌کرد. پاپ درقلعهٔ مستحکم خود استقراریافت ودرکوچه‌های تنگ و باریک رم میان جنگجویان زرمانی وهواداران پاپ جنگی بیرحمانه درگرفت .

پاپ ازربرت‌گیسکار۴ سرکردهٔ نورمانهای ایتالیای جنوبی کمک طلبید. نورمان‌ها ازتقویت اقتدارامپراتوردرایتالیا بیمداشتند وازاینرو بکمک پاپ شتافتند. اینان ژرمانها راعقب راندند امارم رابشکل وحشتباری غارت وویران‌کردند، بسیاری ازمردان راکشتند وزنان و کودکان بسیاری رابعنوان برده فروختند. گرگوار هفتم پس‌ازاین حادثه نتوانست دررم بماند وچون از طغیان مردم می‌ترسید بهمراه نورمان‌ها از این‌شهر بیرون رفت و دیری نپائید که درگذشت (سال ۱۰۸۵).

بامرگ‌گرگوارجنگ میان پاپ‌ها باهانری چهارم قطع نشد. پاپ‌ها دشمنان‌هانری‌چهارم

---

1 – Grégoire VII   2 – Henri IV   3 - Canossa
4 - Robert Guiscard

رادرژرمانی علیه او برمی‌انگیختند وحتی پسرانش را نیز بضداوتحریك میکردند. این جنگ تازمان جانشینان هانری چهارم نیزدوام یافت وبیش‌ازصدوپنجاه سال بطول انجامید .

۵ ـ اسلاوهای غربی درقرن نهم تا یازدهم

آغاز جنگ اسلاوهای غربی با آلمان‌ها

قبایل اسلاوهمگی به سه گروه تقسیم می‌شدند: اسلاوهای شرقی، اسلاوهای جنوبی و اسلاوهای غربی. اسلاوهای غربی سرزمین حوضهٔ رودخانه های ویستول[1]، اودر[2] والب[3] رااشغال کرده بودند وبه قبایل متعدد تقسیم می‌شدند. درقسمت علیای رودخانه الب قبایل چك[4] ومراوی[5] میزیستند. درکرانه‌های ویستول واودر لهستانی‌ها ودرقسمت وسطاوسفلای الب پولابی‌ها[6] سکونت داشتند (الب رادرزبان اسلاولاب[7] میگویند) ودرساحل جنوبی دریای بالتیك قبایل پومرانی[8] زندگی می‌کردند .

قبایل اسلاوغربی ازقدیم بزراعت مشغول بودند. اسلاوهای منطقهٔ بالتیك با همسایگان ژرمانی وکشورهای اسکاندیناوی روابط بازرگانی گرمی‌داشتند، آنها حتی درشرق بااعراب دادو ستد می‌کردند، وهم‌اکنون درنواحی جنوبی بالتیك گنجینه‌های گرانبهائی از سکه‌های اعراب یافت می‌شود .

شارل کبیر چندین بار بسرزمینهای اسلاونشین اردوکشید. عده‌ای ازاین قبایل خراج‌بست ویك‌رشته قلاع درمرزهای آنان بناکرد. درعهد جانشینان شارل که فرانسه به‌چندقسمت تجزیه‌شد اسلاوها استقلال خودرا بازیافتند، وازاواسط قرن نهم باحکومت فرانك‌های شرقی یعنی ژرمن‌ها به‌جنگهای بلاانقطاعی دست زدند . فئودال‌ها وپادشاهان ژرمانی می‌کوشیدند تا اراضی اسلاوها را بتصرف خود درآورند وباتاخت وتازهای‌دائمی خــود این منطقه را ویران و از سکنه خالی ساختند .

پیشرفت مسیحیت در میان اسلاوهای غربی

یکی ازطرقی که پادشاهان وفئودال‌های ژرمانی برای مطیع ساختن اسلاوها بکاربردند اشاعهٔ مسیحیت‌درمیان آنان بود درمناطق اسلاو نشین اسقف‌های ژرمانی (آلمانی) دررأس امور کلیسا قرارداشتند . اینان بطرق مختلف فئودال‌های ژرمانی راکمك میکردند تاباراضی اسلاوها دست بیاندازند واهالی‌را بردهٔ خود سازند .

این آلمانی‌ها ادعیه وکتبی‌راکه بزبان اسلاو خوانده ونوشته میشد قابل قبول نمیدانستند؛ دعاها بزبان لاتین، که برای مردم غیرقابل فهم بود ، اجرا میشد .

حکومت مراوی

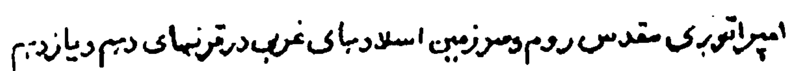
در قرن نهم دولت بزرگ اسلاوها ـ دولت مراوی ـ تشکیل شد . امیران‌مراوی قبایلی‌را که‌در میان قسمت علیای دانوب[9] وکارپات[10] میزیستند تحت قدرت‌خود متحدساختند.دولت مراوی باشغالگران

---

1 - Vistule (Weichel و به آلمانی Wisla و به لهستانی)   2 - Oder (Odra به لهستانی)

3 - Elbe (Lob بزبان چك)   4 - Tchèque   5 - Moravie   6 - Polabi

7 - Lob   8 - Poméranie   9 - Danube   10 - Karpates



امپراتوری مقدس روم و سرزمین اسلاوهای غرب در قرنهای دهم و یازدهم

آلمانی میبایست بجنگهای سختی دست بزند. امیران مراوی درجنگ بضد آلمانی‌ها میکوشیدند تا حمایت بیزانسی‌ها را جلب کنند، و باینمنظور یکی از امیران مراوی بنام راستیسلاو [1] سفیری بدربار امپراتور بیزانس اعزام داشت و درخواست کرد تا امپراتور چندتن از مبلغین مسیحی بیزانسی را بنزد او بفرستند. امپراتور بیزانس سیریل [2] ومتود [3] را بمراوی فرستاد و همینها بودند که الفبای اسلاو را اختراع کردند. اینان در قلمرو حکومت مراوی برای اجرای ادعیه زبان اسلاو را بکار میبردند، مدارس را زیر نظرخود اداره میکردند و بشاگردان خویش سواد میآموختند. سیریل ومتود بگردش در نواحی مختلف مملکت دست زدند، برای وعظ و تبلیغ مردم ازربان اسلاو استفاده می‌کردند و با این اعمال کینهٔ اسقفهای آلمانی را بضدخویش برانگیختند زیرا قدرت وعواید آنها درخطر افتاده بود. اسقف‌های آلمانی از هر طریق که میتوانستند مانع فعالیتهای سیریل و متود میشدند و آنانرا درپیشگاه پاپ متهم میساختند. سیریل دررم درگذشت و متود را اسقف‌های آلمانی بمجمع خود کشاندند ودر آنجا اوراکتك زدند وبیش ازدوسال درزندان نگاه داشتند. و پس از مرگ او موفق شدند شاگردانش را از مراوی بیرون برانند و فرمانروائی خود وتسلط ادعیهٔ لاتینی را همچنان حفظ کنند.

آلمانی‌ها برای اینکه دولت مراوی را یکسره نابودسازند بامجارهای نیمه‌وحشی دست یکی شدند. حکومت مراوی درسال ۹۰۶ بدست مجارها مضمحل گردید؛ قسمتی از آن بتصرف مجارها درآمد وقسمت دیگر آن تجزیه وقطعه قطعه شد.

چك و لهستان

یکی ازاین قطعات سرزمین چك بود. چك مجبور بود قدرت عالیهٔ امپراتوری ژرمانی را برسمیت بشناسد وجزئی از اجزاء امپراتوری مقدس روم باشد، اما چك‌ها باسرسختی استقلال خودرا حفظ کردند و امپراتوران ناچارشدند خودمختاری آنانرا درداخل امپراتوری بپذیرند. درپایان قرن یازدهم امیرچك عنوان پادشاهی بدست آورد ودرزمرهٔ مقتدرترین فرمانروایان قلمرو امپراتوری مقدس روم درآمد.

درقرن دهم قبایل اسلاو، که درحوضهٔ رودخانه‌های ویستول وادرورشتهٔ فرعی آن وارتا [4] سکونت داشتند، دولت لهستان راتشکیل دادند.

اسلاوهای پولابی

درکناراالب قبایل پولابی بسیاری زندگی می‌کردند. آنان نزدیکترین همسایگان آلمان بودند وازدست اندازیهای فئودال‌های آلمانی بیش ازدیگران رنج می‌بردند. پادشاهان سلسلهٔ ساکس‌ها نری اول واوتون اول خواه بزوروخواه بنیرنگ سرزمین اسلاوهای پولابی راتارودخانهٔ اودرتصرف کرده و بخش‌های سرحدی خودرا دراین اراضی بوجودآورده بودند. کنت‌های مرزنشین که دراین نواحی گمارده شده بودند نسبت باسلاوها وحشیانه ستم روا میداشتند ودرجنگ باآنان درنده‌خوئی نشان می‌دادند. هانری اول فرمان داد تا پس ازتصرف شهرهای اسلاو تمام مردان وزنان بالغ را بقتل رسانند وکودکان را به بردگی بفروشند. اوتون اول نیزحکم داد تا اسیران اسلاورا بکشند ویا وحشیانه

1- Rostislave 2 - Cyrille (Saint) 3 - Methode (Saint) 4- Warta

اعضای آنها را ببرند، زبانشان را قطع کنند وچشمانشان رااز حدقه بیرون بکشند .

دراین میان بخصوص سفاکی و دغلی کنت هرون[1]، که ازجانب اوتون اول منصوب شده بود بیش ازهمه بچشم می‌خورد. هرون یکبار سی‌تن ازشاهزادگان وشیوخ اسلاورا برای مذاکره نزدخود فراخواند وآنانرا نابکارانه بقتل رساند. این وحشیگری‌های کنت‌های آلمانی شورش عمومی اسلاوهای پولابی را برانگیخت. اسلاوها قلاع آلمانی راآتش زدند، لشکریان آنها رابیرون راندند وخودیورش به‌اراضی متصرفی آلمانها راآغازنهادند . دراوایل قرن یازدهم اسلاوهای پولابی موفق شدند استقلال کامل خودرا دربرابرآلمانی‌ها بدست آورند .

اسلاوهای بالتیك

ساکنان سواحل جنوبی دریای بالتیك[2] - پومرانی‌ها - وسایرقبایل اسلاوباحدت وحرارت بضدآلمانهای اشغالگر و مسیحیت می‌جنگیدند. اسلاوهای کرانه بالتیك صاحب شهرهای ساحلی مستحکمی از قبیل اشتتین[3]، ولن[4]، دانتزیك[5] ومانند اینها بودند. درقرن یازدهم شاهزادگان اسلاوبرقسمت جنوبی دریای بالتیك سیادت داشتند، وقایق‌های مسلح آنان دردل آلمانها ودانمارکیها ایجاد رعب و هراس می‌کرد .

بزرگترین خدای اسلاوهای کرانه بالتیك الههٔ مقدس آفتاب بود. معبدآفتاب در جزیرهٔ روگن[6] درشهرآرکن[7]، که برصخره‌های بریده ساحل دریا بناشده بود، قرارداشت. سیل هدایا از جانب تمام اسلاوهای بالتیك بسوی معبدمقدس آرکن روان بود. یك‌سوم ازکلیهٔ غنایم وتمام‌طلا ونقره‌ای که درجنگ بدست می‌آمد دراینجا نگاهداری می‌شد، واین گنجینه بیش ازهرچیز دیگر حرص فئودال‌های آلمانی‌را برمیانگیخت .

پولابی‌ها وقبایل کرانه بالتیك درقرن یازدهم استقلال داشتند وحتی به آلمانها تجاوز می‌کردند. اما نتوانستند دربرابردشمن مشترك متحدشوند وبالاخره فئودالهای آلمانی بااستفاده ازهمین پراکندگی درقرن دوازدهم هجوم‌خودرا برآنان ازسرگرفتند .

---

1 - Heron   2 - Baltique   3 - Szczecin (Stettin به آلمانی)
4 - Wolin   5 - Dantzig   6 - Rügen   7 - Arkon

فصل چهارم

بیزانس، ایران و اسلاوهای جنوبی

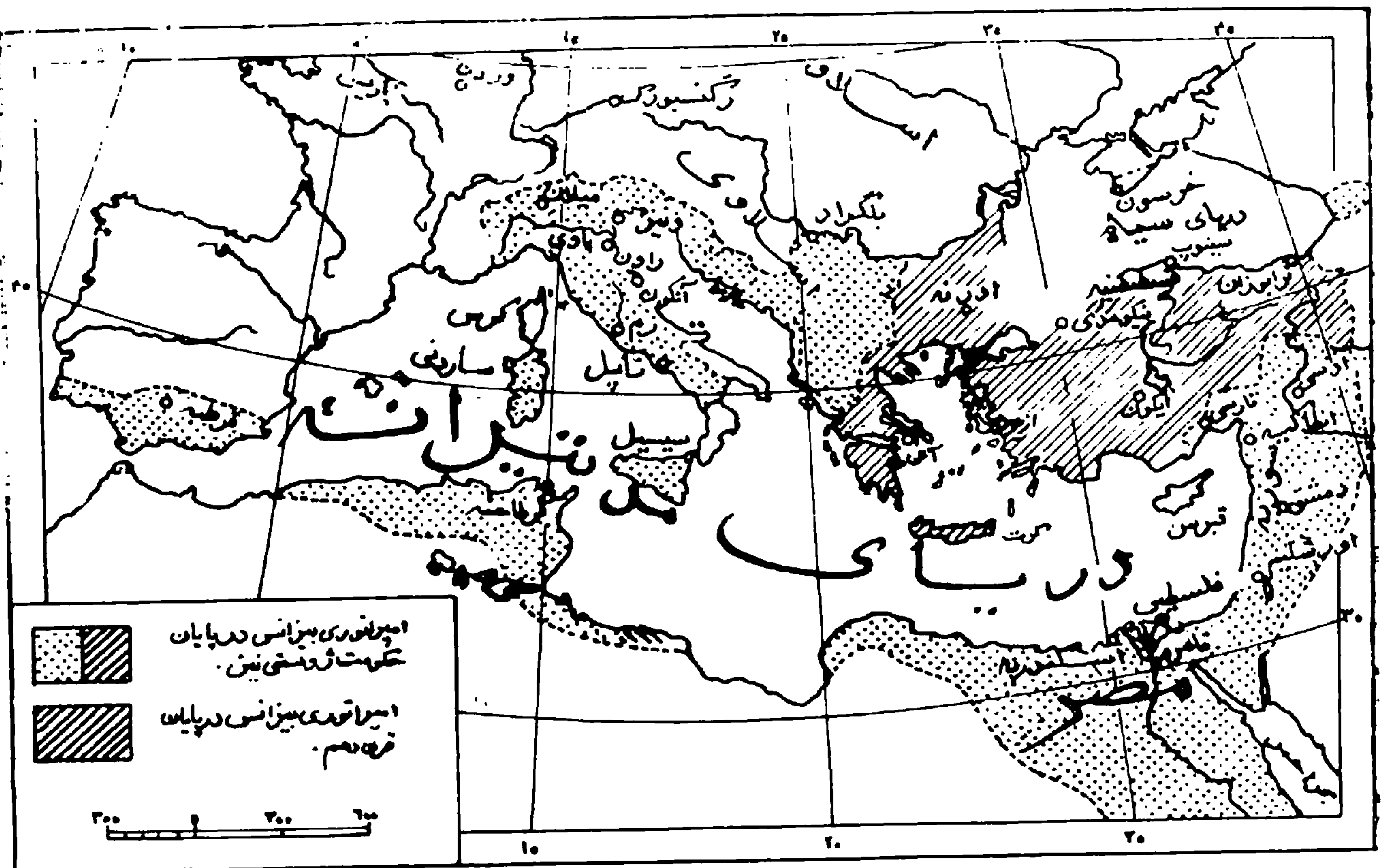
۱ - کوشش برای استقرار مجدد امپراتوری روم

درسال ۳۹۵ امپراتوری روم بهدوقسمت شرقی وغربی تجزیهشد. امپراتوری روم شرقی ازامپراتوری غربی نیرومندتر، ثروتمندتر ودارای فرهنگی عالیتر بود، ودرآنجا شهرهایبزرك صنعتی وتجارتی باحرفهها وفنون مختلف وجود داشت. پایتخت امپراتوری شرقی بیزانسیوم یا قسطنطنیه بود، وسراسرقلمرو روم شرقی بمناسبت نام پایتخت «امپراتوری بیزانس» خوانده میشد. درحالیکهرم ازسکنه خالی میشد وروبزوال میرفتدیوارهای قسطنطنیه نمیتوانست جمعیت روزافزون اینشهر رادرخود محصورسازد ومیبایستی ازنوبنامیشد. ساختمانهای مجلل وباشکوه در همه جایشهر بچشم میخورد، و انبوه متراکم کشتیهای ممالك مختلف دربار اندازها لنگر میانداختند.

درامپراتوری بیزانس زبان یونانی ودرغرب زبان لاتینی رواج داشت.

امپراتوری بیزانسازراه دریا وخشکی باکشورهای شرق وسیعادادوستد میکرد. ازایران، عربستان، حبشه Ethiopie، هندوستان وچینسنگهایکمیاب وگرانبها، عطریات، عاج، ادویه و ابریشم بهبیزانس وارد میشد، ودرشهرهای امپراتوری صاحبان حرف به تهیه ظروف شیشهای، پارچههایگرانبها وجواهرات اشتغال داشتند.

ازقرن ششم درامپراتوری بیزانس پرورشکرم ابریشم وتهیه ابریشم آغازشد. تااینزمان کرمابریشم فقط درچینپرورش مییافت، وچینیها برای اینکه عواید حاصلهازتجارت اینکالارا درانحصارخود نگاهدارند ازصدورکرم ابریشم بسختی جلوگیری میکردند. بروایتی کشیشهای بیزانسکرمهای ابریشمرا درچوبدستیهای مجوف خودقراردادند وبااین نیرنك آنها راازچین خارج کردند وباین ترتیب بودکه تهیهٔ ابریشم درامپراتوری بیزانسممکنشد.



امپراتوری بیزانس از قرن ششم تا قرن دهم

بازرگانان بیزانسی برای طبقات عالی اروپا اشیاء تجملی تهیه میکردند .

تجارت و صنعت امپراتوری بیزانس امکانات وسیعی در اختیار حکومت قرارمیداد ؛ امپراتور ازعوارض بازرگانی عوایدکلانی کسب میکرد ، ازطریق انحصارات دولتی پول فراوانی به خزانه سرازیر میشد . حکومت حق انحصاری تجارت غلات را دردست خود داشت و با تکیه براحتیاجات مردم خزانهٔ خود را می‌انباشت ،ودر سالهای قحطی غله را به بهای گزاف به مردم میفروخت . سکنهٔ زحمتکش مالیات سنگینی‌میپرداخت و خزانهٔ حکومت روزبروزانباشته‌ترمیشد.

امپراتوربا استفاده از این پول‌های هنگفت ، برای حفاظت مرزهای خود ، میتوانست سپاهی کافی اجیرکند.بازرگانان که برای حفظ تجارت خود به قدرت حکومتی نیرومندی‌نیازمند بودند از امپراتور حمایت میکردند ، وازاین‌رو امپراتوران روم شرقی توانستند مرزهای‌خودرا دربرابر هجوم بربرها تا زمانی دراز حفظ کنند .

درقرن ششم حکومت بیزانس علاوه برکشورهای شبه جزیرهٔ بالکان سرزمین‌های آسیای صغیر ، سوریه ، فلسطین، مصروجزایر شرق دریای مدیترانه[1] را نیزدربرمیگرفت .

ژوستی‌نین (۵۶۵-۵۲۷)

اقتدار امپراتوری بیزانس در قرن ششم ، درزمان حکمرانی‌امپراتور ژوستی‌نین، به عالی‌ترین‌درجه‌رسید. ژوستی‌نین‌با فعالیتی خستگی‌ناپذیر تمام نیروی‌خود را وقف اعتلاءوتقویت اقتدار امپراتوری کرد . همسر اوتئودورا[2]که زنی حریص وفعال بود دراداره امور سیاسی تاثیر عمده‌ای داشت .

ژوستی‌نین کوشید امپراتوری روم را تا مرزهای سابق گسترش دهد .

به این منظور وبخاطر بچنگ آوردن اراضی سابق امپراتوری روم غربی ، که توسط بربرها اشغال شده بود ،به‌یك رشته جنگ‌هائی دست زد . سرداران او بلیزر[3] ونارسیس[4] قلمرو واندال‌ها را درشمال افریقا و سرزمین گوت‌های شرقی را در ایتالیا فتح‌کردند . علاوه برآن ژوستی‌نین توانست قسمت جنوبی اسپانیا را اززیر تسلط‌گوت‌های غربی بدرآورد .وباین‌ترتیب قسمت قابل ملاحظه‌ای ازاراضی امپراتوری سابق‌روم‌رازیرفرمان خودکشید، و حکمروای دریای مدیترانه شد .

ژوستی‌نین ازلحاظ سیاست داخلی‌کوشید مبانی‌کهنهٔ نظام بردگی‌را در امپراتوری‌استحکام بخشد . بفرمان او مجموعهٔ قوانین امپراتوری بنام «کد[5]ژوستی‌نین» تدوین شد . این‌مجموعه را میبایستی درسراسر امپراتوری بعنوان قانون راهنما بکاربندند .کد قدرت نامحدودژوستی‌نین را اعلام میداشت و انقیاد بردگان وکولون‌ها را نسبت به اربابانشان حفظ میکرد .

قدرت دولتی بیزانس بتمامی در دست امپراتورو ماموران منتخب او قرارداشت. سازمان حکومت استبدادی وبوروکراتیك‌بود .

امپراتور خود را وجود مقدسی میشمرد . اورا همترازخدا میخواندند وجامهٔ زربفت‌او لباس قدیسین را بخاطر میآورد . مردم دربرابر اوزانو بزمین میزدند وکفش‌اورامی‌بوسیدند . نافرمانی نسبت به شاه درشمار قیام بضد مذهب بود . تمام‌کارها بوسیلهٔ ماموران امپراتورانجام

1- Méditerranée 2- Theodora 3- Bélisaire 4-Narsès
5 - Les Codes

میگرفت و مردم از شرکت دراداره امور زندگی اجتماعی بکلی محروم وممنوع بودند.

ویرانی کشور

صرفنظر از موفقیت‌های نظامی ، تلاش ژوستی‌نین برای تجدید عظمت امپراتوری روم محکوم بناکامی بود . جنگهای ژوستی‌نین مخارج سنگینی دربرداشت . سپاهیان‌مزدور بیزانس، که افراد قبایل مختلف بربر را نیز در برگرفته بود ، کشورهای اشغال شده‌را بشکل وحشتناکی غارت میکردند ، سرکردگان سپاه میکوشیدند ازراه چپاول اهالی برثروت خود بیافزایند ، لازم میآمدکه‌هرروز مالیات تازه‌تری وضع‌گردد ، واز این ممر بیش از همه ماموران دولتی فربه میشدند .

سیاست تجدید حیات امپراتوری‌کشوررا بویرانی کشاند . سنگینی‌مالیات‌هاوخودکامگی عمال دولت نارضائی‌عمیق مردم را برانگیخت .

درزمان پادشاهی ژوستی‌نین شورشهای‌بسیاری در قسطنطنیه وولایات بوقوع پیوست.

دراثر سنگینی مالیات و ستم ماموران امپراتوری‌بسال ۵۳۲ درقسطنطنیه‌شورش‌سهمگینی برپا شد که بزودی سراسر این شهربزرگ را در برگرفت . آتش زبانه کشید ، عده‌ای از سپاهیان دچار تزلزل شدند ، و ژوستی‌نین برآن شدکه از پایتخت بگریزد ولی تئودورا اوراز اینکاربازداشت . در همین هنگام بلیزرسردارژوستی‌نین دررأس گروهی‌ازمزدوران‌زرمنی‌بناگهان برقیام‌کنندگان تاخت ، درحدود سی‌هزار تن‌را بقتل‌رساندوباین شکل شورش‌را فرونشاند .این قیام در تاریخ بنام «نیکا[1]» معروف است (نیکا کلمه‌ای یونانی وبمعنای «پیروزباد» میباشد) : «نیکا» شعارقیام کنندگان بود .

پس از هیجده سال باری دیگردر قسطنطنیه مردم سربشورش برداشتند ، و در سوریه ، فلسطین و مصرقیام‌های شدیدی درگرفت . این قیام‌ها نیز با قساوت سهمگینی توسطژوستی‌نین منکوب شد . اهالی ولایات از حکومت بیزانس نفرت داشتند وفقط در انتظار فرصتی بودند تا خودرا ازوابستگی آن وارهانند .

معماری در پایتخت

ژوستی‌نین برای اینکه قدرت خویش را جلاو درخشندگی بیشتری‌بخشد بزیبائی پایتخت خود توجه زیادی معطوف میداشت . ازمیان بناهای‌با عظمتی‌که درزمان او ساخته شده کلیسای‌معروف سنت‌سوفی[2] را میتوان نام برد که یکی از برجسته‌ترین یادگارهای فن معماری‌است . برای ساختن این بنا ده‌هزارنفر طی پنجسال کارکردند و ستون‌های مرمری معابد قدیمی رم ، آتن‌و سایر شهرهای باستانی رابه قسطنطنیه آوردند و برای‌تزیین آن بکاربردند .

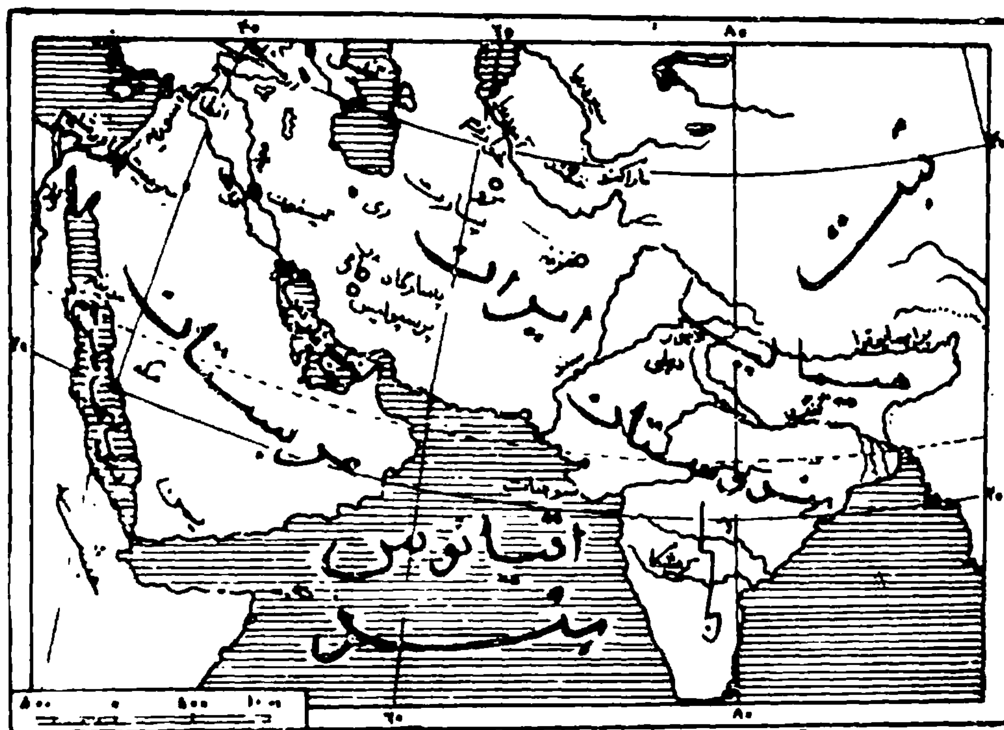
درکوچه‌های اصلی و میدان‌های قسطنطنیه بعهد ژوستی‌نین بناهای مجللی ساخته شد اما فقرا همچنان درکوچه‌های تنگ‌وکثیفی ،که نور آفتاب بندرت برآن میتابید ، مسکن داشتند . ساختن این بناهای معظم مستلزم منابع درآمد هنگفتی بود و این خود وضع زحمتکشان را ، که بدون آن هم درزیربارمالیاتها خرد شده بودند ، وخیم‌تر میساخت .

از دست دادن ایتالیا

امپراتوری ، که در اثر جنگ‌و جدالها ومالیاتها روبویرانی نهاده بود، سرزمینهائی را که در زمان ژوستی‌نین تصرف کرده بود نتوانست حفظ کند .

1- Nika 2- Sainte-Sophie

درایتالیا لمباردها از شمال بجنبش در آمدند. اهالی زحمتکش ایتالیا ، که در زیربار مالیات‌ها واستثمار شدید ملاکان‌ازپا در آمده بودند، لمباردها را بمثابه‌نجات دهندهٔ خوداستقبال کردند ، و آنان باین ترتیب توانستند قسمت اعظم ایتالیا را متصرف شوند .



ایران وهند از قرن سوم تاهفتم

۲ ـ ایران و جنگ با بیزانس

حکومت ساسانیان

در شرق‌دشمن خطرناك بیزانس ایران بود و اینك در آن‌سرزمین ساسانیان بجای پارت‌ها حکومت میکردند .

حکومت پارت‌ها به چندین ناحیهٔ خود مختار تقسیم میشد ودررأس هریك از آنها امیری قرار داشت . درقرن سوم کلیهٔ این نواحی تحت قدرت اردشیر اول وحدت‌یافت. اردشیردر ایران‌حکومتی‌بوجود آورد که«شاهنشاهی ساسانیان» خوانده شد (این‌خاندان‌بمناسبت نام جد اردشیر که ساسان نام داشت به ساسانیان شهرت یافت) . اکنون دیگر در رأس حکومت فرمانروایانی قرار داشتند کـه شاهنشاه نامیده میشدند .

حکومت نیرومند ساسانیان درکشوروسیعی فرمان‌میراند که از فرات تاافغانستان‌کنونی و از قفقاز تا خلیج‌فارس گسترش‌داشت تجارت کشورهای‌شرقی‌ـ‌چین و هندوستان ـ با بیزانس وحوضه دریای مدیترانه از طریق قلمرو حکومت‌ساسانیان انجام میشد . وحکومت ایران‌از این

تجارت عواید سرشاری کسب میکرد. بازرگانان و فئودال‌های ثروتمند کاروان‌هائی براه میانداختند و برای حفاظت آنان نگهبانان مسلحی میگماردند. تجارت از شرق وغرب مرزهای دولت ساسانی درجریان بود، وحکومت از این راه درآمدهنگفتی به چنگ میآورد.

حکومت ایران برای اینکه منافع حاصله از راههای عمدهٔ تجارتی را بسه انحصار خود درآورد کوشش میکرد براین راهها تسلط کامل بیابد، و از اینرو سیاست قهروغلبه را پیش گرفت. ایران ابتدا با رومیها و سپس با بیزانسی‌ها به جنگ پرداخت تا ارمنستان و سوریه را، که راه خروج اورا به دریای مدیترانه سدکرده بودند، بتصرف در آورد.

تسلط برراههای تجارتی، تصرف وغارت اراضی وشهرها برثروت فئودالهای ایران میافزود. قسمت اعظم اراضی، رمه‌های بزرگ و بردگان بیشمار بچنگ آنان افتاده بود. اشراف فئودال به دهقانان ستم روامیداشتند و آنان را بهسرف مبدل میساختند.

عوارض سنگینی برگردهٔ اهالی زحمتکش بسار میشد. قبل از بازدید وشمارش بافه‌هائی که سهم شاه و مالك بود دهقانان حق نداشتند محصول راازمزرعه جمع کنند. چه بسا مردم از گرسنگی رنج میبردنددر حالیکه محصول درمزارع انباشته شده و به انتظار ماموران شاه بود.

خشم عمیقی علیه اشراف وحکومت برمردم چیره بود. درپایان قرن پنجم در ایران قیام وسیع توده‌های ستمدیده در گرفت که بمناسبت اسم رهبر آن «مزدك» بنام «قیام مزدکیان» معروف شد. مزدکیان تقسیم عمومی ثروت راطلب میکردند. مزدك میگفت: «همان‌سان که همگان نیاز یکسان دارند بگذار نعمات زندگی میان مردمان قسمت شود. بگذار مالداران ثروت خودرا چندان به دیگران واگذارند که تهیدستی و سیه‌روزی ازمیان برود». جنبش مزدکیان آنچنان نیرو گرفت که پادشاه مجبور شد قسمتی از املاك اشراف را مصادره کندو به تهیدستان بدهد. اما اشراف ایران قوای خودرا گرد آوردند، جنبش مردم منکوب شد (۵۲۹) ومزدك بقتل رسید.

ساسانیان از طریق غارتگریها، دست‌اندازیها و همچنین از طریق تجارت در آمدهنگفتی کسب میکردند. و این امر به آنان امکان میداد تا ذخایر عظیمی از طلا، نقره و انواع اشیاء گرانبها گرد آورند. ایشان سیاست پلیسی خشنی نسبت به ملت اعمال میکردند[۲]. درحکومت آنها، مانند پارس قدیم، سازمان چاپاری دولتی منظمی وجود داشت. رؤسای چاپاری موظف بودند مراقب رفتار مردم باشندو کوچکترین نشانه‌های هرگونه جنبشی را بشاه گزارش کنند. ساسانیان، علاوه بر پیکها، ازعلائم نوری نیز استفاده میکردند. بین پایتخت و سرحدات یك سلسله برج‌هائی بفاصلهٔ چندکیلومتر از یکدیگر ساخته بودند. در هنگام خطر بربرج سرحدی آتش میافروختند و این علامت از برجی به برج دیگر منتقل میشدو بهسرعت به پایتخت میرسید.

شهر تیسفون، پایتخت ساسانیان، که برروی دجله برپا شده بود بناهای زیبائی داشت و تالارهای گنبدی این بناها با حجاریها ونقوش برجسته تزیین یافته بود. این نقوش و حجاریها پیروزی آنان را بردشمنان شان منعکس میساخت. درزمان ساسانیان هنر به اوج ترقی رسیده بود. منسوجات وفرآورده‌های طلا، نقره و برنز ساخت دست صنعتگران زمان ساسانیان در مناطق دوراز مرزهای ایران نیز شهرت یافته بود. در این زمان در ایران شیوهٔ مصنوعی آبیاری مزارع بشکل وسیعی رواج داشت.

---

۱ ــ این نسبت غیر منصفانه است (ناشر)   ۲ ــ این نسبت نیز غیر منصفانه است (ناشر)

جنگ ایران با بیزانس

شاهنشاه ایران خسرو اول (۵۳۱ تا ۵۷۹) به جنگهای دراز مدتی با بیزانسی‌ها دست‌زد. ژوستی‌نین فقط با تحمل زحمات بسیار توانست درمقابل او از مرزهای‌حکومت خوددفاع کند، وخسرواول چندین‌بار از بیزانس غرامت گرفت. این جنگها درزمان جانشینان خسرو اول نیز ادامه یافت. قدرت ساسانیان را، که بدون آن هم در اثر قیامهای مردم رو بضعف نهاده بود. دچار شکست میساخت. اشراف، که بر ثروت سرشاری دست یافته و سپاهیانی خاص خود داشتند، به آسانی از شاه تبعیت نمیکردند و حتی چندتن از آنان کوشیدند که براریکهٔ شاهی دست یازند.

خسرودوم نا رضائی مردم سوریه، فلسطین و مصر را از حکومت‌بیزانس بهانه‌کرد و در ابتدای قرن هفتم با سپاهیان خود این مناطق را مسخر ساخت. امپراتورهراکلیوس[1] برای جنگ با ایرانیان به مصادرهٔ ذخایر طلا ونقرهٔ کلیسا دست زد. این جنگهای طولانی و مخرب که بیش ازپانزده سال دوام یافت ایران‌و بیزانس‌هردورا ناتوان‌کرد.

حکومت‌اعراب، که در همین زمان پا به عرصه نهاده بود از این ضعف استفاده کرد. عرب‌ها در یك زمان به حکومت بیزانس و ایران هجوم بردند. اعراب طی چند سال (۶۳۳ تا ۶۵۱) تمام قلمرو عظیم حکومت ایران را متصرف شدند و از قلمرو حکومت بیزانس نیزسوریه وفلسطین و مصر را اشغال کردند. اعراب پس از استقرار در سواحل سوریه و فلسطین بـه تشکیل ناوگان بزرگی دست زدند و به تصرف جزایردریای مدیترانه پرداختند.

۳ ـ مهاجرت اسلاوها

اسلاوها

قبایل اسلاو جنوبی امپراتوری بیزانس را از شمال زیر فشار قرار میدادند، ودر اوان قرن ششم بود که در جستجوی اراضی مسکونی تازه از دانوب‌گذشتند. نویسندگان بیزانسی دربارهٔ زندگی روزانهٔ اسلاوهای جنوبی اطلاعات بسیاری بجا گذاشته‌اند. اسلاوهای جنوبی به چندین قبیله تقسیم میشدند، و تا زمان درازی سازمان قبیله‌ای خود را حفظ کردند. این اسلاوها حتی وقتی‌که یك قبیلهٔ قدیمی تجزیه میشد خانوادهٔ بزرگ یا «زادروگا[2]» را، که ازچندده نفر تشکیل مییافت، نگاه میداشتند؛اینان با هم میزیستند و مالکیت در میان آنان مشترك بود. از همان زمان که اسلاوها مهاجرت Colonisation به ماوراء دانوب را آغاز کردند اشراف قبیله کم‌کم از توده‌ها متمایزشدند. در رأس هر یك از قبایل تجزیه شده امیری قرار داشت. وگاه‌اتفاق میافتاد که یك امیرچندین قبیله را تحت فرمان خود متحد میکرد.

اسلاوها با کشت‌وکارزمین چندان آشنا نبودند و بهمین جهت برای گله‌داری وزراعت...

---

1 - Heraclius   2 - Zodrouga

فضای وسیعی احتیاج داشتند . این امر آنان را اغلب به مهاجرت مجبور میکرد . بیزانسی‌ها شجاعت ، شرافت ودرستی اسلاوها و بخصوص مهمان‌نوازی آنان را میستودند .

اسلاوها بزودی فرهنگ بیزانسی‌ها را فرا گرفتند . اسلاوهاهنگامیکه درمرزهای بیزانس سردر آوردند جز نیزه وسپرسلاحی نداشتند ، و از این‌رو میترسیدند در زمین‌های باز به جنگ بپردازند و میکوشیدند حریفان خود را به جنگلها وباتلاقها بکشانند ، اما بزودی اسلحه‌وفنون جنگی را از بیزانسی‌ها اقتباس کردند ، و فن محاصره و قلعه‌گیری را آموختند .

در پایان قرن ششم اسلاوها هنگام محاصرهٔ شهرها قلعه‌کوب Bélier بکار میبردند .

در اواخر قرن هفتم چندقبیله ازاسلاوهای‌جنوبی ، که در سواحل دانوب‌سفلی‌میزیستند، مغلوب قبایل ترک بلغاری شدند . بلغارها [1] باتفاق اسلاوهای مغلوب حکومت نیرومند بلغاری‌را تشکیل دادند . این قبایل ترک بزودی با اسلاوها در آمیختند ، زبان خودرا فراموش‌کردند ،و رفته‌رفته زبان اسلاورا پذیرفتند . بلغارها با بیزانسی‌ها پیروزمندانه میجنگیدند وحوضهٔ دانوب سفلی رابسوی‌جنوب تا نزدیک قسطنطنیه‌اشغال کردند ، وباین ترتیب حکومت‌بلغارهاامپراتوری بیزانس را از جانب شمال پیوسته مورد تهدید قرار میداد .

قبایل سرب [2] وکروات [3] درناحیه شمال غربی شبه‌جزیرهٔ بالکان سکونت داشتند .

امپراتوری اسلاو ها

اسلاوها تنها به یورش‌به امپراتوری بیزانس اکتفانکردند بلکه به اشغال اراضی‌آن‌برداختند . امپراتوری به اسلاو ها اجازه داد تا در سرزمین هائی‌که در اثرجنگ غیرمسکون‌شده بود اقامت‌گزینند باین امیدکه در میان‌آنان سربازان و مالیات‌دهندگان خوبی بیابد . اسلاوها بتدریج ازشمال راه افتادند ودرسراسرمنطقه‌میان‌دانوب ودریای‌اژه [4] سکونت‌گزیدند بهمین‌مناسبت بودکه‌بیزانسی‌ها تمام قسمت‌شمالی شبه جزیره بالکانرا «منطقه اسلاوی» نامیدند .

اسلاوها درقسمت‌میانه وجنوب یونان تاشبه‌جزیره پلوپونز [5] رخنه‌کردند ودرآسیای‌صغیر نیزخودی نشان‌دادند . درامپراتوری‌بیزانس،که شیوه‌های‌بردگی وارباب‌ـ رعیتی‌تسلط داشت ، اسلاوها قشرنیرومند دهقانان‌آزادرا تشکیل‌دادند .

باین‌ترتیب‌درآغاز قرن‌هشتم بیزانس دیگر آن‌حکومتی نبودکه‌درزمان ژوستی‌نین‌دیدیم . حتی یک‌سوم سرزمینی‌هائی‌که به ژوستی‌نین تعلق‌داشت دردست امپراتوربیزانس باقی‌نمانده بود وبقیه را اعراب وبلغارها اشغال‌کرده بودند . اما درسرزمینهائی‌که دردست امپراتوران بیزانس باقی ماند تغییرات‌عظیمی بوقوع پیوست. اسلاوها قسمت قابل‌ملاحظه‌ای ازاین‌اراضی‌را اشغال‌ودر آنجا نظام‌اشتراکی‌برقرارکرده بودند.

مهاجرین اسلاو ، برخلاف‌ژرمن‌ها وسایربربرها که موجب‌ویرانی امپراتوری‌روم درغرب شدند ، نه‌تنها امپراتوری بیزانس‌را ازمیان‌نبردند بلکه آنرا احیا وتقویت‌هم‌کردند . دهقانان آزاد اسلاو بهتراز بردگان وکولون‌های وابسته زمین‌را کشت‌وکار میکردند و غلهٔ بیشتری بـه

1- Bulgares 2- Serbie 3- Croate 4- Egee
5- PéloPonnèse

حکومت تحویل میدادند . دهقانان اسلاو جنگجویان خوبی بشمار میرفتند ، زیرا ازحکومت در قبال دشمنان دفاع میکردند وبخاطر خانه ومزرعه خویش میجنگیدند . امپراتوری بیزانس در اثر مهاجرت اسلاو ها تقویت شد وتوانست تقریبا هزار سال پس از سقوط امپراتوری روم غربی دوام کند .

۴ ـ بیزانس درقرن هشتم ونهم

لئون سوم و قطع حمله اعراب

اعراب چندین بار به قسطنطنیه هجوم بردند، ودرسال ۷۱۷ این شهررا را از جانب خشکی و دریا محاکره کردند . امپراتور لئون[1] سوم (۷۱۷ تا ۷۴۱) امردفاع را بامهارت سازمانداد . بندر قسطنطنیه با قلاخن Fléau های عظیمی دفاع میشد ، وناوگان اعراب از «آتش یونانی» صدمات فراوان میدید . آتش یونانی Feu grégois مایع محترقی بودکه یونانی‌هاآنرا از درون لوله‌ای بوسیلهٔ دستگاههای مخصوصی پرتاب میکردند . اعراب که بیش‌ازیکسال وقت‌خودرا به عبث تلف کردند وتقریبا تمام ناوگان خودرا ازدست‌دادند مجبورشدند دست ازمحاصره بازدارند . سپس درصدد برآمدندکه نقشه اشغال امپراتوری بیزانس‌راکنار بگذارند ، ولی لاینقطع امپراتوری را از جانب شرق به‌ستوه می‌آوردند وتقریباهمه ساله به‌آسیای‌صغیر یورش‌میبردند . امپراتوران‌مجبور بودند بخاطردفاع ازامپراتوری، که‌اینك دیگرضعیف وکوچك‌شده‌بود ، تمام نیروی‌خودرابرای مقابله بادشمنان‌خارجی ـ عرب‌ها و بلغارها ـ بکاربرند .

مدافعهٔ نظامی اکنون‌دیگر وظیفهٔ اصلی‌حکومت بشمار میرفت . سپاه بیزانس تنها از دهقانان‌آزاد تشکیل نمی‌یافت بلکه امپراتوران بمنظورتقویت نیروهای مسلح بیزانس زمین در اختیار افرادجنگی میگذاشتند ودرعوض‌آنان را متعهد میساختندکه نیروی خودرا در خدمت سپاه امپراتوری‌بگذارند . این‌واگزاری زمین بنفیس‌های فرانك‌ها را بخاطر میآورد . مالکان بزرك ارضی‌موظف‌بودند به‌نسبت افراد ابوابجمعی‌خود تعداد معینی‌سربازبدهند . برای‌تدارکات جنگی مالیات‌های‌سنگینی به مردم‌تحمیل‌میشد . امپراتورها املاك وسیع کلیساها را مصادره و آنانرا بصورت‌بنفیس‌های جنگی‌تقسیم میکردند .

مالکیت ارضی کلیسا

درقلمرو امپراتوری‌املاك وسیعی‌وجودداشت که از دادن مالیات‌وسپاهی به حکومت معاف بود. اینهااملاك‌کلیسا بود . کلیساها مالکین عمده اراضی‌امپراتوری بشمارمیآمدند وبه‌سرعت برتعدادآنان‌افزوده‌میشد . اینان ازپرداخت هرگونه عوارضی معاف‌بودند ویذیرفتن‌کسوت روحانیت عدهٔ زیادی از افراد سالمرا ازخدمت سپاهی‌گری معاف‌میداشت . درقرن هشتم تعداد این‌روحانیان درقلمروامپراتوری ازصدهزار کمتر نبود .

کلیساها بمنظور تقویت نفوذ وافزایش عواید خویش شمایل‌هائی از «صاحبان معجزات» و

1- Léon III

کرامات » را به خود نسبت میدادند . روحانیان عوام الناس را متقاعد میساختند که گویا این شمایل‌ها میتوانند مرضاء را شفا بخشند وموجب سعادت‌زندگی باشند وچه بسا مردم‌خرافات‌پرست به سوی این شمایل‌ها روی میآوردند و نذر ونیازهای فراوانی بکلیساها تقدیم‌میکردند .

بت شکنی

درقرن هشتم حکومت مبارزه بامالکیت ارضی کلیساها راآغازکرد . برای‌قطع‌نفوذکلیسا ، درعین‌حال‌باشمایل‌پرستی نیزمبارزه میشدوبهمین مناسبت این‌جنبش بنام «مبارزه باشمایل» Iconoclasme معروف شد . لئون سوم با صدورفرمانی Edit بضدشمایل پرستی این مبارزه را شروع کرد . روحانیان بشدت علیه این فرمان بمقابله برخاستند ، بپاپ متوسل شدند ، و او بحمایت از شمایل پرستی امپراتور را تکفیر کرد . روحانیان‌کوشیدند تا عوام‌الناس را بدفاع از شمایل‌ها برانگیزانند ومردم باغوای آنان مأموران امپراتور را ، که شمایل‌ها را پاره میکردند ، میکشتند .

کنستانتین پنجم[1] ، پسرلئون سوم ، بمبارزهٔ شدیدی با روحانیان دست زد . بفرمان او شمایل‌ها ویادگارهای‌قدیسین Relique را ازکلیساها بیرون انداختند و تصاویر قدیسین‌راکه موزائیك Mosaique و نقاشی Fresqiue شده بود کندند و پاك‌کردند . این پادشاه کلیساهارا بست و پوشیدن لباس روحانیت‌را ممنوع ساخت . عمارات کلیساها بسربازخانه و یا زرادخانه تبدیل یافت . اراضی‌کلیساها مصادره‌ودرازای انجام‌خدمت سپاهی‌گری برای‌مادام‌العمربه‌اشخاص واگذار شد . بااین‌ترتیب‌بنفیس‌های زیادی بوجودآمدکه تماماً بدولت وابسته بود ونیروی‌جنگی حکومت‌را تقویت میکرد .

امپراتوران پس ازاینکه‌بهدف‌های خود رسیدند با روحانیان از در سازش درآمدند و شمایل پرستی‌را ازنو ترویج‌کردند ، اما زمین‌های مصادره شده را دیگربه‌کلیسا بازپس‌ندادند. زمینهائی که از کلیسا گرفته شده بود مالکیت نظامی‌را تقویت‌کرد ، ولی چیزی از آن عاید دهقانان نشد.

قیام فومای اسلاو

دهقانان آزاد از دست‌اندازی‌های همسایگان‌متقدر رنج میبردند . زمین داران بزرك اراضی دهقانان را غصب میکردند و میکوشیدند آنان را سرف خود کنند . دهقانان همچنین از اجحافات مأمورین حکومتی بسختی در زحمت بودند . بردگان و رعایای املاك بزرك مانند گذشته موظف بودند به ارباب بیگاری بدهند . جنبش‌های ملی درقلمرو امپراتوری توسعه مییافت . بسال ۸۲۱ در آسیای‌صغیرشورشی برپا شد که یکنفراسلاو بنام فوما[2] در رأس آن قرار داشت . شورش تقریباً سراسرآسیای صغیررا فرا گرفت ودهقانان آزاد ، بردگان‌و رعایائی‌که بضد اربابانشان برخاسته بودند متحداً درآن شرکت جستند . ناوگانی بسوی قیام‌کنندگان براه افتاد . ازسوی دیگرفوما با اعراب وارد مذاکره شد و حمایت‌آنانرا جلب‌کرد . وسپس خودرا امپراتور نامید و با شکوه وجلال تاج برسرنهاد . بفرمان او نیروی جنگی عظیمی فراهم آمد و قسطنطنیه را محاصره کرد . دراین میان دهقانان اسلاو شبه جزیرهٔ بالکان نیز بـا فوما متحد شدند ، ولی

---

1 - Constantin V　　2 - Foma

امپراتور تنها با دستیاری بلغارها توانست قیام‌کنندگان را سرکوب کند . فوما دستگیر و اعدام شد و بقایای سپاه او نیز منهدم گردید .

۵ - بیزانس درقرن‌های نهم تا یازدهم

جنگهای سلسلهٔ مقدونی

نیروی جنگی بیزانس با جلب دهقانان آزاد به‌خدمات سپاهی‌گری و تقسیم اراضی‌کلیسا تقویت شد . در زمان امپراتورهای سلسله مقدونی[1] (۸۶۷ تا ۱۰۵۶) بیزانس توانست قسمتی از اراضی سوریه را که از طرف اعراب اشغال شده بود ، و ازآن‌جمله انطاکیه[2] ،پایتخت سوریه،را پس بگیرد اما حکومت بلغار که اینك نیرو گرفته بود بیزانس‌را از جانب شمال تهدید میکرد و در قرن نهم قسمت بزرگی از شبه جزیرهٔ بالکان بتصرف بلغارها در آمد . خان‌های بلغار خود را تزار مینامیدند و بیزانس ناچار بود به‌آنان خراج بپردازد . سیمئون[3] تزار بلغاری خودرا «پادشاه بلغار و رومیان» نامید و درصدد فتح قسطنطنیه برآمد .

امپراتوران بیزانس برای جنگ با پادشاهان بلغار از نیروهای جنگی روس‌ها استفاده میکردند روس‌های کیف[4] بازرگانی‌پررونقی بسا بیزانسی‌ها داشتند. الگ[5] و ایگور[6] امیران کیف بهقسطنطنیه ، یا آنطورکه در روسیه میگفتند تزار گراد ، لشکر کشیدند و بسا بیزانس قرار دادهای بازرگانی چندی منعقد ساختند ؛ سویاتوسلاو[7] پسر ایگور سلطنت بلغارها را برانداخت و قصد داشت‌که موقعیت خود را در دانوب سفلی تحکیم بخشد ، امسا بیزانسی‌ها موفق شدند همسایهٔ خطرناك تازه‌را از بلغاری عقب برانند و قسمتی از قلمرو بلغارها را بتصرف خود درآوردند .

بازیل‌دوم[8] ملقب به جنگجوی بلغار به جنگ وحشتباری با بلغارها دست زد .و یکبار فرمان داد تا چهارده هزار اسیر بلغارراچشم‌برکنند و روانهٔ دیار خودکنند و سرانجام‌توانست کشور بلغاررا بگشاید و با بیزانس متحد سازد(دراوائل قرن یازدهم)·

مناسبات با روسیه

بیزانس روابط مسالمت آمیزی با شاهزادگان کیف‌برقرار ساخت ، و از تجارت با آنان درآمسد سرشاری بدست میآورد . دربهار هر سال کاروان بزرگی ازکشتی‌های تجارتی ازکیف رهسپارقسطنطنیه میشد . این‌کشتی‌ها بطورعمده حامل‌کالاهائی‌از قبیل‌خز، عسل ، موم وبرده بودند که بوسیلهٔشاهزادگان ونفرات آنان بصورت خراج جمع‌آوری میشد . بازرگانان قسطنطنیه اشیاء تجملسی از جمسله منسوجات ابریشمی ، شراب ، اسلحه ، زینت آلات نقره‌ای و طلائی ، خشکبار مناطق جنوبی‌بسه روسیه میفروختند . رابطهٔ تجارتی نیرومند با روسیه برای حکومت بیزانس منبع عایدی‌جدیدی محسوب میشد .

پس از آنکه امیرکیف ولادیمیر[9] بدین مسیح گروید و ملت خود را به پذیرش‌آن‌مجبور

---

1 – Macédonien 2 – Antakyu 3 - Siméon I
4 -Kiev 5 – Oleg 6 - Igor 7 – Sviatoslav
8 - Basile II(Vacili به‌روسی) 9 - Vladimir

ساخت (۹۸۸)رابطهٔ تجارتی بیزانس و روسیه باز هم محکم‌تر شد .

ولادیمیر با قبول مسیحیت درصدد برآمد قدرت خود را در روسیه تحکیم بخشد ، و بهمین منظور آنا[1] دختر امپراتور بیزانس را بعقد ازدواج خویش در آورد و از طریق این وصلت حمایت امپراتور نیرومند را جلب کرد . پذیرش مسیحیت در آن زمان برای روسیه‌قدمی به پیش محسوب میشد . همراه با مسیحیت سواد خواندن و نوشتن درروسیه پیدا شد .

الفبای اسلاو ازبیزانس به روسیه راه یافت. این الفبا درقرن نهم توسط دونفرازمبلغین مسیحی بیزانس بنام سیریل‌ومتودو بمنظور توسعهٔ مسیحیت درمیان اسلاوهای غربی‌بوجود آمد. این الفبا از حروف یونانی با اضافاتی چند تشکیل یافت و چندین قرن ازآن استفاده میشد تا بالاخره درزمان پتراول ساده‌تروبه الفبای لاتین نزدیك شد . همین الفبای تغییر یافته است که امروزه هم بکار میرود .

پس از تعمید روسیه نه‌تنها کتابهای‌مذهبی بلکه کتابهای تاریخی و آثارادبی‌ازبیزانس باین‌کشور راه یافت . درکیف ونووگورود[2] کلیساهای زیبای سنگی ازروی نمونه‌های بیزانسی ساخته شد . این بناهارا با موزائیك‌ها و فرسك‌ها تزیین میکردندکه اینك‌گنجینه‌های‌گرانبهائی بشمار میروند .

امپراتوری درزمان سلسله مقدونی

پادشاهان سلسلهٔ مقدونی ،که در سیاست خارجی موفقیت‌های بزرگی بدست آورده بودند ،کوشیدند به طرق‌مختلف قدرت خودرا بسط‌دهند. دردربار امپراتوران تشریفات باشکوهی برقرار شده بود . امپراتوران سفیران خارجی را با جلال و شکوه خاصی می‌پذیرفتند. درتالارمجلل کاخ تخت زرینی قرار داشت و امپراتور درلباس زربفت ، درحالیکه درباریان‌گرد او حلقه‌زده بودند ،به تخت می‌نشست .درکنار تخت دوشیر طلائی قرار داشت که دهان خودرا بازمیکردند ودمشان را تکان میدادند . ناگهان تخت از جا بلند میشد ،ببالامیرفت وازنظرحاضرین‌ناپدید میگردید ، سپس دوباره فرود میآمد و امپراتور این بار با لباسهای فاخرتری ظاهرمیشد ،وهمهٔ این‌کارها به این منظور انجام میگرفت‌که جلال‌وعظمت امپراتوررا بهرخ بکشند .

قسطنطنیه پایتخت بیزانس بزرگترین مرکز بازرگانی بود . سوداگران بیزانس ازشرق اشیاء تجملی وارد میکردند . اینان با کشتی‌های خویش از دریای مدیترانه میگذشتند و مال‌التجاره‌های خود را در اختیارحکومت‌های غرب اروپا مینهادند . در خود قسطنطنیه‌تجارت پررونقی جریان داشت و صنعت نیز تکامل یافته بود .

تجزیه سیاسی امپراتوری

معهذا صرفنظر ازاین‌جلاو درخشندگی صوری مظاهرسقوط امپراتوری در همه‌جابچشم میخورد .

علی‌رغم تلاشهائی که حکومت بمنظورحمایت‌از منافع‌دهقانان جنگجو بعمل میآورد دهقانان آزاد روبه‌اضمحلال نهادند ، ودر ازای آن مالکیت بزرگ‌ارضی توسعه یافت . مالکین‌بزرگ ــ «دینات‌ها»[3] (یعنی«زورمندان») ــ حصهٔ دهقانان را به ازای‌طلب خود تصاحب میکردند ، ویا در سال‌های قحطی به ثمن‌بخس بچنگ میآوردند و یا بزور تصرف،

---

1 - Anna 2- Novgorod 3- Dinat

میکردند. اینزورمندان دهقانان آزاد را به اطاعت خود در میآوردند و مجبورشان میساختند تا بهمراه سرفها درمزارع اربابی کارکنندو یا سیورسات‌ومالیات‌بپردازند. مالکین بزرك برای‌خود گروههای جنگی ترتیب داده وزمین‌ها را میان آنان‌قسمت میکردند. یکی از دینات‌هادر آسیای صغیر توانست یك ارتش سی‌هزار نفری بوجود آورد. امپراتورها و بویژه بازیل دوم، جنگجوی بلغار، هریك بنوبهٔ خود با این دینات‌های سرکش میجنگیدند، ولی‌تلاشهای آنان همه‌بی‌نتیجه بود. دنیات‌ها بدون‌کیفروعقوبت فرمان‌های امپراتور را نقض میکردند. سرانجام دینات‌های آسیای صغیر ازمیان خود امپراتوری به نام اسحق کومنن[1] برتخت نشاندند که مؤسس سلسله کومنن‌ها[2] شد.

سیاست این خاندان درجهت‌حفظ‌منافع‌فئودال‌های‌بزرك زمین‌دارجریان‌داشت.امپراتورهای خاندان کومنن زمینهای مناطق مسکونی دهقانان آزاد را بین دینات‌ها تقسیم‌کردند. دهقانان میبایستی برای اربابان جدید کارکنند، واربابان درازای‌آن موظف‌بودند برای امپراتورخدمات جنگی انجام دهند وگروههای مسلح خودرا درخدمت اوبگمارند.

باینسان دهقانان آزادبه سرف‌مبدل شدند، ودر بیزانس نظم فئودالی استقرار یافت.

قدرت واستقلال عمل مالکین بزرك بسط‌پیدا کرد. زمین، و نیروی جنگی دردست‌آنان متمرکز شد وبردهقانان تسلط مطلقه یافتند دراثراین‌امرحکومت، که بهسر زمینهای فئودالی خودمختار تجزیه شده بود، روبضعف نهاد. فشار فئودال‌ها وعوارض سنگین موجبات عصیان مداوم مردم را فراهم میکرد.

قدرت امپراتوری با همه شکوه ظاهری خـود متزلزل بود. کمتراتفاق میافتاد کـه امپراتوری بمرك طبیعی بمیرد. دربار قسطنطنیه مدام گرفتار تغییرات بود. از پـایان قرن چهارم تا زمان سقوط امپراتوری بیزانس (۱۴۵۳) یکصد و نه‌تن فرمان راندند که از میان آنان تنها سی وچهار نفرتا پایان حیات طبیعی خود مقام امپراتوری را حفظ کردند. از بقیه عده‌ای سرنگون شدند و عده‌ای به‌قتل‌رسیدند.

امپراتوری رو بضعف نهاد و دفاع از مرزهای‌آن بیش ازپیش مشکل‌گردید.

ضعف حکومت زیان‌های فراوان ببار آورد. پچنك‌ها[3] از شمال بیزانس امپراتوری را تحت فشار قرار دادند در قرن یازدهم قبایل ترك درآسیای میانه حکومت ترکان سلجوقی را تشکیل دادند، و اراضی وسیعی‌را درشرق اشغال‌کردند. اینان درسال ۱۰۷۱ سپاه‌امپراتور بیزانس‌را شکست دادند و قسمت عمدهٔ سرزمین‌آسیای صغیررا[1]، کـه دراختیارامپراتوری بود، متصرف شدند. دهقانان آسیای‌صغیرکه زیرفشار مالیات‌ها و عـوارض فئودالی رنج میبردند در برابرترکان هیچگونه مقاومتی ازخود نشان ندادند، ودر این‌منطقه فقط سواحل دور دردست بیزانسی‌ها باقی ماند.

تجزیه کلیساها

تا اواسط قرن یازدهم هنوزکلیسای مسیحی بدوقسمت غربی وشرقی تجزیه نشده بود اما میان پاپها، که در رأس کلیساهای غربی قرار داشتند، و روحانیان بیزانسی همواره برخوردهائی بوقوع

1 - Isaac Comnène 2 - Comnène 3 - Petchenègue

می‌پیوست . پاپ‌ها مدعی حکومت بر کلیهٔ کلیساهای مسیحی بودند ، ولی کلیسای بیزانس از امپراتوران تبعیت میکرد و به‌پاپ اجازهٔ دخالت‌درامور خودرا نمیداد. بعلاوه‌رم وقسطنطنیه برسر اشاعهٔ مسیحیت درمیان قبایل اسلاو نیزبا یکدیگر تصادم میکردند ، وهریك میخواست این قبایل را زیر نفوذ خویش درآورد . گذشته ازاینها این دومرکز بر سرمسائل مذهبی وسنت‌ها و مراسم با یکدیگر اختلاف داشتند .

سرانجام درسال ۱۰۵۴ کار به‌گسیختگی قطعی منجرشد . کلیسای غرب که پاپ در رأس آن قرار داشت کلیسای کاتولیك وکلیسای شرق ، یعنی بیزانس ، کلیسای ارتدکس نام‌گرفت. هریك از اینان شریعت خودرا حقیقت مطلق ودیگری‌را مرتد و ملعون میخواند .

فرهنگ بیزانس

سطح فرهنگ دربیزانس از اروپای غربی بسی‌بالاتر بود . اسلاوها که در اراضی امپراتوری سکونت‌گزیده بودند ، برخلاف‌ژرمن‌ها و سایر بربرهاکه فرهنگ غرب را ازمیان بردند ، فرهنگ بیزانس‌را دستخوش تطاول قرار ندادند . شهرهای بزرك ،علی رغم‌جنگها وخرابیهای سنگین ، با تجارت پررونق خود همچنان برجای ماندند . بازرگانان بیزانسی به‌مناطق دوردست شرق و غرب سفر میکردند وبهمین‌جهت اطلاعاتشان دربارهٔ سرزمین‌های اطراف بیش از دیگران بود ، ودرآنجا تعداد اشخاص با سواد و تحصیلکرده برغرب فزونی داشت .

علوم و مدارس‌در بیزانس، ماننده‌غرب ، بطور عمده دراختیار روحانیان بود ، وباینجهت ادبیات اصلی این زمان ازکتابهائی‌تشکیل‌میبافت‌که دارای مضامین مذهبی‌بود . امابیزانسی‌ها سفرنامه های زیادی نیزداشتند . در زمان ژوستی‌نین تاجری بنام کوزما ایندیکو پلوف[1] سفرنامه‌های جالبی دربارهٔ کشورهای‌شرق تدوین کرد . در قرن دهم امپراتور کنستانتین[2] هفتم برفیروزنت دربارهٔ امپراتوری بیزانس وکشورهای مجاورکتابی نوشت‌که درآن اطلاعات جالبی دربارهٔ روسیه مندرج است . در بیزانس مردم به‌تاریخ علاقهٔ زیادی داشتند ، و آثار تاریخی بسیاری از مؤلفین بیزانس بجا مانده است. پروکوپ[3] مورخ مشهور درقرن ششم تاریخ‌جنگهای ژوستی‌نین را تدوین وکتابی دربارهٔ حکومت او تالیف‌کرد ، وآنا دخترآلکسی‌کومنن[4] تاریخ دوران فرمانروائی پدرخویش‌را برشتهٔ تحریردرآورد .

در قرن یازدهم درقسطنطنیه‌یک مدرسه عالی‌تاسیس یافت‌که درآن ادبیات‌عتیق ومسیحی و قوانین تعلیم داده میشد . این مدرسه موظف بودکه معلم وقاضی و مأمور دولت تربیت کند .

در بیزانس هنرنیز شکفته شد . معماران بیزانس میتوانستندکاخها وکلیساهای زیبا با گنبدهای قوسی بسازند و آنرابا تصاویروموزائیک‌های گرانبها تزیین‌کنند . نقاشی‌های‌بیزانس بخصوص شکوه و جلال ویژه‌ای داشت . این نقاشی‌هاتصویر مقدسین، امپراتوران و ملکه‌ها را با قیافه‌های‌گرفته و جدی و چشمان درشت نشان میداد . هنر میکوشید احساسات مذهبی را در مردم برانگیزد و احترام نسبت به‌قدرت امپراتور را به‌آنان تلقین کند . ولی نقاشان علاوه براین عمارات را با تصاویر حیوانات ، گیاهان، مجالس ضیافت و شکار نیزبشکل زنده و

1 — Kozma Indicoplov 2 — Constantin Porphyrogénète
3 — Procope 4 — Alexis Comnène

روشنی میآراستند .

فرهنگ بیزانس در کشورهای مجاور و بخصوص درکشورهای اروپای شرقی اثر عظیمی بجا گذاشته است .

نفوذ فرهنگ بیزانس دراین‌کشورها با بسط ورسوخ مسیحیت همراه بود . مبلغین‌مسیحی بیزانسی سواد خواندن و نوشتن را نیزبا خود به‌کشورهای مجاور بردند . اینان از طریق ترجمهٔ کتابهای بیزانسی به‌زبانهای محلی به‌رشته فرهنگ ملی کمک کردند .

فرهنگ بیزانس نه‌فقط درروسیه بلکه درارمنستان ، گرجستان ، بلغارستان و صربستان نیز تأثیرعظیمی بجا گذاشته است .

فصل پنجم

خلافت

۱ ـ تشکیل خلافت عرب

اعراب درکشور پهناوری میزیستند، که سراسر شبه جزیرهٔ عربستان را دربر میگرفت، و سطح آن تقریباً برابر یک چهارم خاک اروپا بود. قسمت اعظم شبه جزیرهٔ عربستان از دشتها و جلگه‌های کم‌آبی تشکیل یافته که در برخی مناطق به‌بیابان برهوتی مبدل میشود. تنها کشور یمن واقع در جنوب شبه‌جزیره، با رستنی‌های استوائی خود، سرزمین حاصلخیز و پر ثروتی را تشکیل میدهد که در آن خرما وطلا وصمغ فراوان بدست میآید. در سراسر قسمت غربی شبه‌جزیره، درطول ساحل دریای احمر[1]، راه کاروان روی عظیمی وجود داشت که از بیزانس به‌یمن و از آنجا تا حبشه[2] و هندوستان امتداد مییافت. این منطقه، حجاز نامیده میشد، ودرآن چندین مرکز تجارتی بوجودآمده بود. مهمترین این مراکز یکی شهر مکه بود و دیگری مدینه که در شمال آن قرار داشت. درمدینه زراعت وصنعت هر دو رونق یافته بود.

بدوی ها درصحاری عربستان کوچ‌نشینانی (بدویان) زندگی میکردند، که بطور عمده به‌گله داری ــ پرورش شتر و گوسفند و تربیت اسبهای معروف عربی ـ اشتغال داشتند.

در مناطق معدودی که تا حدودی حاصلخیز بود مردمی اسکان داشتند که به‌کشتزمین، احداث باغ وپرورش نخل میپرداختند. اکثراهالی در چادر زندگی میکردند وبدنبال گله‌های خود در چراگاههای کم‌بار این سرزمین بی‌بار وبرسرگردان بودند.

بدوی‌ها به‌قبایل متعدد خودمختاری تقسیم میشدند که نظام طایفه‌ای برآنها تسلط داشت. تمام افراد قبیله در معیت یکدیگر کوچ میکردند وبا یکدیگر قوم و خویش محسوب میشدند؛

---

1 - Mer Rouge   2 - Ethiopie

افراد قبیله یکدیگر را « برادر » خطاب میکردند . در زمان صلح ریش سفیدان قوم و بهنگام جنگ سرکردهٔ مخصوصی که انتخابی بود بر بدوی‌ها فرمان میراندند .

در این سرزمین مناطق قبیله‌ای فراوانی وجود داشت که از قدیم مورد اختلاف و موجب منازعات خونین پایان ناپذیر میان قبایل بود . طوایف مختلف با یکدیگر خصومت داشتند ، یکدیگر را به قتل میرساندند ورمه‌های یکدیگر راغارت میکردند . درداخل طایفه مساوات وجود نداشت ، اکنون دیگر اشرافیت طایفه‌ای شکل گرفته بود . ثروتمندانی وجود داشتندکه دارای رمه‌های بزرگ شتر بودند ، وتهی دستانی یافت میشدندکه صاحب هیچ چیز نبودند .

اعراب بردگانی داشتندکه یا آنها را به اسارت گرفته و یااز سرزمینهای افریقائی مجاور با خود آورده بودند . این بردگان گله‌هائی را ، که متعلق به اشراف قبیله بود ، میچراندند و به صنایع و کاردستی اشتغال داشتند . در مناطق زراعتی حفر چاه و احداث نهر برای آبیاری مزارع بعهدهٔ بردگان بود .

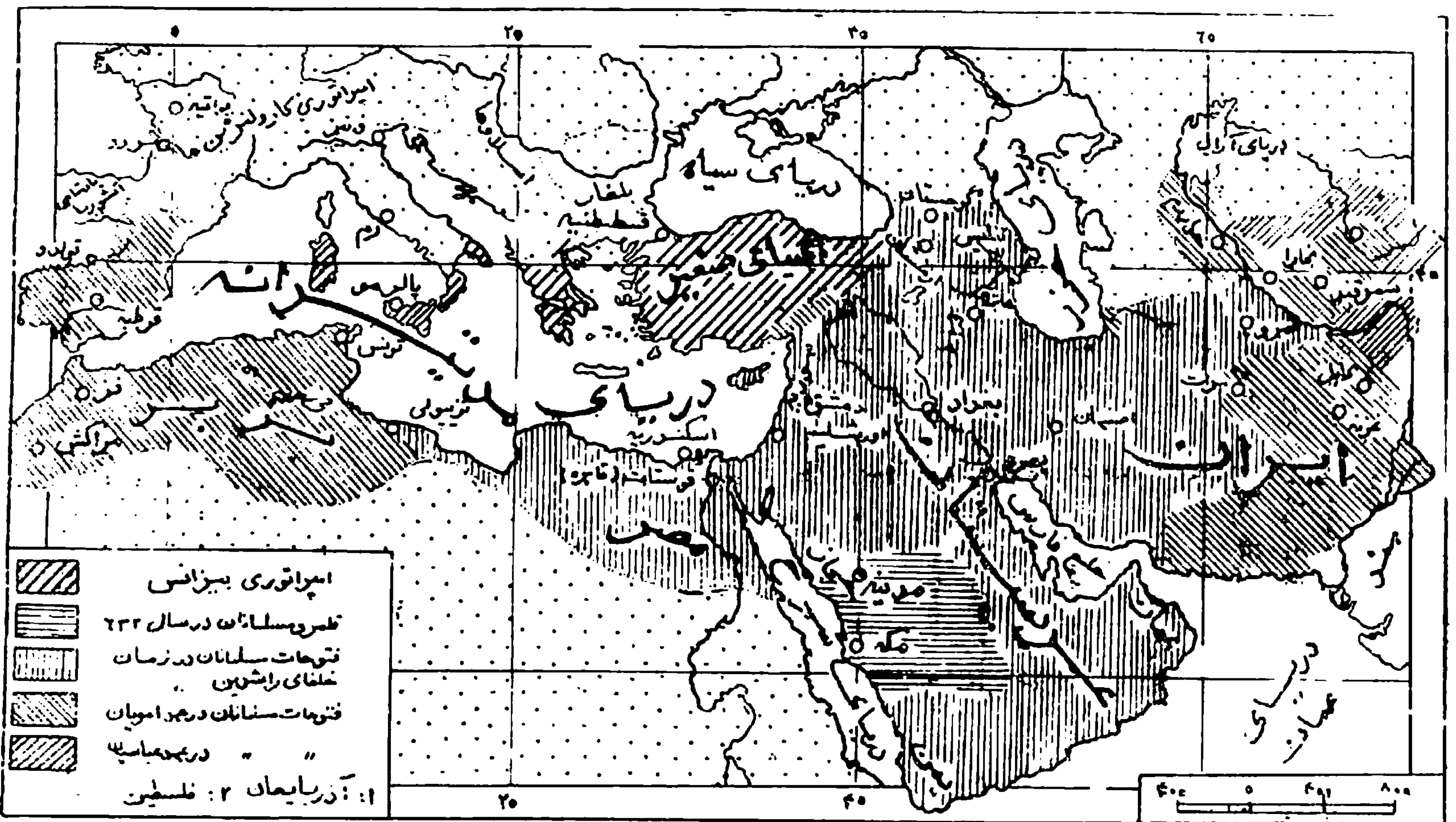
بدوی‌ها باشهرنشینان حجاز دادو ستد داشتند . آنها به اسلحه و پارچه و سایرمحصولات صنعتی که از امپراتوری بیزانس و ایران وارد میشد نیازمند بودند و این محصولات را بااغنام و احشام مبادله میکردند .

شهر مکه مرکز عمدهٔ دادوستد اعراب شهرنشین با بدوی‌ها بود . تقریباً از تمام قبایل عرب دربازارهای مکارهٔ بهاری مکه گرد میآمدند . دراینمواقع صلح عمومی برقرار میشد . در مکه پرستشگاه قدیمی کعبه قرار داشت که در آن سنگ سیاه مقدسی حراست میشد . میگفتنداین سنگ از آسمان افتاده است (محتمل است که از احجار سماوی Météorite باشد) . کعبه مورد احترام و ستایش اکثر قبایل عرب بود .

اشرافیت قبیله ، که غلامانی در اختیار خود داشت ، ظلم و تعدی به اعراب ساده بدوی را آغاز نهاد ، درصدد برآمد اغنام و احشام آنان را تصاحب کند و خود آنان را نیز مطیع ساخته بنفع خود به کاروادارد . اما بدویها در برابر اشرافیت قبیله بمقابله برخاستند . گاهی بهنگام شورش اشراف را میکشتند ، خیمه‌هاشان را آتش میزدند واموالشان را بغارت میبردند. آنگاه اشرافیت قبیله‌ای طوایف مختلف متحد میشدند تا سلطهٔ طبقاتی خود را تحکیم بخشند . علائق تجارتی آنان نیز باین وحدت کمك میکرد . در قرن ششم ایرانیان هجوم خودرا بعربستان آغازکردند ، و راههای تجارتی سراسری حجاز رو به ویرانی نهاد . اشراف حجاز بمنظور تصرف سرزمین‌ها و راههای جدید در صدد برآمدند اعراب را متحد سازند .

محمد و آغاز اتحاد اعراب

اشرافیت قبیله‌ای برای منقاد ساختن بدوی‌های ساده و متحد کردن قبایل عربی مذهب جدید ــ « اسلام » ــ راکه بوسیلهٔ محمد بنیان گذاشته شده بود مورد استفاده قرار داد . محمد مدعی بودکه خداوند اورا بعنوان « رسول » ، یعنی پیغمبر، خودبرگزیده است تا « ایمان بحق » راتبلیغ کند. او دعوت خود را درحدودسال ۶۱۰ آشکارساخت. محمد قوم خودرا دعوت میکرد تا بایکدیگر متحد شوند و خدای یگانه ــ الله ــ و رسول او را اطاعت کنند . پیروان محمد به عربی « مسلم » (« تسلیم شوندگان بخدا ») نامیده شدند و اسم [illegible]


امپراتوری بیزانس
قلمرو مسلمانان در سال ۶۳۲
فتوحات مسلمانان در زمان خلفای راشدین
فتوحات مسلمانان در عهد امویان
" " در عهد عباسیان
۱: آذربایجان ۲: فلسطین
دریای سیاه
دریای آرال
دریای مدیترانه
دریای عمان
آسیای صغیر
ایران
مصر
قسطنطنیه
بلغار
رم
پالرمو
تونس
طرابلس
اسکندریه
دمشق
بغداد
بصره
مدینه
مکه
خلیج فارس
قرطبه
طلیطله
سمرقند
بخارا
مرو
بلخ
ری
اصفهان
۰
۲۵
۴۰
۶۵

فتوحات عرب

همین کلمه آمده است .

« لااله‌الاالله . و محمداً رسول‌الله » ــ این است نخستین آموزش اساسی اسلام .

اسلام میبایستی با ایمان به الله ، خدای واحد ، تمام اعراب را متحد میساخت . اسلام به خواست اتحاد ، که هم در میان بدوی‌ها و هم در میان اشراف حجاز مطرح شده بود، بطور کامل پاسخ میگفت ، و مانند مذهب مسیح از مردم عامی طلب میکرد تا از اشراف و مقامات حاکمه مطاوعت کنند .

تعالیم محمد بعدها در کتاب مقدس مسلمانان ، که نام قرآن(یعنی‌خواندن) بخودگرفت، تدوین شد .[1]

محمد دعوت خود را درمکه شروع کرد . ولی اشراف مکه‌ابتدا نمیدانستندکه از تعالیم او چه سودها ممکن است عایدشان شود . اینان ازآن‌بیم‌داشتندکه مبادا مذهب تازه سنت‌پرستش کعبه را ازمیان ببرد ، و دراثر تعقیب آنان بودکه محمد مجبورشدبه مدینه مهاجرت‌کند . این مهاجرت‌که اعراب آنرا « هجره » (۶۲۲) مینامند مبدأتقویم مسلمانان‌گردید .

اجتماع مسلمین در مدینه بسرعت توسعه یافت .

محمد و پیروان او بزودی مکه را نیز متصرف شدند (۶۳۰) . اینان پرستش خدای یگانه را فریضهٔ مشترك تمام اعراب قرار دادند وکعبه را به معبد مسلمانان مبدل ساختند ، و باین وسیله آئین پرستش « حجرالاسود » را همچنان حفظ‌کردند . بسیاری از قبایل عرب به اسلام‌گرویدند مسلمین نافرمانان را بزور باطاعت وامیداشتند ، و بالاخره جامعهٔ محمدی به مرکز وحدت مذهبی و سیاسی اعراب مبدل شد .

فتوحات اعراب

پس از رحلت محمد دیری نپائیدکه مسلمین تقریباً کلیهٔ اعراب را به اطاعت خود درآوردند . متصرفات آنها از جانب شمال تا مرزهای ایران وروم‌شرقی گسترش داشت ، ودر رأس حکومت‌اسلام «جانشینان» محمد، که اعراب آنانرا « خلیفه » مینامند ، قرارگرفتند .

در این زمان جنگ طولانی میان بیزانس و ایران بخاطر سلطهٔ بر سوریه و مصرتازه پایان یافته بود . در این جنگ ایران متحمل شکست شد و بیزانس نیز اقتدار ونیروی‌جنگی خود را از دست داد . هردوکشور روبویرانی نهاده‌و مردم‌درزیر بار مالیاتهاازپای‌درمیآمدند. سوریه ومصر بویژه از این جنگها خسارت فراوان دیدند . و اهالی این سرزمین علیه‌حکومت بیزانس و سیاست آن بخشم آمده بودند .

قبایل جنگجوی عرب‌که اینك درحکومت‌واحدی متحد شده بودندنیروی‌جنگی‌وحشتناکی بشمار میآمدند . در عهد خلیفهٔ دوم عمر (۶۳۴تا۶۴۴) ،که‌مردی‌متعصب‌و سختگیر بود،اعراب اراضی وسیعی را بتصرف در آوردند . سوریه اشغال شد ، و در همین زمان اعراب به ایران هجوم بردند . ایران از مدتی پیش در اثر جنگهای بدون موفقیت با بیزانس به ضعف‌گرائیده بود ، و اغتشاشات داخلی نیز نیروهای جنگی ایران را یکسره به زوال و شکست‌کشاند . اعراب نیروهای جنگی ایران راکه بمقابلهٔ آنها میآمدند درهم میشکستند و درمدتی‌کمتر از بیست سال ایالات عمدهٔ این کشور را از قفقاز تا خلیج فارس اشغال‌کردند .

1 ــ آنچه درسطور۵و۶و۷آمده‌دقیق‌نیست‌وغیرمنصفانه‌است(ناشر)

در حدود سال ۶۴۰ اعراب با نیرو های ناچیزی به مصر هجوم بردند و در ظرف پنج سال سراسر این کشوررا متصرف شدند ، ودرهمین زمان که در اثر تسلط سوریه و فلسطین حکومت خودرا مستحکم کرده بودند بهایجاد یك ناوگان دریائی دست زدند و بتصرف جزایر دریای مدیترانه پرداختند . سپس به آسیای صغیر هجوم بردند وقسطنطنیه را تهدید کردند .

در نیمهٔ دوم قرن هفتم اعراب شمال افریقا رابتصرف درآوردند . دراینجا تنها قبایل بربر[1] (یمنی «مورها»[2]) بسختی مقاومت کردند . این قبایل کوچ نشین - که ازلحاظ نحوهٔ زندگی به اعراب بدوی شباهت داشتند ، بعدها به اسلام گرائیدند و قسمتی از آنها در اردوکشی های اعراب به اروپا شرکت جستند .

اعراب و مورها در سال ۷۱۱ از تنگه جبل الطارق گذشتند و سپاهیان گوت های غربی راکه به سرعت گرد آوری شده بودند شکست دادند . طی سه چهار سال ، علاوه بر کوهستانهای سرحدی شمالی (آستوری[3]) ،سراسر شبه جزیرهٔ پیرنه بتصرف فاتحان در آمد.

اعراب سپس از پیرنه گذشتند وبقلمرو پادشاهی فرانكها یورش بردند . اما فرانكها به سرکردگی شارل مارتل بسختی مقاومت کردند و اعراب ناچار بهجبال پیرنه بازگشتند . درشمال افریقا شورش قبایل مورعلیه سلطهٔ اعراب درگرفت . جنگ با آنان تمام نیروی جنگی اعراب را تحلیل برد و به حملات بعدی آنان به اروپای غربی پایان بخشید .

فتوحات اعراب درشرق بیشتر گسترش یافت ؛ درنیمهٔ دوم قرن هفتم واوایل قرن هشتم تمام آسیای میانه رامتصرف شدند ، تاسرحدات غربی چین پیش راندند وبهنواحی شمال غربی هندوستان نیز تاخت بردند . باین ترتیب طی چند سال خلافت عظیم عربی که از لحاظ وسعت ازامپراتوری روم بههنگام شکفتگی نیز تجاوزمیکرد تشکیل یافت.

پیروزیهای سریع اعراب رامیتوان درضعف همسایگان توجیه کرد . درایران وروم شرقی جنگ طبقاتی حادی درجریان بود ، هردودولت دراثرجنگهای طولانی از رمق افتاده بودند ، و اهالی زحمتکش ،که درزیربار مالیاتها وفشار زمینداران خردشده بودند، در برابر اشغالگران مقاومتی ازخودنشان نمیدادند .

امادرآسیای میانه اعراب با مقاومت سخت و مردانه ای مواجه شدند . وتصرف کشورهای این منطقه قریب صدسال بطول انجامید . بعد ازاشغال نیزمردم آسیای میانه چندین بارکوشیدند تاآزادی خودرا بازگردانند وبضدسلطهٔ اعراب قیام کردند .

سازمان سیاسی ونظامی

اعراب ابتدا باملل مغلوب آمیخته نشدند و بهحساب مغلوبان زندگی میکردند. آنان مالیات نمیپرداختند، ولی موظف بودند خدمات نظامی انجام دهند . مغلوبان میبایستی خراج وجزیه بپردازند وساز وبرگ سپاهیان مسلمان رافراهم سازند . مسلمین درجنگها ازغنائم وازجمله ازاسیران بیشمار، که ببرده تبدیل میشدند ، سهم میبردند .

اعراب معمولا بهنگام تصرف ممالك بهاهالی شهرها و روستاهائی که بدون جنگ تسلیم میشدند وخودرا بهپرداخت مالیات موظف میدانستند زیانی وارد نمیآوردند ، در عوض که نبکه

1- Berberes 2- Maures 3- Asturies

مسلحانه بضد اعراب میجنگیدند ،یاقلع وقمع میشدند و یا بغلامی میرفتند.

کسانیکه به اطاعت سر مینهادند حق حمل سلاح نداشتند ، املاوضع سابق آنها تغییر نمیکرد. صاحبان مناصب پیشین ، بمنظور جمع آوری و پرداخت مالیات ، برمنصب خودباقی میماندند . مسلمانها درامور داخلی اینگونه اجتماعات مداخله نمیکردند و آنان را به خاطر معتقداتشان مورد تعقیب قرار نمیدادند .

امویها

غنی ترین کشورهای آسیای نزدیك و افریقا پس از تصرف بزودی در سازمان اجتماعی اعراب تأثیر متقابل نمود . اراضی وسیع و ثروت سرشاری بهچنگ خلفا افتاد ،وآنها این ثروتهای هنگفت را از طریق هدیه میان نزدیکان خود تقسیم کردند . بازرگانان نیـز از این پیروزی ها درآمد های کلانی بدست میآوردند . مرکز حکومت اعراب از سرزمین عقب مـانده عربستان بنواحی غنی و با فرهنگی از بیزانس وایران که بهدستشان افتاده بود انتقال یافت . خلفای اموی (۶۶۱ تا ۷۵۰) دمشق (سوریه) راپایتخت خود قراردادند . خلفا مانندامپراتوران بیزانس وشاهان ایران دربار باشکوهی ترتیب داده وغرقه درثروت وتجمل میزیستند . اعراب بهفراگرفتن فرهنگ کشورهای مغلوب و آشنائی با ادبیات ودانش آنان پرداختند . اشراف عرب رفته رفته با اشراف کشور های مغـلوب در هم آمیختند ، و اکثر ملل مغلوب به پیروی از معتقدات فـاتحان به مذهب اسلام گرویدند .

این فتوحات فقط بهثروتمندترشدن اشراف و بازرگانان کمك کرد . وضع دهقانان استثمار شده ، صاحبان حرف و بردگان باز هم وخیمتر شد . حکومت وسیع اعراب از لحاظ داخلی یکپارچگی نداشت . این حکومت ازملتهای متعددی تشکیل میشدکه هریك باقوانین وسنن خاص خودزندگی میکردند و منافع اقتصادیشان نیزمتفاوت بود ، وبهمین علت حکومت اسلامی بطور اجتناب ناپذیری محکوم بهتجزیه بود.

۲ـ خلافت بغداد و قرطبه (کوردوا) . ترك‌ها

عباسیان

پس از آنکه فتوحات بزرگ اعراب بـه پایان رسید دیری نگذشت که کشمکش میان سوریه و ایران قوت گرفت . در آن زمان سوریه مرکز خلافت امویان بود . درایران، که سلطهٔ اعراب برآن باغصب وغارت توأم بود ، بیش از پیش شورشهای عمیق ودامنهداری هم از جانب تودهٔ دهقان و هم از جانب اشراف محلی بر پـا میشد . خاندان عباسی در رأس طبقات و گروههـای ناراضی قـرار داشت .

در اواسط قرن هشتم شورش شمال ایران را فراگرفت وتا بین‌النهرین گسترش یافت . امویان شکست خوردند و خاندان آنان تقریباً قلع وقمع شد (در حدود سال ۷۵۰) . بازماندهٔ منحصربفرد خاندان اموی که جان بدربرد عبدالرحمن اول بود . او به‌اسپانیا گریخت وحکومتی

بنیان نهاد که پایتخت آن کوردووا[1] بود . خلافت بدست عباسیان افتاد، و اینان مرکز خلافت را از دمشق به بغداد ــ که در کنار دجله ساخته شده ــ انتقال دادند (۷۶۲)

ایران در عهد عباسیان مهمترین ناحیهٔ حکومت اسلامی محسوب میشد ، و عباسیان خود در مملکتداری و امور مالی تاحدود زیادی شیوهٔ کارشاهان ساسانی را سرمشق قراردادند . نزدیکان عباسیان بیشتر از ایرانیان برگزیده میشدند.

بغداد ثروتمندترین شهر آسیای نزدیک شد که در آن سوداگران مصری ، عرب، ایرانی ، هندی و چینی با یکدیگر ملاقات میکردند . خلفای بغداد ذخایر هنگفتی از طلا و احجار کریمه گرد آورده و خود را درمیان کاخهای پرزرق و برق و پرجمعیت محصور ساخته بودند . شهر با مساجد پرشکوه و جلال زینت یافته بود . خلفا ، اشراف فئودال و بازرگانان ثروتمند بغداد در شکوه و جلال افسانه‌ای بسرمیبردند و در کاخهای رفیع، که باغهای انبوه آنها را درمیان گرفته بود، زندگی میکردند . اما درهمین زمان در شهر بغداد توده‌های فقیر و تهیدست و غلامان و مزدوران نیمه گرسنه‌ای بسر میبردند که دستمزد بسیار ناچیزی دریافت میداشتند.

صناعت ، تجارت و زراعت

خلافت از صنعتکاران سوری ، ایرانی و مصری در شهرهای قلمرو خویش حمایت میکرد . در قلمرو خلافت سلاح های گرانبها ، جواهر آلات و مصنوعات بلورین ، منسوجات رنگی و قالی فراهم میآمد . فرآورده‌های کشورهای اسلامی همراه با کالاهای کمیاب چین و هند به غرب حمل میکردند ، و باین سان اعراب در تجارت اروپا رقیب روم شرقی شدند . در کشور های غرب بازرگانان سیار عرب دیده میشدند که به فروش کالاهای گرانبهای شرق و خرید مواد اولیه و برده اشتغال داشتند . بازرگانان عرب از دریای خزر وولگا نیز میگذشتند و باروسیه داد و ستد میکردند . پول عربی در اروپا وسیعاً رواج یافت .

اعراب فن کشاورزی را از سوریه و ایران فرا گرفتند و به تکمیل آن پرداختند . درسرزمین های بی آب شیوهٔ فنی آبیاری را بنحو وسیعی به کار بردند واراضی بایر را به نواحی زراعتی و آباد مبدل ساختند . درامر آبیاری و استخراج معادن از بردگان استفاده میکردند ، و به کشت نباتات صیفی مانند پنبه ، نیل ، توت و همچنین کنف و نیشکر و برنج دست زدند.

فرهنگ عرب

اعراب علوم قدیمه را از یونان ، ایران و هندوستان فرا گرفتند ، و تألیفات دانشمندان مشهور قدیم بزبان عربی ترجمه شد . دانشمندان عرب به مطالعهٔ تالیفات فلسفی ارسطاطالیس[2] و کسب تعالیم بطلمیوس[3] درجغرافی ونجوم پرداختند ، و از راه تألیفات دانشمندان یونانی وهندی باعلوم طب ، شیمی ، ریاضیات وهندسه آشنائی یافتند.

برمبنای این معلومات اعراب فلسفهٔ خاص خود را بوجود آوردند ، وعلوم ستاره شناسی وشیمی را قویاً تکمل بخشیدند و علم جبر را ابداع کردند . باوجوداین اعراب درعین حال درعلم به جستجوی سحر و خوارق عادات میگشتند ، تصور میکردند با کمک ستارگان میتوان

---

1 - Cordoue یا Cordoba

2 - Aristote   2- Claude Ptolémée

به‌سرنوشت افراد بشر پی‌برد ، و میخواستند از طریق[1] فعل و انفعالات شیمیائی فلزات ساده را به‌طلا مبدل‌سازند.

دانش عرب تابع تعالیم مذهبی اسلام بودو بهمین جهت نمیتوانست آزادانه تکامل یابد .

اعراب به‌کتابهای جغرافیائی و سفرنامه بیش از بیزانسی‌ها علاقمند بودند . بسیاری از آنان به‌مطالعهٔ تاریخ مشغول شدند ، دانشمندان یك سلسله آثارجالب توجه تاریخی‌وجغرافیائی بدست دادند ،ونویسندگان وشاعران‌عرب ادبیات هنرمندانهٔ‌غنی‌و شگفت‌انگیزی‌بوجود آوردند.

در معماری اعراب سبکی‌که خاص خودشان بود بکاربستند ،دربناهاو اشیاء ولوازم خود طرح‌های زیبائی با خطوط و نقوش برجسته‌ومتقاطع بکارمیبردند . هنرکتابت درمیان اعراب به درجهٔ کمال رسید ، وکتابها بشکل‌زیبائی رنگ‌آمیزی و تذهیب میشد .

نفوذ فرهنگ عرب درکشورهای اسلامی بسیارعظیم بود . زبان‌عربی برای مسلمانان به زبان مذهبی و علمی مبدل شد . اسلام به‌نحووسیعی‌از مرزهای خلافت گذرکردو به هندوستان،چین آسیای صغیر، قفقاز ، نواحی‌ولگا[1] ، شبه جزیرهٔ بالکان و افریقای مرکزی راه یافت . همراه‌با مذهب اسلام زبان وفرهنگ‌عرب نیز در این‌کشورها رسوخ کرد .

سقوط خلافت بغداد

اواخر قرن هشتم و اوایل قرن‌نهم دوران شکفتگی خلافت بود ،اما سقوط آن دیگر درپایان قرن نهم آغاز شده بود. درقرن نهم‌افریقای شمالی ومصر از خلافت جدا شد ، درقرن دهم حکمرانان اسپانیاومصر خودرا خلیفه نامیدند ، دربغداد زمینداران بزرگ، که‌صاحب رعایا و بردگان فراوان بودندو هریك نیروی جنگی خاص خود داشتند ، نیروگرفتند . در نواحی جداگانهٔ قلمرو خلافت امیرنشین‌های خود مختار بسیاری تأسیس یافتو خاندان‌های امیران‌محلی بوجود آمد .ازجمله خاندان سامانیان در آسیای میانه به حکومت رسیدکه بخارا پایتخت آنان ازلحاظ شکوه‌وجلال با بغداد رقابت میکرد . سامانیان از شاعران حمایت میکردند . رودکی و دقیقی شاعران قرن دهم ،که بزبان ایرانی تاجیکی شعرمیسرودند ، تاهم اکنون ،چه در تاجیکستان وچه‌درایران، فراموش نشده‌اند . طبیب و فیلسوف مشهور شرق‌ابوعلی‌سینا (که درغرب اورا آویسن[2]میخوانند) سالهای جوانی خودرا دردربار سامانیان‌گذراند . آثار او توسط بسیاری از دانشمندان‌اروپای غربی درقرون وسطی مورد استفاده قرار میگرفت .

خلافت بغداد رفته‌رفته به یك رشته نواحی‌که تحت‌اقتدار شاهزادگان یاامیران‌قرارداشت تجزیه شد ، منازعات داخلی‌کشوررا به ویرانی‌کشاند واقتصاد مملکت‌راازهم‌گسیخت.

قیام دهقانان وبردگان

یك ضرب‌المثل عربی میگوید « آنجا که آب تمام میشود زمین بسه آخرمیرسد » . اراضی خشك مشرق‌زمین هنگامی ارزش داردکه‌بتوان آنرا آبیاری کرد ، آب نیز از طریق نهرها وقنات‌ها پس ازطی‌دهها کیلومتربه زمین میرسد . احداث ، مرمت ونگاهداری این نهرها و قنات‌ها مستلزم وجودکارگران زیاد ووسایل بسیار میباشد . از این‌رو اغلب‌نهرهاوزمینها به حکومت‌وزمینداران بزرگ تعلق داشت . دهقانان اراضی‌کناره نهرها رااز‌حکومت‌یا زمینداران

---

1 -- Volga 2 -- Avicenne

بزرگ اجاره میکردند و ازاین بابت مالیات و اجاره‌بهای هنگفتی میپرداختند. پس‌از پرداخت مطالبات دولت وزمینداران بزرگ اغلب برای دهقانان آنچنان سهم ناچیزی باقی میماند که دهات را یکجا به‌ویرانی و اهالی را به مرگ از گرسنگی میکشاند. شورش‌های دهقانی پدیدهٔ همیشگی دوران خلافت بود.

طولانی‌ترین وحادترین شورش دهقانی قیام دهقانان آذربایجان برهبری بابک بود (۸۱۶ تا ۸۳۸).

برای مقابله بادهقانان شورشی خلیفه ناچار تمام نیروهای جنگی خود را بسیج کرد. بسیاری ازواحدهای سپاه خلیفه بوسیلهٔ دهقانان درهم شکسته شد. شورش به ارمنستان وسایر نواحی قلمرو خلافت راه یافت. خلیفه تنها پس از کوششهای فراوان توانست این شورش را سرکوب کند. قیام زنگیان (غلامان سیاه را باین نام میخواندند) نیزکه در جنوب بابل[1] وقوع یافت، برای خلافت تهدید بزرگی بشمار میرفت. این قیام چهارده سال طول کشید (۸۶۹ تا ۸۸۳). دررأس قیام مردی عرب بنام علی‌بن محمد قرارداشت. قیام کنندگان حکومت مستقلی تشکیل دادند و سپاه نیرومندی به میدان آوردندو خلیفه‌را دچار وحشت ساختند. افرادیکه بضددسته‌های شورشی اعزام شده بودند به آنان میپیوستند. دهقانان از زنگیان حمایت میکردند و آذوقه و خواربار بآنان میدادند. سرکوبی این قیام برای خلیفه مستلزم تقویت بیحساب سپاهیان بود.

ترکان سلجوقی

انحطاط قطعی خلفا در اواسط قرن یازدهم‌و هنگامی روی داد که ترکان سلجوقی از آسیای میانه به ایران تاختند. درسال ۱۰۵۵ طغرل‌بیک سلطان سلجوقی بغدادرا اشغال کرده و باین شکل خلفای عباسی قدرت خودرا بطور قطع ازدست دادندوزیر نفوذ مستقیم سلاطین سلجوقی قرارگرفتند، اما پیشوائی مذهبی خودرا نسبت به مسلمانان همچنان حفظ کردند. سلجوقیان پس از آن اردوکشی‌های خود را بسوی غرب علیه روم شرقی آغاز نهادند. حکومت وسیع سلجوقیان از دریای مدیترانه تا آسیای میانه بسط یافت. اما دیری نپائید که این حکومت به امارات چندی تقسیم شد،ودرسوریه و فلسطین فئودال نشین‌های کوچك متعددی تشکیل یافت.

فئودال‌های ترك باگروههای جنگی خوددر قلاعی که برقلل کوهستانها ساخته شده بود میزیستند، وازدرون این آشیانه‌های غیرقابل تسخیر بردهات و شهرهای تحت سلطهٔ خودفرمان میراندندو به‌سرزمین‌های مجاور ترکتازی میکردند.

اعراب درغرب خلافت قرطبه

شورش‌های قرون نهم تا یازدهم‌و هجوم ترکها رشد فرهنك ورونق‌خلافت بغداد را متوقف‌ساختنو تجهیزات عظیم آبیاری‌دستخوش‌سقوط‌شدو فرهنگ عرب‌درشرق بانحطاط گرائید. درعوض‌اعراب‌دامنهٔ فتوحات‌و نفوذفرهنگی خودرادرغرب‌بسط‌دادند، به سودان[2] وافریقای‌مرکزی راه یافتند، اسلام‌را باخودبه‌آن‌مناطق‌بردند و با این‌کشورهاروابط بازرگانی برقرار ساختند. افریقای‌شمالی، سیسیل، سواحل‌جنوبی ایتالیاو کرت[3] رابتصرف درآوردند و با یورشهای خود موجب‌ناراحتی و دردسردائمی سواحل‌اروپا و قلمرو امپراتوری روم شرقی شدند. نیرومندترین دولت عربی درغرب حکومت قرطبه بود که از اواسط قرن هشتم بدست سلسلهٔ مستقل اموی اداره میشد.

---

1 – Babylone 2 – Soudan 3 – Crête (نام قدیمی آن Candie است)

این سلسله بدست عبدالرحمن اول ، که از دام مرگ عباسیان با سپانیا گریخته بود، تأسیس یافت.

حکومت قرطبه درزمان عبدالرحمن سوم (۹۱۲ تا ۹۶۱) به عالیترین درجهٔ رونق و کمال خود رسید . امراخذ عوارض و مالیات نظم و نسق یافت و ارتش مزدوری نیرومندی بوجود آمد که هستهٔ آنرا نورمانها ، ژرمنها و اسلاوها تشکیل میدادند . بالاخره عبدالرحمن سوم در سال ۹۲۹ خودرا خلیفه خواند .

قرطبه با فرهنگ خاص خود شهرت بسزائی یافت . اروپائیان مسیحی برای تحصیل و تعلیم به قرطبه روی نهادند و از طریق دانشمندان حوزهٔ خلافت قرطبه با علوم ستاره شناسی ، جبرو شیمی آشنائی پیدا کردند سلسلهٔ ارقام‌را که هم اکنون بکارمیبریم از اعراب اقتباس‌شده ولغات بسیاری که به تجارت ، ریاضیات و نجوم‌مربوط میشوداز عربی بزبانهای اروپائی‌راه‌یافته است . ازآن جمله کلمات مغازه[1] ،تعرفه[2]، صفر[3]، جبر[4]،زنیط[5] و همچنین اسامی بسیاری از ستارگان مانند وگا[6] ، دبران[7] ،ابطاالجوزاودیگران را میتوان نام برد ، بعلاوه اروپائیان‌از طریق اعراب با بسیاری از تألیفات فیلسوف بزرگ باستان ارسطو وهمچنین آثار ستاره‌شناسی بطلمیوس آشنا شدند .

---

1 - Magasin 2 - Tarif 3 — Chiffre 4 - Algèbre
5 - Zénith (سمت‌الراس) 6 — Vega 7 - Aldébaran

فصل ششم

هندوستان در اوائل قرون وسطی

سلطنت گوپتا و رونق فرهنگ هند

درقرن‌سوم هندوستان به راجه نشین‌های متعددی تقسیم شده بود .در ابتدای قرن چهارم یکی ازراجه‌های شمال هندوستان برمناطق‌مجاور خود دست یافت و حکومت پادشاهی بزرگی را بنیان نهاد که بنام سلسلهٔ پادشاهی گوپتا[1]معروف شد. این پادشاهی بعدها وسعت‌بیشتری یافت و تقریبا تمام نواحی شمالی‌هند را دربرگرفت .

دوران پادشاهی گوپتا دوران درخشان فرهنگ هند بشمار میرود . در پاتالی‌پوترا[2] ، پایتخت این پادشاهی ،وشهرهای دیگر قصور و معابدی با تزیینات افسانه‌ای ساخته شد ، علوم ریاضی بسط یافت(اعراب و ایرانیها هنوزهم قسمتی از علوم ریاضی را «حساب هند»مینامند) ، طبیبان هندی در خارج اززادگاه خود نیز شهرت فراوانی‌داشتند و در ایران و بیزانس ازقدر ومنزلت بسیار برخوردار بودند

فاصلهٔ میان قرن چهارم و هشتم دوران کلاسیك ادبیات هنری هندوستان محسوب میشود. دردربار پادشاهان و اشراف صدها دانشمند و شاعر میزیستند . درخشان‌ترین نمایندهٔ ادبیات کالیداسا[3] بود(قرن پنجم) .اوبه‌کاست[4] برهمن‌ها[5] تعلق داشت امامردی بی‌چیزبودوگله‌چرانی میکرد .حادثه‌ای به اویاری کرد تا بدربار یکی ازپادشان خاندان گوپتا راه یابد ودر آنجا بودکه به عنوان شاعرو درام نویس شهرت یافت . کالیداسا یکی از نوابغ ادبیات جهان بشمار میرود و آثار او به تمام زبان‌های دنیا ترجمه شده است . وی موضوع‌های بسیاری‌ازروایات و افسانه‌های باستان را در نوشته‌های خود نقل‌کرده است .

اما این فرهنگ درخشان به عدهٔ معدودی‌تعلق داشت زیرا بزبان سانسکریت[6] بودوتودهٔ مردم چیزی از آن نمیفهمند . تمام جلال و شکوه دربار سلسلهٔ پادشاهان‌گوپتا و اشراف هندی براساس استثمار شدید دهقانان قرار داشت که در فقر و جهل بسرمیبردند . آنها بارنج خو،

---

1 — Goupta 2 — Pataliputra 3 - Kâlidasa 4 - Caste
5 — Brahamane 6 - Sanskrite

میبایستی دربار پرشکوه پادشاهان گوپتا و ارتش بزرگ آنهارا ، کـه مرکب از پیاده نظام ، فیلها و ارابه‌های جنگی بود ، نگهداری کنند . سلاطین سلسلهٔ گوپتا برای بهره برداری از جامعهٔ دهقانی سازمان‌ها و ادارات مالی عریض و طویلی ترتیب دادند .

مذهب

دهقانان که در زنجیر علایق و سنن خـانواده و دهکده مقید بودند نمیدانستند که چرا زندگی آنان اینچنین سخت و یأس آور است و خدایان از چه رو این همه مصیبت و بدبختی را در حقشان مقدر داشته‌اند . برهمنان و روحانیان بودائی مدام به دهقانان تلقین میکردند که بایستی به ارادهٔ خدایان ایمان داشته باشند و تسلیم واطاعت را به آنان موعظه میکردند . پادشاهان خاندان گوپتا روحانیان را بسیار گرامی میداشتند . آنان خود از برهمنان بودند و درعین‌حال از جامعهٔ روحانی بودائی ، که هرگونه مقاومت و مخالفت را محکوم میساخت ، بشدت حمایت میکردند . در پاتالی‌پوترا پایتخت کشور صومعه‌های بودائی بسیاری ساخته شده بود و درآنجا قریب شش هزار روحانی بودائی زندگی میکردند .

مذهب بودائی بعدها جای خود را به « مذهب برهمنی جدید » یا « هندوئیسم » داد . این مذهب عناصر زیادی از مذاهب بودائی و برهمنی قدیم را با هم درآمیخت . خدایان تازهٔ بسیاری به خدایان قدیم (برهما[1] ، ویشنا[2] وشیوا[3])افزوده شد ، در معابد بیشمار مراسم مذهبی باشکوهی اجرا میشد و سازمان‌های وسیعی اززنان و مردان رهبان وجود داشت . در معبدی در سومنات[4] که وقف شیوا بود هزار راهب برهمن خدمت میکردند و سیصد و پنجاه رقاصه روزو شب در برابر بت بزرگ میرقصیدند . کاروان‌ها آب «مقدس» گنگ را تا صدها فرسنگ حمل میکردند ، ورهبانان بت بزرگ را ، که با طلا و نقره وسنگهای قیمتی تزئین یافته بود ، با آن « آب میدادند » . ده هزار ده وقف معبد بود و ثمر رنج صدها هزار دهقان صرف نگهداری آن میشد .

معابد بزرگ و بتهای غول پیکر با سرو دستهای متعدد دهقانان جاهل را دچار هراس میساختند و اطاعت خدا ، شاه واشراف را به آنان القاء میکردند .

جامعهٔ روستائی ، که زیر فشار فئودالها و مأمورین شاه قرار داشتند و مذهب اطاعت از هر قدرتی را به آنان آموخته بود ، در برابر فاتحین جدیدی که به هند هجوم آوردند کمترین مقاومتی نشان ندادند .

پایان پادشاهی گوپتا

در آغاز قرن ششم هجوم قبایل کوچ نشین هیاطله[5] یا هون[6] های سفید به قلمرو پادشاهی گوپتا سازمان داده شد. پادشاهان گوپتا پس از تحمل شکستهای زیاد موفق شدند هیاطله را بشمال برانند . اما جنگ با هیاطله سلسلهٔ گوپتا را ناتوان ساخت و شمال هندوستان دوباره به مناطق خودمختار متعددی تجزیه شد .

در هندوستان قرن هفتم قریب هفتاد شاهزاده نشین کوچك وجود داشت . این تجزیهٔ سیاسی هند ، که چندین قرن دوام یافت ، به فرمانروایان مسلمان شرق ایران امکان داد که قسمت اعظم

1- Brahma 2- Vichnou 3- Civa 4- Soumnat
5- Heptalides 6- Huns

شمال هند را زیر سلطهٔ خود در آورند.

محمود غزنوی و غلبهٔ اسلام در شمال هند

در اواسط قرن دهم یکی از سردارانی‌که در دربار سامانیان در بخارا خدمت میکرد در مرزهای افغانستان امروزی حکومت مستقلی تشکیل داد. پایتخت این حکومت شهر غزنین بود واز این‌رو این خاندان نام «غزنویان» را برخود نهاد. سلطان محمودغزنوی‌که از ۹۹۸ تا ۱۰۳۰ سلطنت‌کرد سردار بااستعداد، سختگیرودرسیاست حسابگربود، وازآنجاکه میخواست توجه‌دهقانان استثمار شده را از مبارزه بضد فئودال ها منحرف‌کند و درعین حال دربار خودرا باگنجینه‌ای هندی شکوهمند سازد، شعار «جنگ مقدس» راعلیه «کفار»هندی، که‌نمیخواستند اسلام بیاورند، بمیان‌کشید. روحانیان مسلمان در سازمان دادن این اردوکشی با تمام نیروی خود محمود را یاری‌کردند.

محمود پانزده بار به هندوستان یورش برد و حتی یك بارهم شکست نخورد. وی باهر یورش تازه در اعماق هند بیشتر نفوذمیکرد. ارتش خود را ازجنگلهای دست نخوردهوبیابانهای بی آب وعلف هدایت میکرد. سراسر منطقهٔ شمال‌غربی‌هند در معرض‌اشغال و غارت‌قرارگرفت. محمود بر هر شهری‌کـه غلبه میبافت نفایس آنرا بغنیمت به غزنه میآورد و مردم آنرا به بردگی میبرد.

در هنگام اردوکشی‌های محمود به هند قیمت هرغلام تا پنجاه پشیز Kopeck تنزل یافت. معبد معروف شیوا در سومنات بغارت رفت، و شمال غربی هندوستان جزء قلمـرو حکومت غزنویان شد.

از برکت‌لشکرکشی‌های غارتگرانهٔ محمود غزنین از صورت یك شهرکوچك به پایتخت باشکوهی مبدل شدکه در آن قصور زیبا، مساجد و باغهای‌فراوان پدیدآمد.

فردوسی

محمود برای اینکه به‌حکومت خود جلا و درخشندگی بخشد از هنر و ادبیات حمایت میکرد. فردوسی شاعرنابغهٔ ایرانی(۹۳۴ تا۱۰۲۷) در دربار او میزیست. اثر منظوم عظیم او بنام «شاهنامه» که به زبان فارسی سروده شده بیش از پنجاه هزار بیت دارد وشاعر قریب سی‌سال ازعمر خود را صرف ایجاد آن‌کرد. درشاهنامه روایات ووقایع تاریخی زندگی ملت ایران از روزگاران افسانه‌ای تا اواسط قرن هفتم به‌نظم در آمده است. فردوسی را هومر [1] ایران مینامند.

سقوط حکومت غزنویان

حکومت غزنویان درعهد جانشینان‌محمود به چندین ناحیهٔ‌خودمختار تجزیه شد. مهمترین پایتخت حکومت‌های‌اسلامی شمال هند لاهور[2] و پس از آن دهلی[3] بود. حکومت‌های اسلامی قلمرو خود را تا سرحدات شمال هند توسعه دادند و قسمت اعظم دکن را متصرف شدند.

---

1 - Homére   2 - Lahore   3 - Delhi

فصل هفتم

چین از قرن پنجم تا پانزدهم

۱ ـ امپراتوری تانگ

تشکیل امپراتوری

درقرن چهارم و پنجم اقوام کوچ‌نشین چندین‌بار از شمال و غرب به چین یورش‌آوردند وقسمت شمالی آنرا تصرف کردند ودرآنجا یك سلسله حکومت‌هائی تشکیل دادند . جنوب چین‌دراین زمان به‌مناطق مستقل چندی تقسیم شده بود . درچین چندین‌شاه وامیر وسردار نظامی‌مستقل حکومت‌میکردند که مدام بایکدیگر منازعه داشتند.

در پایان قرن ششم چین از نو وحدت یافت . این وحدت درسال ۶۱۸ بدست یکی از سرداران جنگی ،که خودرا خاقان چین نامید ، صورت‌گرفت . وی‌درتاریخ‌بنام‌کائوتسو[1] معروف است‌وخودامپراتوری خویش‌راتانگ[2] نامید .

بایدگفت‌که چینی‌ها خود هیچگاه‌کشور خویش را «چین» نمی‌نامیدند . آنـان معمولا چین را «امپراتوری زیر آسمان» یا «امپراتوری مرکزی» میخواندند و اسم رسمی‌کشور آنان تغییر میبافت ، مثلا درقرن هفتم چین «امپراتوری تانگ» نام داشت . تائی‌تسونگ[3] امپراتور تانگ امیران محلی وسرداران نظامی ، همه‌رامطیع خودساخت و سرزمین وسیعی را زیر فرمان خویش متحدکرد .

امپراتوری تانگ تاسال ۹۰۷ به حیات خود ادامه داد . درزمان‌این‌امپراتوری ، چین‌به سرحد عالی قدرت ورونق‌اقتصادی وفرهنگی رسید.

امپراتوران خاندان تانگ طی یك سلسله جنگهای پیروزمندانه‌کشورهای مجاور را به تصرف‌خویش در آوردند و چینی‌ها را در آن‌اراضی‌اسکان‌دادند ، وبا‌این‌ترتیب‌دولت بزرگ‌چین‌بوجود

1—Kao-Tsu 2—T'ang 3—T'ai-Tsong

قبایل ترک

تبت

هندوستان

منتعلق به چین تا قرن هشتم

کاشغر

تایوان

کایفین

لویان

شیان

اوچانگ

چندوه

کانتون

های نان

برامابوترا

گنگ

استوای شمالی

مرزهای امپراتوری تانگ

دیوار بزرگ چین

کانال بزرگ

شهرهای چین با نامهای کنونیشان

چین در زمان امپراتوری تانگ

آمد . در عصر تانگ‌ها سر زمین چین حتی از چین امروزی نیز وسیع‌تر بود . در آن زمان کره[1] ، تونکن[2] ، آنام[3] و چند شاهزاده‌نشین شمال هند از چین فرمان میبردند و به‌آن خراج میپرداختند .

پایتخت امپراتوری تانگ شهر چانگان[4] درشمال غربی چین واقع بود که امروزه سیان[5] نامیده میشود .

درعصر امپراتوری تانگ چین یکی‌از بزرگترین و نیرومندترین حکومت‌های جهان بود.

نظام فئودالی

طبقهٔ حاکمهٔ چین فئودال‌ها— مالکین بزرگ ارضی — بودند که املاك وسیعی ازامپراتوردریافت‌کرده بودند . آنان‌درشهر ، در کاخ‌های پر ثروت میزیستند و اراضی خود را برای‌کشت و زرع به دهقانان وا میگذاشتند و در ازای آن عوارض هنگفتی میگرفتند . فئودال بر زندگی دهقان تسلط مطلقه داشت : میتوانست او را لخت کند ، اعضای بدن اورا ببرد و هرنوع سیورسات ومالیاتی میل داشته‌باشد ازاو بستاند . برای‌ساختن دیوارشهرها ، کاخ‌ها ومعابد ده‌هازاردهقان را بزور از دهات بیرون میراندند و درزیر ضربات تازیانهٔخیزران به بیگار میکشیدند . اگر یکسال حاصل دست‌نمیداد ، خشکسالی میشد ، آب طغیان میکرد و یاملخ هجوم میآورد هزاران دهقان ازگرسنگی جان میسپردند . وتازه درسالهای فراوانی هم زندگی‌راباعسرت میگذراندند. دهقانان‌گرسنه اغلب خود و یاکودکانشان را به بردگی میفروختند . هرگاه دهقان پولی به وام میگرفت و نمیتوانست آنرا پس‌بدهد رباخوار حق‌داشت‌اورا بردهٔ خودسازد . رباخواران خواه ازطریق خریداری وخواه در ازای‌مطالبات خود اراضی وسیعی را بچنگ آوردند . روحانیان بودائی نیز در زمرهٔ زمینداران بزرگ بودند . فئودالها ، رباخواران ، سوداگران‌وروحانیان بودائی غرق‌در مکنت و تجمل‌روزگار میگذراندند . دهقانان‌کینهٔ‌استثمار کنندگان خویش‌رادردل میپروراندند واغلب بضدآنان شورش میکردند .

شورش های دهقانی

یکی از بزرگترین شورش‌های دهقانی بسال ۸۷۴درگرفت . درمیان رهبران این قیام بویژه هوانگ چائو[6] شهرت‌یافت. هوانگ چائو، که‌بامورجنگی آشنائی داشت ، دررأس شورش‌قرارگرفت‌و یك‌لشکر چندین هزارنفری ازدهقانان تشکیل داد . تعداد افراد این لشکر روزانه افزایش میبافت وسپاه امپراتوری از مقابله باآن عاجز بود . هوانگ‌چائو درارودوکشی‌ها دررأس سپاه دهقانی حرکت میکرد و میخواست بافئودال‌های تمام ایالات چین‌تصفیه حساب‌کندتا زندگی دهقانان بهبود یابد ونابرابری از میان‌برود .

هوانگ‌چائو درسال ۸۸۱ پیروزمندانه به چانگان ، پایتخت امپراتوری تانگ ، وارد شد . امپراتورگریخت اما تمام بستگان او ، بسیاری از فئودالها ، کارمندان دولتی و سران نظامی‌بقتل‌رسیدند و بجای‌آنان‌دهقانان برسرکارها گمارده شدند . ثروت‌پایتخت یکسره مصادره ومیان بی‌چیزان‌قسمت شد .

1-Corée (Chosen (بزبان‌ژاپنی) 2 — Tonkin 3 — Annam
4-Ch'ang-An 5-Sian fu 6 - Huang - Tch'ouo

هوانگ‌چائو دوسال و نیم پایتخت را در تصرف داشت؛ اما امپراتور و فئودال‌ها به قبایل کوچ‌نشین مجاور متوسل شدند. گروههای عظیم برای سرکوبی قیام از سراسر چین براه افتاد. مردم این متحدین امپراتور وفئودال‌ها را «کلاغ‌سیاه» مینامیدند. آنان مانند لاشخور بر سر دهقانان فرو میریختند، و بشکل وحشیانه وغیر انسانی میجنگیدند. «کلاغ‌سیاه»‌ها درسال ۸۸۳ سپاه هوانگ چائو راقلع‌وقمع کردند ورئیس خود بقتل رسید. بسیاری‌ازافراد این‌دسته‌های«کلاغ‌سیاه» اجیرامپراتور شدند و بصورت دهقان درآمدند. نبرد عظیم دهقانی با شکست شورش‌کنندگان پایان یافت اما آتش قیام‌های‌دهقانی‌تا‌آخرین روز امپراتوری تانگ همچنان در سراسر چین شعله‌ور بود.

سقوط امپراتوری تانك

درزمان امپراتوران تانگ قوانینی بکار میرفت که منافع فئودال‌هارا حراست میکرد، وبرای منقاد ساختن سایرملل وسرکوبی شورشهای دهقانی ارتش عظیمی تجهیزشده بود.

دررأس جامعهٔ فئودالی امپراتورقرار داشت. او خودرا فرستادهٔ خداوند درروی زمین میدانست وخویشتن را«پسر آسمان Fils du Ciel» مینامید، و بعلاوه رئیس روحانیان‌محسوب میشد. امپراتور از امکانات فراوان برخوردار بود: علاوه برمالیاتی‌که از مردم میگرفت از انحصارات حکومتی در مورد نمك، آهن وشراب عواید زیادی بدست میآورد. امپراتور یك شورای حکومتی داشت‌که شامل شش وزیرو تعداد فراوانی اداره و دفتر بود. درایالات حکامی فرمان میراندندکه از جانب امپراتور منصوب شده بودند. گاهی‌فئودال‌هاو سوداگران ثروتمند ورباخواران برکرسی حکام ومأموران دولتی دست مییافتند. کلیهٔ مأموران دولتی میبایستی تحصیل‌کرده باشند، با ادبیات، فلسفه و تاریخ آشنائی داشته باشندو این مواد را امتحان دهند. اما ثروتمندان ممتحنین را زیر نفوذ خود داشتند. عنوان مأموریت دولت و بخصوص فرمانداری ایالات بسیار سودمند بود و بمأمورین امکان میداد تا از خلق‌نفع خود بهره‌کشی‌کنند. حکام کوشیدند تا مقام خودرا برای پسران خویش تثبیت‌کنند وبتدریج‌وظایف حکومتی‌موروثی شد.

تزلزل‌ونا پایداری حکومت تانگ‌روزبروز بیشتر آشکار میشد. نیروگرفتن‌فئودال‌ها، استثمار غیر انسانی دهقانان، فعالمایشائی مأموران، غارت کشورهای زیردست کارچین‌را‌به تجزیه نوینی‌کشاند. بی‌نظمی‌ها و قیام‌های دهقانان ازنو آغاز شد. حکام ایالات به‌فکر‌استقلال افتادند و به توطئه‌چینی علیه امپراتور پرداختند. اینها همه نیروی امپراتوری تانگ‌رادرهم شکست. کشورهای زیردست‌از دادن خراج امتناع کردند. کوچ‌نشینان شمال‌وغرب با تهاجمات خود از نوچین‌را مورد تهدید قرار دادند، و بسیاری از آنان درسرزمین امپراتوری تانگ حکومت‌های‌ویژهٔ خود را بوجودآوردند. وبالاخره‌درآغازقرن دهم امپراتوری‌تانگ‌ازپادرآمد.

۲ ـ چین درقرن دهم و یازدهم

امپراتوری سونك

در سال ۹۶۰ قسمت اعظم سرزمین چین زیر فرمانروائی امپراتوری سونگ[1] وحدت یافت اما قبایل کوچ نشین که شمال چین رادرتصرف داشتند به قدرت امپراتوری تن در نمیدادند. نیرومندترین آنان قبیله خیتان[2] بود که برسراسر شمال چین تسلط داشت. مرکز این قبیله بزرگترین شهر چین بود که امروز پکینگ[3] نام دارد. اینان مدام باچینی‌ها درحال جنگ بودند وامپراتوران سونگ را به پرداخت خراج، بصورت پول و ابریشم، مجبورمیکردند.

جنگ با کوچ نشینان بار طاقت‌فرسائی بود که بردوش مردم سنگینی میکرد. لازم بود ارتش بزرگی نگهداری شود و بخاطر آن مالیات‌های سنگینی به دهقانان تحمیل میگردید. به هنگام جنگ نهرها، سدها و بندها روبه‌ویرانی مینهاد، مزارع خشك میشد وحاصل بسیار کم بدست میآمد. محصول برنج کمبود مییافت وبازرگانان بربهای آن میافزودند. و دراین حال فئودال‌ها همچنان درکارگرفتن و مطالبهٔ سیورسات‌وعوارض بودند. دهقانان مجبور میشدند بیش ازپیش به رباخواران روی بیاورند، ورباخواران بیش‌ازپیش نرخ بهره را بالا میبردندو برثروت خود میافزودند. بسیاری از دهقانان به خاطرعدم پرداخت بدهی خود به غلام مبدل شدند.

وضع خلق بویژه در اواسط قرن یازدهم، در سالهای خشکی و نیامد محصول به سختی گرائیدو دربسیاری از مناطق مردم هزارهزار ازگرسنگی و تشنگی جان میسپردند. دهقانان‌از فشار مالیات، عوارض، قرض‌و بیم برده شدن ازدهات میگریختند. جاده‌ها ازگرسنگان و بی‌خانمان‌ها انباشته بود. راهزنان در همه‌جا پراکنده بودند. توده‌های گرسنهٔ مردم شهرها را رهامیکردند، و دربعضی جاها حتی آدم‌خواری دیده میشد. ماموران حکومتی و سران نظامی برای تخفیف بدبختی مردم هیچ اقدامی نمیکردند و با استفاده از موقعیت برثروت خود میافزودند.

اصلاحات وانك ـ آن ـ شیه

در این زمان یکی‌از حکام ایالات بنام وانگ‌ـ آن‌ـ شیه[4] برنامه‌ای برای کمك‌به خلق‌به امپراتورعرضه داشت. درسال ۱۰۶۹ امپراتور وانگ‌ـ آن‌ـ شیه را به پایتخت فراخواند و اورا به مقام صدارت‌عظمی برگماشت. وانگ‌ـ آن‌ـ شیه دست به یك سلسله اصلاحات اساسی زد: دستورداد درتمام دهات انبارهای دولتی بسازند و آنهاراز برنجهای‌احتکاری بازرگانان انباشت، وازهمین‌انبارها بود که میان‌گرسنگان برنج تقسیم میکرد. او همچنین دستورداد تا برای کشت‌وکاربه دهقانان غله بوام بدهند. دهقانان‌موظف بودندپس‌ازبرداشت محصول قرض‌خود را به انبار دولتی برگردانند و باین ترتیب غله‌دوباره به‌انبار باز میگشت. او با بهره کم بدهقانان وام میدادو از این طریق سلطهٔ رباخواران حریص را در هم میشکست. وانگ‌ـ آن‌ـ شیه برای تمام کالاها قیمت‌های‌ثابتی معین کرد، ازبار مالیاتها کاست و ارتش را تجدید سازمان داد. ارتش تا این زمان ازمزدوران تشکیل میشد، اما وانگ‌ـ آن‌ـ شیه نظام وظیفه عمومی را برقرارکرد. دستگاه دولتی راتجدید سازمان داد وماموران‌ناشایسته و مختلس را بیرون راند، دردهات مدارس ودرشهرهادانشگاهها برپا ساخت. اصلاحات وانگ‌ـ آن‌ـ شیه وضع مردم را بهبود بخشید و امپراتوری چین را تقویت

1 - Song   2 - Khitan   3 - Pekin   4 - Vang - An - Shih

کرد . اما بازرگانان ناراضی ، رباخواران ومأموران زخم خورده ورنجیده حکومتی موفق شدند اورا ازکار برکنار سازند . وانگ‌ــ‌آن‌ــ‌شیه نفی‌بلد شد ودر تبعید درگذشت . و قسمت عمدهٔ اصلاحات او از میان رفت .

۳ ـ اقتصادوروابط خارجی چین

درزمان سلسلهٔ تانگ‌ها و سونگ‌ها اقتصاد چین موفقیت‌های بزرگی بدست آورد . احداث نهرهای جدید وایجادسدهاو بندهای فراوان تکنیک کشاورزی را تکامل بخشید.استخراج معادن آهن ، مس ، نقره و طلا توسعه یافت‌و استادان فن به ساختن اسلحه ، لوازم خانه‌وعمل آوردن ابریشم دست زدند . شهرهای جدید با قصور و معابد زیبا و محصوردر دیوارهای بلند بوجود آمد . در شهرها صاحبان حرف و بازرگانان بیشمار‌بسر میبردند . بازارهاودکان‌های بزرگ ایجاد شد و تجارت رونقی بسزا یافت . درزمان امپراتوران سونگ بزرگترین شهر چین هانگ‌چئو[1] بود که‌سکنهٔ آن از یک ملیون تجاوز میکرد و بزرگترین مرکز تجارتی بشمار میرفت .

چینی‌ها ابریشم ، قسفرو آهن بسایر ممالک صادر میکردند . چین با هندوستان، ژاپن، آنام ، جاوه[2] ، سیلان[3] و جزایر اقیانوس آرام‌دادو ستد میکرد و با فرغانه و سایرکشورهای آسیای‌میانه تجارت وسیعی داشت . چای از هندوستان به چین راه یافت و نوشیدنی مطلوب‌مردم این سامان شد . چینیان خود به تولید چای پرداختند و بزودی موفق شدند آنرا به‌سایر کشورها صادر کنند . اعراب درکانتون[4] نمایندگی‌های بازرگانی تاسیس کردند و با چینیها به تجارت پررونقی دست زدند . تماس با ملتهای دیگر اثری عظیم در فرهنگ چین بجا گذاشت . بودیسم[5]از هندوستان به چین راه یافت . مواعظ بودیسم دربارهٔ مسالمت و عدم خصومت به مذاق بسیاری از فئودال‌های چینی خوش آمد ودروجودآن وسیله‌ای‌برای انقیاد ملت‌پیداکردند. بسیاری ازآنان به کیش بودا گرویدند ،معابد بودائی بسیاری ساختند و در میان‌خلق به حمایت وعاظ بودائی برخاستند . بسیاری از چینیان اسلام را از اعراب گرفتند ، وهم اکنون‌در چین مناطقی وجود دارد که اهالی آن عموماً مسلمانند .

۴ ـ فرهنگ چین درعهد امپراتوران تانگ‌و سونگ

صنعت چاپ

دردوران امپراتوران تانگ‌و سونگ خلق چین ازلحاظ سطح‌فرهنگ بشکل قابل ملاحظه‌ای از مردم اروپا سبقت جست ، و ادبیات چین باندازهٔ صدها سال ازاروپا پیشی گرفت.درچین کاغذ پیش‌ازکشورهای دیگر جهان کشف شده و صنعت چاپ از مدتها قبل به‌وجود آمده بود . چینی‌ها متن‌ه ی مورد

1 — Hong - Tcheou　2 – Java　3 – Ceylan　4 - Canton
5 - Bouddhisme

نظررا برروی تخته میکندند و سپس بوسیلهٔ این تختهها کتابهائی با کاغذ نازك چاپ میکردند.

در قرن هشتم به فرمان امپراتور تانگ قدیمی‌ترین روزنامهٔ جهان بنام « پیام پایتخت » انتشاریافت. در این روزنامه فرمانهای امپراتور و اخبار سیاسی مهم چاپ میشد . این روزنامه تا ازمنهٔ اخیر باهمین عنوان انتشار یافت وبیش از هزار سال بحیات خود ادامه داد .

علم

چینیها ازقدیم باروت وقطب‌نما را اختراع‌کرده بودند . با ستاره شناسی آشنا بودند ،کسوف خورشید رامیتوانستند پیش‌گوئی‌کنند و استخراج تقویم نمایند . درزمان امپراتوران تانگ وسونگ دانش چین به موفقیت های تازه‌ای نائل آمد . به ریاضیات ، جغرافی و علم فلاحت توجه زیادی مبذول میشد .

علم فلاحت به‌رشدکشاورزی درچین کمك فراوان‌کرد . چینیها مزارع خودرا با مراقبت وظرافت‌خاص باغبانان کشت میکردند . مورخان وفیلسوفان درچین از احترام زیادی برخوردار بودند و ازدولت مقرری دریافت میداشتند . درعصر تانگها فرهنگستان خاقانی بنیان‌گذاشته شده‌که تاروزگاران اخیر به حیات خود ادامه میداد . دربسیاری از شهرها کتابخانه‌های بزرگی وجودداشت‌که درهریك ازآنها صدها هزارکتاب نگهداری میشد ، و دانشگاههائی تاسیس‌یافت که درآنها بطورعمده‌تاریخ وفلسفه‌وادبیات تعلیم میدادند .

ادبیات وهنر

چینیها از روزگاران کهن‌شعررا دوست‌میداشتند . دردوران‌تانگها شعربه اوج‌شکفتگی خودرسید . اشعاری‌که شاعران این‌عهد سروده‌اند نمونه‌های عالی شعر چینی بشمار میآیند . مضامین اصلی این اشعار عشق ، دوستی‌وطبیعت بود . دربعضی از این اشعار قهرمانی جنگجویان را میستودند ودربرخی دیگر برزندگی تلخ دهقانان سرشك میریختند. بهترین شاعران این زمان لی‌ـ‌پو[1] و تو‌ـ‌فو[2] بودند . همانطورکه روسها به‌پوشکین[3] میبالند چینیها نیز به‌این دوشاعرافتخارمیکنند .

دردوران تانگ‌هادرچین‌تآتر ، باله‌وموسیقی وجودداشت، وامپراتور دردربارخویش‌مدرسهٔ مخصوص هنرپیشگی بوجودآورده بود . تآتر از قدیم جزء سرگرمیهای مورد علاقهٔ مردم چین بود . دسته‌های هنری دوره‌گرد در شهرها ودهات راه میافتادند و نمایش هائی‌که اکثراً دارای مضامین‌تاریخی بود بروی صحنه میآوردند . این‌تآترها هنوز هم‌درچین‌رواج‌دارد .

نقاشی به اوج‌کمال رسید . شکفتگی‌کامل نقاشی به زمان سونگها مربوط میشود . نقاشان چینی تصاویر خودرا برروی تومارهای ابریشمی رسم‌میکردند ، وبردیوارکاخها ،معابد وخانه‌های مجلل نیزتصویرهائی میکشیدند . حجاری نیزازمدتها پیش تکامل یافته بود؛ پیکرهها وکنده‌کاریهای خدایان ، حیوانات مقدس ، حکیمان وامپراتوران بسیاری‌ازعمارات را آراسته بود ، وغالباً مجسمه‌ها راباندازه‌های بسیارعظیم برصخره‌هامیتراشیدند.

معماری دراثر توجه خاص امپراتور وفئودالها در ترقی و تکامل بود . معماران چینی برجها ، پلها ، معابدوکاخهای زیبائی از سنگ ، مرمر وآهن میساختند وآنها را با چینی و

---

1 - Li Po 2 - Tu Fu 3 - Pouchkine

طلا و کنده‌کاری‌های هنرمندانه‌ای تزیین میکردند . اروپائیانی که درچین بوده‌اندمجذوب‌زیبائی وعظمت‌ساختمان‌های چینی‌شده‌اند .

مصنوعات برنزی ، مینا و لاک‌چینی شهرت بسزائی بدست‌آورد . درحکاکی عاج‌وچوب وسنگ هنرمندان ورزیده‌واستادی‌وجودداشتند .

هنر درزندگی روزانهٔ طبقات عالی عمیقاً رسوخ یافته بود ، و تقریباً تمام اشیاء مورد استفادهٔ روزمرهٔ آنان هرکدام بنوبهٔ خودیک‌محصول هنری‌بشمار میرفت.

فرهنگ چین برتمام ملل مجاور ــ کره ، ژاپن و آنام ــ اثری عظیم برجای‌گذاشت .



اروپا و آسیا

در قرن یازدهم تا پانزدهم

جنگهای صلیبی - شهرها و تجارت - فرهنك اروپای غربی - مبارزهٔ امپراتوران و پاپها - استیلای مغولان - فرانسه، انگلستان و اسپانیا درقرن دوازدهم تا پانزدهم - سقوط کلیسای کاتولیك - آلمان، چك و ایتالیا در قرن سیزدهم تا پانزدهم - سقوط امپراتوری بیزانس - چین و ژاپون از قرن سیزدهم تا شانزدهم

فصل هشتم

جنگهای صلیبی

۱ ـ اروپا در آستانهٔ جنگهای صلیبی

در روستای عهدکارولنژینها هرسرفی درعین حال حرفه‌ای داشت . سرف‌چه برای خود وچه برای سنیور هم محصول زراعتی و هم مایحتاج صنعتی فراهم میآورد . با تکامل زندگی اقتصادی ابزارکارکاملتر میشد و مصنوعات تازه‌ای بوجود میآمد . ساختن ابزار آهنی وسعت گرفت و بافتن پارچهٔ پشمی و بنای خانه‌های سنگی آغاز شد . تنهاصنعتکاران‌متخصص‌میتوانستند باین قبیل امور بپردازند و بهمین‌سبب افرادی پیداشدندکه در هریك از این پیشه‌ها و حرف تخصص یافتند .

به این ترتیب‌کارصنعت ازکار زراعت جدا شد و صنوفی مانند آهنگران ، بافندگان و سراجان به وجود آمدند .

پیدایش و توسعهٔ شهرها

اربابان حرف Hommes de Metier ابتدا در دهات یا املاك فئودال‌ها میزیستند و کار میکردند . باپیشرفت و تکامل صنعت ، افزایش عدهٔ‌پیشه‌وران Artisons و ازدیاد تقاضا نسبت به محصولات آنان ، سرف‌های صنعتکار بیش از پیش از زیر نفوذ اربابان خارج میشدند . این صنعتکاران Artisons جائی درکناردیواره‌ها بد ، نزدیك‌گدارروودخانه‌ها ، محل تقاطع راههای بزرگ‌اقامت میگزیدند زیرا در این جاها رفت و آمد مردم بیشتربود وآنان‌آسانتر میتوانستندمحصولات خود را بفروشند .

در اواسط قرن یازدهم ، از محل اقامت این صنعتکاران بودکه پیدایش شهرها آغاز شد. شهرها بوسیلهٔ دیوارها وخاکریزها محصورمیشدودر مرکز هر شهر میدانی برای‌دادوستد به وجود آمد. سکنهٔ شهر از اقتصاد روستائی‌بطورکامل بریدند : شهریان دارای مزرعه‌جالیز و باغ بودند و به پرورش دام اشتغال داشتند. میتوان‌گفت شهر درآن زمان نیمی مسکن ونیمی

کشتزار بود. شهرها خود جمعیت چندانی نداشتند و سکنهٔ آنها از چندصدنفر تجاوز نمیکرد. سرفهای فراری جمعیت شهرها را تکمیل میکردند.

پیدایش شهرها به حیات اروپا سیمای تازه‌ای بخشید. پیشه‌وران هم برای بازارکار میکردند و هم سفارش می‌پذیرفتند. بسط بازرگانی ایجاد شهرهای تجارتی را موجب شد. شهر ابتدا مصنوعات خود را فقط به دهکده‌ها و املاك نزدیك میفروخت. تعداد پیلدوران بسیارکم و حجم کالاهای تولیدی در شهر اندك بود و صنعتکاران خود مصنوعات خویش را میفروختند.

بازرگان در شهر بیگانه بود به این سبب او را «مهمان» میخواندند. بازرگانان عرب، سوری و یا بیزانسی بودند و از شرق کالاهای گرانبها میآوردند. با توسعهٔ تجارت در شهر بازرگانان محلی نیز پیدا شدند و بدینسان گروه‌های جدیدجامعه ـ پیشه‌وران و بازرگانان ـ پای به صحنه نهادند.

شهرها در اراضی فئودال بنا میشدند؛ فئودالها از شهرنشینان بیگاری و عوارض مطالبه میکردند و مأموران فئودال شهریان را به محاکمه میکشیدند. هر چه شهر ثروتمندتر میشد سنیور مالیات بیشتری از آن طلب میکرد. جنگ‌های دائمی میان فئودالها مانع تجارت شهرها با یکدیگر بود. هرچه شهرها نیرومندتر میشدند آتش جنگ میان آنان و فئودالها بطوراجتناب ناپذیری تیزتر میشد.

در بعضی نواحی اروپا شهرها با سرعت بسیاری تکامل یافتند. شهرهای ساحلی رود رن مانند کلن، ماینتز، اشتراسبورگ و همچنین شهرهای فلاندر[1] ازقبیل بروژ[2]، گنت[3] و ایپر[4] صاحب ثروت هنگفتی شدند و در رن و فلاندر هردو بشم‌بافی پیشرفت کرد؛ شهرها عموماً بر سر راه تجارتی قدیم قرار داشتند. اما پیش از همهٔ شهرهای ایتالیا رشد خود را آغاز کردند. ازایتالیا و از طریق دریای مدیترانه تجارت با شرق جریان داشت. درقرن یازدهم ونیز[5] و ژن[6] بزرگترین و ثروتمندترین شهرهای اروپا بشمار میرفتند. بازرگانان ژن و ونیز خود به شرق روی نهادند و با تجار عرب و بیزانسی رقابت آغاز کردند.

جاذبهٔ شرق

اما کشورهای شرق سایر گروههای سکنهٔ اروپای قرون وسطی را نیز بسوی خود میکشاندند. املاك نجبا از طریق ارث فقط به پسر بزرگ انتقال مییافت و کوچکترها از زمین نصیبی نداشتند. و بهمین جهت در جستجوی زمین تازه و غنیمت و کسب افتخار در هر جنگ و اردوکشی غارتگرانه‌ای داوطلبانه شرکت میجستند. توسعهٔ بازرگانی و عرضهٔ اشیاء تجملی مخارج گزافی به فئودالها تحمیل میکرد؛ از اینرو اینان دست بدامن قرض میزدند و اغلب نیز ازپرداخت قروض خود عاجز میماندند. پس برای رهائی از این وضع به فکر اردوکشی به شرق افتادند وامیدداشتند که در آنجا اراضی و غنایم گرانبهائی به چنگ آورند.

دهقانان نیز به شرق گرایش داشتند. فئودالها هرروز عوارض تازه‌ای برآنان تحمیل

1- Flandre 2- Bruges 3- Gent 4 - Ipres 5- Venisie
6 — Gênes

میکردند و جنگهای دائمی میان فئودالها زندگیشان را فلج میساخت. قحطی و گرسنگی، که پدیدهٔ رایج اروپای قرون وسطی بود، تودهٔ دهقانان را به مرگ و نابودی میکشاندند. فی‌المثل از ۱۰۸۷ تا ۱۰۹۵ مردم هفت سال با قحطی و گرسنگی‌دست‌وگریبان بودند ودرعین حال‌بیماری واگیر طاعون درکشتار احشام بیداد میکرد. مردم‌گروه‌گروه جان میسپردند و دهقانان‌ازفرط گرسنگی علف، ریشه درخت و خاك رس میخوردند و در موارد بسیاری آدمخواری نیز بوقوع بیوست. در یك رشته ازکشورهای اروپا دهقانان شورش‌کردند اما این‌شورش‌ها عموماً ارجانب فئودال‌هاسرکوب شد. آنگاه دهقانان در جستجوی مناطق حاصلخیزتر دسته‌جمعی دهات‌قحطی‌زده را ترك میکردند و امیدوار بودندکه در شرق ازگرسنگی و ظلم سنیورها رهائی یابند.

شهرهای تجارتی، بویژه شهرهای ایتالیا به‌کسب پیروزیهائی در شرق علاقمند بودند و از توسعهٔ تجارت باکشورهای خاور سودهای سرشاری انتظار داشتند.

کلیسا نیز بمنظورفتح‌سوریه وفلسطین اردوکشی به شرق را قویاً تبلیغ میکرد. بنابر احادیث و روایات عیسی مسیح بنیان‌گزار افسانه‌ای مذهب مسیح‌دراورشلیم مدفون بود.روحانیت طلب میکرد تا «مزارخدا «Saint - Sepulcre» از«کفار Infidèles» (مسلمانان) به قهر وغلبه بازپس‌ستانده شود. کلیسا اردوکشی به شرق را درحقیقت بمثابهٔ وسیله‌ای برای افزایش تمکن و بالابردن حیثیت و اعتبار خود تلقی میکرد.

۲ ـ نخستین جنگ صلیبی

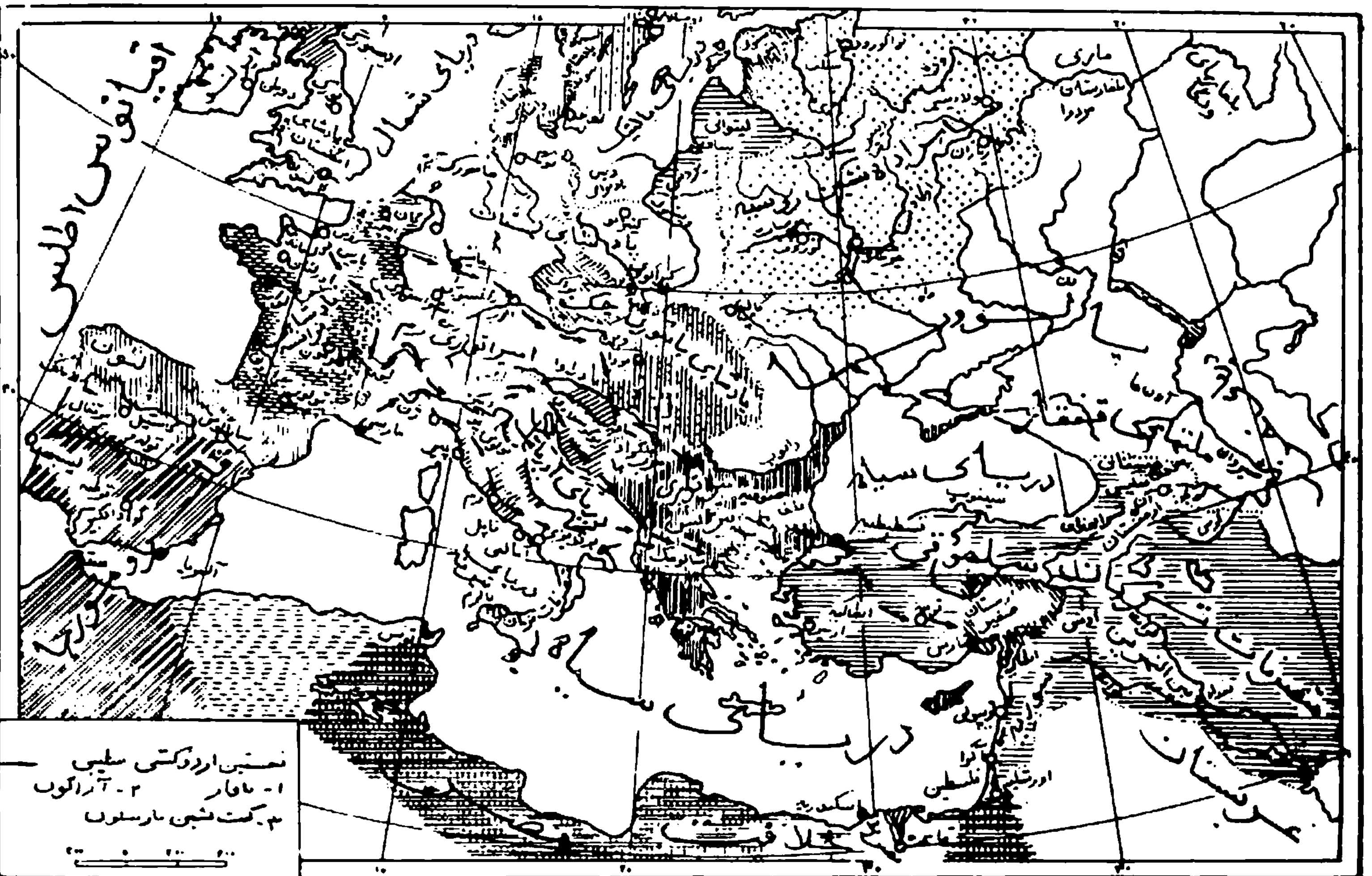
اجتماع کلرمون

به سال ۱۰۹۵ درکلرمون[1]، فرانسه، اجتماعی از رهبران‌کلیسا تشکیل شد. در این اجتماع علاوه برروحانیان فئودالها هم حضور داشتند، بازرگانان و نیزعدهٔ فراوانی دهقان از نواحی اطراف درآن‌شرکت جسته بودند.

پاپ اوربان[2] دوم ضمن‌گفتاری حاضران درکلرمون را مورد خطاب قرار داد و همه را دعوت‌کرد تا برای رهائی «مزار خدا» از چنك «کفار» بسوی اورشلیم روی آورند وازغنایمی سخن‌گفت‌که در انتظار فاتحان شرق میباشد. این دعوت با هیجان فراوان استقبال شد. حاضران قرارگذاشتند در اردوکشی‌شرکت‌کنند و صلیب سرخی‌بعنوان نشانه برلباس خویش بدوزند و از این روست‌که شرکت‌کنندگان در این اردوکشی‌های شرق را «صلیبی Croissade» و خود اردوکشی‌ها را «جنگهای صلیبی» نامیده‌اند. پاپ اعلام داشت‌که بهنگام اردوکشی دراروپا صلح برقرار خواهد بود و به شرکت‌کنندگان در جنك وعده‌داد‌که از خانواده و اموال آنان حفاظت خواهدکرد و پرداخت مالیاتها به تعویق خواهد افتاد. پاپ به دهقانانی‌که در جنك صلیبی شرکت میکردند نوید آزادی میداد و تمام اسقفها را بر آن داشت تا جنك صلیبی را تبلیغ‌کنند

---

1 - Clermont   2 - Urban



اروپا در پایان قرن یازدهم

اردوکشی تهیدستان

پیش‌ازهمه سپاه چریکی ازدهقانان بی‌چیز بجنبش درآمدوگروههای آشفته‌ای‌که فاقد سلاح کافی بودند بسوی رودخانهٔ رن براه افتادند. دهقانان نمیدانستند اورشلیم‌کجاست و هنگامیکه به رودخانهٔ رن رسیدند دربرابر سواد هرشهری‌میپرسیدند، «این اورشلیم نیست؟ مابکجامیرویم؟» وازآنجابه دانوب روی نهادند.

دهقانان‌گرسنه بدون‌زاد وتوشه به راه خودادامه میدادند وبسیاری ازآنان درراه از پا درآمدند. دهقانان بویژه هنگام عبوراز سرزمین های هنگری و بلغار تلفات زیادی‌دادند زیرا مجارها وبلغارها آنانرا بچشم غارتگر مینگریستند و باگروههای مجهز بآنان‌حمله‌میکردند. این‌سپاه‌آشفته‌که اکنون دیگربکلی‌آسیب‌دیده وازهم‌گسیخته بود به قسطنطنیه رسید و از آنجا به سوی آسیای‌صغیرروان شد.

دهقانان بی‌سلاح درهمان اولین نبرد بوسیلهٔ ترکان قلع وقمع شدند، جماعت انبوهی از آنان به قتل رسید و بقایای فلاکت زدهٔ این ارتش چریك به قسطنطنیه بازگشت و چشم براه شوالیه‌ها منتظر ماند.

اردوکشی شوالیه‌ها

درهمین زمان ارتش چریکی از شوالیه‌های‌کشورهای مختلف اروپا تشکیل یافته‌بود. گروههای شوالیه‌ها ازطرق مختلف براه‌افتادند. عده‌ای همان راهی را پیش‌گرفتندکه تهیدستان رفته بودند، عده‌ای دیگر ازشمال‌ایتالیا گذشتند، معدودی از آنان بجنوب این‌کشور رسیدندوازآنجاز راه‌دریا بشبه‌جزیرهٔ بالکان قدم نهادند.

ارتش چریك شوالیه‌ها بسال ۱۰۹۷ درقسطنطنیه اجتماع‌کرد. الکسی‌کومنن،امپراتور بیزانس، به شوالیه‌های غرب اعتماد نمیکرد و از آن بیم داشت‌که اینان درصدد تسخیر بیزانس برآیند. درحقیقت هم شوالیه‌ها بارشك وحسد به‌کاخهای رفیع وشکوهمند بیزانس‌مینگریستند.

آلکسی سپاه چریك شوالیه‌ها راباشتاب به‌آسیای صغیرگسیل‌داشت. اماراه آسیای‌صغیر بسیار پردردسر بود. از یورشهای غافلگیرانه سواران چابك ترك، ازگرمای دهشت بار، از فقدان‌آب وازسرایت امراض جماعتی بسیارتلف‌شد، بین‌صلیبیان نزاعی‌دائمی‌برقرار بودوبدنبال اشغال هرشهر میان‌سران‌آنان‌کشاکشی تازه درمیگرفت.

صلیبیان بخاطر انطاکیه بنبردی طولانی تن در دادند. انطاکیه با دیوارهای عریضی محصور بودکه یك ارابهٔ چهاراسبه میتوانست از روی آن عبورکند، و برفراز این دیوارها چهارصدوپنجاه برج ساخته‌شده بود. صلیبیان با استفاده از خیانت یکی ازفرماندهان پادگان توانستند قلعه راتسخیرکنند، بدنبال آن تمام مسلمانان را سر بریدندوغنائم‌گرانبهائی بچنگ شوالیه‌ها افتاد.

بسیاری از شوالیه‌ها، پس ازتسخیر انطاکیه، باروپا بازگشتند، عده‌ای از آنان طی جنگها و یاازبیماری جان سپردند و تنها یك‌گروه چند هزارنفری باورشلیم رسید. درسال ۱۰۹۹ این‌شهربا غلبه تسخیر وسکنهٔ مسلمان‌آن قتل عام شدند. صلیبیان‌ازکشتارزنان وکودکان نیزدریغ نمیکردند و تنهادرهنگام‌زیارت‌عتبات «مقدسه» ازقتل عام‌دست میکشیدند، اما پس از

زیارت دوبار مقتل وغارت را ازسر میگرفتند .

حکومت صلیبیان

از سرزمین‌هائی که به‌چنگ شوالیه‌ها افتاد حکومت اورشلیم تشکیل یافت وامیر نشین انطاکیه وکنت نشین‌های ادس[1] وتریپولی[2] به‌وجود آمد که تابع حکومت اورشلیم بودند ، ویکی ازسران شوالیه‌ای جنگجو بنام گوتفروی دو بولونی[3] به‌عنوان نخستین پادشاه برگزیده شد.

در اراضی اشغالی نظام فئودال استقرار یافت . سنیور های بزرك این منطقه بیشتر از اروپای غربی استقلال داشتند . دهقانان بومی بصورت سرف درآمدند . اینان میبایستی قسمت اعظم محصولات خودرا به‌فئودال‌ها میدادند . مسلمانان بشکل وحشتناکی تحت فشارقرار گرفتند وبارها به ضدستمکاران صلیبی شورش کردند.

از جنگهای صلیبی بیش از همه شهرهای ایتالیا و بخصوص و نیزوژن استفاده بردند وبه‌خاطر کمکی که‌درزمان جنك به صلیبیان کرده بودند حق‌تجارت آزاد بدست‌آوردند . تجارت اروپا باشرق به شدت گسترش یافت ، ازاروپاماهوت ، اسلحه و برده به‌شرق میآوردند و از شرق پارچه‌های شرقی ، قالی ، ادویه ورنگهای گیاهی به‌اروپا میبردند وبدینسان شهرها وبازرگانان ایتالیا برثروت خودمیافزودند .

حکومت اورشلیم نوار باریکی درکرانهٔ دریای مدیترانه اشغال کرده بود و در برابر امیر نشین‌های مسلمان مجاورمیبایستی مدام ازخوددفاع کند. ازاینرو به‌منظوردفاع فرقه‌های مذهبی ـ نظامی بسیاری با نام‌های مختلف تشکیل یافت . مثلاً یکی ازآنان بمناسبت استقرار درجوار معبد قدیم اورشلیم نام‌فرقه نگهبانان‌معبد[4] به‌خودگرفت ، فرقهٔ دیگر بنــام یوحنائیان یا پرستاران[5] در اورشلیم ، دربیمارستان یوحنای مقدس تشکیل یافت و بعدها دراواخرقرن دوازدهم باز هم فرقهٔ دیگری بنام توتونی[6] یاآلمانی بوجودآمد.

دراین فرقه‌ها کشیشان وشوالیه‌ها هردوعضویت داشتند . اینان پیمان می‌بستند که تارك دنیا بمانندو از رهبران خویش بی‌قیدوشرط اطاعت کنند . مهمترین هدف این فرقه‌ها جنگ بود. آنان برای‌خود قلاع مستحکمی میساختندودرعین‌حال با غنائم جنگی ، سوداگری و رباخواری بر ثروت‌خود میافزودند .

۳ ـ جنگهای صلیبی تکرار میشود

جنگهای صلیبی دوم و سوم

صلیبیان از آنروبه تسخیر سوریه و فلسطین موفق شدند که فئودال های ترك بایکدیگر اختلاف داشتند و اغلب در جدال بودند ، اما اساس حکومت صلیبیان متزلزل بود ؛ این حکومت درتمام‌مدت‌حیات

1- Edesse 2 - Tripoli 3 - Godfroi de Bouillon (یا Boulogne)
4 - Chevalier du temple یا Templiers 5 . Hospitaliers de saint - Jean de Jérusalem 6 - Teutonique

خویش دربرابر مسلمانان به‌دفاع ازخود مشغول بود ، سکنهٔ بومی نیزازآنان نفرت‌داشت، فئودال های صلیبی مدام با یکدیگر در کشمکش بودند ، حتی درجنگ ضد یکدیگر اغلب با مسلمانان متحد میشدند واز این رو ناگزیر بزودی اراضی اشغالی خود را ازدست دادند وترکها درسال ۱۱۴۴ ادس‌را اشغال کردند . جنگ صلیبی دوم نیزکه در اواسط قرن دوازدهم آغاز شد هیچ نتیجه‌ای ببار نیاورد واحوال حکومت صلیبیان بازهم وخیم‌ترشد .

بزودی برای‌صلیبیان دشمن‌خطرناکی پیداشد . حکومت‌های مسلمان سوریه ، بین‌النهرین شمالی‌ومصر، که ازیکدیگر مجزا بودند،زیرفرمان صلاح‌الدین‌متحد شدند .

صلاح‌الدین سرداری شجاع و با استعداد بود ، قدرت وجذبهٔ اودر میان مسلمانان حد و اندازه نداشت ونام او بردل‌های مسیحیان هراس میافکند . وی «جهاد مقدس» خود را به ضد صلیبیان اعلام کرد . شوالیه‌ها نتوانستند متحد شوند و در نتیجه صلاح‌الدین در نزدیکی طبریه پیروزی بزرگی به‌کف‌آورد (۱۱۸۷) . شوالیه‌ها قلع‌وقمع شدند ، سلطان اورشلیم‌به‌اسارت افتاد وصلاح‌الدین درهمین سال‌اورشلیم‌را گشود.

سقوط اورشلیم بهانه‌ای برای سومین جنگ صلیبی شدکه درآن سه تن از فرمانروایان اروپا شرکت جستند : فردریک اول باربروس[1] (ریش حنائی) امپراتور آلمان ، فیلیپ دوم اگوست[2] پادشاه‌فرانسه‌وریچارداول‌شیر دل[3] پادشاه‌انگلستان. فردریک اول سپاه خود را از راه شبه جزیرهٔ بالکان به‌سوی آسیای صغیر گسیل داشت اماخود او هنگام عبور از رودخانه‌ای غرق شد وقسمت‌عمدهٔ سپاه او به‌وطن‌بازگشت . فیلیپ دوم اگوست وریچارد شیردل تمام نیروی خودرا برای تصرف قلعه عکا[4] متمرکز ساختند اما میان این دو پادشاه نزاعی پایان ناپذیر جریان داشت .

ریچارد شیردل ازدلاوری شوالیه‌ها برخوردار بود . اوامیران مسلمان‌را به‌جنگ تن‌بتن فرامیخواند وبایك‌ضربهٔ شمشیرخود ازسرتاکمرآنانرا به‌دونیم میکرد . ریچارد برخلاف‌رشادت خودمردی بسیارخشن ، سفاك ومتفرعن‌بود . فی‌المثل هنگامیکه عکا پس‌ازدوسال محاصره سقوط کرد ریچارد فرمان داد دوهزارتن‌گروگان را اعدام‌کنند زیراصلاح‌الدین به‌موقع برای‌بازخرید آنان اقدام نکرده بود . پس‌ازتسخیر عکا منازعه میان پادشاهان ادامه یافت . فیلیپ اگوست به فرانسه بازگشت و پادشاه‌انگلستان نیز بزودی‌فلسطین رانرك گفت . اورشلیم‌دردست‌مسلمانان باقی ماند وتسلط صلیبیان برفلسطین‌وسوریه به شدت‌کاهش یافت .

چهارمین جنگ صلیبی

درآغاز قرن سیزدهم در اروپا چهارمین جنگ صلیبی تدارك دیده میشد.صلیبیان تصمیم گرفتند درونیز گردآیند وازآنجا سواربرکشتی های ونیزی به‌سوی شرق رهسپار شوند . دراین زمان میان ونیزیها وبیزانسی‌ها تصادماتی رخ میداد ، ونیزیان برای درهم‌شکستن رقیب بزرك خود ازقوای صلیبی استفاده‌کردند. هم بـه اغوای اینـان بودکه جنگجویـان صلیبی بجای اورشلیم روانـهٔ قسطنطنیه شدند .

---

1. Frédéric Barberousse
2. Philippe Auguste
3. Richard Lionheart
4. Acre

صلیبیان در سال ۱۲۰۴ (۱۲ آوریل) قسطنطنیه را با قهروغلبه تصرف کردندو آنجا را بشکل وحشتناکی ویران ساختند ، اهالی را بیدریغ به قتل رساندندو آنچه یافتند به غارت بردند . کلیساها به یغما رفت وبسیاری از آثار هنری نابودشد . اینجنگ « صلیبی» بهروشنی نشان داد که صلیبیان هیچگاه در غم «نجات‌مزارخدا » نبودند بلکه فقط به غارت و تصرف علاقه داشتند . آنان بهمان اندازه که مسلمانان را غارت میکردند درچپاول مسیحیان نیز دلیر بودند وبالاخره با تسخیر قسطنطنیه فکر جنگ دیگری را ازسربدرکردند .

امپراتوری لاتین

صلیبیان قسمت اعظم امپراتوری بیزانس را به تصرف در آوردندودر سرزمین متصرفی خویش « امپراتوری لاتین »را بنا نهادند(در برابر امپراتوری « یونانی» بیزانس). بسیاری از اراضی را فئودالهای غربی اشغال کردند ، ونیزعده‌ای از جزایر را متصرف شدند و موقعیت خود را در مهمترین شهرهای تجارتی استحکام بخشیدند.تنها قسمتی از شبه جزیرهٔ بالکان و املاك محدودیدرآسیای صغیر دردست بیزانسی‌ها باقی مانده بود .

باوجود این امپراتوری لاتین‌دارای وضعی ناپایدار بود . سکنهٔ بومی که غارت زدهٔ شوالیه‌ها بودند از امپراتوری نفرت داشتند و درشمال جنگهای بسیار سختی‌با بلغارهادرگیر بود. بیزانسی‌ها در آسیای صغیر نیروگرفتند ، به سال ۱۲۶۱ از اینجا به امپراتوری لاتین حمله بردند ، قسطنطنیه را دوباره بچنگ‌آوردندو امپراتوری بیزانس را ازنوبرپا کردند . بااینحال بیزانس‌هیچگاه نتوانست ویرانی‌های چهارمین جنگ صلیبی را مرمت کند .

اردوکشی کودکان

در این میان وضع صلیبیان در سوریه و فلسطین روزبروز وخیم‌تر میشدو هیچ امیدی نمیرفت که اینان بتوانند اورشلیم را دوباره با جنگ بدست آورند . در اروپا این عقیده شایع شد که گناهکاران نمیتوانند « امکنه مقدسه» Lieux Saints را فتح کنند و اینکار تنها از عهدهٔ کودکان‌معصوم ساخته است . بدنبال آن در آلمان و فرانسه‌توده‌ای از اطفال گرد آمدند و در مارسی[1] دختران وپسران بسیاری اجتماع کردند صاحبان کشتی‌ها ،علیرغم اعتراض پادشاه‌فرانسه ،کودکان‌را به عزم فلسطین براه انداختند . سرنوشت این کودکان وحشتناك وغم‌انگیز بود ؛ عده‌ای ازآنان هنگام طوفان دردریای مدیترانه از میان رفتند و عده‌ای دیگررا صاحبان کشتی به مصر بردندو به‌بردگی فروختند .کودکانی‌هم‌که درآلمان گرد آمده بودند سرنوشتی چنین اندوهبارداشتند . در اینجا اردوکشی‌کودکان از همان آغاز به منظور تجارت‌برده تدارك‌میشد . هنگامیکه‌کودکان به جنوب ایتالیا رسیدند اسقف‌های محلی‌آنان را از عزیمت‌به فلسطین بازداشتند و به آنان‌دستور دادند که به‌وطن خویش بازگردند اما این کودکان مصیبت دیده درراه بازگشت تقریبا یکسره از میان‌رفتند.

پایان جنگهای صلیبی

درقرن سیزدهم باز هم یك سلسله جنگ‌های صلیبی درگرفت. آخرین جنگ ـ هشتمین جنگ ـ درسال ۱۲۷۰ روی داد . تمام‌اردوکشی‌های صلیبی تنها به غارت احمقانه وبی‌دلیل توده‌های مردم منجرمیشد .

---

1 - Marseille

آن عده از شوالیه‌ها که در مشرق باقی مانده بودند نتوانستنداز خود دفاع کنندو آخرین سنگر صلیبیان ـ عکا ـ در ۱۲۹۱ سقوط کرد . تازه پس ازگذشت دویست سال تنها جزیرهٔ قبرس در دست شوالیه‌های غرب اروپا باقی ماند .

جنگهای صلیبی نتوانست به‌هدف‌های خود برسد . از شوالیه‌های اروپای غربی وشهرهای متصرفی آنان در شرق چیزی بجا نماند.اما با همهٔ احوال این جنگها برای اروپا اهمیتی بسزا داشت. پیش‌ازجنگهای صلیبی‌بازرگانان‌شرقی گاهگاه ازراه دریای مدیترانه میگذشتند ولی‌اکنون دیگر مناسبات تجارتی جنوب فرانسه و ایتالیا باشرق وسعت یافته بود .بیزانس، رقیب تجارتی شهرهای ایتالیا ، ضربت سختی خورد وژنو و نیزنه تنها درددریای مدیترانه بلکه‌بردریای‌سیاه‌نیز سیادت یافتند .

جنگهای صلیبی اروپائیان را باکشاورزی جدیدو محصولات تازه آشنا کرد؛ گندم سیاه ، ذرت ، برنج ، لیموو زردآلو از شرق به اروپا راه یافت، مصرف قندرو به توسعه‌نهادوصنعت بلور سازی‌وابریشم بافی ــ که رشته‌های‌جدید تولید بودند ـ دراروپا معمول گردید . اروپائیان با فرهنگ غنی شرق آشنا شدندواین‌امربه بسط افق‌فکری مردم آنزمان‌منجرشد .

فصل نهم

شهرها و تجارت در قرن دوازدهم و سیزدهم

۱ ـ اصناف و اتحادیه‌های صنفی

توسعهٔ شهرها

در قرون دوازده و سیزده شهرهای بسیاری بوجود آمد و جمعیت آنان به نحو قابل ملاحظه‌ای فزونی گرفت. در این زمان جمعیت یک شهر متوسط به پنج هزار و سکنهٔ شهرهای بزرگتر به بیست هزار نفر میرسید. منظرهٔ داخلی شهر نیز مدام در تغییر بود. در عصر جنگ‌های پایان ناپذیر فئودالی لازم بود از شهرها دفاع شود و از این‌رو شهر به صورت دژی درآمده بود که با دیوارهای سنگی مستحکم و با برج‌ها و مزغل‌ها احاطه میشد و دیوار شهر معمولا چهار دروازه داشت که اغلب بوسیلهٔ پلهای متحرك با خارج ارتباط مییافت.

دیوارهای شهر مانع توسعهٔ آن بود و بهمین جهت تنگی جا در شهرها به چشم میخورد. کوچه‌های تنگ و کج و معوج به مرکز ـ میدان شهر ـ منتهی میشد. در طول این کوچه‌ها خانه‌های سنگی و چوبی صاحبان حرف و سوداگران، متراکم و تنگ هم، قرار داشت. این خانه‌ها چند طبقه بود، طبقات بالا از سطح طبقات پائین جلوتر میآمد. کوچه‌ها بسیار تنگ بود و آفتاب در آنها بسیار کم رخنه میکرد. اهالی شهر از چهارپایان نگاهداری میکردند، خوك‌ها در کوچه‌ها رها بودند و درهمان حال زباله و کثافات از پنجره بکوچه ریخته میشد. کوچه‌ها سنگفرش نبود و زمین بهنگام باران بشکل وحشتناکی گل میشد و در اینگونه مواقع عبور از کوچه‌ها با کفش چوبی و گاهی با چوب پا Echasse ممکن بود. ساختمانهای رفیع و برافراشته شهر و همچنین بازار در میدان مرکزی قرار داشت.

اهالی شهر در باغات، مزرعه‌ها و چراگاههای پشت شهر به کشاورزی و دامپروری مشغول بودند.

کثافات و تراکم جمعیت اغلب موجب شیوع امراض واگیر میشد و حریقهای بی‌شمار

مصیبت دیگر شهریان بود .

صنعتکاران

تودهٔ اصلی شهر از صنعتکاران تشکیل میبافت صنعتکاری که میتوانست حق داشتن کارگاه مخصوص بخود را بدست آورد استاد کار Maitre نامیده میشد . کارگاه درخانهٔ استادکار قرارداشت و علاوه برخود او تمام اعضای خانواده‌اش نیز کار میکردند ؛ گذشته از آن استادکار خردسالان را به کارآموزی و پادوئی می پذیرفت . پادو پس از طی مدت مقرر به مقام شاگردی میرسید. شاگرد از استاد مزد میگرفت و میتوانست بعدها خود استادکار شود و کارگاه تأسیس کند . پادوها و شاگردها معمولا با استادکار در یك خانه زندگی میکردند و بر سر یك میز غذا میخوردند .

صنعتکاران با ابزارسادهٔ دستی کار میکردند و هنوز هیچگونه ماشینی بوجود نیامده بود. هر صنعتکاری در تهیهٔ مصنوعات معینی تخصص داشت و تمام عمر در آن رشته کار میکرد . بهمین سبب مصنوعات دستی بصورت قابل ملاحظه‌ای تکامل یافت .

کارگاهها واتحادیه‌های صنفی

تمام صنعتکاران هررشته در اتحادیهٔ صنفی Corporation خود بهم می‌پیوستند . درهرشهر اتحادیه‌های صنفی آهنگران ، سنگتراشان ، بافندگان ، رنگرزان ، نانوایان و غیره دیده میشد : کسیکه عضو صنف نبود حق نداشت در شهر به حرفه‌ای اشتغال ورزد ، فقط عضو صنف میتوانست کارگاه باز کند ، و هرصنف Corps de Métiers برای خود رئیسی انتخاب میکرد .

هرصنف در سازمان تولیدی خود نظم خاصی داشت . مثلا صنف بافنده طول وعرض پارچه وجنس نخ را تعیین میکرد. اصناف دیگر نیز هریك بهمین ترتیب نظامات خاصی برای خود مقرر کرده بودند . اینان با اجرای این مقررات قصد داشتند کیفیت محصول را بهبود بخشند ، اما این مقررات پیچیده خود مانع رشد آتی تولید میشد . اصناف با هرگونه ابتکار و اختراعی دشمن بودند و بهمین جهت صنایع صنفی نمیتوانست تکامل یابد .

سازمان‌های صنفی مراقب بودند که همهٔ استادکاران در شرایط یکسانی کار کنند و برای هیچکس امکان ثروتمند شدن بوجود نیاید . تعداد کارآموز هراستادکاری را معین میکردند و از نصب آگهی‌ها و تابلوهائی که ممکن بود خریداران را از مراجعه به استادکاران دیگر منصرف کند جلوگیری میکردند . دستگیری از اعضاء ورشکسته و همچنین بیوگان و یتیمان هرصنف بعهدهٔ خود آن صنف بود .

برای بحث دربارهٔ امور مربوط به صنف در محل اتحادیه اجتماعاتی ترتیب داده میشد ، و نیز در مواقع جشن و سرور در همان جا سور و ولیمه برقرار بود . اعضای صنف میبایستی در دفاع وحفاظت شهر شرکت کنند .

درمیان صنعتکاران برابری وجود نداشت . وضع پادوها و کارآموزان بسیار سخت بود . اینان درواقع پادو ارباب بودند و اغلب کتك میخوردند . شاگردها مجبور بودند تا حداکثر امکان کارکنند و در تابستان روزکار از سپیدهٔ صبح تا غروب آفتاب طول میکشید. در ابتدا استادکاران خود همگی صنعتکاران کوچکی بودند که با پای کارآموزان و شاگردان خویش کار میکردند . اما کم کم تولید گسترش یافت ، محصولات صنعتی بازار فروش وسیعتری پیدا کرد و استادکاران ثروتمندتر شدند و آنگاه عدم تساوی در درون صنف قوت گرفت . تمام عواید به

استادکاران تعلق داشت. آنان به‌استخدام شاگردهای بیشتری دست زدند ودرعین حال ازتقسیم سود حاصله باآنان خودداری ورزیدند. استادکاران بصورت گروه جداگانه‌ای درآمدند وحصار گردخودرا تنگ‌ترکردند.برای شاگردان‌استادکارشدن بیش‌ازپیش مشکل میشد ، واکنون‌دیگر فقط پسریادامادِ استادکار میتوانست جای اورا بگیرد. برای‌شاگردان ساده مقررات مشکلتری تنظیم‌گردید. برای پذیرفته‌شدن درصنف‌کارآزمایشی بغرنجی مقررشد وهرشاگردی‌که میخواست عنوان استادکاری بدست بیاورد میبایست سورمفصل وپرخرجی به‌تمام اعضاء صنف‌میداد. باین ترتیب شاگردها نمیتوانستند استادکارشوند وتمام‌عمرشاگردباقی میماندند .

شاگردها به‌تشکیل اتحادیهٔ خاص خود دست زدند. اتحادیهٔ شاگردان از استادکاران دستمزد بیشترور‌وزکارکوتاهترمطالبه میکرد. این اتحادیه‌ها بمنظورکسب موافقت استادکاران اعتصاباتی ترتیب میدادند .

بازرگانان ثروتمندترین گروه شهربودند. تحصیل سوددرتجارت آسانترازصنایع کوچك بود. بهترین خانه‌های‌شهر به‌بازرگانان تعلق داشت. بازرگانان نیزدراتحادیه‌های خاص خود ، که‌به‌گیلد[1] معروف بود،گرد آمدند. گیلدها میکوشیدند تاحق انحصاری تجارت را درشهر برای بازرگانان تأمین کنندودفاع ازمنافع‌آنان درهنگام مسافرتهای تجارتی بعهدهٔ آنها بود. علاوه‌بر بازرگانان و صنعتکاران درشهرعدهٔ زیادی عمله، باربر، گاریچی وغیره بصورت غیرمتشکل میزیستند.اینان اغلب ازدهقانان بی‌چیزی بودندکه بدنبال کاربشهرروآورده بودند . در هرشهر عده‌ای‌گداوعلیل نیزوجودداشت . وبالاخره گروه‌کثیرالعده وبانفوذ شهرها را جامعهٔ‌روحانیان تشکیل میداد .

۲ـ مبارزهٔ‌شهرها باسنیورها

شهرها و فئودالها

از قرن دوازدهم درسراسر کشورهای اروپا مبارزهٔ شهرنشینان بضد اربابان فئودال‌خودی‌آغازگردید.شهرهادرراه آزادشدن ازوابستگی به سنیورها وتحصیل خودمختاری کوشش میکردند . سکنهٔ شهرها برای مبارزه‌باسنیورها دراتحادیهٔ مشترکی‌متمرکزمیشدندکه‌درزبان‌فرانسه‌آنرا کمون[2] مینامند. سنیورها میگفتند «کمون» کلمه‌ای «من‌درآوردی ونفرت‌انگیزاست» و میخواستند کمونهای شهری‌را بزورازمیان بردارند. وباینسان‌میان‌شهرها و سنیورهاشان مبارزهٔ سهمگین و خونینی درگرفت .

تاریخچهٔ کمون‌لائون

تاریخ‌کمون‌لائون[3] نمونهٔ درخشانی ازاین مبارزات است . لائون‌که درشمال شرقی‌فرانسه واقع شده‌است تحت سلطهٔ اسقفهاقرار داشت. اسقفها ازرامهای‌گوناگون‌شهریان رامورد‌تعدی‌وغارت‌قرارمیدادند ومخصوص درآغازقرن دوازدهم اسقف‌گودری[4] که دراین زمان صاحب این اسقف‌نشین بودنفرت همگان‌رابرانگیخته‌بود . اهالی شهر بااستفاده ازغیبت اسقف وبااتکاء به‌اتحاد مستحکم خویش‌از پادشاه فرانسه دستخطی گرفتندکه بموجب آن حق خودمختاری بشهر داده میشد. هنگامیکه

---

1 - Gilde   2 — Commune   3 — Luon   4 - Goudry

کودری بازگشت‌درازای خودمختاری غرامت هنگفتی گرفت وازمخالفت دست‌کشید. اما چندسال بیش نگذشت‌که کودری غرامات دریافتی راازدست دادو‌تصمیم‌گرفت که‌خودمختاری شهر راباز پس‌بگیرد. آنگاه شورش‌اهالی‌آغازشدو‌مردم درحالیکه فریاد میزدند«کمون،کمون!» به‌کوچه‌ها ومیدان‌های شهرریختند وازآنجا به‌قهروغلبه واردخانهٔ اسقف‌شدند. اسقف‌وحشت‌زده درسرداب،در درون بشکهٔ‌شراب پنهان شدولی‌مردم اورادرآنجا یافتندو‌کشتند. ازهواخواهان اوعده‌ای‌گریختند وعده‌ای بقتل رسیدند (۱۱۱۲) باوجود این شهر برای حفظ آزادی خویش نیروی‌کافی در اختیارنداشت و بهمین سبب سپاهیان فئودالها شهررا متصرف شدند وباقیام‌کنندگان به سفاکی رفتارکردند.

اسقف‌جدید هنگام نشستن برمسند حکومت اعلام‌داشت‌که خداوند اطاعت ازهمهٔ حکام‌را، چه‌خوب‌وچه‌بد، مقررداشته است. اودرعین‌حال مردم‌را به‌تنبیهات جدیدی تهدید کرد. تاریخچهٔ کمون لائون دراینجا به‌پایان نمیرسد زیرا اهالی‌شهر پس‌ازچند سال دوباره کمون‌را به چنك آوردند، امامقدربودکه شهردربرابر تلاش اسقف‌ها برای انهدام‌کمون ازحق‌خود دفاع کند. این کمون تاقرن ۱۴ به‌حیات خود ادامه داد.

خود مختاری شهری

در بسیاری از شهرهای دیگر نیز بهمین کیفیت مبارزات‌سهمگینی جریان داشت. و در نتیجهٔ این مبارزات بود کـه شهرها به خود مختاری رسیدند. اهالی هرشهر برای خود یك شورای شهر و یك رئیس انتخاب میکردند (این رئیس‌را در انگلستان «مایر»[1]، در فرانسه «مر»[2] و در آلمان «بورگمیستر»[3]مینامیدند). قضات نیزاز جانب مردم شهرانتخاب میشدند وشهربرای خودقوانینی خاص داشت و به‌آن عمل میکرد. شورای شهرجلسات خود را در ساختمان مخصوصی، درمیدان بزرگ‌شهر،تشکیل میداد، برای شهر خود پول مخصوصی سکه میزد، ارتش ویژه‌ای نگاه میداشت و درکار اصناف نظارت و در امراداره‌ٔ بازرگانی شهر مراقبت میکرد.

اهالی شهرهمگی‌در امرحکومت شرکت نداشتند.قدرت در دست ثروتمندان ــ بازرگانان و صاحبان اراضی ومستغلات‌ــ بود.این ثروتمندانرا پاتریسین[4] مینامیدند. پاتریسین‌ها بادرآمد حاصله از تجارت و اراضی و مستغلات خـود گذران میکردند و به‌حرفه‌ای اشتغال نداشتند. صنعتکاران از دخالت در امور شورای شهرممنوع بودند و پاتریسین‌ها با استفاده از قدرت‌خود اتحادیه‌های آنانرا زیرفشار میگذاشتند و ازآنان مالیات‌های سنگین میگرفتند و در عوض از مالیات ثروتمندان میکاستند. از این‌رو اتحادیه‌های صنعتکاران به‌مبارزهٔ سختی‌علیه پاتریسین‌ها برخاستند. در چندین‌شهرصاحبان حرف توانستند پس ازمبارزات طولانی قدرت را بدست‌گیرند ویا، لااقل، درشورای شهرراه یابند.

۳ ـ توسعهٔ بازرگانی

راههای تجارتی

همزمان با توسعهٔ شهرها هم صنعت و هم تجارت توسعه یافت. در اروپا دو منطقهٔ بزرگ تجارتی وجود داشت. یکی از آنان در جنوب دریای مدیترانه واقع بود که از طریق شهرهای ایتالیا بـا

1 -Mayor 2 – Maire 3 – Burgmeister 4 –Patricien

کشورهای شرق روابط تجارتی داشت . نقش عمده را در این تجارت و نیز وزن عهده دار بود. منطقهٔ دیگر تجارت دریائی در شمال و شامل کشورهائی بود که در نواحی دریای بالتیك و دریای شمال قرار داشتند یعنی آلمان شمالی ، فرانسه ، انگلستان و کشورهای اسکاندیناوی[1] . مرکز عمدهٔ این تجارت پر رونق فلاندر ، ودر خود فلاندر شهر بروژ ، بود .

این مناطق هردو بوسیلهٔ راههای خشکی و آبی متعددی بهم می‌پیوستند. راههای عمدهٔ تجارتی ایتالیا از گذرگاههای آلپ میگذشت . گذرگاههای عمدهٔ آلپ عبارت بودند از برنر[2] در شرق ، سن برنار[3] درغرب و سن گونار[4] در میانهٔ ایندو . و ازاینجا راههای رودخانه‌ای بسیار نیز بسوی شمال کشیده میشد .

ازراههای خشکی کاروان‌های بازرگانان واز راه رودخانه‌ها کشتی‌های بازرگانی میگذشتند. بازرگانان معمولا مسلح و بصورت دستجمعی سفرمیکردند ، زیرا مسافرت در شرایط بسیار سختی انجام میگرفت و فئودال هاوراهزنان بازرگانان را در راه ها غارت میکردند . راهها وضع وحشتباری داشت: اغلب این راهها باریك و نیمه ساخته و بخصوص پلهاخراب بود. فئودالها بمرمت جاده‌هائی که از میان ملکشان میگذشت علاقه‌ای نداشتند ، حتی قانونی وجود داشت که بموجب آن هرگاه گاری میشکست و مال‌التجاره بزمین میافتاد کالا بتملك صاحب زمین درمیآمد . هنوز این ضرب‌المثل ازآن زمان بجا مانده است که میگوید « هرچه از گاری افتاد ، از دست رفت » . فئودال‌ها بابت گدارها وپل‌ها حق راهداری میگرفتند ، وگاهی درنقاط بی‌آب نیز پل میزدند فقط برای اینکه از بازرگانان حق راهداری بگیرند .

میزان تجارت بهیچوجه با آنچه که در عصرما انجام میگیرد قابل مقایسه نبود . مال‌التجاره‌ها و بسته‌های سنگین بوسیلهٔ قاطرو اسب حمل میشد ، و مال‌التجاره‌ای که در تمام سال از راه سن گونار میگذشت به‌آن اندازه بود که امروزه میتوان آنرا در یك قطار راه آهن حمل کرد .

بازار مکاره و بانك

خرید و فروش دربازارهای مکاره Foire انجام میگرفت. مشهورترین این بازارها در کنت‌نشین شامپانی[5] در شرق فرانسه قرار داشت و ازجانب مشرق و کشورهای مختلف اروپای غربی به‌این منطقه مال‌التجار حمل میشد. دربازار شامپانی ماهوت فلاندری ، کتان آلمانی ومصنوعات چرمی اسپانیا بفروش میرفت ، و بازرگانان کشورها و شهرهای مختلف با خود پول و کالا به‌این بازارها میآوردند . اما ازآنجاکه کشورها و شهرهای مختلف هرکدام پول مخصوصی داشتند دربازارها وجود صراف‌ها Changeur ضروری بود . اینان، درازای مبلغ معینی، پول تجار را به‌پول مورد نیازشان تبدیل میکردند .

حمل پول‌های نقره‌ای و مسی زحمت زیادی داشت و بازرگانان معمولا پول‌هاشان را بصراف شهرخود پرداخته نوشته‌ای Lettre de Change (برات) ازاو میگرفتند و بموجب آن در

1- Scandinavie　2- Brenner　3- Saint Bernard

4- Saint Gothard　5- Champagne

بازار مکاره به‌عوض پول خود پول مورد احتیاج را بدست می‌آوردند .

با توسعهٔ تجارت بازرگانان میتوانستند هرچقدر پول احتیاج داشتند ازصراف‌وام‌بگیرند و به او سفته Traite میدادند و بموجب آن متعهد میشدندکه‌بدهی خودرا درظرف مدت معینی با بهرهٔ‌آن پس بدهند .

به‌این ترتیب‌مبادلات پولی‌پیچیده‌ترشدوصراف به‌بانکدار Banquier مبدل گردید (کلمهٔ بانك از لغت ایتالیائی بانکو Banco آمده و بمعنای نیمکتی است‌که صراف روی‌آن می‌نشست). در بسیاری از شهرهای اروپا باجه‌های بانك افتتاح یافت و بزرگترین بانکداران در شهرهای ایتالیا ظهورکردند . بانکداران پول‌ها را در خزانهٔ خود گرد آورده به‌شهرهای دیگر منتقل میکردند و دراین‌مبادلات بهرهٔ‌گزافی بدست می‌آوردند . رفته رفته‌پول‌های‌هنگفتی‌نزد بانکداران انباشته شد .

توسعهٔ مناسبات کالائی - پولی

توسعهٔ صنعت و تجارت در سراسر زندگی اقتصادی و زندگی روستائی اروپا انعکاس یافت . فئودال نیز شروع کرد باینکه محصولات ملك‌خودرا به‌بازار بفرستد و از آنجاکه‌به‌پول‌احتیاج‌داشت دهقانان‌را به‌پرداخت منال ومالیات نقدی مجبور ساخت دهقانان برای اینکه بتوانند عوارض‌را به‌پول بپردازند مجبور بودند دسترنج خودرا به‌فروش برسانند .

به‌این ترتیب در اقتصاد اروپا مناسبات کالائی – پولی رفته رفته رو به‌توسعه‌نهاد.

فصل دهم

فرهنگ اروپای غربی در قرون دوازدهم و سیزدهم

۱ ـ فرهنگ بزرگزادگان و شهرنشینان

بزرگزادگان و پرورش آنان. قلعهٔ فئودالی

فئودالها فقط کارهای جنگی‌را درخور خود میدانستند و کاربدنی و بازرگانی‌را تحقیر میکردند . اینان خودرا مردمی‌از نژادخاص «اصیلزاده» Noble میشمردندوخویشتن‌را به‌نحو غیرقابل مقایسه‌ای از دهقانان وشهریان بالاتر میدانستند .

به این ترتیب گروه شوالیه‌ها در اجتماع بشکل قشرممتاز و خاصی درآمد.

پسر فئودال‌را از همان اوان کودکی برای امور نجیب زادگی آماده میکردند و از هفت سالگی سواری و حمل سلاح بهاو یاد میدادند . در چهارده یا نزده سالگی اسلحه‌دار Ecuyer سنیور بزرگ میشد و پرورش او برای کارهای جنگی همچنان ادامه مییافت .

داشتن سواد برای نجیبزاده Chevalier اجباری نبود . او درحین زندگی در قلعه از راه شنیدن ترانه‌ها و داستانهای مربوط بقهرمانی های نجیبزادگان بامتیازات نجیب زادگی واقف میشد . قدرت ، شجاعت و وفاداری نسبت بهسنیور سجایای اصلی نجیبزاده بشمارمیرفت .

مراسم اعطای نجیبزادگی باشکوه فراوان و در حضور فئودالهای‌نواحی اطراف‌انجام میگرفت . کسیکه بدریافت منصب نجیبزادگی مفتخرمیشد زره وجوشن آنانرا دربر میکرد و شنل سرخی‌ـ بنشانهٔ اینکه آمادهٔریختن خون خویش است ـ برروی‌آن میپوشید . نجیبزاده‌در حضور سنیور خویش بزانو در میآمد و سنیور با پهنای شمشیر بشانهٔ او میزد ، سپس نجیب زادهٔجدید براسب میجهید ومهارت و توانائی خودرا برای حمل سلاح بتمام حاضران نمایش میداد .

نجیبزادگان تمام وقت‌خودرا درجنگ میگذراندند و درقلاع مستحکم میزیستند . این

قلعه‌ها هم درزمان جنگهای فئودالی بمنظوردفاع مورد استفاده قرار میگرفت وهم بهنگام شورشهای دهقانی‌فئودال‌ها به‌آن پناه میبردند. قلعه معمولا درمحل مرتفعی قرارداشت که‌اطراف آنرا خندق‌کنده بودند ویل متحرك منحصر بفردی آنرا باخارج مربوط میساخت . دیوارهای مستحکم بابرجها ومزغل‌ها قلعه‌را دربرمیگرفت . پشت‌حیاط بیرونی یا اولی حیاط دیگری وجودداشت‌که دارای دروازهٔ منحصربفردی بود. حیاط دومی محل‌سکونت فئودال و خدمهٔ او بود و در اینجا نیز کوشك رفیعی ساخته بودند‌که بمنزلهٔ آخرین پناهگاه سنیوربشمارمیرفت و ازاین‌کوشك غالباً یك‌راه زیرزمینی به‌خارج‌قلعه‌کشیده میشد. تازمانی‌که اسلحهٔ آتشین اختراع نشده‌بود این‌قلاع تقریباً غیرقابل تسخیر بود؛ محاصره شدگان دشمنان‌را باتیرازپا در میآوردند، برسرآنان آب‌جوش وقیر مذاب میریختند، برآنان سنگ می‌باریدند ونمی‌گذاشتند از دیوار قلعه بالاروند .

نجیب‌زاده سواره میجنگید ، به‌هنگام جنگ خود برسر مینهاد وصورت خود را با نقاب‌آن میپوشانید، و باسپروشمشیر بلند وراستی‌که دسته‌ای صلیب مانند داشت بر اسب سوار میشد. بدن‌او بازرهی‌ازآهن، که‌بعدها فولادی شد، پوشیده‌بود. بعلاوه نجیب‌زادگان‌اسبهای‌جنگی قوی وتنومند خودرا نیزبازره میپوشاندند . نجیب‌زاده‌ای‌که بدینسان غرق‌درفولاد بود به‌یك دژزنده مبدل‌میشد ، ضرب‌المثل شده‌بودکه صدنجیب‌زاده به‌هزار پیاده‌میارزد . اینان درجنگ تن به تن بسیارورزیده بودند اما نمیتوانستند به‌هیئت اجتماع نبردکنندوتحت نظم درنمیآمدند . درمیدان نبرد هریك ازآنان میکوشید به‌پیش بتازد وبه‌فرمان‌ها توجهی‌نداشت .

زورآزمائی (تورنوا)

سرگرمی مورد علاقهٔ بزرگزادگان زورآزمائی یا مسابقهٔ جنگی Tournoi بود. مسابقه‌های جنگی‌درکاخهای شاهان‌ویاقصرفئودال‌های بزرگ انجام میگرفت . تنها نجیب‌زادگانی در آنجاحق‌حضور داشتندکه قبلا دعوت شده بودند. برای مسابقه میدان مخصوصی تهیه میکردند.این میدان با سکوی بلندی احاطه شده بود وجایگاه تماشاچیان برروی آن قرار داشت . مسابقه چندین روزادامه مییافت . ابتداجنگ‌تن‌به‌تن شروع میشد وسپس دسته‌های جنگی بروی صحنه‌میآمدند. برای احتراز ازایجاد زخم‌های‌کشنده به‌نیزه‌ها نوك نرمی نصب‌می‌کردند وباشمشیرهای کندبا یکدیگر میجنگیدند. معهذا این مسابقه‌ها اغلب باقطع اعضاء ویاحتی مرگ شرکت کنندگان بپایان میرسید وفاتحین به‌ضیافت مفتخرمیشدند .

ادبیات نجیب‌زادگی

ازقرن یازدهم آثارحماسی بزرگی بوجودآمدکه درآنها آرمان‌های نجیب‌زادگان بهادر انعکاس مییافت و برجسته‌ترین آنها منظومه‌ای بنام « حماسهٔ رولان Chanson de Roland» بود . مضمون این اثررا اردوکشی شارل‌کبیر بهاسپانیا برضداعراب بوجود آورد. هنگامیکه شارل به میهن خود بازمیگشت برادرزادهٔ خود رولان‌را، که به‌شجاعت وشخصیت شهره بود، دررأس عقبهٔ سپاه گماشت. شارل شمشیرخودرا به‌اواهداء کرد وشیپورخودرا نیز به‌اوسپرد تا بهنگام هجوم دشمن درآن‌بدمد امادرارتش شارل سپاهی خائن وپلیدی بنام‌گانلون [1] وجودداشت‌که برای نابودی رولان وسپاه

1 – Ganelon

او بااعراب سازش کرده بود. گروههای بیشمار جنگیان عرب برسررولان فروریختند اما رولان دلاور برای تحقیردشمن نخواست درشیپور بدمد وشارل را بکمك بطلبد . اووسپاهیانش مردانه جنگیدند اماسپاهیان منهزم شدند ورولان خود زخم مهلکی برداشت . او دردم آخرین درشیپور دمید، شمشیراهدائی شارل را بزیرسر نهاد ودرحالیکه روبه‌سوی دشمن داشت جان‌سپرد . این حماسه با فاش‌ساختن خیانت‌ومجازات گانلون خائن پایان میبابد .

گرچه اساس داستان برمضمون تاریخ نهاده شده ولی‌رولان درواقع باباسك‌ها[1]، و نه با اعراب، جنگیده‌است. درتصویررولان سیمای ایده‌آلی یك‌نجیب‌زاده ترسیم‌شده‌است .

غزلیات نجیب‌زادگی نیزتکامل یافت و نجیب‌زادگان خود به شعرگفتن پرداختند. این نجیب‌زادگان شاعردرفرانسه بنام«ترو بادور[2]»ودرآلمان «مینه‌تزینگر[3]» شهرت یافتند. اینان در اشعارخویش عشق، طبیعت وجنگ رامیستودند .

ازقرن دوازدهم داستانهای نجیب‌زادگی بوجودآمد. مشهورترین این‌داستان « تریستان وایزو[4]»است‌که درآن وفاداری به‌عشق وفداکاری درراه‌آن ستوده شده‌است .

ادبیات شهری

همزمان باادبیات شوالیه‌ها، ادبیات شهری نیز ـ که مضمون کاملا متفاوتی داشت ـ تکامل یافت . درمیان‌شهریان حکایات مربوط به حیوانات رواج بسیارداشت ودرآنهازیرنام حیوانات نجیب‌زادگان، شهریان وروحانیان (معمولا بشکل هجائی) تصویرمیشدند . مثلا شیر ـ پادشاه . گرگ ـ نجیب‌زاده، الاغ ـ پاپ، روباه‌ـ شهری حیله‌گر، وحیوانات کوچك‌دهقانان رامجسم میکردند در این‌داستان‌ها روباه‌حیله‌گر، که تمام‌حیله‌گریهایش بدون‌کیفرمیماند، نقش برجسته‌ای دارد . در فرانسه این‌داستانها درمنظومه‌ای بنام«داستان روباه» گردآمده است .

در«داستان روباه» Roman de Renard فئودال‌ها، پاپ‌ها ونمایندگان مذهبی آنان مورد استهزاء قرارگرفته‌اند. مثلا روباه‌که بخاطردزدی به‌اعدام محکوم شده چون وعده میدهد که درجنگ صلیبی شرکت‌کند نجات مییابد .

درشهرها نمایش‌هائی ترتیب‌میدادندکه مضامین‌آنها معمولا ازافسانه‌های مسیحی اقتباس میشد وبنام «میستر Mystère» معروف بود . اغلب این نمایش‌ها با تصنیف‌های هجائی کوتاهی بنام «فارس»[5] توأم بود که درآن ساده‌لوحان بی‌دست وپا مسخره میشدند و عقل ودرایت مورد ستایش قرارمیگرفت. پاتلن[6] یکی‌ازفارسهائی است‌که رواج بسیاریافت. دراین داستان شرح داده میشودکه چگونه یك‌وکیل دعاوی ماهر بازرگانی را فریب میدهد وخود از چوپان عاقلی فریب میخورد .

۲ ـ مدارس وعلوم

مدارس

جهل کشنده حتی برطبقات عالیهٔ جامعهٔ قرون وسطی تسلط داشت. نجیب‌زادگان معمولا بیسواد بودند واسم خود را هم نمیتوانستند

---

1 - Bosques 2 - troubadour 3 - Minnezinger
4 —Tristan eT Isaut 5 — Farce 6 - Maitre Pathelin

بنویسند. درمیان پادشاهان وامپراتوران نیز افراد زیادی وجود داشتند که خواندن نمیدانستند. امپراتور هانری چهارم را باین مناسبت که نامه‌ها را خودش میتوانست بخواند میستودند. دهقانان وصنعتکاران مطلقا سواد نداشتند وهیچکس درغم آموزش آنان نبود. برای طبقات عالی مفیدتر بود که مردم را در تیرگی جهل نگاه‌دارند.

اما کلیسا به‌روحانیان باسوادی احتیاج داشت که بتوانند درکلیساها بخوانند وبشرایندو وجوب اطاعت ازاربابان وسرکردگان‌را به‌خلق موعظه کنند.

بعلاوه امپراتوران وپادشاهان‌به‌باسوادانی‌احتیاج داشتند که کارهای‌آنان را تنظیم‌کنند، فرمان‌ها ودستورات را به دیوانخانه بنویسند، حساب درآمدرا نگاه‌دارند، برحسب قوانین‌شاهی قضاوت‌کنند ومقاوله‌نامه‌های سیاسی را ترتیب دهند. گذشته ازآن شهر نیز به افراد باسواد نیازمند بود.

ازاین رودراروپای قرون‌وسطی‌مدارس بوجود آمد. درطی‌قرون‌متمادی اموره‌دارس کمال وتمام‌درکف روحانیان قرارداشت.

آموزش بطورکلی درمدارس‌بزبان‌لاتین‌انجام‌میگرفت. لاتین طی مدتی‌مدید زبان‌منحصر بفرد کلیسا وادبیات شمرده میشد. این زبان برای مردم غیرقابل فهم بود و باین شکل مدرسه با زبان ویژه‌اش از تودهٔ مردم بریده بود و سواد و دانش امتیاز خاص عدهٔ معدودی بود.

تحصیل زبان لاتین برای‌کودکان کاری آسان نبود. کتاب‌های درسی مشکل ونامفهوم نوشته میشد و محتویات آنهــا را به‌زور و بشکل قالبی بذهن میسپردند. بسیاری‌چیزها را میبایست از بریادگرفت. کودکان برای‌فراگرفتن دانش رغبتی نشان نمیدادند و برای وادار کردن آنان به‌تحصیل عمده‌ترین وسیله تنبیه بدنی‌بود. در تصاویرقرون وسطی معمولا معلم را با ترکه‌ای دردست مجسم میسازند. دراین دوران عبارت‌جاری «در زیرسایهٔ ترکه زندگی کردن» بمعنای «تحصیل درمدرسه» بکار میرفت.

محصلین موظف بودند ابتدا دعاهای لاتین را ازبر یادبگیرند و پس ازآن الفبا را در برابرآنان مینهادند وخواندن ونوشتن به‌لاتین‌را به‌آنان یاد میدادند.

دانش‌آموزان علاوه براینها حساب وآوازهای کلیسا را میآموختند، واین نخستین قدم تحصیل بشمار میرفت.

قدم بعدی باصطلاح «فنون آزاد هفتگانه» بود کــه عبارت بودند از: دستور زبــان Grommaire، معانی وبیان Rhétorique (یعنی هنرخواندن‌ونوشتن به‌شیوهٔ زیبا وفصیح)، علم منطق Dialectique (درقرون‌وسطی منظورازاین کلمه بحث‌وجدل بود)، موسیقی Musique (بطور عمده آوازهای‌کلیسائی)، حساب Arithmétique، هندسهٔ Géométrie (بعبارت‌دقیقتر، جغرافی، توضیح کره‌زمین، حیوانات‌ونباتات) وستاره شناسی Astronomie. منظوراز ستاره‌شناسی بطور عمده کاه‌شناسی بود.

دانشگاهها

جنگهای صلیبی، توسعهٔ شهرهاوسفرهای تجارتی افق فکر اروپائیان راوسعت بخشید. درقرون‌دوازدهم وسیزدهم‌احتیاج به علوم افزایش یافت ودریک سلسله ازشهرهای اروپا دانشگاههائی بوجود آمدکه مهمترین آنها در شهرهای

Université بولونی[1] و پاریس بود .

در دانشگاه بولونی بطور عمده حقوق رم تدریس میشد. با رشد مناسبات پولی ـ کالائی قوانین اوان قرون‌وسطی دیگر بکار نمیخورد و باین سبب تعلیم کدزوستی نین ، که قوانین بسیاری دربارهٔ تجارت و اعتبار در آن مندرج بود، مورد توجه قرار گرفت. این قوانین برای بازرگانان ، که تصدی امور مربوط به تجارت و پول را برعهده داشتند ، ضروری بود. فئودالها نیز برای آنکه تسلط خود را بر دهقانان سرف تحکیم بخشند و آنانرا در ردیف غلامان رومی درآورند ، از این قوانین استفاده میکردند. فرمانروایان ، که قدرت مطلقهٔ امپراتوران رم را نصب‌العین خود قرار داده بودند ، با استفاده از قوانین روم قصد داشتند اعتبار خود را پایدار سازند . از اینرو دانشگاه بولونی از حمایت مخصوص امپراتوران و پادشاهان برخوردار بود و متخصصین حقوق رم که فارغ‌التحصیل این دانشگاه بودند در دستگاه حکام بعنوان مشاور دعوت میشدند .

در دانشگاه پاریس بیش از همه تعالیم دینی ـ حکمت الهی یا تئولوژی[2] ـ تدریس میشد. کلیسا حکمت الهی را از تمام علوم برتر میشمرد و به عقیدهٔ دانشمندان آنزمان علم فقط «خادم الهیات» بود .

دانشگاهها سراسر اروپا را در برگرفتند . در قرن سیزدهم در انگلستان (در اکسفورد[3] و کامبریج[4]) و در اسپانیا (در سالامانك[5]) ، و در قرن چهاردهم در چك (در پراگ[6]) ، لهستان (در کراکوی[7]) و در آلمان دانشگاههائی افتتاح شد . در پایان قرن چهاردهم در اروپا بیش از چهل دانشگاه وجود داشت .

هر دانشگاه شامل چند دانشکده بود . محصل ابتدا وارد دانشکدهٔ کوچکتری میشد که در آن میبایست «فنون آزاد هفتگانه» را فراگیرد و سپس یکی از دانشکده‌های بالاتر ـ الهیات ، طب یا حقوق ـ را انتخاب میکرد . این دارالعلمها وضع محقری داشتند : محصلین در حالیکه روی زمین نشسته بودند به معلم گوش میدادند ، در زمستان زیر خود کاه پهن میکردند ، کتاب بسیار اندك و بعلت گرانی قیمت برای اکثر محصلین غیرقابل‌حصول بود ، و باین سبب از تقریرات معلمین یادداشت برمیداشتند و بسیاری از مطالب را نیز بخاطر میسپردند . در کار تعلیم مباحثه ، یعنی گفتگوی عالمانه میان محصلین ، نقش عمده‌ای بازی میکرد . این مباحثات با شدت و حرارت انجام میگرفت و غالبا به مشاجره منتهی میشد . باین‌مناسبت لازم می‌آمد که گاهی مباحثه‌کنندگان را با موانعی از یکدیگر دور نگاه دارند شرکت‌کنندگان در مباحثات میکوشیدند تا با محفوظات و اطلاعات خود و با دلایل هوشمندانه و دقیق بر حریف غالب آیند .

علوم قرون وسطائی

مفهوم دانش در آن زمان با دوران ما بکلی متفاوت بود . دانش آنروزی در دست کلیسا بود و از اینرو هرآنچه مذهب میآموخت حقیقت مطلق شمرده میشد . مقامات مذهبی تقریبا فقط از تألیفات بعضی از نویسندگان قدیم مانند ارسطو استفاده میکردند . و دانشمندان آنروز در آموزشهای

---

1 - Bologne 2 — Théologie 3 — Oxford 4 - Cambridge
5 — Salamanque (Salamanca به اسپانیائی)
6 - Prague (Praha به زبان چك) 7 — Cracovie (Crakow به لهستانی)

خویش ازاین‌پا فراتر نمیگذاشتند و بجای جستجوی‌حقایق به احتجاجات دورودرازوبی‌سرانجام دست میزدند . دانش آن زمان درغم این نبودکه به علوم جدید بپردازد وچون کورکورانه از مقامات مذهبی تبعیت‌میکرد و درعوض تحقیق به احتجاج میپرداخت نام « اسکولاستیك»[1] بخود گرفت .پیروان‌مکتب‌اسکولاستیك به احتجاجات‌خود اغلب به‌شکل یك‌بازی با منطق‌مینگریستند ومیتوانستند دربارهٔ هرموضوعی به مباحثه‌ای بی پایان و گاه (ازنظرما)بسیارعجیب‌دست‌بزنند. فی‌المثل میگفتند:«آیاخدا میتواند بیش از آنچه‌که میداند بداند »(به نظردانشمندان‌مسیحی خداوند برهمه چیزعالم وقادر است) . هدف اصلی مکتب‌اسکولاستیك اثبات حقانیت کلیسای کاتولیك‌بود . یکی‌ازبرجسته‌ترین‌پیروان‌این مکتب در قرون‌وسطی توماس‌داکن[2] استاددانشگاه پاریس بودکه درقرن سیزدهم میزیست .

دانش اروپا در آنزمان گامهای اولیه را برمیداشت و مردم هنوز دربارهٔ پدیده‌های طبیعت اطلاعات خطائی داشتند . درقرن سیزدهم اروپائیان به سفرهای دورودراز دست زدند و برخی افراد متهور خود را به آسیای میانه ، مغولستان وچین رساندند . مارکوپولو[3]ی ونیزی زمانی دراز دردستگاه خان مغول مقیم بودو به فرمان او بـه‌چـین وکشورهای شرق‌سفر کـرد و یادداشتهائی دربارهٔ سفرهای‌خود بجا گذاشت. در یادداشتهای جغرافیائی اوضمن اطلاعات‌دقیق، افسانه‌هائی نیزدربارهٔ کشورهائی نوشته شده‌که در آن‌جاها موجودات‌عجیب‌الخلقهٔ نیمه انسان ــ نیمه غول زندگی میکنند . دریکی از این یادداشتها که دربارهٔ دنیا نوشته شده‌از موریتان‌های[4] حبشی نام برده شده که دارای‌چهارچشم میباشندو بهمین‌سبب‌در تیراندازی مهارت‌خارق‌العاده‌ای دارند . دریادداشت دیگری حکایت شده است که‌در هندوستان مردمی زندگی میکنندکه سرشان شبیه سرسگ است و هنگام حرف زدن بیکدیگر پارس میکنند . دانشمندان قرون‌وسطی‌زمین را صفحهٔ گردی‌میپنداشتند که در آب شناور است وگمان میبردند که آسمان برچهار ستون‌استوار شده است . اینان نظریهٔ کروی شکل‌بودن زمین را بی‌معنی میدانستند و بنظرشان می‌آمد که در اینصورت مردمی‌که در طرف دیگرزمین‌بسرمیبرند بایستی‌هنگام‌راه‌رفتن پاهاشان بطرف‌آسمان باشد . اما حتی درقرن سیزدهم‌تنی‌چند از دانشمندان،که با تعالیم‌بطلمیوس‌آشنا بودند، از نظریهٔ کروی شکل‌بودن زمین دفاع میکردند . امااینان نیز تصور میکردند که زمین‌مرکزجهان است و خورشید و ثوابت و سیارات بدورزمین میچرخند .

دانشمندان قرون‌وسطی تحت تأثیر نویسندگان باستان معمولا اطلاعات واقعی خود را با توهمات افسانه‌آمیز می‌آمیختند .

دانشمندان قرون‌وسطی این نظریه را نیز از اعراب اقتباس کرده بودند که سیارات برحسب مقامشان در آسمان برسرنوشت انسانها تأثیردارند،و میکوشیدند ازروی‌وضع‌ستارگان‌از آینده‌خبردهند . این‌نظریهٔ‌پیشگوئی ازروی‌ستارگان بعدها بصورت یك دستگاه Système تکامل یافت و ستاره شناسی نام‌گرفت .

---

1 — Scolastique 2 - Saint Thomas d'aquin 3 - Marco Polo

4 - Mauritans

دانشمندان قرون‌وسطی درشیمی بیش ازهرچیز به کیفیت مرموزفلزات علاقمندبودندوتصور میکردند که بافعل و انفعالات مختلف میتوان فلزهای ساده را بطلا ویا نقره مبدل کرد . این تعالیم بنام کیمیاAlchimie خوانده شد .

تسلط کلیسا مانع رشد آزادانهٔ علوم بود . کلیسا تحقیقات علمی آزاد را برای اقتدار خویش خطرناك میدید و از این‌رو دانشمندانی راکه‌درجستجوی‌راههای جدید دانش بودند مورد تعقیب قرارمیداد .

روجر بیکن

درمیان دانشمندان قرون وسطی مغزهای متفکری پیدا شدند که میکوشیدند با معتقدات و کشفیات تازه برغنای دانش بیفزایند . راجربیکن[1] کشیش انگلیسی در قرن‌سیزدهم میآموخت‌که‌دانش‌واقعی باید برپایهٔ استقراء و تجربه قرار داده شود .

بیکن در این اندیشه بود که علوم رادر خدمت‌فنون‌وصنایع بگمارد ، ماشین‌هائی بسازدکه کشتی‌ها و ارابه‌ها را حرکت دهد یا درفضا به پرواز درآید ، او اختراع ذره‌بین‌وتلسکوپ‌را پیش‌بینی میکرد وروی‌باروت تجربیاتی بعمل آورد . بیکن ازطرف کلیسا محکوم وزندانی‌شدو چهارده سال در آنجا بسربرد و هنگامی‌که بپروفرتوت شده بود آزادگردید و پس از آزادی دیری‌نپائید‌که درگذشت .

معماری

کلیسا برروی هنرقرون‌وسطا نیز تأثیری‌عظیم بجای نهاد. بزرگترین وزیباترین‌بناها همان نمازخانه‌ها Cathedral بودند . در اوایل‌قرون وسطی هنر ساختمانی به انحطاط گرائید ولی حتی در زمان شارل کبیر معماران تقلید از سبك رومی را آغاز کردند . طی قرن دهم تا دوازدهم در نزدیکی دیرها و شهرهائیکهٔ محل زندگی اسقفها بود کلیساهای بزرگی ایجاد شد . معابد بزرگ و با عظمت و ادعیهٔ مطنطن و پرشکوه همراه با موزیك و آواز دسته جمعی میبایستی براذهان مردم اثر بگذارد و آنانرا مجذوب کلیسا کند .

درقرون دهم تا دوازدهم در ساختمان‌بناهای سنگی هنوز مهارتی بکارنمیرفت .بناها اغلب زمخت و جسیم بود و در آنها کوهی از مصالح بکار میبردند چنانکه با دیوارهای عریض ، پنجره‌های باریك و ستونهای ستبر وزمخت خودبیشتر به قلعه شباهت داشتند . صفت ممتاز معابد قرنهای دهم تا دوازدهم طاقهای گنبدی بود که از رومیها اقتباس شده بودو شیوهٔ معماری‌آن رومی[2] نامیده میشد . معابد با حجاریهای بیقواره‌ای که رنگهای تندی داشت‌تزیین یافته بود .

درپایان قرن دوازدهم در شهرهای شمالی فرانسه سبك جدیدی بوجود آمدکه بعدها نام گوتیك[3] بخود گرفت . این سبك از فرانسه به تمام کشورهای اروپا راه پیدا کردورواج یافت. از اینزمان هنرساختمانی پیشرفت‌کرد ، در شهرها اصناف ساختمانی پیدا شد و بنایان تعلیمات تخصصی فرا میگرفتند .

بناهای گوتیك از بناهای سبك رومی‌ظریف‌تربود. در آنها پنجره‌های عریض‌باشیشه‌های

---

1 - Roger Bacon 2 - Romain 3 - Gothique

شفاف تعبیه میکردند ، ستونها باریکتر و ظریفتر شد . طاق‌های گنبدی سبك رومن به طاقهای بیضی یا هلالی شکل تبدیل یافت . عمارات بطور کلی سبك‌تر و دارای فضائی وسیعتر شدند تزیینات حجاری زیادتر و گران‌قیمت‌تر شد. پیکره‌های دوران گوتیك از حجاری‌های زمخت سبك رومن بسیار با روح‌تر و طبیعی‌تر بود . سبك گوتیك منعکس کنندهٔ فرهنگ عالیتری است که در دوران رشد و شکفتگی شهرها بوجود آمده است . از این پس دیگر نه فقط کلیساها ، بلکه عمارات بزرگ شوراهای شهری ، که با برج‌های بلند تزیین مییافت ، به سبك گوتیك ساخته میشد .

فصل یازدهم

امپراتوری و حکومت پاپ در قرن دوازدهم و سیزدهم

۱ ـ مبارزهٔ امپراتوران و پاپها در قرن دوازدهم

هوهن شتاوفن. فردریك اول باربروس

مبارزهٔ امپراتوران با پاپها در قرن دوازدهم از نو آغاز شد. در این قرن خاندان جدید هوهن‌شتاوفن [1] برار یکهٔ امپراتوری جای گرفت. یکی از افراد خاندان فردریك اول باربروس (۱۱۵۲ تا ۱۱۹۰) به قدرت امپراتوری اعتقادی بسیار راسخ داشت و معتقد بود که امپراتور وارث قدرت روم قدیم است و تمام فرمانروایان اروپا بایستی از او تبعیت کنند. اما در این زمان حتی در خود آلمان نیز امیران نیرومند فراوان بودند و اعتنائی به قدرت امپراتور نمیکردند. بویژه یکی از آنان بنام هانری لولیون [2] امیر مقتدر ساکس و باویر بود و درپنجم خاك آلمان را زیر فرمان داشت. فردریك اول میبایستی قدرت نهائی خود را در مبارزه با شاهزادگان آلمان آغاز کند و برای این کار لازم بود ابتدا به تحکیم موقعیت خویش در ایتالیا بپردازد. او در نظر داشت با استفاده از ثروت شهرهای ایتالیا قدرت خود را در آلمان و تمام اروپا بسط دهد.

مبارزهٔ فردریك اول با فئودال‌های لمباردی

فردریك اول بر آن شد که کار را از مطیع ساختن شهرهای لمباردی (شمال ایتالیا) آغاز کند. وی با استناد به قوانین روم چنین اعلام داشت: «قانون یعنی اراده پادشاه». او شهرهای لمباردی را از استقلال محروم ساخت و عمال خود را بسر آنها گماشت. تلاش فردریك اول بمنظور تحقق بخشیدن به این تصمیم موجب عصیانی شد که شهر بزرگ لمباردی ــ میلان ــ در رأس آن قرار داشت.

---

1. Hohenstaufen 2. Henri le Lion



فردریك میلان را محاصره کردو این محاصره دوسال طول کشید ولی سرانجام شهراز پای درآمدو عاجزانه تسلیم فاتحان شد . مردم میلان بعلامت انقیاد طناب بگردن انداخته درصفوف طولانی بخدمت فردریك آمدند . فردریك اهالی شهر رادر روستاهای مجاور اسکان داد و آنان را به بیگار کشیدوحکم کردتا شهررا ویران سازندوزمین راشخم بزنندکه دیگر میلان وجودخارجی نداشته باشد .

شکست فردریك اول

فردریك اول پیروزشد اما باهمهٔ این احوال موقعیت او پایدارنبود. درآلمان مبارزه بافئودالها ادامه داشت . پاپ در ایتالیا از بسط بیش ازاندازهٔ قدرت امپراتور بیمناك بود . شهرهای لمباردی تحت حمایت پان[1]ها (اربابها) اتحادیه‌ای تشکیل دادندکه دررأس آن میلان احیاء شده قرارداشت و باین ترتیب مبارزهٔ امپراتور باشهرها ازنو درگرفت. فردریك اول مجدداً به ایتالیا اردوکشید اما شاهزادگان آلمان ومقتدرترین آنان دوك هانری لولیون ازیاری وی سرباززدند . چریك های شهرهای ایتالیا درلنیانو[2] (نزدیکی میلان)در ۱۱۷۶ شکست سختی برسپاهیان فردریك وارد آوردند وفردریك خوداز اسب بزیرافتاد وبزحمت نجات یافت .

در مجمعی که در ونیز تشکیل گردید فردریك اول مجبور شد ابتدا به پای پاپ بیافتد و سپس برمسند جلوس کند . شهرهای لمباردی استقلال خود را بازیافتند.

فردریك طی سالهای بعدتوانست موقعیت خودرامستحکم سازد . او بااستفاده ازکشمکش های فئودالها هانری لولیون را از قسمت بزرگی ازمتصرفاتش محروم کرد ؛ دخترپادشاه سیسیل را برای پسر خود به زنی گرفت و باین ترتیب جنوب ایتالیا و سیسیل را برقلمرو حکومت خاندان خودافزود .

۲ـ قدرت پاپ‌ها در قرن سیزدهم

پاپ اینوسان سوم

دربار پاپها در زمان اینوسان[3] سوم (۱۱۹۸ تا ۱۲۱۶) قدرت فوق‌العاده‌ای کسب کرد . اینوسان سوم نیز مانندگریگورهفتم برای قدرت پاپها مقامی والا قائل بود . او مینویسد : « ما (پاپها) از جانب خداوند مأموریم که بر کلیهٔ خلایق و ممالك عالم حکم برانیم». وی معتقد بودکه پاپ تنها يك فرمانروای روحانی نیست بلکه باید برسلاطین نیز حکومت کند و این اندیشه را با این عبارت بیان میدارد : « همچنانکه ماه از خورشید نورمیگیرد مقام سلطنت نیز رونق و اقتدار خود را مرهون پاپ است» . اینوسان سوم نخستین پاپی است که اعلام داشت پاپ نمایندهٔ خداوند درروی زمین است .

ثروت پاپ بسرعت افزایش یافت.اینوسان سوم امر جمع‌آوری « اعانات صلیبی» راکه گویا بمنظور تدارك جنگهای صلیبی از مردم گرفته میشد مقرر داشت . دریافت این وجوهات بعدها نیز ، هنگامیکه جنگهای صلیبی قطع شد ، ازمیان نرفت.

پاپ ازروحانیان کلیهٔ کشور های کاتولیك پولهای گزافی دریافت میداشت وازآن پس پاپ با همگی معاملات پولی عمده‌ای بدست صرافان ایتالیائی انجام میدادند .

---

1 — Pan   2 - Legnano   3 — Innocent

منبع عمدهٔ عواید پاپ ها تجارت «آمرزش گناهان Indulgence » بود. عقیده براین بود که کلیسای کاتولیك میتواند معاصی گناهکاران را ببخشاید و آنانرا در آن دنیا از عذاب دوزخ برهاند.

کلیسا الواح مخصوصی بنام بخشایش آماده داشت و خرید این الواح گناهکار را از عقوبت نجات میداد. کلیسا نه تنها گناهان گذشته را در برابر اخذ پول می‌آمرزید بلکه معاصی آینده را نیز بهمین شکل می‌بخشید و باین ترتیب کلیسا با فروش این الواح پولهای هنگفتی تحصیل کرد.

پاپ با این شیوه‌ها ثروت گرانی اندوخت و دربار پاپ به مرکز حیات روحانی وسیاسی سراسر اروپای غربی مبدل شد.

جان[1] پادشاه انگلستان واسال پاپ شد وپذیرفت که خراج گزافی به او بپردازد، وبسیاری دیگر از پادشاهان واسالی پاپ اینوسان را قبول کردند. پاپ با برافروختن جنگهای فئودالی در آلمان توانست قدرت امپراتوری را تضعیف کند.

معهذا درهمین زمان تعالیمی رواج یافت که اساس کلیسای کاتولیکی را متزلزل میساخت.

بدعت های مذهبی

توده‌های زحمتکش مردم میخواستند نظام اجتماعی‌را تغییر دهند اما تکیه‌گاه نیرومند این نظام کلیسای ثروتمند و مقتدری بود که پیوسته جانب اربابان‌را میگرفت وزحمتکشان‌را بهطاعت وقبول خفت دعوت میکرد. ازاین‌رو این تقاضا بیش از پیش مطرح شد که کلیسا بایستی ثروت‌را رها کند و تعالیم خودرا تغییردهد. مخالفت با تعالیم کاتولیکی« هرزی[2] » نام گرفت و « هرزی» بمعنی انشعاب و سرباز زدن از اطاعت کلیسای حاکم میباشد.

رایج‌ترین بدعت‌ها مربوط به‌دوگروه وودوا[3] و کاتارها[4] میباشد.

تعالیم وودواها در جنوب فرانسه رواج یافت. مؤسس این فرقه ـ والدو[5] ـ تاجر بود. او ثروت خود را تقسیم‌کرد و برای موعظه بمیان پیشه‌وران و دهقانان تهیدست رفت. والدو میآموخت‌که بایستی کلیسا از مال وثروت دست بردارد و روحانیان را بخاطر انحراف ازاصول تعالیم مسیح وگردآوری ثروت سرزنش میکرد و مردم را بهمساوات و بازگشت بهزندگی سادهٔ اوان مسیحیت فرا میخواند. داعیان و مبلغان‌گروه وودوا با لباس ژنده ومندرس در شهرها و دهات فرانسه و ایتالیا سفرمیکردند تعداد پیروان والدو بسرعت افزایش یافت.

جنبش رافضی دیگری بنام کاتارها (مشتق از کلمهٔ یونانی کاتاروس Cataros بمعنی پاك) درفرانسه و شمال ایتالیا بسط یافت. کاتارها کلیسای کاتولیك و تعالیم آنرا مطلقاً مردود میشمردند و پاپ‌ها، اسقف‌ها و کشیشان را برسمیت نمیشناختند و برای خود قدیسین جداگانه‌ای داشتند.

---

1 - Jhon 2- Hérésie 3- Vaudois 4-Cathares
5- Valdo

کاتارها وودواها را درجنوب فرانسه بمناسبت شهر آلبی[۱] که مرکزعمده آنان بود آلبی[۲] مینامیدند . در فرانسه بسیاری از شهرنشینان و شوالیه‌ها به‌آلبی‌ها پیوستند و دوك تولوز[۳] از آنان حمایت کرد . فئودال‌ها قصد داشتند از این راه املاك غنی کلیسای کاتولیك را تصاحب نمایند.

پاپ انیوسان سوم برضد آلبی‌ها جنك صلیبی اعلام داشت (۱۲۰۸) . در شمال فرانسه سپاه عظیمی از شوالیه‌ها گردآمد . جنگ بیست سال دوام یافت . صلیبیان با وحشیگری باور نکردنی با رافضیان رفتار کردند ، تمام سکنهٔ شهرها را نابود ساختند . سفیر پاپ میگفت : « همه را بقتل برسانید ، خداوند در دنیای دیگر هواخواهان خود را جدا خواهد ساخت » . یعنی خداوند خودکاتولیك و رافضی‌را از یکدیگرباز خواهد شناخت . ناحیهٔ ثروتمند وپررونق جنوب فرانسه یکسره بیغما رفت و ویران شد .

کلیسا برای‌مبارزه با رافضیان محکمهٔ‌مخصوصی بنام‌انکیزیسیون[۴] تشکیل‌داد . مأموران انکیزیسیون همه‌جا رافضیان وافرادمشکوك را جستجو میکردند ، آنانرا بزندان میانداختند و در زیرشکنجه از آنان‌اعتراف‌میگرفتند. برای مجازات « بدون خونریزی» به‌قضات اختیارات اداری داده میشد و با این ترتیب خدعه‌آمیز سوزاندن رافضیان درآتش مرسوم گردید . هرجا که ظن رافضی میرفت آتش‌ها افروخته میشد و بمنظور ترساندن دیگران اعدام درملاء عام صورت میگرفت .

فرقهٔ مسکنیان

اما کلیسای کاتولیك دریافت‌که‌برای مقابله با جنبش خلق‌کشتار و شکنجه کافی نیست و در جستجوی راههائی برآمدکه مردم را بخود جلب‌کند . بااین منظور فرقهٔ‌کشیشی«مسکینان» فرانسیسکن[۵] تأسیس یافت : اعضاء این فرقه مانند وودواها پابرهنه راه میرفتند و در جامه‌ای فقیرانه سر میکردند ؛ به‌پرستاری بیماران میپرداختند و به‌محتاجان صدقه میدادند . اینان دربین‌دهقانان و پیشه‌وران موعظه میکردند و آنانرا بهاطاعت از کلیسا فرا میخواندند . فقر فرانسیسکن‌ها ظاهری بود و صومعه های این فرقه خیلی زود صاحب زمین و ثروت شدند . فقر ظاهری اینان از آن جهت لازم بودکه موذیانه در ایمان مردم رخنه‌کنند .

فرقهٔ دیگری از «مسکینان»، دومینیکن ها[۶] بودندکه هدف آنان مبارزه بارافضیان‌بود . دومینیکن‌ها وظیفه داشتندکه تعالیم الهیون‌را تدوین کنند . اینان بویژه بعنوان مفتشین عقاید شهرت یافتند ، و بخاطر تعصبی‌که دریافتن رافضیان و قلع وقمع آنان نشان میدادند خویشتن‌را «سگان درگاه حق» مینامیدند .

نه‌خرمن‌های آتش ونه مواعظ‌کشیشان هیچیك نتوانست رافضیان را خاموش سازد زیرا آنان در مبارزه علیه قدرت کلیسا از جانب توده های بی‌خبر خلق و شهرنشینان ناراضی پشتیبانی میشدند . و بجای مرتدانی‌که ازطرف کلیسا قلع‌وقمع میشدند افراد تازه‌تر بنازه‌تری سر برمیکردند .

1- Albi 2- Albigeois 3- Toulouse 4- Inquisition
5- Franciscains 6- Dominicains

علی‌رغم تمام قدرت پاپ، افزایش نفوس رافضی سقوط کلیسای کاتولیک را گواهی میداد .

فردریک دوم . سقوط خاندان هوهن شتافن

مبارزه بین پاپ‌هـا و امپراتوران در طول نیمهٔ اول قرن سیزدهم ادامه داشت .

خطرناکترین دشمن پاپ فردریک دوم [1] نوادهٔ باربروس بود . او درحالیکه سیسیل و جنوب ایتالیا را بتصرف خود درآورد هم امپراتور امپراتوری مقدس‌روم وهم پادشاه پادشاهی سیسیل بود . در زمان او پادشاهی سیسیل یکی از نیرومندترین وثروتمندترین حکومت‌های اروپا شد. فردریک‌دوم خودمختاری‌فئودال‌های سیسیل و جنوب ایتالیا را درهم شکست و به‌سلطانی بلامنازع مبدل گشت . وی ازاعراب سیسیل سپاهی دائمی بوجود آورد و ناوگان نیرومندی تأسیس کرد . فردریک دوم با کشورهای‌مسلمان شرق مناسبات تجارتی سودمندی برقرار ساخت . خزانهٔ او از مـالیات بازرگانی و انحصارهای دولتی ، که به‌سبك بیزانس ایجادکرده بود ، ثروتمند شد .

فردریك دوم میخواست سرانجام تمام ایتالیا را مطیع خود سازد و بهمین‌مناسبت به‌جنگ با پاپ‌ها وشهرهای شمال ایتالیا کشانده شد . پاپ‌ها چندین‌بار او را لعنت وتکفیر کردند اما او به‌لعنت‌ها وتکفیرهای پاپ‌ها اعتقادی نداشت و تمام فرمانروایان را بضدپاپ ، دشمن مشترك ، بهاتحاد دعوت کرد . فردریك دوم درگرماگرم جنگ ایتالیا درگذشت(۱۲۵۰) .

سلسلهٔ هوهن‌شتافن در این جدال ازمیان رفت وامپراتوران‌آلمان لاعلاج ازحکومت بر ایتالیا دست برداشتند . در آلمان شاهزادگان برای‌کسب خودمختاری کامل از جنگهای ایتالیا استفاده کردند . پس از انقراض خاندان هوهن شتاوفن‌قدرت امپراتوری در آلمان بکلی از میان رفت.

باین‌ترتیب نقشهٔ‌امپراتوران‌آلمان ـ تشکیل پادشاهی سراسراروپا ـ مخصوصاً بعلت مقابله شهرهای ایتالیاشکست‌قطعی‌یافت و آلمان‌درجریان‌این جنگها بیشتر از روزگار گذشته قطعه‌قطعه‌شد.

1- Frédéric II

فصل دوازدهم

استیلای مغولان

در همان زمان که در اروپای غربی مبارزه میان امپراتوران و پاپ‌ها جریان داشت، حوادث عظیمی بوقوع می‌پیوست که غرب را با خطرات دهشتباری تهدید میکرد: در آسیای مرکزی حکومت سترگ مغول بوجود آمده و برقسمت عمدهٔ آسیا و اروپای شرقی استیلا یافته بود.

کوچ‌نشینان آسیای میانه

قبایلی که در جلگه‌ها و دشتهای آسیای میانه میزیستند به گله‌داری اشتغال داشتند. رمه‌های اغنام واحشام وگله‌های اسب تمام ضروریات زندگی این قبایل را فراهم میساخت: از شیر وگوشت آنها تغذیه میکردند، از پشمشان نمد میمالیدند و از پوستشان تسمه، لباس و زین و برگ میساختند. احشام عموماً سراسر سال را در چرا بودند. تنها مسئله‌ای که موجب دغدغهٔ خاطر گله‌داران میشد راندن گله‌ها از چراگاهی به چراگاه دیگر ومحافظت آنها از دستبرد قبایل دشمن و جانوران درنده بود. این تغییر مکان چهارپایان درطول سال چندین بار صورت میگرفت ومردم نیز بهمراه گله‌ها و رمه‌ها کوچ میکردند. مساکن (یورت Yourte) آنان با این نقل مکان های مداوم متناسب بود. یورت‌ها را درهر نقطه‌ای به‌آسانی برپا میداشتند و به‌آسانی برمیچیدند. این یورت ها در ارابه‌هائی که بوسیلهٔ گاو یاگاومیش و یا اسب کشیده میشد حمل میگردید و غالباً آنها را برروی ارابه‌ها با استحکام خاصی تعبیه میکردند.

زندگی گله‌داران بی‌اندازه سخت بود. مصائب طبیعت، که چهارپایان را ازمیان میبرد و گله‌داران را به‌نابودی میکشاند، هجوم جانوران درنده و یورشهای قبایل مجاور ـ همهٔ اینها مرد و زن‌را مجبور میساخت که پیوسته انضباط سختی‌را رعایت کنند و برای مقابله با هر حادثه‌ای مدام آماده باشند. هرقبیله درعین‌حال بمنزلهٔ یك سازمان جنگی باانضباطی بود که تهور و بی‌باکی در آن بیش ازهرچیزارزش داشت.

دیگر مدتها بود که در میان کوچ نشینان آسیای میانه چهار پایان مال مشترك قبیله محسوب نمیشدند. در بین گله‌داران قشری از اشراف پیدا شده بود که هریك هزاران سر ... و گوسفند وصدها اسب داشتند. گروههائی ازمردان متهور و بی‌باك گرد اشراف جمع شدند. ...

بزندگی سخت و ساده قانع نبودند. کشورهائی مانند چین، هند و ایران که آسیای میانه را در خودگرفته بودند بنظر آنها بمنزله گنجینه‌ای افسانه‌ای بشمار میرفت. بقصه‌هائی که دربارهٔ ثروت این کشورها میشنیدند با ولع گوش میدادند، ترانه‌های آنان افسانهٔ غارت کشورهای ثروتمند بیگانه و تأسیس دولتهای کاملی از کوچ نشینان بی‌باک را پیوسته زنده نگاه میداشت.

اشراف قبایل منفرد و پراکندهٔ کوچ نشین برای دفاع از اراضی و گله‌های خود بمنظور جنگ و تحصیل غنایم به‌تدریج با یکدیگر متحد میشدند.

چنگیز خان و تشکیل ارتش

مردی‌که در رأس قبایل متحد مغول قرارگرفت تموچین نام داشت که درمجمع بزرگ اشراف مغول (قوریلتای) عنوان امپراتوری بدست آورد و ازآن پس او را چنگیزخان نامیدند. چنگیزخان که‌مردی بیسواد بود و جززبان قبیلهٔ خود زبان دیگری نمیدانست خیلی زود توانست استعداد خارق‌العادهٔ خود را در فرماندهی و سازمان دهی نشان دهد. او از افراد تحت فرماندهی خود یك سازمان نظامی بوجود آورد. تمام افراد ذکورمغول به‌دسته‌های ده، صد وهزارنفری تقسیم شدند. در هریك از این دسته‌ها فقط افراد یك طایفه جای‌داشتند. چنگیزخان در رأس هرواحد یکی از اشراف طایفه‌را بفرماندهی برگمارد و این مقام‌را موروثی شناخت. تمام این واحدها جزئی از واحدهای بزرگتر نظامی بودند وسپاه بطورکلی به‌سه‌قسمت تقسیم میشد: قسمت مرکزی، جناح راست یا قسمت غربی، و جناح چپ یا قسمت شرقی. انضباط سخت-که‌کوچکترین نافرمانی و ترس و ضعف‌را با کیفرمرگ مجازات میکرد - این واحدها را، که بدون آنهم زندگی کوچ نشینی آنانرا با انضباط بارآورده بود، در یك مجموعهٔ واحد متشکل ساخت.

فتوحات مغولها

نخستین اردوکشی بزرگ چنگیزخان متوجه شرق و بمنظور تصرف شمال چین بود.

این اردوکشی با اشغال پایتخت چین شمالی‌که اکنون پکن نامیده میشود پایان یافت (۱۲۱۵).

چنگیزخان درچین غنایم هنگفتی بدست آورد و پس ازآن برای جنگ با حکومت های مسلمان بسوی غرب براه افتاد. سپاه عظیم مغول در اینجا به‌دسته‌های پراکندهٔ فئودالی برخورد کرد و آنها را یك یك درهم‌شکست و پس ازتسخیر آسیای میانه و نواحی شرق ایران تا رود سند پیش تاخت. چنگیز درحالیکه سپاهیانی تحت فرماندهی جبه[1] و سابوتای[2] بشمال ایران فرستاده بود از قفقاز گذشت و به‌دشتهای جنوب روسیه نفوذ کرد وقبایل قپچاق و پالووت - ساکنین این نواحی‌را شکست‌داد و برای اولین‌بار درروی‌رودخانهٔ کالکا[4] برامیران‌ازروس غلبه‌کرد.

چنگیزخان درسال ۱۲۲۷ درگذشت اما فتوحات مغولان با مرگ او متوقف نشد. جانشینانش چین مرکزی وجنوبی‌را به‌تصرف درآوردندودرآسیای‌صغیر به‌دریای مدیترانه رسیدند لشکرکشی‌های باتو[5] - نوادهٔ چنگیزخان - برای اروپائیان بسی‌مخوف‌تر بود ز...

1- Chepe 2- Subotai 3 - Polovets 4 - Kalka
5 - Batu

پس از غلبه بر عده‌ای از امیران روس به مجارستان، لهستان و آلمان یورش برد. سپاهیان مجار، لهستانی و آلمانی درهم شکسته شدند و تنها کشمکش میان اشراف مغول بود که اروپا را نجات داد.

حکومت مغول

سلطهٔ مغول بر ملت‌هائی که میانهٔ اقیانوس کبیر تا دریای مدیترانه میزیستند بمثابهٔ وحشت‌انگیزترین بلایا تا مدتهای مدید در خاطر ملل بـاقی مـاند. در واقع اشراف مغول ملل مغلوب را بشکل بی‌سابقه‌ای باسارت کشیدند. نواحی وسیعی که به ثروت و فرهنگ خود میبالید یکباره بویرانی گرائید، شهرها و دهکده‌ها بیغما رفت و به آتش کشیده شد و سکنهٔ آنـها به اسارت در آمدند. اخذ مالیات‌های سنگین که با شکنجه و مرگ توأم بود درهمه‌جا موجب فرار گروهی اهالی میشد. زمانی دراز لازم بود تا در سرزمینهای مفتوحه شرایط مساعدتری بـرای حیات فرهنگی بوجود آید. درقرن سیزدهم و چهاردهم امپراتوری مغول بحکومت های جداگانه‌ای (اولوس) تحت حکمرانی جانشینان چنگیزخان تقسیم شده بود. مهمترین این حکومت نشین‌ها چین (امپراتوری یوان[1]) اولوس جغتای، خان نشین سیبری و حکومت قبیلهٔ طلائی بـود. نیرومندترین آنها در قلمرو سابق ایران بوجود آمد.

پایان خلافت بغداد

سپاه چنگیزخان سرزمین ایران را در هم کوبید ولی فتح آنرا بپایان نرساند. و حل این مسئله در اواسط قرن سیزدهم بوسیلهٔ هلاکوخان نوادهٔ چنگیزخان صورت گرفت. هلاکوخان آن قسمت از نواحی ایران را که هنوز بتصرف مغولها درنیامده بود فتح کرد. ودر سال ۱۲۵۸ بغداد را گرفت و آخرین خلیفهٔ و خویشان نزدیک او را بقتل رساند. مغولان به هنگام تصرف بغداد غنایم گرانبهائی به دست آوردند. در خزانهٔ خلیفه آنچنان ثروت گرانی انباشته بود که با آن میشد سپاه عظیمی بسیج کرد اما خلیفهٔ آزمند نمیخواست به گنجینهٔ خود دست بزند و تمام آن بچنگ فاتحان افتاد. هلاکوخان برای حفظ این گنجینه فرمان داد تا درجزیرهٔ واقع دردریاچهٔ ارومیه دژی تسخیر ناپذیر بنا کنند.

هلاکوخان پس از فتح بغداد روانهٔ آذربایجان شد و تبریز را پایتخت خود قرار داد.

مغولان و اروپای غربی

اروپای غربی از سلطهٔ مغولها، که یوغ سنگین خودرا برگردن عده‌ای از کشورهای آسیا و اروپای شرقی نهاده ورشد اقتصاد و فرهنگ آنها را نابود کرده بودند، رهائی یافت. اما مغولان با هجوم به لهستان و مجارستان، وحشت و اضطراب اروپای غربی را فراهم میساختند. در اثر این تهاجمات نواحی وسیعی ویران شد، عده‌ای از سکنه نابود شدند، برخی به اسارت رفتند و به بردگی فروخته شدند و برخی دیگر سر به جنگلها نهادند تا از جنگ سواران مخوف صحراگرد نجات یابند. تنها مبارزات قهرمانانهٔ ملتهای روس[2] واوکراین[3] با حکومت‌های مغول ــ قبیلهٔ طلائی که بعداً به خان نشین‌های متعددی تجزیه شد ــ بود که اروپا را از این یورشهای وحشت‌زا نجات داد.

---

1 - Yuan 2 - Russ 3- Ukraine

فصل سیزدهم

فرانسه در قرن دوازدهم تا پانزدهم

۱ ـ فرانسه در قرن دوازدهم و سیزدهم ـ تحکیم قدرت سلطنت

تضعیف قدرت سلطنت در زمان کاپسین‌ها

در ابتدای قرن دوازدهم فرانسه فقط بظاهر پادشاهی واحدی را تشکیل میداد ولی در حقیقت به نواحی فئودالی خودمختار چندی (دوک نشین‌ها و کنت نشین‌ها) تجزیه شده بود. مهمترین این نواحی عبارت بودند از فلاندر[1] درشمال، نورماندی[2] و برتانی[3] و آنژو[4] درغرب شامپانی و بورگنی[5] در شرق، آکیتن[6] ودوک نشین تولوز در جنوب. هریك از این نواحی از ملك سلطنتی کاپسین‌ها کم و بیش وسیع‌تر بود. شهرهای عمده متعلق به شاه پاریس و ارلئان[7] بود. تمام دوک‌ها و کنت‌ها فقط اسماً واسال شاهان کاپسین بودند ولی درواقع آنان در نواحی خود حکومت‌های کاملاً مستقلی داشتند و پادشاه با هیچ وسیله‌ای نمیتوانست آنانرا به اطاعت از خود وادار سازد. کاپسین‌ها حتی در املاك خود نیز نمیتوانستند واسالهایشان را به تبعیت از خود مجبور کنند. واسال‌های شاه قلاع مستحکمی میساختند ودر شوارع عمومی به غارت میپرداختند، بطوریکه خود پادشاه نیز مجبور بود در قلمرو خویش به همراه گروههای مسلح نیرومندی حرکت کند.

تمام کار و سیاست اولین کاپسین‌ها درمبارزهٔ پایان ناپذیر با واسالهای نافرمان و دست اندازیهای جزئی بمنظور توسعهٔ املاکشان خلاصه میشود. این پادشاهان دراینگونه موارد حتی بعضی اوقات اصول را نیز زیرپا میگذاشتند. برای مثال میگویند که یکی از آنان ـ فیلیپ[8] اول (۱۰۶۰ تا ۱۱۰۸) ـ بازرگانان ایتالیائی راکه با مال‌التجاره به بازار مکاره میرفته‌اند غارت کرده است.

1- Flandre 2- Normandie 3- Bretagne 4- Anjou
5- Bourgogne 6- Aquitaine 7- Orleans 8- Philippe

توسعهٔ شهرها و بازرگانی. تقویت کاپسین‌ها

اما در قرن دوازدهم قدرت کاپسین‌ها افزایش یافت. رشد شهرها و توسعه بازرگانی به این امر کمک کرد زیرا املاک سلطنتی موقعیت جغرافیائی ممتازی داشت؛ راههای عمدهٔ بازرگانی شمال و مرکز فرانسه برروی رودخانه‌های سن [1] ولوار [2] از این منطقه میگذشت. توسعهٔ تجارت کاپسین‌ها را ثروتمند ساخت زیرا آنان از کالاهای وارداتی و صادراتی حق‌العبور میگرفتند. بعلاوه شهرها متحد نیرومند پادشاه شدند. در این زمان مبارزهٔ خونین کمون‌های شمال فرانسه با سنیورها درگیر بود. پادشاهان در این مبارزه به حمایت شهرنشینان برخاستند و بدینوسیله قدرت سنیورهای نیرومند را تضعیف کردند. شهرها نیز درازای این حمایت با نیروهای جنگی خود به پادشاهان یاری نمودند. متحد دیگر پادشاه روحانیان بودند. کلیساها و صومعه‌های ثروتمند از دست اندازیهای فئودال‌ها دررنج بودند و از این‌رو پادشاهان را درمبارزه بضد آنان کمك میکردند. کلیساها و صوامع خزانهٔ تهی شاه را با پول خود انباشتند و از املاك خود نیروهای چریکی برای تقویت سپاه پادشاه اعزام داشتند. پادشاه با کمك شهرها و روحانیان توانست قدرت خود را در املاکش استحکام بخشد. اینك دیگر پادشاهان در صدد برآمده بودند که فئودال‌های بزرگ فرانسه ــ دوك [3] ها و کنت‌ها ــ را مطیع خویش سازند.

حکومت پلانتاژنه

اما در نیمهٔ دوم قرن دوازدهم برای پادشاهان فرانسه رقیبان نیرومندی پیدا شدند. درکنار املاك آنان حکومت بزرك پلانتاژنه‌ها [4] بوجود آمد. دوك‌های آنژو که به پلانتاژنه ملقب بودند به جز آنژو، قسمت غربی فرانسه و سواحل اقیانوس اطلس در دست آنان بود.

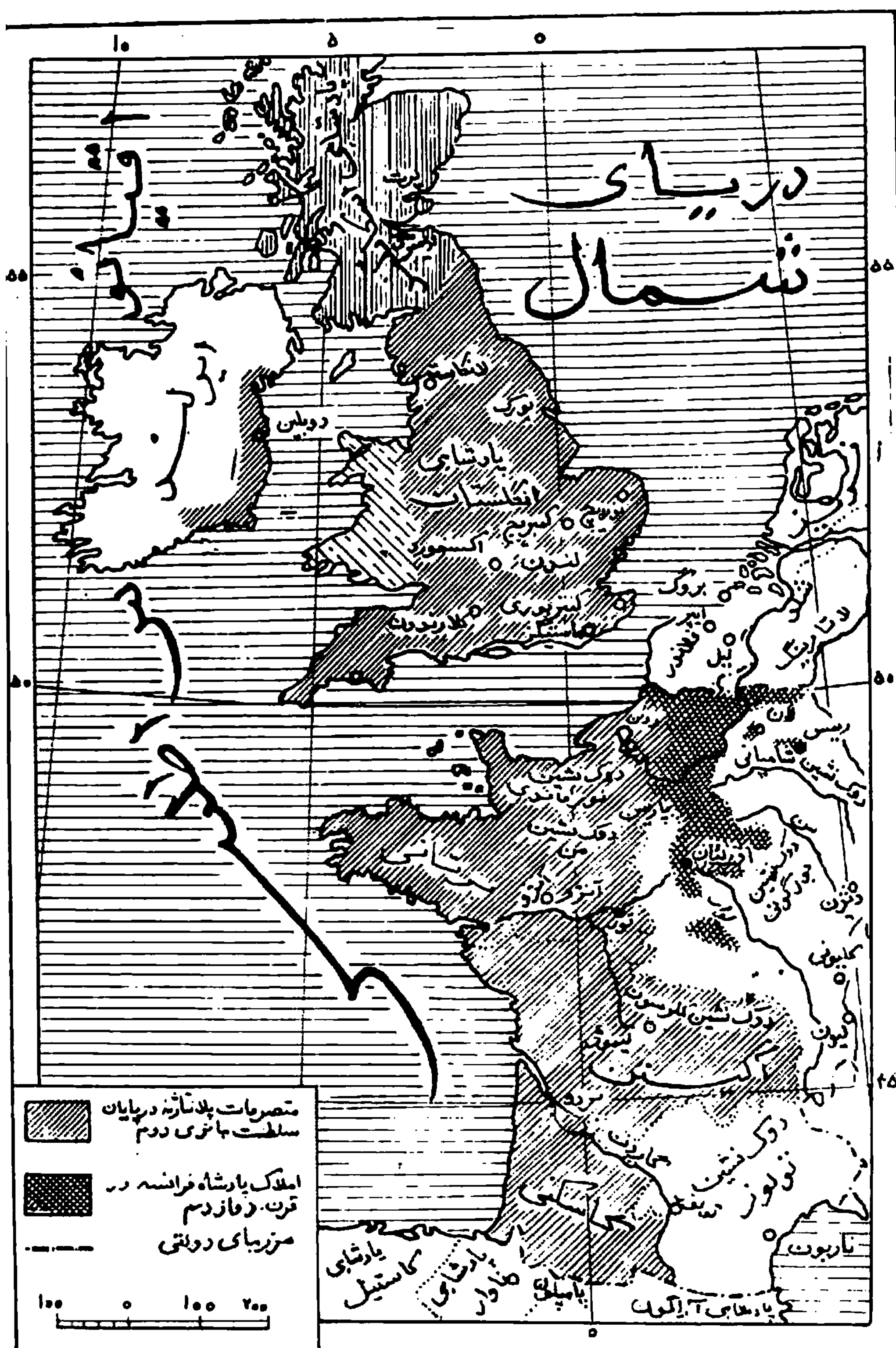
درسال ۱۱۵۴ دوك آنژو، هانری پلانتاژنه [5]، به پادشاهی انگلستان رسید. اینك دیگر املاك پلانتاژنه‌ها از املاك پادشاه فرانسه شش بار وسیعتر بود.

اما ضعف پلانتاژنه‌ها در آن بود که واسال‌های آنان در فرانسه از ایشان فرمان نمیبردند و میکوشیدند حمایت پادشاه فرانسه را بخود جلب کنند. بعلاوه پلانتاژنه ها مجبور بودند با فئودال‌ها و شهریان انگلستان مبارزه کنند. کاپسین‌ها برای تصرف املاك پلانتاژنه‌ها درفرانسه از این موضوع استفاده کردند.

فیلیپ دوم اگوست و جنگ با پلانتاژنه

فیلیپ دوم اگوست پادشاه فرانسه (۱۱۸۰ تا ۱۲۲۳) قسمت عمدهٔ املاك پلانتاژنه‌ها را در شمال و مرکز فرانسه، از جمله آنژو و نورماندی را بتصرف درآورد. هنگامیکه ژان‌سان‌تر، پادشاه انگلستان، درصدد آمد که بیاری امپراتور آلمان این اراضی را بازپس بگیرد فیلیپ دوم اگوست سپاه او را درهم کوبید و سپس امپراتور آلمان را نیز دربووین [6]، درفرانسه، شکست داد (۱۲۱۴). این پیروزی نمایان تسلط او را بر این اراضی مسلم ساخت و اینك دیگر برای پادشاه انگلستان فقط در جنوب غربی فرانسه املاکی باقی مانده‌بود. چیزی نگذشت

1- Seine 2-Loire 3-Duc 4-Plantagenêts
5. Henri Plantagenêt 6. Bouvine



متصرفات پلانتاژنه

که دوك نشین ثروتمند تولوزنیز، که شوالیه‌های شمال فرانسه به‌بهانهٔ «جنك صلیبی» برضد آلبیژوئن‌ها آنرا اشغال کرده بودند، به‌املاك پادشاهی ملحق‌شد.

به‌این ترتیب املاك سلطنتی به‌دریای مدیترانه راه یافت وازهر یك از املاك فئودالی خود مختارفرانسه چندین باروسیع‌ترشد.

اصلاحات قضائی لوئی نهم

درزمان لوئی نهم[1] (۱۲۲۶ تا ۱۲۷۰) ــ نوادهٔ فیلیپ‌دوم ــ برای تثبیت قدرت سلطنت اقدامات مهمی بعمل آمد.

مهمتر ازهمه اصلاحات قضائی بودکه از راه آن میخواستند قدرت قضائی فئودال‌هارا تضعیف ومحاکم سلطنتی‌را تقویت‌کنند. لوئی نهم‌مقررداشت‌که درمورد آراء صادره ازمحاکم فئودال‌ها میتوان به‌محاکم سلطنتی شکایت برد رسیدگی به‌اموری‌همانند قتل، غارت، حریق عمدی و تقلب درپول ازصلاحیت محاکم فئودالی خارج‌شدومنحصراً در اختیار محاکم سلطنتی قرارگرفت.

لوئی نهم اغلب‌شخصاً به‌امورقضائی رسیدگی میکرد، شکایات علیه فئودال‌های بزرگ را می‌پذیرفت وآنانرا مجبورمیکردکه به‌تصمیمات‌اوتن‌دردهند. این‌امر نارضائی‌بارون[2]‌های بزرگ را برمیانگیخت اماشوالیه‌های‌کوچك، روحانیان وشهرنشینان ازپادشاه پشتیبانی میکردند.

لوئی نهم‌قضاوت‌ازطریق جنگ تن‌به‌تن را، که درمحاکم فئودال‌هاغالباً اموررا بوسیلهٔ آن‌حل وفصل میکردند، ازمحاکم خودبرانداخت.

۲ ـ فیلیپ‌چهارم لوبل وپیدایش اتاژنرو

فیلیپ‌چهارم و پاپ بنیفاس هشتم

فیلیپ[3] چهارم(۱۲۸۵ تا ۱۳۱۴)ــ نوادهٔ لوئی یازدهم ــ یك رشته نواحی جدیدی را به املاك سلطنتی ملحق ساخت و مهمترین آنها دوك نشین‌شامپانی بودکه بخاطر بازارمکاره‌اش شهرت داشت. فیلیپ برآن شدکه دوك‌نشین ثروتمندفلاندر را تصرف‌کند امابهادران اواز صنعتکاران فلاندر شکست خوردند. فیلیپ برای جنگ‌های خود به‌پول زیادی احتیاج داشت واین‌احتیاج دائمی به پول اورا به‌کشمکش باپاپ‌بنیفاس[4] هشتم‌کشاند. بنیفاس هشتم مانند اینوسان سوم میکوشید بهر‌طریق برقدرت پاپ بیافزاید و بیش‌ازهرچیزدراندیشه افزایش عوایـد خودبود، پاپ روحانیان راازپرداخت مالیات املاك کلیسا به‌شاه برحذرداشت، شاه‌نیزمتقابلا صدورطلاو نقره راازفرانسه بایتالیا ممنوع کرد ودرنتیجه پاپ دیگرنمیتوانست از حوزهٔ روحانیت فرانسه عوایدی دریافت دارد.

کاربه‌آنجا کشیدکه پاپ شاه‌را تکفیرکرد ودرعوض شورای سلطنتی نیز پاپ را رافضی خواند. سفیرانی به‌ایتالیا اعزام شدندکه پاپ‌را معزول سازند. فئودال‌های قلمـرو پاپ‌که از سیاست جبارانهٔ بنیفاس هشتم ناراضی بودند به‌آنان ملحق شدند. فرستادگان فیلیپ پاپ را در شهرآنان یی[5] نزدیك رم(که مقر تابستانیش درآنجابود) یافتند وتهدید وناسزا نثارش کردند.

1- Louis IX 2 -Baron 3-Philippe
4 -Boniface 5 -Anagni

پیرمرد سرسخت نتوانست این تحقیر را تحمل کند و بزودی درگذشت. فیلیپ چهارم موفق شد که یکی از روحانیان فرانسه را بنام کلمان[1] پنجم بعنوان پاپ برگزینند. کلمان پایتخت پاپ را از رم به آوینیون[2] درسرحد فرانسه منتقل کرد. پاپها درحدود هفتاد سال (۱۳۰۸ تا ۱۳۷۸) دراین محل اقامت گزیدند، انقیاد پادشاه فرانسه را پذیرفتند و آلت بلااراده وگوش بفرمان او شدند.

اتاژ نرو

پادشاهان فرانسه درمواقع خطیر از سنیورهای بزرگ و روحانیان عالیمقام شورائی تشکیل میدادند. فیلیپ چهارم نمایندگان شهرها را نیز بهاین شورا فراخواند زیرا بازرگانی شهرها درآن زمان به نیروی عمدهای مبدل شده بود و امکانات پولی وسیعی دراختیار داشت. پادشاه این مجمع را برای نخستین بار درسال ۱۳۰۲، یعنی درآن هنگام که باپاپ کشمکش داشت، تشکیل داد. باین شکل در فرانسه اتاژ نرو[3] یعنی مجمع نمایندگان سه گروه ــ روحانیان، اشراف وشهریان ــ بوجود آمد. اتاژ نرو نمایندهٔ کلیه سکنهٔ فرانسه نبود و بزرگترین قسمت مردم ــ دهقانان ــ هیچگونه سهمی درآن نداشتند. از شهرها فقط بازرگانان متمکن دراتاژ نرو شرکت میکردند وقسمت اعظم اهالی شهر از انتخاب دراین مجمع محروم بودند. هریك ازاین سه گروه جدا ازگروههای دیگر درباره امور بحث میکردند ورأی میدادند وفقط برای شور نهائی وتهیهٔ پاسخ شاه دریك جلسهٔ مشترك شرکت میجستند. اما دراینجا نیز هرگروه مجبور نبود تصمیمات گروههای دیگر را بپذیرد. کار اصلی اتاژ نرو اخذ تصمیم دربارهٔ مالیات بود. درفرانسه مالیات معین وثابتی وجود نداشت وپادشاه هربار مجبور بود رأی مجمع را بطلبد. اعضاء اتاژ نرو این موضوع را مورد استفاده قرار میدادند وفقط بشرطی حاضر میشدند دربارهٔ مالیات رای موافق بدهند که شاه فرمانی بنفع آنان صادر کند. اما در میان گروههای اجتماعی هم آهنگی وجود نداشت. شهرها با اشراف وروحانیان خصومت داشتند، واین امر مانع ازآن بود که اتاژ نرو بتواند دراداره کشور نفوذ وسیعی داشته باشد.

۳ ــ فرانسه درقرن چهاردهم وآغاز جنگ صدساله

جنگ صد ساله

درسال ۱۳۲۸ خاندان کاپسینها منقرض شد وفئودالها فیلیپ والوا[4] را، که یکی از بستگان خاندان کاپسینها بود، برتخت نشاندند. ازسال ۱۳۳۷ میان فرانسه وانگلستان جنگ طولانی متناوبی آغاز شد که تاسال ۱۴۵۳ ادامه یافت وبنام جنگ «صدساله» Guerre de cent Ans خوانده شد. پادشاهان فرانسه میکوشیدند ناحیهٔ صنعتی وپرثروت فلاندر را، تنها ناحیهای که هنوز جزو املاك سلطنتی نشده بود، بهچنگ آورند. اما انگلیسیها نمیتوانستند این دستاندازی را تحمل کنند زیرا شهرهای صنعتی فلاندرخریدار عمدهٔ پشم انگلستان بود وصدور پشم ازانگلستان منافع کلانی برای پادشاه وفئودالهای این کشور دربرداشت. انگلیسیها ازاین میترسیدند که تسلط پادشاهان فرانسه

1 — Clement 2 — Avignon 3 — États Géneraux
4 — Philippe De Valois

بر فلاندر آنان را از این منافع محروم سازد . صاحبان ثروتمند کارخانه‌های ماهوت که برشهرهای فلاندرحکومت میکردند علاقمند بودند که از انگلستان پشم تهیه کنند. آنان از تسلط فرانسویان بیم داشتند و از این جهت با انگلیسیها متحد شده بودند . اتحاد با شهرهای ثروتمند فلاندر تکیه‌گاه مالی بزرگی برای انگلیسیها بوجود آورد . قوای عمدهٔ انگلیسیها از پیاده نظام‌مزدور تشکیل میشد و دارای انضباطی عالی بود . سواران چریك فرانسه با انضباط آشنائی نداشتندو برای عملیات گروهی و هماهنگ تعلیم نیافته بودند .

فتوحات انگلیسیها

به اینمناسبت نبرد با انگلیسیها بود . اینان در سال ۱۳۴۶ سپاه فرانسه را در کرسی[1] درهم شکستند . نتیجهٔ جنگ را کمانداران انگلیسی تعیین کردند . تیرهای دور پرواز آنان تا مسافت سیصدو پنجاه متر برد داشت . سواران فرانسوی پیاده نظام خودی رازیر سم اسبان میگرفتندو بصورت تودهٔ بی نظمی بسوی سپاه انگلستان میشتافتندو در اینموقع کمانداران انگلیسی از مسافت نزدیك آنـانرا تیر باران میکردند .

فرانسویان هزار و پانصد سواراز دست دادند و حال آنکه تلفات انگلیسیها فقط سه سوارو چهل کماندار بود . نبرد کرسی برتری دستجات سپاهی با انضباط و فرمانبردار را برسواران شجاعی که فاقد انضباط بودند و برای عملیات گروهی وهماهنگ تعلیم ندیده بودند نشان داد .

فرانسویها یك بار دیگر در پواتیه[2] شکست سنگین‌تری را متحمل شدند (۱۳۵۶) . در این نبرد بسیاری از سواران فرانسه یا کشته شدندو یا بهاسارت رفتند.

۴ - شورش اتین مارسل وژاکری

احضار اتاژنرو

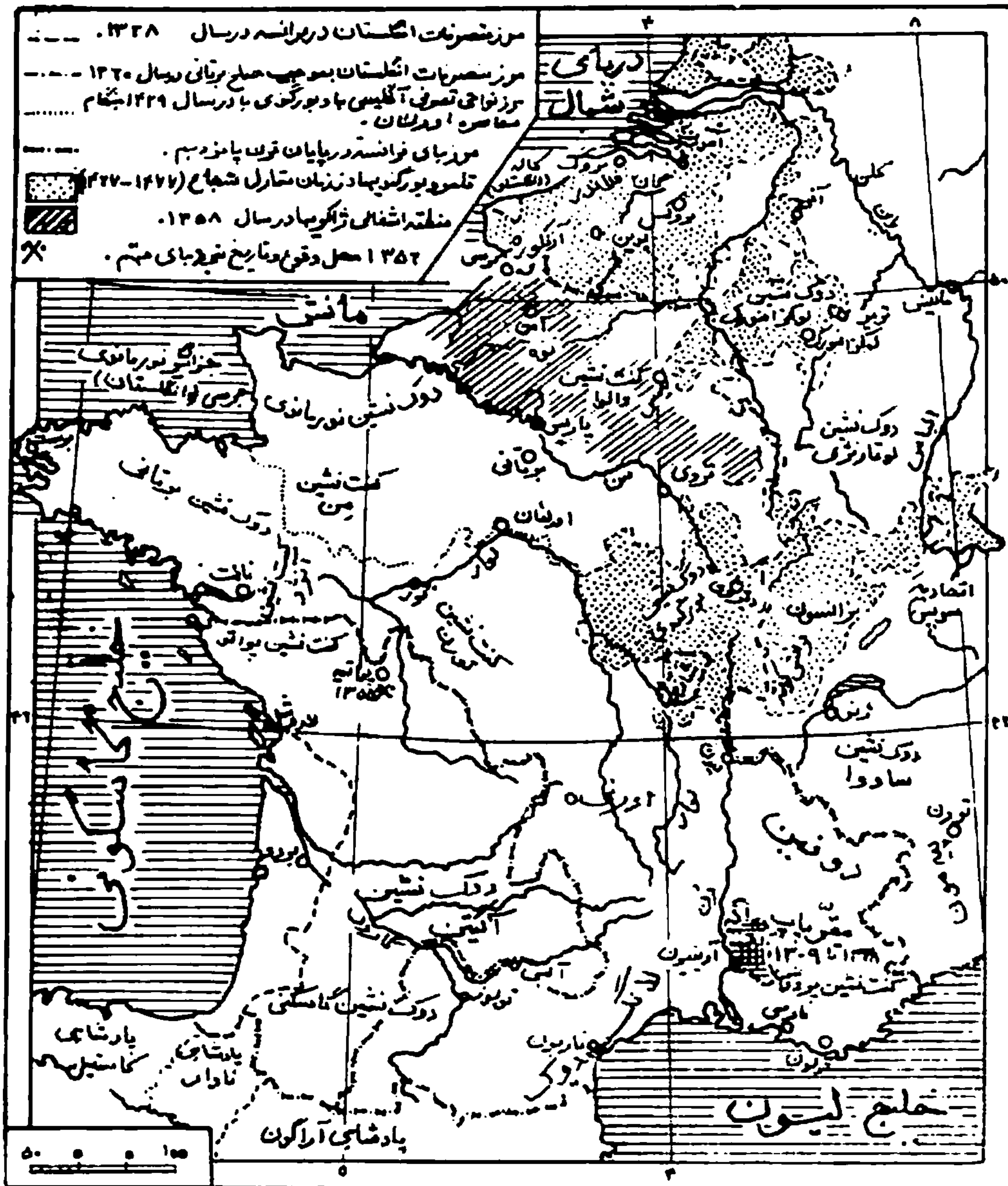
شکستهای نظامی نارضائی عمومی را در فرانسه بضد سلطهٔ شاه برانگیخت. نه تنها دهقانانی که دراثر جنگ خانه خراب شده بودند ، بلکـه شهرنشینان نیز بعلت ازهم گسیختگی تجارت ابراز نارضایتی میکردند. ژان او بن[3] در پواتیه بدست انگلیسیها اسیر شد و پسراو شارل[4] در رأس حکومت قرار گرفت . شارل برای تهیهٔ وسایل ادامهٔ جنگ لازم دید اتاژنرو را احضار کند . در این اتاژنرو، که در پاریس اجتماع کرد ، اکثریت با شهرنشینان ناراضی بود . اتاژنرو میخواست که امردفاع از حکومت به او واگذارشود و مامورین خاطی شاه تحت تعقیب قرارگیرند . شارل بلافاصله اتاژنرو را تعطیل کرد اما در همین هنگام مردم پاریس به رهبری اتین مارسل[5] ، که رئیس صنف تجار بود ، ضد حکومت قیام کردند .

شارل مجبورشد دوباره اتاژنرو را دعوت کند . در این مجمع شهرنشینان رجحان بازهم بیشتری داشتندوشارل بنا به اصرار مجمع « فرمان کبیر Grand Ordonnance »خودراصادر کرد

---

1 - Crécy 2 — Poitiers 3 — Jean le Bon 4- Charles
5 — Etienne Marcel

فرمان به اتاژنرو حق میداد که به ابتکار خود و بدون دستور پادشاه تشکیل جلسه دهد. به شورای منتخب اتاژنرو حق نظارت بر امور حکومتی و جمع‌آوری مالیات اعطا گردید و باین ترتیب اتاژنرو قدرت را بکلی در دست گرفت. شارل اجباراً تسلیم مجمع شد اما کینهٔ خویش را پنهان داشت و در انتظار فرصت مناسبی بود تا آنچه را ازدست داده بازپس بگیرد.



فرانسه از قرن سیزدهم تا قرن پانزدهم

مبارزهٔ شارل و اتاژنرو

اشراف و روحانیان با نظر خصومت به تقویت اتاژنرو مینگریستند زیرا در آن مجلس برتری با شهریان بود. درمیان خود شهرنشینان نیز یکدلی وجود نداشت، برخی شهرها از اینکه اهالی پاریس نقش مقام رهبری داشتند ناراضی بودند. مالیات‌هائی که بوسیلهٔ اتاژنرو وضع میشد سنگین بود، بیشتر

بر تهیدستان تحمیل میگردید و بشکل غیرمنصفانه‌ای سرشکن وجمع‌آوری میشد. برای تودهٔ شهری حکومت اتاژنرو بهتر از سلطهٔ پادشاه نبود .

شارل بر آن شدکه از نارضائی مردم نسبت به سیاست اتاژنرو استفاده کندو نظم‌سابق‌را بازگرداند ، ولی در این هنگام شورش تازه‌ای در پاریس درگرفت (۱۳۵۸) . شهریان مسلح بهدربار هجوم بردند و دوتن از درباریان شارل را دربرابر چشم او کشتند . شارل خود فقط بدان سبب نجات یافت‌که اتین‌مارسل در میان افتاد وکلاه‌خویش را ، که‌برنگ آبی و سرخ- علامت شورش‌پاریس-بود برسراو نهاد . شارل ازپاریس به ولایات گریخت و درباریان را گرد خود جمع‌کرد تا بسوی پاریس حرکت کند . مردم پاریس به رهبری اتین‌مارسل به تدارك دفاع پرداختند .

ژاکری

در این زمان در شمال فرانسه شورش دهقانی درگرفت . انگیزهٔ این شورش شرایط فشار وستم سرواژ، سنگینی مالیاتها و خانه‌خرابی دهقانان درزمان جنگ بود .

درقرن چهاردهم بسیاری از دهقانان موفق شدند از طریق باز خرید خود را از قید سرواژ رها سازند. سنیورها بمناسبت احتیاج مدام به پول به این‌کار رضا میدادند وحتی‌گاهی دهقانان را به زور مجبور میساختند که آزادی خود را باز خرید کنند ، اما این باز خریدتأثیر بسیار کمی‌در بهبودوضع دهقانان داشت. اراضی دهقانان‌مانندگذشته ملك اختصاصی سنیورمحسوب میشد، ودهقانان‌خودپس‌ازباز خرید هم بایستی‌عوارض‌مختلفی از بابت زمین به ارباب بپردازند. باوجود این بسیاری از دهقانان همچنان بصورت سرف باقی ماندند . سنیورها برای افزودن برعوارض دهقانی از هرپیش‌آمدی استفاده میکردند . وضع دهقانان فرانسوی بویژه‌در زمان جنگهای صدساله وخیم‌تر شد .

نه‌تنها سپاهیان انگلستان بلکه سپاهیان خود فرانسه نیز دهقانان فرانسوی را غارت میکردند . برای فرار از چنگ غارتگران هیچ پناهگاهی وجود نداشت . فئودالها نه فقط از دهقانان حمایت نمیکردند بلکه خود با افزودن برمالیاتهاخانه خرابی آنانرا تکمیل‌میکردند. برای ادامهٔ جنگ از دهقانان بهزور مالیات‌گرفته میشد. پادشاه و بسیاری از سنیورها دراین جنگ‌ها اسیر میشدند و برای باز خرید آنان پول لازم بود و این پول را نیز دهقانان بایستی میپرداختند .

دهقانان نسبت به ستم سرواژ وفئودالهای ستمکار ازکینه‌ی سوزان سرشار بودند . در یکی ازقصبات شمال فرانسه کشمکشی خونین جرقه زد ، که طوفانی آتش زا از آن شعله‌کشیدو به سرعت قسمت‌اعظم شمال فرانسه را دربرگرفت .

این قیام به ضد ستم سرواژ،که در ماه مه ۱۳۵۸ آغازشد، بنام ژاکری[1] معروف است. ژاك‌بون‌اوم [2] (صندوقچهٔ سفاهت) لقب تحقیرآمیزی بود که اشراف درباری به دهقانان داده بودند . شورش دهقانی طبق نقشه‌ای پیش بینی شده جریان نداشت و بشکل خود بخودی

1 - Jacquerie 2- Jacque Bonhomme

توسعه یافت .

دهقانان تهدید میکردندکه « اشراف را تا آخرین نفر نابود خواهند کرد ». صنعتکاران روستاها و تهیدستان شهرها نیز بدهقانان ملحق میشدند . رهبری قیام‌را گیوم‌کال[1] برعهده داشت. او سابقاً درارتش کار کرده‌و بافنون جنگی آشنا بود ، و یاران وهمکاران چندی‌داشت که‌هر یك فرماندهی گروههای دهقانی جداگانه‌ای را برعهده داشتند .

اشراف درباری که‌غافلگیر شده‌بودند درمرحلهٔ اول نتوانستند در برابر دهقانان بطور متشکل مقاومت کنند. دهقانان‌قلاع فئودالی راویران ساختند وسکنهٔ آنهارا قلع‌وقمع کردنداما گیوم‌کال دریافت که‌برای تأمین موفقیت پایدار قیام بایستی حمایت‌شهرنشینان راجلب کند.

تهیدستان شهری ازدهقانان حمایت میکردند اماثروتمندان با نظر بی‌اعتمادی وترس به آنان مینگریستند . اتین‌مارسل درصدد برآمد که‌از نیروی دهقانان درمبارزهٔ علیه‌شاه استفاده کند و باین منظور بادهقانان وارد مذاکره شدوآنها رامأمور ساخت تاقلاعی که‌مانع حمل آذوقه به‌پاریس میشدند درهم بکوبند. اما اتین‌مارسل از دهقانان شورشی بیش از سپاهیان شاه وحشت داشت، وباین مناسبت درلحظهٔ حساس بدهقانان خیانت وازکمك بآنان خودداری کردوبا این عمل‌خود جنبش دهقانی‌را بهشکست محکوم ساخت .

سرکوبی ژاکری

اشراف درباری پس‌از آنکه ازوحشت اولیه بدرآمدند دهقانان را ، که‌فاقد سلاح مناسب ونظم وانضباط کافی بودند، دردو نوبت‌به‌سختی شکست دادند . جنبش دهقانان درهم شکسته‌شد . این‌جنبش فقط دو هفته بطول انجامید . گیوم‌کال رابا خدعه باسارت دادند. اشراف درباری در حالیکه اورا بسخره « پادشاه دهاتی‌ها» میخواندند ، بجای‌تاج ، حلقه‌ای ازآهن گداخته برسرش نهادندوسپس اعدامش کردند. تصفیه‌حساب وحشیانه‌ای‌بادهقانان شورشی‌آغازشد .دهقانان راازدرخت‌میآویختند وآتش میزدند ، وآنانرا مانند درندگان وحشی درجنگلها تعقیب میکردند.بیش‌از بیست هزار تن ازآنان راکشتند ونواحی بسیاری درشمال فرانسه بکلی درهم کوبیده‌شد .

مدت کوتاهی پس‌از این‌واقعه اتین‌مارسل شب‌هنگام دریك جنگ مغلوبه بقتل‌رسیدوشارل باسپاه خویش پاریس رااشغال کرد. مردم‌که ازسلطهٔ اغنیای شهرواز مالیات‌های سنگین‌ناراضی بودند مخالفتی باشارل نشان ندادند ، وباین ترتیب قیام پاریس باناکامی بپایان رسید.

ژاکری بدان‌جهت شکست‌یافت‌که دهقانان فاقدسازمان متشکل وباانضباط‌بودند وبرنامهٔ عمل مشترکی نداشتند . درآنزمان درفرانسه هنوز طبقهٔ کارگری ، که‌بتواند قیام را رهبری و به‌پیروزی هدایت کند، بوجود نیامده‌بود . تهیدستان شهر بدهقانان یاری‌کردند ، اماعدهٔ‌آنها هنوز اندك بود ونیروی‌زیادی نداشتند. ثروتمندان شهرتنها میخواستند ازدهقانان بنفع‌هدف‌های خود استفاده برند، وبعدنیز به‌آنها خیانت کردند. قیام شهرنیز شکست خوردزیرا نتوانست با دهقانان اتحاد مستحکمی برقرار کند، ونیزاز آنرو شکست‌خورد کاشهر نشینان ثروتمندی در

1 - Guillome Cale

رأس آن قرار داشتند که‌فقط در غم منافع خویش بودند و فشار بر تهیدستان را همچنان ادامه میدادند .

۵ - فرانسه درپایان قرن چهاردهم وآغاز قرن پانزدهم

جنگ باانگلیسیها

درباریان که‌از ژاکری گرفتار وحشت‌شده بودند اکنون دیگر با تمام‌قوا بحمایت‌شاه برخاستند وباو کمک کردندتا سلطهٔ خودرا تحکیم بخشد. حکومت شاه که خود را برای ادامهٔ جنگ آماده میکرد اصلاحات مهمی‌در ارتش خویش بعمل‌آورد . سپاه نامتجانس وبی‌انضباط چریکهای سواره که ضعف وناتوانی آنان‌در کرسی وپواتیه آشکار‌شده بود جای خودرا بارتش مزدور داد .

شاه همینکه خودرا بحدکافی نیرومند احساس کردباقدرت تمام به انگلیسها حمله بردو ایالاتی راکه در‌تصرف آنان‌بود تسخیر کرد. دراین جنگ فرانسویان درمحاصرهٔ قلاع برای اولین‌بار از توپخانه استفاده کردند ، ونیز ناوگان دریائی نیرومندی راه انداختند و سواحل انگلستان رامورد حمله وغارت قراردادند . معهذااین پیروزیها برای فرانسویان ببهای گزافی تمام‌شد . اینجنگها برقراری مالیات‌های غارتگرانهٔ جدیدیرا ایجاب میکردکه بنوبهٔ خود بر نارضایتی مردم شدت می‌بخشید . درفرانسه جنبش‌های تازه‌ای آغازشد .

درقرن سیزدهم پادشاهان بهر یك‌از پسران کوچك خودقسمتی ازاملاك سلطنتی را بعنوان تیول واگذارمیکردند. باین‌ترتیب درجای املاك فئودالی قدیم‌کانون‌های سلطنتی‌جدیدی که‌بشاهزادگان تعلق داشت بوجود آمد. ازآن میان‌بویژه دوك‌نشین بورگونی رامیتوان نام‌برد کدقسمتی ازاراضی شرق فرانسه وغرب‌آلمان، ازجمله‌فلاندر وبرخی املاك‌مجاور، بهآن ملحق‌شده بود. هنری[1] پنجم‌پادشاه انگلستان بااستفاده ازاین وضع مجدداً بفرانسه حمله‌کرد ودوك‌بورگونی بهواخواهی اوبرخاست . درنبرد آزن‌کور[2] (۱۴۱۵) انگلیسها فرانسویان راشکست دادند ، پاریس را تصرف کردند ، تقریباً تمام سرزمین‌های فرانسه را درشمال رودخانهٔ لوار اشغال نمودند وشهر مستحکم اورلئان رادر محاصره گرفتند . پادشاه انگلستان خودرا پادشاه فرانسه نیز خواند.

ولی فتوحات انگلیسها پایدار نماند. اشغال اراضی فرانسه ازطرف بیگانگان انگلیسی احساسات میهن‌پرستی رادر فرانسه برانگیخت . مخصوصاً در میان دهقانان دشمنی نسبت به اشغالگران بیگانه شدیدبود . دهقانان وشهریان‌باانگلیسها بجنگ پارتیزانی پرداختند وبرای اخراج آنان ازفرانسه مجاهدت میکردند . محاصرهٔ اورلئان بوسیلهٔ انگلیسهافرانسویان را مضطرب ساخت زیرااشغال اینشهر راه‌جنوب رابروی‌انگلیسها میگشود.

ژان‌دارك

ژاندارك[3] دوشیزهٔ دهقانی‌بود کداز یکی از روستاهای مرزی مشرق فرانسه برخاسته بودو برای اولین‌بار درجنگهای اورلئان نه من ن

1 - Henri 2 - Azincourt 3 - Jeanne d'Arc

جنگجویان فرانسوی آمد. او می‌پنداشت که برای رهائی فرانسه از اسارت اجانب از جانب خداوند مأموریت دارد. ژان دارك که به مأموریت خود عمیقاً اعتقاد داشت در رأس یك گروه مأمور در فرانسه قرار گرفت. فرماندهی سپاه شاه با کمك او موفق شد روح تازه‌ای در ارتش فرانسه بدمد. ژاندارك خود در جنگها شرکت میجست و در حالیکه با دلاوری خود سپاهیان را مجذوب میساخت در نخستین صفوف به نبرد میپرداخت. انگلیسها بناچار از محاصرهٔ اورلئان دست کشیدند و فرانسویان توانستند بسیاری از شهرهای اشغال‌شده را از انگلیسها بازپس بگیرند. اما نفوذ فوق‌العاده‌ای که دوشیزهٔ روستائی در فرانسه بدست آورده بود موجب وحشت اشراف درباری گردید و از اینرو مصمم شدند خودرا از دست او خلاص کنند. ژاندارك در کومپی‌ین[1] دفاع میکرد و در نبردی که بمنظور درهم شکستن محاصرهٔ قلعه‌ای جریان داشت عقبهٔ سپاه فرانسه‌را نگاه داشته بود ولی ناگهان دروازهٔ قلعه در برابر او بسته شد و پل متحرك را برداشتند. ژاندارك بر اثر این خیانت بدست بورگوندیها اسیر شد و آنان اورا به انگلیسیها فروختند.

دربار فرانسه برای نجات ژاندارك از اسارت هیچ اقدامی نکرد. انگلیسیها اورا به محاکم کلیسا سپردند و باتهام جادوگری در آتش هیزم سوزاندند.

۶- فرانسه در قرن پانزدهم

پایان جنگ صد ساله

انگلیسیها پس از شکست اورلئان متصرفات خودرا در فرانسه یکی پس از دیگری از دست دادند دوك بورگونی که تجارت وصنعت در املاکش بر اثر جنگ صدساله بنابودی گرائیده بود از انگلیسیها دست کشید و با پادشاه فرانسه قرارداد صلح منعقد ساخت. کار انگلیسیها هرروز سخت‌تر میشد. سرانجام در سال ۱۴۵۳ صلح برقرار گشت. انگلیسیها تقریباً متصرفات خودرا درفرانسه از دست دادند وفقط شهر کاله[2] در دست آنان باقی‌ماند.

شارل هفتم ولوئی یازدهم

موفقیت‌های جنگ صدساله قدرت شاه‌را درفرانسه تثبیت کرد. در زمان پادشاهی شارل‌هفتم[3] (۱۴۲۲ تا ۱۴۶۱) درامور مالی اصلاحات مهمی بعمل‌آمد وارتش پیاده و سوارهٔ مزدور تشکیل شد و برای نگاهداری آن مالیات دائمی، که آنرا تای[4] مینامیدند، وضع گردید. اکنون دیگر برای وصول مالیات موافقت اتازنرو ضرورت نداشت، واین مجمع دیگر تشکیل نمیشد.

ارتش دائمی ومالیات دائمی بنحو قابل ملاحظه‌ای سلطهٔ پادشاه‌را تقویت کرد.

درزمان لوئی[5] یازدهم (۱۴۶۱ تا ۱۴۸۳) - جانشین شارل‌هفتم - فئودالها چندین بار برضد پادشاه شوریدند. این شورشها رادوك جنگجوی بورگونی شارل شجاع[6] رهبری میکرد. لوئی یازدهم با دشمنان خود بدسیسه وتطمیع رفتار میکرد، وازاینرو تمام دشمنان شارل‌شجاع راتا آنجاکه میتوانست علیه‌او برانگیخت وسرانجام براو غلبه یافت ودر نبرد سال ۱۴۷۷ او را از

1 — Compiègne 2 — Calais 3 - Charles VII 4 - Taille
5 - Louis 6 - Charles le Téméraire

پائدرآورد. دوك نشین بورگونی تجزیه شد ولوئی یازدهم قسمتی از آنرا تصرف کرد. لوئی یازدهم اکنون دیگر با سایر فئودالها بآسانی تصفیه‌حساب میکرد. درفرانسه فقط یك ناحیه خارج از قلمرو حکومت او باقی ماند و آن دوك نشین برتانی بود. این ناحیه نیز پس ازمرگ لوئی یازدهم بفرانسه ملحق گردید و باین ترتیب فرانسه تحت سلطهٔ پادشاه به‌حکومت واحدی مبدل شد.

لوئی یازدهم سیاستمدار حیله‌گر وبیشرمی بود؛ برای او فریبدادن مخالفان و پایمال کردن قول، قرارها هیچگونه اهمیتی نداشت. و بادشمنان خود باخشونت وحشتباری تصفیه‌حساب میکرد. معاصرانش اورا « عنکبوت جهان» میخواندند که در خفا برای صید مخالفان خود تار می‌تنند. علیل و بدگمان و کینه‌توز بود؛ اشراف را نمیتوانست تحمل کند واطراف اورا شهریان گرفته بودند. لوئی یازدهم درآخرین سالهای حکومت خود درقلعهٔ متروکی درمیان باتلاق وتحت حفاظت مزدوران اسکاتلندی بسرمیبرد.

وحدت سیاسی فرانسه ازآنجهت میسرشد که در آن کشور سدهای اقتصادی نواحی جداگانه ازمیان رفت، بازرگانی داخلی وخارجی بسط یافت و بورژوازی صنعتی وتجاری پا بعرصهٔ وجود نهاد.

دولت در پایان قرن پانزدهم فرانسه ازلحاظ اقتصادی وسیاسی متحدگردید.

ملی بسیاری از نواحی جداگانه، نواحی فئودالی وشهرها که هریك بشیوهٔ خاص خودزندگی میکردند، اکنون دیگر در یك سرزمین متحدشده بودند. درکنارلهجه‌های مختلف محلی برای سراسر کشور زبان فرانسه تکوین یافت و فرهنگ مشترك بوجودآمد. پیش از این فقط اهالی شمال فرانسه رافرانسوی مینامیدند؛ بورگونی‌ها پرووانسی‌ها، برتانی‌ها و گاسکونی‌ها خودرا فرانسوی نمیدانستند ولی اکنون دیگر ملت فرانسه بوجود میآمد.

نواحی فئودالی فرانسه که ازلحاظ اقتصادی وسیاسی ازیکدیگر جدابودند دراواخرقرن پانزدهم یك دولت ملی تشکیل دادند.

فصل چهاردهم

انگلستان در قرن دوازدهم تا پانزدهم

۱ ـ تقویت نیروی پادشاه

پادشاه و فئودالها

درسال ۱۰۶۶ انگلستان مغلوب دوك نورماندی ویلیام فاتح[1] گردید. ویلیام اراضی فئودالهای انگلوساکسون را مصادره کرد و میان فئودالهای نورماندی و فرانسوی، که در اشغال انگلستان با او شرکت داشتند، تقسیم نمود. وضع دهقانان انگلستان بمراتب وخیمتر شد. فاتحان بسیاری از دهقانان آزاد را به سرف مبدل ساختندو بدهقانان سرف بیگاری و مالیات سنگینی تحمیل کردند.

اکنون دیگردر انگلستان سلطهٔ نیرومند شاه برقرارشده بود. ویلیام املاك بسیاری را، که درحدود یك هفتم کلیهٔ اراضی انگلستان‌بود، در دست خود نگاهداشت.

ویلیام فاتح فئودالها را منقاد خود ساخت. قویاً مراقبت میکردکه نیروی جنگی خود را در حمایت او بکار برند و اجازه نمیداد که برضد یکدیگروارد جنگ شوند.

در آنزمان که فرانسه هنوز به نواحی متعددخودمختار فئودالی تقسیم میشددرانگلستان دولت واحدی درزیر سلطهٔ نیرومند شاه بوجود آمده بود.

فئودالهای مقتدر از سیاست قوی شاه ناراضی بودند و چندین‌بار، چه در زمان ویلیام فاتح وچه درعهد جانشینان او، دست بشورش زدند و میخواستند از همان خود مختاری‌که‌کنت‌ها ودوكهای فرانسه درآن زمان داشتند برخوردار باشند ولی پادشاه از شوالیه‌ها، روحانیان و شهرنشینان حمایت میکرد. آنان ازخودکامگی و ستمکاری فئودالهای بزرگ بیم داشتند و ترجیح میدادندکه «بجای صدها دم ستمکار، یکی داشته باشند». پادشاه باکمك شوالیه‌ها، روحانیان و شهریان موفق‌شد فئودالهای نافرمان را برسرجایشان بنشاند.

در سال ۱۱۵۴ تاج و تخت انگلستان به دوك آنژو هانری دوم پلانتاژنه رسید.

---

1 - William the Conqueror

اصلاحات قضائی و نظامی

ما اینک با مطالعهٔ تاریخ فرانسه قلمرو هانری دوم را در آن کشور میشناسیم ، تقریبا تمام نیمهٔ غربی فرانسه ــ آنژو نورماندی و آکیتن ـ باو تعلق داشت . او دیگر اکنون پادشاه انگلستان شده بود . هانری دوم با تکیه برشوالیه‌ها و شهریان با فئودالهای بزرگ بجنگ قطعی دست زد . بیش از سیصد قلعه که بوسیلهٔ آنها برپا شده بود ویران کرد و در بقیهٔ آنها پادگانهای سلطنتی مستقر ساخت .

درزمان هانری دوم یکرشته اصلاحات بعمل آمد که قدرت پادشاه را استحکام میبخشید ومهمترین آنها اصلاحات قضائی بود . هانری دوم میکوشید محکمهٔ پادشاهی را تقویت کند وبرای اینکار تمام شوالیه‌ها و دهقانان آزاد را مخیر ساخت که دعاوی خود را ، نه در محکمهٔ سنیور ، بلکه در محکمهٔ شاه درمعرض رسیدگی قرار دهند .

شیوه‌های قدیمی دادرسی از طریق «محکمهٔ الهی» یعنی دوئل ، آزمایش با آهن گداخته یا آب جوش منسوخ گردید . درمحکمهٔ شاهی هرعرضحالی با همراهی گواهان سوگند خورده مورد رسیدگی قرار میگرفت . آنان از میان اهالی محل انتخاب میشدند و سوگند یاد میکردند که حقیقت را بازگویند . سوگند خوردگان میبایست تمام آنچه را که دربارهٔ عرضحال مطروحه میدانستند بیان کنند ، وقضات براساس اظهارات آنان رأی میدادند . این امر درمقایسه با طریقهٔ قدیمی رسیدگی به دعاوی قدم بزرگی به پیش محسوب میشد .

اصلاح قضائی هانری دوم برای شوالیه‌های کوچک و دهقانان آزاد عامل مساعد مهمی بشمار میرفت . قضات شاهی آنان را دربرابر تجاوزات فئودالهای بزرگ حمایت میکردند . ولی اکثریت سکنهٔ انگلستان ــ دهقانان سرف یا ویلان‌ها[1] ــ مانند گذشته مجبور بودند به محاکم اربابان خویش ، که خود فئودال یا مباشرش قاضی آن بودند ، مراجعه کنند . ازآنجاکه تظلم بدربار برای همگان مقدور نبود هانری به نواحی اطراف «دادرسان سیار» گسیل داشت که بنام پادشاه احقاق حق کنند .

دراثر افزایش تعداد عرضحالهائی که در محکمهٔ شاهی مورد رسیدگی قرار میگرفت هانری دوم توانست نه تنها پایهٔ قدرت خود را مستحکم سازد بلکه برای خزانه نیز پول بدست بیاورد زیرا جریمه‌های مربوط بدادرسی بسود او دریافت میشد .

هانری دوم مجبور بود به جنگهای متعددی بپردازد . چریکهای فئودالها به کندی جمع‌آوری میشدند وانضباط آنها نیز بد بود . از اینرو هانری از فئودالها طلب کرد که بجای خدمات نظامی پولهائی که وجوه دفاعی نامیده میشد بپردازند وبا این پولها از میان دهقانان آزاد انگلیسی یا خارجی سربازهائی اجیر کرد . کماندارای انگلیسی بزودی درسراسر اروپا شهرت یافتند .

---

1 - Villans

۲ـ منشور بزرگ آزادی و آغاز پارلمان

ژان سان‌تر

هانری دوم در سال ۱۱۸۹ درگذشت و پس از وی پسرش ریچارد اول شیردل به‌تخت‌نشست. او تقریبا در انگلستان دیده نشد و تمام مدت پادشاهی‌اش در اردوکشی وجنگ بافرانسویان گذشت. اهالی انگلستان مجبور بودند بخاطر اقدامات نظامی پادشاه مالیات‌های سنگینی بپردازند.

ریچارد هنگام محاصرهٔ یکی از قلاع فرانسه کشته شد و برادر او ژان‌سان‌تر John Lockland بسلطنت رسید (۱۱۹۹ تا ۱۲۱۶). جان با پادشاه فرانسه فیلیپ‌دوم اوگوست به جنگ‌های بدفرجامی پرداخت که در اثر آن املاک پلانتازنه‌ها در فرانسه‌از دستشان خارج شد وقسمت عمدهٔ املاک خودرا درفرانسه ـ از جمله نورماندی و آنژو ـ از دست‌دادند. او برای تهیهٔ وسایل جنگ از هرکس که میتوانست بزور و تهدید پول میگرفت و بیش از همه بدریافت پول از کلیسای ثروتمند امیدوار بود ولی در اینجا با پاپ نیرومند رم اینوسان سوم برخورد کرد.

جان از شناسائی اسقف منتخب پاپ سرباززد وکلیهٔ اراضی کلیسا را در انگلستان مصادره کرد. آنگاه پاپ تکفیرش کرد، به خلع او از سلطنت حکم داد وپادشاهی انگلستان‌را به فیلیپ دوم اوگوست بخشید. فیلیپ بمنظور عزیمت به انگلستان به جمع‌آوری قوا پرداخت. فئودالهای انگلیس نیزکه از جان ناراضی بودند به فیلیپ اظهاروفاداری کردند. جان‌که‌خود را در احاطهٔ دشمنان دید بشتاب ازدر آشتی باپاپ در آمدو سوگند یادکرد که خود را واسال پاپ بداند وهمه ساله هزارلیره استرلینگ به‌او بپردازد.

شورش بارون‌ها، شوالیه‌هاوشهرها. منشور بزرگ

جان پس از آنکه با پاپ‌صلح‌کرد بر آن‌شد که با بقیهٔ دشمنان‌خویش تصفیه حساب‌کند. اوعلیه فیلیپ دوم اردو کشید اما متحمل شکست شد. متحد او، امپراتور آلمان، نیز دربووین‌از فرانسویان شکست خورد (۱۲۱۴).

جان با بازماندهٔ سپاه اجیرخود به انگلستان بازگشت ولی در آنجا شورش آشکاری در انتظار او بود. بارون‌ها (در انگلستان فئودالهای بزرگ‌را باین نام میخواندند) به‌عملیات نظامی برضد پادشاه دست زده بودند. شوالیه‌ها و شهرها نیز، که‌قبل از آن همیشه از سلطهٔ شاه حمایت میکردند، بآنها پیوستند. اکنون آنها از پادشاه بخاطر غارتگری‌ها و سیاست خارجی ورشکسته‌اش ناراضی شده بودند. مردم ازپرداخت مالیات سرباز زدند، و خزانه تهی شد. پادشاه که خودرا دربن‌بست دید ناچار به‌کلیهٔ خواستهای شورشیان تن درداد (۱۲۱۵).

این خواستها که در فرمانی تصریح شده بودنام منشوربزرگ آزادی Magna Carta بخود گرفت.

شاه متعهد شد از بارون‌ها و شوالیه‌ها اضافه برآنچه‌که قبلا مرسوم بود مالیاتی مطالبه نکندودر صورت احتیاج فقط با موافقت «شورای عمومی مملکتی»، یعنی مجمع تمام‌واسال‌های خود میتواند علاوه براین وصولیها پول بیشتری دریافت دارد.

پادشاه بعلاوه متعهد شد که بارونها وشوالیه‌ها را بدون‌حکم محکمه توقیف نکندو بعنوان جریمه چیزی بیش ازحد معین از آنان نستاند .

امتیازات چندی نیزبه شهرها داده شد . شاه حق خودمختاری آنانرا تصدیق کرد . بارونها به واسالهای خود وعده دادند که علاوه برآنچه قبلا مرسوم بوده چیزی از آنها مطالبه نکنند .

بمنظور نظارت براجرای منشور بارونها بیست و پنج نفر ازبین خود برگزیدند . این برگزیدگان اشراف درصورت نقض منشور از جانب شاه میبایست برضد وی به اقدامات نظامی متوسل شوند و اورا بزوربه اجرای معادمنشوروادار سازند .

منشور بزرگ درحقیقت سند آزادی فئودالها بود . بهشهریان نیز برخی امتیازات واگذار شد ولی تودهٔ اصلی اهالی ــ دهقانان‌سرف ــ هیچ‌چیزبدست نیاوردند .

آغاز پارلمان

نه جان و نه جانشین او هنری‌سوم[1] (۱۲۱۶ تا ۱۲۷۲) اصول‌منشور را اجرا نکردند . هنری سوم با تقسیم زمین‌های مرغوب انگلستان میان بارونهای فرانسوی ــ خویشان زن‌ومادرخود ــ فئودالهای‌آن کشوررا بیش ازپیش خشمگین ساخت او از اهالی‌انگلستان مالیات‌های جدیدی مطالبه میکرد. بارونها دوباره سر بشورش برداشتند و درسال ۱۲۶۴ قوای متحد آنان سپاه شاه را در هم شکست . در انگلستان قدرت به دست سر کردهٔ بارونها کنت‌سیمون دومونفور[2] افتاد .

مونفور دریافت که بارونها فقط در اتحاد با شوالیه‌ها و شهریان میتوانند برشاه غلبه کنند ، و بهمین جهت میکوشید تا این اتحادرا محکم سازد درسال ۱۲۶۵ نه‌تنها بارونها ، اسقفها وکشیشها را به شورا دعوت کرد بلکه ازهر دوک‌نشین دو شوالیه و از هرشهر دو تن از اهالی را به شورا فراخواند .

این مجمع نخستین پارلمان[3] انگلستان بود . در کنار فئودالهای بزرگ نمایندگان شوالیه‌ها و شهرنشینان نیزبه این پارلمان دعوت شده بودند . این پارلمان باشورای فئودالها که قبل ازآن نیز ازطرف پادشاهان تشکیل میشد تفاوت داشت .

بسیاری ازبارونها به مناسبت اینکه مونفورچنین حقی به شوالیه‌ها وشهرنشینان اعطاء کرده بود از اوناراضی بودند . بارونها کم‌کم مونفور را رها کردند و بپادشاه پیوستند . هواخواهان شاه سپاه مونفوررا، که اینك دیگر بطور عمده از شوالیه‌ها و شهرنشینان تشکیل میشد، توانستند در هم بشکنند . مونفر بقتل رسید ولی‌هواداران او به جنگ ادامه دادند.پادشاه بناچار تسلیم شد وپارلمان ، که با همان ترکیب زمان مونفور اجتماع کرده بود . قدرت‌پادشاه را محدود ساخت .

پارلمان انگلستان ، نیز مانند اتازنرو در فرانسه . فقط‌نمایندهٔ قشرهای عالی‌جامعه‌بود: بارونها ،روحانیان عالیمقام ، شوالیه‌ها و شهریان ثروتمند . توده‌های روستاها و سکنهٔ شهری در آن نمایندگی نداشتند .

1- Henri 2 - Simon de Monfort 3 - Parliament

از قرن چهاردهم پارلمان به‌دو مجلس تقسیم شد : مجلس خواص یا مجلس‌لردان ، مجلس عوام یا مجلس عامه . درمجلس لردان‌بارون‌ها و افـراد عالیمقام روحانیت ، و درمجلس عامـه نمایندگان منتخب شوالیه‌ها و شهریان اجلاس‌میکردند . پارلمان بتدریج حقوق خودرا بسط‌داد. مقررشده بودکه پادشاه بدون تصویب پارلمان حق جمع‌آوری مالیات نداشته باشد . پارلمان با استفاده از این مطلب فقط هنگامی به پادشاه اجازه جمع‌آوری مالیات میداد که او نیز با تقدیم لوایحی‌که‌مطلوب پارلمان بود موافقت کند .

به این شکل پارلمان رفته‌رفته به مؤسسهٔعالی قانونگزاری مبدل شد . بارون‌هاوشوالیه‌ها باتفاق شهرنشینان متمکن اختیار قانونگزاری ووضع مالیات‌ها را دردست گرفتند وباین وسیله زحمتکشان یعنی دهقانان، استادکاران‌و شاگردان آنان‌را در اختیار خویش نگه داشتند .

وضع دهقانان

درقرن سیزدهم وچهاردهم شهرهای انگلستان توسعه یافت ، دادوستد بین‌شهرها و دهات رونق گرفت ، وبرصدور پشم و گندم بـه خـارج افزوده شد . دهقانان نیزدرکار بازرگانی شرکت جستند . اینان محصولات خودرا میفروختند وبه ازای آن پول میگرفتند .

بیگاری وسیورسات که سابقاً گرفته میشد به عوارض نقدی مبدل‌گردید .

ملاکین ، با استفاده از عوارض نقدی که جای سیورسات‌را گرفته بود ، برای‌کشت‌وکار زمین خود دهقانان تهیدست را با دستمزد نازلی بعنوان کارگر زراعتی اجیر میکردنـد . ملاکین بمنظور افزایش در آمد خود جنگلهاومراتع عمومی را که سابقاً مورد استفادهٔ دهقانان بود تصاحب کردند . دهقانان اکنون دیگر جائی برای چراندن احشام و محلی برای بـریدن درخت نداشتند . به اعتراضات آنان توجهی نمیشد . دهقانان گاه پرچین‌هائی‌راکه ملاکین‌گرد اراضی متصرفـی احداث کـرده بودند خـراب میکردند ، اما برای همین کـارها بسختی مجازات میشدند .

وضع دهقانان بخصوص در اواسط قرن چهاردهم وخیم‌تر شد . در این زمان طاعون ، که « مرگ سیاه » نامیده میشد ، ازآسیا به اروپا سرایت کرده و سرتاسر این سرزمین‌را در بر گرفته بود .

در انگلستان در سالهای ۱۳۴۸و۱۳۴۹ طاعون بیداد میکرد . مردم بسیاری بخصوص از افراد طبقات زحمتکش طعمهٔ مرگ‌گردیدند و دهات‌یکسره از سکنه خالی‌شد. رمه‌های‌بی‌شبان در مزارع یله بودند. امراض‌واگیر در میان احشام شیوع یافت و آنها را گـروه‌گروه نابـود کرد ، و بدنبال آن قحطی فرارسید . قیمت‌گندم وکلیهٔ مواد غذائی بالا رفت ملاکان برای کشت مزارع خویش صرفه‌ی برزگر کافی نداشتند ، وهمه‌جا بدنبال برزگرمیگشتند اما برزگر باندازهٔ کافی پیدا نمیشد ، وبهمین سبب مجبوربودندمزد بیشتری بآنان بپردازند. برزگردیگر نمیتوانست بامزد ناچیزسابق سرکند زیرا بهای‌گندم‌وسایر مواد خوراکی گرانترشده بودومزد سابق تکافوی زندگی اورا نمیکرد .

افزایش دستمزد برزگران موجب نارضائی ملاکان شد . استادکاران شهری نیز ناراضی

بودند زیرا آنان هم ناچار میبایست بشاگردان خود مزد بیشتری بپردازند.

قوانین علیه برزگران وشاگردان

ملاکان و استادکاران میخواستند که برای مبارزه با برزگران و شاگردان اقدامات قطعی بعمل آید. پارلمان قوانینی صادر کرد که بموجب آن برزگران و شاگردان حق نداشتند از اجبر شدن سرپیچی کنند و ملزم بودند با همان دستمزدی که قبل از «مرگ سیاه» میگرفتند، کار کنند. کسانیکه به این قوانین گردن نمی‌نهادند دستگیر و جریمه میشدند. اما این مجازاتها بنظر ناچیز میآمد. تنبیهات باز هم شدت یافت: برزگران وشاگردانی که قوانین را نقض میکردند برای مدت مدیدی درزندان میماندند، و آنانرا با آهن گداخته داغ میزدند. هراقدامی که برزگران و شاگردان بمنظور تشکیل اتحادیه و برای بالا بردن مزد کار میکردند بشدت تعقیب میشد.

وخیم‌تر شدن وضع سرفها

«مرگ سیاه» برای سرفها نیز عواقب گرانی در برداشت. عواید ملاکان کاهش یافت و آنان از دهقانانی که زنده مانده بودند بیش از پیش مالیات وعوارض طلب میکردند. از آنجاکه در انگلستان دیگر برزگر بزحمت یافت میشد، با آنکه بیگاری به عوارض نقدی مبدل شده بود، برخی از ملاکان دهقانان را به بیگار میگرفتند.

مالیات‌های جنگی که از دهقانان تهیدست گرفته میشد بازهم افزایش یافت. درسال ۱۳۳۷ درزمان شاه ادوارد سوم[1] جنگ صد ساله بافرانسه آغاز گردید. این جنگ درابتدا بسود انگلیسیها جریان داشت ولی بعدها آنان پی‌درپی متحمل شکست شدند. جنگ پولهای تازه و تازه‌تری مرطلبید، و این دهقانان بودند که بایستی قسمت عمدهٔ آنرا بپردازند.

همهٔ اینها موجب نارضائی و شکایت مردم بود. دهقانان از مالیاتها و عوارض فئودالی شکایت داشتند و بخصوص تهیدستان بخشم آمدند.

درمیان تهیدستان این اعتقاد گسترش یافت که زمین باید از آن همه باشد و تمام مردم باید با هم برابر باشند. دردهات اغلب این ضرب‌المثل تکرار میشد، «وقتیکه آدم میکاشت و حوا میرشت چه کسی جزء اشراف بود؟»

جان بول

دردهات ودرمیان خلق مبلغینی پیدا شدند که از کار کلیساهای ثروتمند ومقتدر، که جیب مردم رامیزدند، پرده برمیداشتند. آنان باسخنان آتشین خود برفئودالها، قضات حریص و ماموران پادشاه داغ میزدند.

ازمیان مبلغین خلق بخصوص جان بول[2] که نفوذ زیادی در توده‌ها داشت، ازدیگران متمایز میباشد. او بیرحمانه به فئودالهای ستمگر میتاخت و آنها را رسوا میساخت، وطلب میکرد که املاک وسیع صوامع از آنها منتزع ومیان بی‌چیزان تقسیم شود جان بول مورد تعقیب قرارگرفت میخواستند دستگیرش کنند ولی مردم اورا پناه دادند و پنهان کردند. سرانجام بول بفرمان اسقف اعظم کانتربوری (شخصیت بزرگ روحانی در انگلستان) دستگیر و زندانی شد.

1- Idwared 2- Jhon Bull

۴ ـ قیام وات تایلور

آغاز قیام

مالیات سرانه که برای ادامهٔ جنگ صد ساله با فرانسه توسط حکومت وضع شد آخرین قطره‌ای بود که کاسهٔ صبرملت را لبریز ساخت. مامورین حکومت برای وصول این مالیات بخود اجازهٔ همه‌نوع تعدی وسوءاستفاده میدادند. درپاسخ این تعدیات درشرق انگلستان قیام دهقانی برپاشد(۱۳۸۱). دهقانان تحصیلداران مالیاتی را بیرون راندند وعده‌ای از آنان را نیز بقتل رساندند. دستجات تازهٔ دهقانان که با کمان، گرز، تبروشانه مجهز بودند به قیام‌کنندگان می‌پیوستند. قیام درابتدا بعنوان اعتراض علیه مالیات آغازشد، ولی بزودی بضدستمکاران بزرگ خلق ـ فئودالها ـ متوجه گردید. فئودالهای کلیسائی ـ اسقفها وکشیشها ـ که بیرحم‌ترین طرفداران سرواژ بودند بخصوص کینهٔ دهقانانرا برمیانگیختند.

گروههای دهقانی مما بدوخانه‌های اربابی راغارت میکردند، رمه‌هاواموال آنانرامیبردندو اسنادی که انقیاد دهقانان رامسجل‌میکرد آتش میزدند. تهیدستان شهری غالبا از دهقانان پشتیبانی میکردند.

شورش دراسکس[1] وکنت[2]، دولک‌نشین‌های جنوب شرقی نزدیك لندن، بخصوص شدت‌داشت. دهقانان کنت‌جان بول‌را از زندان آزاد ساختند. جان بول دیگراکنون‌کین‌جوئی‌آشتی‌ناپذیر طبقاتی‌را تبلیغ میکرد. او مردم‌را بهکشتن تمام فئودال‌ها و همدستانشان ـ قضات پادشاهی ـ فرامیخواند، ومیگفت اوضاع انگلستان فقط هنگامی اصلاح خواهد شدکه کلیهٔ اموال‌اشتراکی شود، نه‌سرف وجود داشته باشد ونه اشراف، و همهٔ مردم مساوی باشند. در رأس قیام کنت آهنگوبی دهاتی بنام وات تایلور[3] قرار داشت وقیام سال ۱۳۸۱ را بنام او قیام وات تایلور میگویند.

ورود به‌لندن

دهقانان شورشی‌اسکس و کنت در دو دستهٔ عظیم به لندن رسیدند. شهردار لندن دستور داد دروازهٔ شهر را ببندند، امـا تهیدستان شهر نگذاشتند دروازه بسته شود و دستجات پراکندهٔدهقانان، که وات تایلور و جان بول‌را در رأس خود داشتند، بدون مقاومت وارد پایتخت انگلستان‌شدند. خانه‌های مقامات درباری را سوختند و ویران‌کردند، و عده‌ای از آنانرا کشتند. زندان‌ها را گشودند و بندیان را آزاد ساختند.

دهقانان ملاقات ریچارد[4] دوم را طلب کردند و یك رشته مطالبات خود را باو عرضه داشتند. شاه وحشتزده باتعدیل وضع دهقانان موافقت‌کرد و وعده داد که حق سرواژ و بیگاری را در سراسر انگلستان ملغی سازد. دهقانان در عوض موظف بودندکه عوارض نقدی مختصری به‌اربابان بپردازند. اعلام شدکه تمام شورشیان مورد عفو شاهانه قـرار گرفته‌اند. عده‌ای از

---

1 - Essex 2 - Kent 3 - Wat Tylor 4 - Richard

مرز دوک نشین های انگلیس در اسکاتلند

سرزمینهای متصرف شورش وات تایلور در سال ۱۳۸۱

۵۰ ۰ ۵۰ ۱۰۰ ۱۵۰

شورش دهقانان در انگلستان در قرن چهاردهم

دهقانان باین امر رضا دادند و لندن را ترک گفتند . امـا بسیاری از قیام کنندگان و بویژه تهی دستان ناراضی بودند . آنـان زمین میخواستند و الغاء قوانین خشن ضدکارگری را طلب میکردند ، در مواعید پادشاه از این مطالب خبری نبود . قسمت عمدهٔ دهقانان که وات تایلور و جان بول در رأس آن قرار گرفته بودند در لندن بـاقی ماندند و ملاقات مجدد پادشاه را تقاضا کردند .

در همین زمان تهیدستان لندن قیام کردند و به‌تصفیه حساب بـا ستمگران پرداختند . ادارات و مغازه‌ها را درهم‌کوفتند و بازرگانـان و پیشه‌وران متمکن و رباخواران را بقتل رساندند . ثروتمندان لندن بوحشت افتادند و به‌گردآوری نیروهای مسلح ضد دهقانان شورشی و تهیدستان دست زدند . پادشاه مجبور شد بار دیگر با دهقانان وارد مذاکره شود، اما دهقانان این‌بار تقاضاهای تازه‌ای مطرح کردند . آنها میخواستند کـه تمام قوانین ظالمانه ملغی شود ، کلیهٔ اراضی اسقفها ، صومعه‌ها و کشیشان مصادره و میان دهقانان تقسیم شود ، و طلب‌میکردند که در انگلستان مساوات عمومی برقرار شود .

سرکوبی قیام

اما درهمین زمان فئودالها و ثروتمندان لندن خود را برای مقابله آماده ساخته بودند. هنگام مذاکره شهردار لندن وات‌تایلور را خائنانه بقتل رساند . دستهٔ عظیم مسلحی از شوالیه‌ها و شهریان ثروتمند بکمک پادشاه شتافتند. دهقانان که سرکردهٔ خود را از دست داده بودند ازاقدام‌به‌جنگ خودداری‌کردند . بآنان وعده‌های بسیار داده شد ؛ از جمله وعده دادندکه کسی‌را بخاطر شرکت در شورش تعقیب نکنند و آنانرا متقاعد ساختند که از لندن خارج شوند .

دهقانان‌که متقاعد شده بودند تقاضاهایشان پذیرفته شده پـراکنده گشتند . آنها فکر میکردندکه دیگربیگاری نخواهند داد و خـود را در زمرهٔ مردان آزاد میشمردند . اما در همین زمان از مقرپادشاه فرامینی بسراسرانگلستان فرستاده شد تا تمام شوالیه‌ها درلندن گرد آیند . بزودی سپاه عظیم کامل‌السلاحی‌گردآمد . شوالیه‌ها دستجات دهقانی را تعقیب کردند و وحشیانه بقتل وغارت‌آنان پرداختند . سپس در کلیهٔ منطقی کـه قیام بوقوع پیوسته بود قضات پادشاهی اعزام شدند و به‌تصفیه حساب وحشتباری دست زدند . در سراسر انگلستان دارها برپا شد اما این همه دار برای مجازات محکومین کفایت نمیکرد . در لندن در میدان‌های مکاره تهیدستانی‌راکه در قیام شرکت‌کرده بودند برروی‌کندهٔ درختان گردن میزدند .

سران قیام و از جمله جان‌بول بطرزوحشیانه‌ای اعدام شدند . پادشاه فرمانی صادر کرد که دهقانان بایستی بدون هیچگونه اعتراضی بخدمت ملاکان درآیند وتمام تعهداتی‌را که قبل‌از قیام بعهده داشته‌اند انجام دهند .

علل شکست قیام

دهقانان شورشی ازآنجهت شکست خوردندکه با وحدت آشنا نبودند ومتحد ومتشکل‌عمل‌نمیکردند. قسمت عمدهٔ قیام‌کنندگان‌دراردوکشی به لندن شرکت نجستند و به‌مبارزه با فئودال‌های‌دوک‌نشین‌های‌خود اکتفا کردند . آگاهی طبقاتی دهقانان هنوز بسیار ضعیف بود . آنـان به‌فئودال‌های استثمارگر

خود واطرافیان شاه ، که آنانرا درتنظیم مالیات‌های سنگین مقصر میشناختند ، کینه‌میورزیدند اما شاه را حامی دهقانان می‌پنداشتند و به‌وعده هـای دروغین او اعتماد میکردند . تهیدستان شهر برای اینکه رهبری جنبش را در دست گیرند هنوز بسیار ضعیف و غیرمتشکل بودند . این عوامل بودکه قیام را دستخوش شکست ساخت .

ازمیان رفتن سرواژ

امـا با همهٔ اینها قیام وات تایلور ضربت نیرومندی به‌فئودالیسم انگلستان وارد آورد . اکنون دیگر مـلاکان از تحمیل بیگاری به‌دهقانان و افـزایش عوارض آنان میترسیدند . دیگر تقریباً تمام دهقانان بپرداخت عوارض نقدی جلب شده بودند . حقوق سرواژ بتدریج ازمیان رفت بطوریکه صد سال پس از قیام دیگردر انگلستان تعداد بسیار معدودی سرف بـاقی‌ماند ، اما هنوزآزادی بطور کامل وجود نداشت . دهقانی‌که از قید سرواژ آزاد شده بود تا آنجا آزاد بود که ، اگر میخواست ، میتوانست ملك ارباب خویش را تـرك کند . امـا اگردرقطعه زمین خود میخواست بماند میبایست به‌ارباب مالیات نقدی بپردازد .

۴ ـ انگلستان در قرن پانزدهم

چیرگی فئودال‌های بزرك

پادشاهان انگلستان در جنگ صد‌ساله بطور عمده از سپاهیان اجیر استفاده میکردند . اما بارون های انگلیسی نیز در جنگ شرکت میجستند . اینان از ولگردان بیکاره و بخصوص از شوالیه‌هائی که دچار افلاس شده بودند دستجات مسلحی‌گرد میآوردند . بارون‌های انگلستان با این گروهها فرانسه‌را غارت میکردند . وهنگامیکه از جنگ خبری نبود بـرای تحکیم قدرت خود در داخل‌کشور از وجود آنـان استفاده میکردند . بارون‌هـا به‌گروههای متخاصم تقسیم میشدند ؛ هریك از این‌گروهها میکوشید تا حکومت‌را در دست خود بگیرد و با غارت خزانه و بحساب مردمی‌که در زیربار مالیات خورد شده بودند ، زندگی کند . بارونها در رأس دستجات خود همسایگان‌را غارت میکردند ، بازرگانان‌را میچاپیدند و از سپاه‌پادشاهی بهیچوجه باکی نداشتند .

پایان جنك صدساله

بارونها و همراهان مسلح آنان همیشه روحیهٔ جنگجویانه‌داشتند ، و مدام مترصد جنگ ، غارت و تصرف نواحی تازه بودند و درعین حال بـرای تجدید جنگ علیه فرانسویان اصرار میورزیدند . انگلیسیها فرانسویان‌رادر آزنکور شکست‌دادند (۱۴۱۵) و تقریباً سراسرشمال‌فرانسه‌رامتصرف شدند وپاریس‌را اشغال کردند اما نتوانستند این پیروزی‌را حفظ‌کنند . کشمکش میان بارونها انگلستان‌را ضعیف ساخت ، وجنك صدساله بسال ۱۴۵۳ پایان یافت . بعد از جنگ از فرانسه فقط شهر کاله ، که نزدیکترین بندر به‌انگلستان است، در تصرف این‌کشور باقی‌ماند .

پس از پایان جنك صد ساله جنگجویان بسیاری در انگلستان پیدا شدندکه بصلح عادت

نداشتند و پیوسته آمادهٔ جنگ وغارت بودند . آنان داوطلبانه در سلك همراهان جنگی بارونها درمیآمدند. بارونها قدرت را یکسره درکف خویش گرفتند. خودکامگی آنها بی‌منتها بود . آنها زمین و اموال‌همسایگان خودرا بجبروزور میستاندند . گرچه جنگ تمام شد ولی مالیات‌ها کاهش نیافت . بارونها ودرباریان شاه خزانه‌را بلامانع چپومیکردند .

تحکمات گستاخانهٔ فئودالهای بزرگ ودارودستهٔ آنان خشم بی‌منتهای دهقانان ، شهریان و قسمتی از درباریان‌را برانگیخت .

اشراف جدید

در این زمان در انگلستان طبقهٔ اشراف جدید پیدا شد بسیاری از درباریان اقتصاد کهنهٔ طبیعی اربابی را تـرك کرده به‌تجارت محصولات روستائی مشغول شدند ، در اراضی خود گله‌های بزرگ گوسفند پرورش میدادند و پشم آنان را بفروش میرساندند .

در این زمان پشم خریدار فراوان داشت زیرا درانگلستان در قرن پانزدهم صنعت پشم‌بافی رونق بسیار یافته بود ، و انگلیسیها صدور ماهوت خودرا به‌خارج شروع کرده‌بودند . کشتیهای تجارتی انگلستان در تمام بنادر اروپا دیده میشد . اما شکستهای انگلستان درجنگ صد ساله تجارت دریائی این کشور را دچار بی‌نظمی شدیدی کرد . ازاین‌رو بازرگانان ، صاحبان صنایع و « اشراف جدید» برباورنها، که‌مسئولیت ناکامیهای انگلستان‌را برگردن‌داشتند ، خشم گرفتند و در طلب قدرت سلطنتی نیرومندی برآمدندکه بتواند منافع‌تجارتی وصنعتی این‌کشور را حفظ کند .

جنگ رزها

در این زمان خاندان لانکاستر[1] برانگلستان حکومت میکردند . این خاندان‌کاملا زیرنفوذفئودالهای بزرگ بود و باینجهت‌اشراف جدید و شهریان‌باحمایت از خاندان دیگری بنام یورك[2]، که‌مشتاق تصاحب تخت وتاج بود ، برخاستند . میان این دوخاندان جنگی درگرفت که سی‌سال (۱۴۵۵ تا ۱۴۸۵) بطول انجامید . علامت لانکاسترها Red Rose رز سرخ و نشان یورکها White Rose رزسفید بود و باین‌مناسبت جنگ‌میان‌این دو خاندان بنام‌جنگ‌رزسرخ وسفید war of Roses شهرت یافت . جنگ میان رزهای‌سرخ و سفید برای اکثر بارون ها فقط بهانه‌ای بودکه بدستاویز آن به‌زورگوئی‌وغارت‌بپردازند . عده‌ای‌از بارونها بطرفداری‌ازلانکاسترها وعده‌ای دیگر بهواخواهی یورکها برخاستند ، وعده‌ای دیگر ازآنان برحسب منافعی‌که ممکن بود بدست‌آید گاهی‌جانب این دسته و زمانی جانب دستهٔ دیگررا میگرفتند . دراین جنگهافئودالهای بزرگ یکدیگررا در هم میکوفتند و قوای خودرا تضعیف میکردند .

جنگ رز سرخ وسفید درسال ۱۴۸۵ پایان یافت در حالیکه خانواده‌های‌لانکاستر و یورك هردو مضمحل شده بودند ، و دراین میان هنری هفتم تودور[3] ، بازماندهٔ خاندان تودور[4] ، بپادشاهی رسید .

---

1 - Lancaster 2 - York 3 - Henry Tudor 4 - Tudor

اشراف‌تازه و بورژوازی هنری هفتم را از همه‌جهت حمایت میکردند . آنان به‌قدرت بادشاهی نیرومندی احتیاج داشتندکه تجارت انگلستان را حفظ کند ، فئودال‌های بزرك را مطیع خود سازد وجنبش خلق‌را درهم کوبد . قدرت پادشاه در اثرهرج ومرج قرن پانزدهم قوت و استحکام یافت ، و انگلستان وحدت خودرا دریك حکومت ملی نیرومند بدست‌آورد .

فصل پانزدهم

اسپانیا در قرن یازدهم تا پانزدهم

۱ ـ حکومت رکونکیست‌ها و پیرنه‌ها

قرن دوازدهم تا سیزدهم

رکونکیست‌ها

قسمت شمالی شبه‌جزیرهٔ پیرنه مغلوب اعراب نشده و در آنجا یك عده حکومت‌های مستقل کوچکی بوجود آمده بود. این حکومت‌ها در قرن یازدهم به‌هجوم علیه اعراب، یا چنانکه در اسپانیا میگفتند مورها، دست زدند. جنگ با مورها از قرن یازدهم تا پانزدهم ادامه یافت. تمام این دوران تاریخ اسپانیا بنام دورهٔ رکونکیست‌ها[1] (فاتحین بازآمده) خوانده میشود.

درطول قرن دوازدهم درجنگ علیه مورها سه حکومت بزرگ بوجود آمد: ۱ ـ کاستیل[2] ۲ ـ آراگون[3] وکاتالونی[4] ۳ ـ پرتغال[5].

نیروهای متحد این سه حکومت درسال ۱۲۱۲ درنزدیکی لاس‌ناواس دوتولوزا[6] شکست سختی به‌مورها وارد آورد، وپس از آن غلبه براعراب بسرعت صورت گرفت.

دراواسط قرن سیزدهم فقط قسمت جنوب شبه‌جزیره ـ امارت غرناطه[7] ـ دردست مورها باقی ماند.

جنگ رکونکیستی درحقیقت جنگ قهرمانانهٔ ملت اسپانیا بخاطر کسب استقلال خود بود. این جنگ دریکی از بهترین آثار دوران قرون وسطی ـ منظومهٔ سید[8] ـ انعکاس یافته‌است. این منظومه ازپیروزیهای یك اشرافزادهٔ فقیر بنام سید براعراب، ازعظمت روح او، ازتحریکات اشراف عالیمقام علیه او وغلبهٔ او بر آنها حکایت میکند. دراین منظومه سید بعنوان قهرمان ملی

---

1 – Reconquiste 2 – Castille 3 – ARagon
4 - Catalogne 5 - Portugal 6 – Los Navas de Tolosa
7 - Grenade 8 -Cid Campeador

خلق اسپانیا معرفی‌شده است.

نظام اجتماعی-سیاسی کاستیل

درجنك باموورها کاستیل نقش‌اصلی رابازی میکرد ، زیرا مهمترین قسمت شبه‌جزیره‌درتصرف کاستیل بود. رکونکیسم بطورعمده‌نیروهای دهقانان، شهر نشینان وشوالیه‌های کوچك‌را رهبری میکرد. اینسان مدام درنقاط سرحدی به‌جنك‌های ویرانی آور سرگرم بودند، تقریباً هیچگاه سلاح خود را رها نمیکردند وپیوسته برای دفاع ازسرحدات واردوکشی آماده بودند. اماسود عمدهٔ این فتوحات نصیب فئودال‌های بزرگ و مقامات روحانی شد، که‌در اراضی مفتوحه بـرا‌ملاك وسیعی چنگ انداخته بودند.

دهقانانی که‌در رکونکیسم شرکت جسته بودند توانستند آزادی خود را حفظ کنند ، و اجتماعات خودمختاری تشکیل دادند. این اجتماعات مجبور بودند حامیان خودرا از میـان ملاکین بزرك اراضی انتخاب کنند، ولی‌در عین‌حال اختیار عزل اورا داشتند ومیتوانستندحتی هفت‌بار دریك روز، اورا عوض کنند. وجود این‌جوامع آزاد دهقانی در وضع دهقانانی که در املاك فئودال‌ها زندگی میکردند انعکاس داشت ؛ این دهقانان شخصاً آزادبودند ومالیاتهائیکه میپرداختند دقیقاً تعیین شده‌بود .

شهرهای کاستیل نیزدر نهضت رکونکیستی فعالانه شرکت داشتند. این‌شهرها بمنزلـهٔ قلاع غیرقابل تسخیری بشمار میآمد، سکنهٔ آنهامسلح بودند ودرجنگ باموورها شرکت‌میجستند وبه خدمت نگهبانی میپرداختند . شهرهای کاستیل از استقلال خود دفاع میکردند واز خودـ مختاری وسیعی بهره‌مند بودند . و اتحادیه‌هائی بنـام هرماندا[1] (یعـنی برادری) تشکیل میدادند .

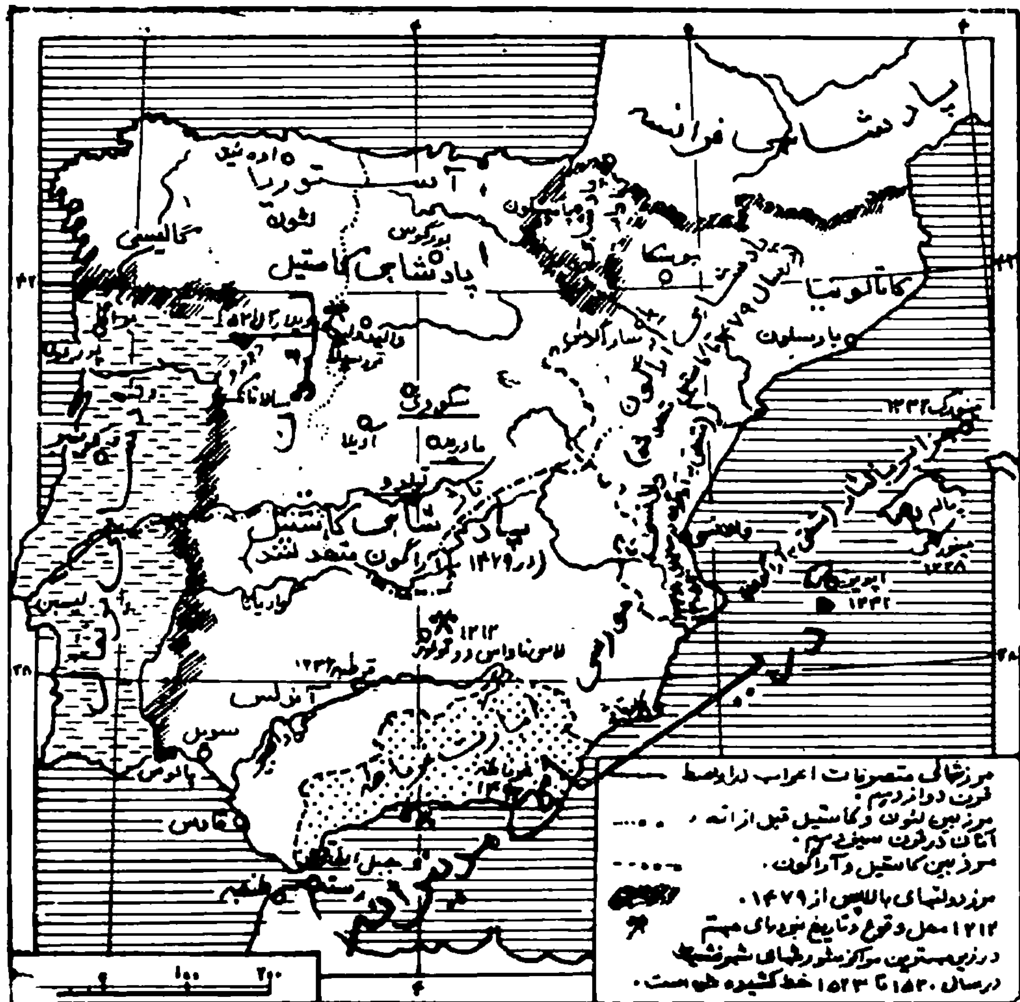
این هرمانداها ازخود قوانینی داشتندودر برابر هرگونه سوءقصد چهاز جانب‌فئودال‌ها وچه‌از جانب پادشاه بسختی ازآزادی خوددفاع میکردند.

دردوران نهضت رکونکیستی درکاستیل طبقهٔ اشراف کوچك کثیرالعده تشکیل یافت . اشراف زادگان کوچك جنگجو(«ایدالگو»[2]) اغلب چنان بی‌چیز بودند که‌فقط روزهای‌یکشنبه گوشت میخوردند امااین امرمانع ازآن نبودکه باعنوان شوالیه‌ای خود بالند ، و شوالیه‌ها را فقط شایستهٔ جنك بخوانند وهرگونه کاررا تحقیرکنند.

درکاستیل، درقرن‌دوازدهم حتی قبل‌از انگلستان‌وفرانسه مجمع نمایندگی (کورتس[3]) بوجود آمد. این‌مجمع نمایندهٔ درباریان ، روحانیان وشهریان بود. درجلسات کورتس گاهـی نمایندگان جوامع دهقانان آزادنیز شرکت میجستند . کورتس‌ها قدرت پـادشاه را محـدود میکردند. پادشاه میبایستی سوگند یادکندکه‌به آزادی مجمع‌نمایندگان احترام بگذاردو قوانین کشور رانقض نکند.

نظام اجتماعی ـ سیاسی آراگون و کاتالونیا

حکومت آراگون ـ کاتالونیا ازلحاظ نظام اجتماعی ـ سیاسی خود ازکاستیل بنحو بارزی تمایزداشت . دراینجا وضع دهقانان بسیار وخیم بود؛ فئودال برشخص دهقان همه‌گونه تسلط داشت ، و حتی میتوانست اورا بکشد، میتوانست بدون‌اجازهٔ قانون اموالش‌را ضبط کند،هرگونه منال ومالیاتی که‌دلش بخواهد ازاو مطالبه‌کند وهر نوع باج‌و جریمه‌ای ازاو بگیرد.



اسپانیا و پرتغال ازقرن سیزدهم تا پانزدهم

پایهٔ‌اصلی نیروی سیاسی حکومت آراگون‌ـ کاتالونیا ازاشراف تشکیل میبافت . نفوذ کلیسا وروحانیان دراینجا ازروحانیان کاستیل بیشتر بود . در آراگون هیچگاه شهرها نقش سیاسی عمده‌ای نداشته‌اند . درکاتالونیا یکرشته شهرهای ساحلی وجودداشت که‌عمده‌ترین‌آنها بارسلن [1] بود. ودرآنها شهرنشینان‌پولدار ازترس قیام پیشه‌وران‌وتهیدستان شهر داوطلبانه بافئودال‌ها متحدشده بودند.

---

1 - Barcelon

درحکومت آراگون ـ کاتالونی نیزمجمع نمایندگان ازمدتی پیش بوجود آمده بود ولی دراین مجلس اشراف بزرك سلطهٔ کامل‌داشتند . پادشاه‌کاملاً وابستهٔ فئودال‌های بزرگ بود ، بهنگام افتتاح مجمع نمایندگان میبایستی زانو بزنند وسوگند یادکنند وقول بدهد که بـه آزادی اشراف دستبرد نزند. اشراف حق‌داشتند پادشاهی راکه دلخواهشان نبودعزل کنند.

در قرن چهاردهم و پانزدهم حکومت آراگون ـ کاتالونی به قدرت دریائی‌عظیمی‌مبدل‌شد. پادشاهان آراگون درآغاز قرن چهاردهم سیسیل وکمی‌بعد ساردنی[1] و درقرن پانزدهم جنوب ایتالیا را تصرف‌کردند .

۲ ـ به انجام رسیدن نهضت رکونکیستی و تشکیل حکومت واحد اسپانیا

تقویت فئودالها و قیام دهقانان

پس‌از آنکه قدرت مورها درهم شکسته‌شد فئودال‌ها دیگر برای‌جنك با آنان نیازی‌به‌یاری‌دهقانان‌نداشتندوازاینرو‌به‌مطیع‌ساختن‌اجتماعات دهقانان‌آزاد پرداختند ، ونمایندگان آنانرادیگر به مجمع‌نمایندگی کاستیل راه ندادند.باین‌ترتیب‌فئودال‌های بزرك وروحانیان میکوشیدندتاقدرت راکاملاً بدست خود گیرند ووضع دهقانان بیش‌از پیش وخیم‌تر میشد.

درنتیجه یك‌سلسله قیام‌های دهقانی ، وبخصوص درآراگون وکاتالونیا که‌دهقانان آنجـا زندگی بدتری داشتند، درگرفت .

بسال ۱۴۶۲ درکاتالونیا قیام دهقانان آغازشد . دررأس این‌جنبش یکـی از اشراف خرده‌پا بنام ورن‌تالیات[2] قرارداشت . قیام به‌سرعت نواحی‌زیادی‌را دربر گرفت. دهقانان‌میگفتند:

« آدم‌مرد و وصیت نامه‌ای بجانگذاشت ، بنابراین بایستی زمین‌میان فرزندان‌آدم ـ تمام‌مردم ـ قسمت شود. بی‌عدالتی است‌که عده‌ای زمین داشته باشند وسایرین بی‌زمین بمانند ».

دراین زمان میان خوان[3] دوم پادشاه آراگون واشراف کاتالونیا کشمکشی درگرفت . اشراف کاتالونیا نمیخواستند خوان‌دوم راپادشاهی بپذیرند . ورن‌تالیات دهقانان را بحمایت ازشاه ترغیب کرد . دهقانان امیدوار بودندکه شاه آنانرا دررهائی ازقید سرواژ یاری خواهد کردو به‌آنان زمین خواهدداد ، وازاین روتصمیم گرفتند اورا حمایت کنند.

جنك ده‌سال بطول انجامید. خوان‌دوم به‌برکت دسته‌های ورن‌تالیات ازجنك پیروزبیرون آمد. ورن‌تالیات خوداز پادشاه املاکی دریافت داشت وعضو شورای سلطنتی شد، و دهقانان نیزدر ابتدا امتیازاتی بدست آوردند اماصوامع وفئودال‌ها همین مزایای ناچیزرا هم‌بزودی‌از آنان بازگرفتند .

وحدت کاستیل و آراگون

برای جنگ پیروزمندانه بافئودال‌های خودمختار وسرکوبی جنبش دهقانان وحدت نیروهای دو خاندان پادشاهی کاستیل و آراگـون اهمیت بسیارداشت . این‌وحدت‌باازدواج ایزابـل[4] ملکه کاستیل و فردنیاند[5] پادشاه‌آراگون بدست‌آمد . درسال ۱۴۷۹ کاستیل وآراگون متحد شدند و حکومت واحد اسپانیا رابوجود آوردند. این وحدت بشکل قابل ملاحظه‌ای قدرت پادشاه را افزایش‌داد.

---

1 - Sardaigne 2 - Vern Taliat 3 - Juan
4 - Isabelle 5 - Ferdinand

فردیناند وایزابل مخالفت فئودالها رادرهم شکستند ، قلاع آنانرا ازبیخ و بن برکندند وبسیاری ازاراضی اشراف‌رامصادره کردند. فردیناند وایزابل برای مبارزه بافئودالها نیروهای جنگی شهرها رامورد استفاده قرار دادند. شهرها در« هرمانداد مقدس» متحد شدند ، و این هرمانداد ازخود سپاه‌مخصوص داشت. درتمام راهها پست‌های‌نگهبانی گماشت وجنگ بیرحمانه‌ای راعلیه غارتگریها وستمکاریهای فئودالها آغاز نهاد .

فردیناند وایزابل درعین حال‌که برای مبارزه بافئودالها از شهرها استفاده میکردند کم کم حقوق خود مختاری شهرها را محدود ساختند و آنانرا بهزیر سلطهٔ مأمورین پادشاهی کشاندند .

قیام‌تازهٔ دهقانان در کاتالونیا

بسال ۱۴۸۴ درکاتالونیا قیام دهقانی جدیدی درگرفت ، که‌درراس آن دهقانی بنام پدروخوان سالا[1] قرارداشت. اودر جنگهای‌متعددی شرکت کرده‌بود وتوانست سازمان جنگی خوبی از دهقانان بوجود آورد. شورشیان بارسلن رادر محاصره گرفتند. فئودالها برای جنگ بادهقانان تمام قوای خود را بسیج کردند و توانستند قیام کنندگان را شکست دهند و سالا را اسیر سازند . با وجود این نه شکست شورش و نه اعدام سر کردهٔ قیام نتوانست مقاومت دهقانان را درهم بشکند . آتش جنگ پارتیزانی شعله‌ورشد. فئودالها ناگزیر از در سازش در آمدند و سازش با مشارکت پادشاه انجام گرفت . حق سرواژ ملغی شد ، دهقانان کاتالونیا آزادی شخصی‌بدست آوردند و از آن پس دیگر میتوانستند سنیور را ترك کنند . اما اگر دهقانی در زمین باقی میماند میبایست همان منال پیشین راپپردازد . بدینسان دهقانان تا آزادی کامل فاصلهٔ بسیار داشتند .

پایان نهضت رکونکیستی

فردیناندوایزابل پس از تحکیم قدرت خویش بجنگ با غرناطه ، آخرین پایگاه مورها در اسپانیا ، پرداختند . جنگ ده سال بطول انجامید و سرانجام در ۱۴۹۲ با تسخیر غرناطه پایان پذیرفت و باین ترتیب نهضت رکونکیستی بآخر رسید .

فردیناندوایزابل برای جنگ با دشمنان اقتدار سلطنت از کلیسای کاتولیك استفاده کردند . بسال ۱۴۸۰ انکیزیسیون در اسپانیا سازمان‌یافت و تعقیب بیرحمانهٔ‌مورها، جهودهاو «رافضیان»آغاز شد . این تعقیبات بخصوص پس از تسخیر غرناطه شدت یافت . جهودها ومورها ملزم بودند یا کشور را ترك کنند و یا دین مسیح را بپذیرند . دهها هزار نفرکه قسمت عمدهٔ آنان از صنعتکاران و بازرگانان تشکیل میشد اسپانیا را ترك گفتند.جهودها و مورهائی را که بدیانت مسیح در آمده بودند خطری دائمی تهدید میکرد ، هرکسی میتوانست آنانرامتهم کند که معتقدات سابق خودرا حفظ کرده‌اند و باین‌ترتیب آنانرابی‌درنگ به دادگاه وحشتناك انکیزیسیون بسپارد . تفتیش عقاید نه تنها جهودها و مورها ، بلکه اسپانیائی‌ها را نیزکه‌بداشتن احساسات خصمانه نسبت به‌کلیسا و شاه مظنون بودند ، بیرحمانه مجازات میکرد .اسپانیائی‌های

1 – Pedro Juan Sala

مظنون را به اتهام رفض وارتداد بدادگاه انگیزیسیون میکشاندند.

در اسپانیا اعدام رافضیان به جشن رسمی مبدل شد و نام آوت‌دافه (یعنی «کارعقیده») بخود گرفت. سوزاندن رافضیان‌در میدان‌های شهر و درحضور دربار پادشاه، اشراف‌وشهریان انجام میگرفت. در این مراسم با شکوه روحانیان در حالیکه آوازهای مذهبی میخواندند به صحنه می‌آمدند و محکومین را به محل اعدام میبردند. اعدام غالباًدسته‌جمعی صورت میگرفت. ترکمادا[1] مفتش عقاید، که‌بهنگام‌ریاست بر کرسی‌انکیزیسیون هشت‌هزار نفر از «کفار» ومرتدان را بآتش انداخت، شهرت مخوفی کسب کرده است.

تعصبی که انکیزیسیون در تعقیب‌رافضیان بکارمیبرد از آنجا نیز گرمی میگرفت که‌یک‌سوم دارائی محکومین را بنفع خود ضبط میکرد و بقیه را بپادشاه میداد.

باین‌ترتیب ملت کبیر اسپانیا، که طی چندین قرن جنگ از استقلال خود دفاع کرده بود، اسیر خود کامگی سلطهٔ پادشاه، فئودال‌هاوروحانیان متعصب حریص‌گردید. این مطلب نشان میدهد که نواحی مختلفهٔ اسپانیا هنوزوحدت کامل‌نیافته‌و هریک بشیوهٔ خاص خودو برای خود زندگی میکردند، بین شهریان و دهقانان اتحاد وجود نداشت و از اینرو نتوانستند از آزادی خویش‌دفاع کنند.

---

1 – Torquemada

فصل شانزدهم

سقوط کلیسای کاتولیك درقرن چهاردهم وپانزدهم

پاپ‌ها در آوینیون

از همان زمان که پایهٔ حکومت‌های مقتدر در فرانسه ، انگلستان و اسپانیا گذاشته شد کلیسای کاتولیك رو به انحطاط نهاد .

قریب هفتاد سال ، از ۱۳۰۸ تا ۱۳۷۸ پاپ‌هادرآوینیون[1] بسر میبردند . این زمان را دوران « اسارت پاپها در آوینیون » مینامند . پاپها ، که در آوین یون واقع در سرحد فرانسه میزیستند ، تحت تبعیت پادشاهان فرانسه قرار داشتند .

در این زمان اقتدار پاپ در اروپا از میان رفت . پاپها دیگر مانند قرن سیزدهم نمیتوانستند در امور کشورهای‌اروپائی دخالت کنند ، و یا دراندیشه احراز برتری‌برحکومتهای اروپائی باشند و بیش از هرچیز درغم افزایش در آمدخویش بودند . پاپها مباحث تازه‌ای برای مؤمنین وروحانیان ابداع میکردند . پاپ‌بنیفاس هشتم برای لخت‌کردن مؤمنین در سال ۱۳۰۰ مراسم «پنجاه‌سالهٔ»(Jubiluire) مسیحی راجشن‌گرفت . زائرینی‌که در این سال دررم‌گرد میآمدند به کسب آمرزش گناه نایل میشدند . این امر بسیاری از مردم موهوم پرست را جلب میکرد و خزانهٔ پاپ را از عواید هنگفتی می‌انباشت . این مراسم هرصد سال یکبار میبایستی برگزار میشد اما جانشینان بنیفاس این مدت را تا پنجاه و بعد تا سی‌و سه و بالاخره‌تا بیست‌و پنج سال تقلیل دادند . یکی از پاپها این جشن را دوبار درظرف پانزده سال برگزار کرد . پاپها خرید و فروش آمرزش گناه را بشکل وسیعی بسط دادند . آنان در تجمل و هرزگی سرمیکردند و خزاین گرانبهائی اندوختند .

اینها همه مخالفت بضد پاپ را برمیانگیخت . پادشاهان انگلستان ازپرداخت خراجی که بوسیلهٔ پاپها درزمان ژان‌سان‌تر در آن کشور برقرارشده بود خودداری‌ورزیدند . تقاضای اصلاح کلیسا در همه جا طنین افکند . اقتدار پاپ در نظرتوده‌های وسیع مردم از میان رفت .

---

1 - Avignon

آنها در سیمای کلیسا حامیان ستمگران را مشاهده میکردند و بخاطر اخاذی و ستمکاری نسبت بآن کینه میورزیدند وروحانیان و کشیشان را بخاطر می‌پرستی وهرزگیشان تحقیرمیکردند.

انشقاق در کلیسای غرب و ترور کلیسائی

در ۱۳۷۸ پاپ تصمیم گرفت بهرم بازگردد و امیدوار بود کهازاین راه اعتبار از دست رفتهٔ پاپی را بازگرداند ، اما نتیجهٔ معکوس گرفت. روحانیت فرانسه پاپ رم را نپذیرفت و برای خود پیشوائی دیگر برگزید و باین ترتیب «انشقاق Schisme کلیسای غرب »، که تقریبا چهل سال دوام داشت ،آغازگردید . یك پاپ دررم ویکی دیگردر آوینیون مقرداشت. برخی کشورها این و بعضی آن دیگری را به‌پاپی پذیرفتند ، و این امر به سقوط اعتبار قدرت پاپ در انظار مردم انجامید .

روحانیت کشورهای مختلف اروپا میخواستند به این انشقاق ، که بالمآل قدرت کلیسا را به سقوط تهدید میکرد ، پایان بخشند و باین منظور خواستند تا مجمعی از مقامات عالی روحانی تمام کشورهای کاتولیك تشکیل دهند . این مجمع هردو پاپ راعزل وپاپ جدیدی انتخاب کرد، ولی پاپهای معزول تصمیم مجمع را نپذیرفتند و باینشکل کلیسای کاتولیك بجای دو پاپ صاحب سه پاپ شد . فقط مجمع دوم که‌درسال ۱۴۱۴ درکنستانس[1] تشکیل شد توانست انشقاق راپایان بخشد . مجمع کنستانس هرسه پاپ را عزل کرد . مارتن[2] پنجم که توسط این مجمع بجای پاپ‌های معزول انتخاب گردیداز طرف تمام کشورهای کاتولیك برسمیت پذیرفته‌شد .مجمع تمام «رافضیان» را که بضدکلیسا برخاسته بودند به محاکمه کشید . بموجب رأی همین‌مجمع میهن‌پرست‌بزرگ چك‌ژان‌هوس[3] در آتش‌سوخته شد .

اما تمام کوششها برای دفع شرارت پاپها ووادار ساختن آنان به اطاعت از مجامع کلیسائی‌بجائی نرسید . تمام اخاذیهای گذشته و فروش آمرزش همچنان محفوظ ماندوپاپ سلطهٔ خود را بر کلیسا حفظ کرد .

کلیسا کوشید تا با تدابیر و اعمال رعب‌آور براعتبارخود بیافزاید. قضات‌انکیزیسیون «رافضیان» را تعقیب‌میکردند ، بشکل دهشتباری شکنجه میدادند و آنانرا در خرمن آتش میسوزاندند . کلیسا وسیلهٔ دیگری نیز برای ترساندن مردم پیدا کرد . این عقیدهٔ قدیمی در میان مردم باقی مانده بود که گویا جادوگران وغیبگویان میتوانند مردمان‌را به بیماری‌مبتلا کنند ، رمه‌ها را ازمیان ببرندو تگرك وخشکسالی بیاورند . کلیسا این‌موهوم پرستی را مورد استفاده قرار داد و تلقین میکردکه غیبگویان و ساحران در واقع وجود دارند ، صاحب قدرت عظیمی هستند و سوگند یاد کرده‌اند که نسل بشررا ازمیان بردارند . روحانیان‌و کشیشان‌تأکید میکردند که غیبگویان و ساحران سوار برجارو وسیخ اتاق همه شب بسوی محفل جادوگران (سبت Sabbat) پرواز میکنند ، و آنجا درجذبهٔ رقص از شیطان خویش برای آزارمردم تعلیم میگیرند . انکیزیسیون تمام کسانی را که به سحر وجادو مظنون بودند بزندان میانداخت ، شکنجه میداد و در آتش میسوخت . در سراسر اروپا خرمن‌های آتش برافروخته شدومردمان

---

1 – Constance 2 — Martin 3 - Jean Huss

بیگناهی ، که بنحوی موجب نارضائی روحانیان و کشیشان شده بودند ، سوزانده میشدند . وحشت مردم‌را فراگرفته بود زیرا هرکس ممکن‌بود به جادوگری متهم شودودر اینصورت‌برای او راه فراری وجود نداشت . تفتیش‌عقاید در چهارگوشهٔ اروپا بدنبال « ساحران» و«جادوگران» میگشت و برسرمردمان وحشت میپراکند . کلیسا با این‌وسایل‌بیشرمانه میخواست‌مردم‌را بترساند وبه اطاعت ازقدرت خویش وادار سازد .

فصل هفدهم

آلمان درقرن سیزدهم تا پانزدهم

۱ـ گسترش بسوی شرق

پس از خاندان هوهن‌شتاوفن آلمان به‌چندین شاهزاده نشین ، دوك نشین ، بارون نشین واراضی متعلق به‌شوالیه‌ها وچندشهر خودمختاز تقسیم شد بزرگترین امیرنشین‌براثر تسخیر اراضی خارجی‌بوسیلهٔ آلمانها درشرق‌تشکیل گردید.

تصرف اراضی اسلاوهای پولابی

آلمانها قبل ازهمه‌کوشیدند تا اراضی اسلاوهای پولابی وهمسایگان آنانرا ــ اسلاوهای پومرانی واقع‌میان اودرو ویستول ــ تسخیر کنند. درقرن یازدهم اسلاوهای پولابی وپومرانی‌پیروزمندانه بضد آلمانها بجنگیدند و از خودمختاری کامل بهره‌مند بودند ، اما آنها هنوز یاد نگرفته بودند که باید بر ضد دشمن مشترك با یکدیگر متحدشوند . بهمین‌جهت‌لهستانی‌ها براسلاوهای‌پومرانی‌تاختند ، واین‌امر موجب تضعیف آنان شد و به‌آلمانها اجازه‌دادکه مجدداً بتصرف اراضی شرق دست بیازند .

تصرف و اشغال Colonisatoin اراضی ماوراء الب موجب وحدت نیرو های امپراتوری نشد ، بلکه‌آنرا به‌چندین امیرنشین‌جدا ازیکدیگر تبدیل کرد . درقرن دوازدهم آلبرخت‌مدود[1] اراضی الب وسطی را ازامپراتور دریافت داشت ،کوچ نشین های ساکسونی را بآنجا کشاند ، و اراضی اسلاونشین مجاوررا بتصرف درآورد . جانشینان آلبرخت مدود ماهرانه در منازعات میان امیران اسلاو دخالت میکردند و ازاین راه قلمرو خود را تا ادر و حتی‌ماوراء ادر بسط دادند . باین ترتیب مارش براندنبورك[2] ، بزرگترین امیرنشین امپراتوری بوجود آمد . تقریباً درهمین زمان (درحدود اواسط قرن دوازدهم) ، هانری لولیون[3] ،دوك‌ساکسونی،اراضی

1—Albrecht Medved   2-Brandenburg   3-Henri le Lion

سواحل بالتیك تارودخانهٔ ادر را اشغال کردو شهرکوچك لوبك[1] را به بزرگترین بندرآلمانی در دریای بالتیك مبدل ساخت . درربع آخرقرن دوازدهم شاهزادگان پومرانی مجبور شدند واسال امپراتورآلمان شوند .

تصرف مناطق اسلاونشین بردگی و قتل عام دستجمعی سکنهٔ بومی را بدنبال داشت . بهترین زمینها را ازچنگ اسلاوها بدرآوردند وآنانرا بزمین های بدو نامرغوب راندند ، آنانرا بهسرف مبدل ساختند وبیگاری و مالیات های سنگین برآنان تحمیل کردند . برای اسلاوهای محلی چیزی جز آب و باتلاق باقی نماند . اینان درکنار رودخانهها و دریاچهها در دهکدههای محقروبی رونق میزیستند وکارشان صید ماهی بود .

یکی از طرق منقادساختن اسلاوها مسیحی کردن جبری آنان بود . مالیاتهای سنگینی بنفع کلیسا بر آنان تحمیل میکردند . اسلاوهائی که زیر فشار و ظلم قرارگرفته بودند آداب و رسوم وزبان خودرا ازدست دادند وبهموجودات بیحسی مبدل شدند .

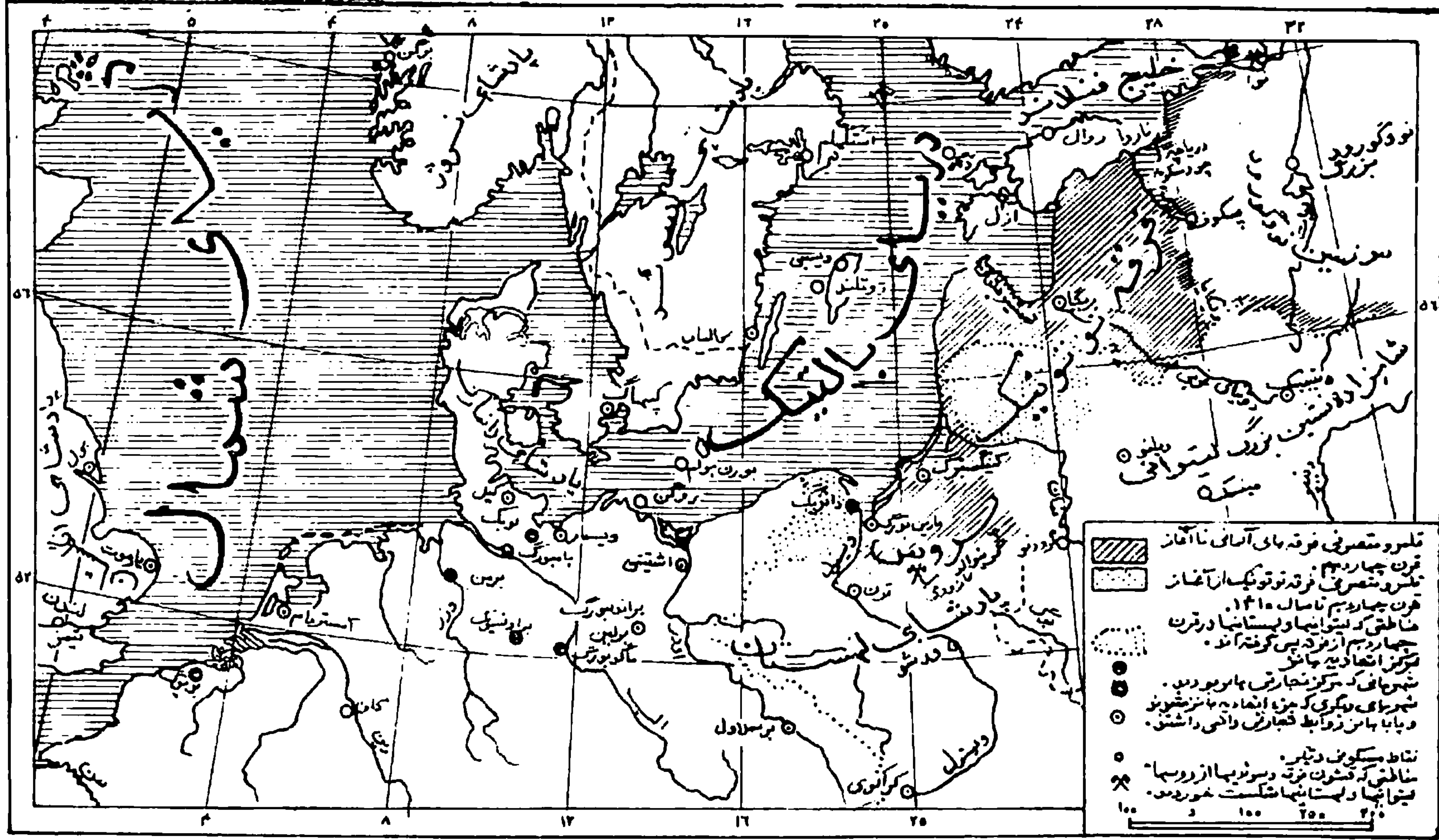
هجوم کوچ نشینان آلمانی

شوالیههای آلمانی که بایکدیگر متحد شده بودند از زرمانی به سرزمینهای متصرفی اسلاونشین هجوم بردند و دراینجا به بارونهای اشرافی تبدیل شدند . همچنین صومعه های آلمانی که در سرزمین اسلاو بوجود آمده بودند برقسمتی از املاك آنان دست انداختند. شوالیهها وصومعهها برای افزایش درآمد خودکوچ نشینان آلمانی را دعوت کردند و بهترین زمینها را بزیان سکنهٔ بومی بین آنان تقسیم کردند . مهاجرین موظف به پرداخت عوارض بودند . آنها بارغبت بهزمینهائی که ازاسلاوهاگرفته شده بود روی میآوردند،چه امیدوار بودند که درآنجا نسبت بهزادگاه خود که درزیر فشار وستم فئودالها بودند ، زندگی بهتری داشته باشند . اما آرزوی آنان تحقق نیافت . شوالیهها و صومعهها از آنها عوارض بیشتری مطالبه کردند ودراندك مدتی آنانرا بهسرفخود مبدلساختند .

تصرف کرانههای بالتیك

فتوحات آلمانها بهقسمتی از اراضی اسلاونشینمحدود نگردید، بلکه درسواحل دریای بالتیك تا خلیج فنلاند توسعه یافت . از اواسط قرن دوازدهم بازرگانان آلمانی فعالانه در تجارت دریای بالتیك شرکت جستند وکوشیدند تاراه بازار های روسیه را دردست خودگیرند . درسال ۱۲۰۱ شهر ریگا[2] را درمصب رودخانهٔ دوینا[3] بنا نهادند . بدنبال بازرگانان،روحانیان وشوالیههای آلمانی بسوی سرزمینهائی که امروزه لتونی[4] واستونی[5] را تشکیل میدهد براه افتادند . بمنظور اشغال حوضهٔ بالتیك فرقهٔشمشیربندان porte - glaive که نیمی روحانیونیمیشوالیهای بودتشکیل یافت (۱۲۰۲). شمشیر بندان زیرعنوان توسعهٔ مسیحیت قسمتی از سکنهٔ بومی را میکشتند و قسمتی دیگر را به برده تبدیل میساختند و برای این منظور ازکشمکش وخصومت میان قبایلمختلف استفاده میکردند .

1- Lübeck 2- Riga 3 – Dvina 4- Lettonie 5- Estonie



متصرفات آلمان در بالتیک و شهرهای هانس.

فرقهٔ توتونیك در پروس

درجنوب ، درمصب ویستول ، در اراضی اتونی قبایل پروس فرقهٔ توتون‌ها [1] (آلمانها) که از طرف امیران لهستانی دعوت شده بودند استقرار یافتند. درآن زمان این شاهزادگان باپروسی‌ها در جنگ بودند ، وهیچگاه گمان نمیبردند که با دست خویش دشمنان خطرناکی رادرمرزو بوم‌خود میپرورانند . توتون‌ها تمام اراضی پروس را اشغال‌کردند . و در نواحی متصرفی پروس نشین شهرهائی بوجودآوردند وشهرنشینان آلمانی را به‌آنجا فراخواندند . دهقانان آلمانی هم باین نواحی‌کشانده شدند زیرا در آنجا زمینهائی راکه‌ازپروس‌هاگرفته شده بود میان آنان تقسیم میکردند .

پروس‌ها باکوچ نشینان آلمانی بشدت مقابله‌کردند و چندین بار بضد ستمگران خود شوریدند . فرقهٔ توتونیك تمام مخالفان را یا از میان برد و یا به برده تبدیل‌کرد . آنان‌که گردن به‌اطاعت نهادند ویامسیحیت را پذیرفتند همچنان آزاد ماندند ، و آنانکه بخدمت فرقه درآمدند و از خود خدمتگزاری نشان دادند عنوان‌اشرافی‌یافتند.

درسال ۱۲۳۷ شمشیربندان باتوتون‌ها ،که اینك درکرانهٔ بالتیك از مصب ویستول تا خلیج فنلاند حکم میراندند ، متحدشدند . آلمانها کوشیدند دورتر و بسوی شرق پیش بروند واراضی روسیه را تصرف‌کنند . اما الکساندنوسکی [2] امیر نووگورود [3] بهادران‌توتونیك را در روی‌یخ‌های‌دریاچهٔ‌چودسکویه [4] درهم‌شکست(۱۲۴۲).این‌نبرد یخ Batail sur la glace، آلمانها را برای همیشه از سرحدات روسیه عقب راند .

جنگ لیتوانی‌ها و لهستانیها با فرقه

فرقه از قرن سیزدهم‌کوشید تا قدرت خود رابرلیتوانی بسط دهد. خطر مشترك،لهستان و لیتوانی را بیکدیگر نزدیك‌کرد و در ۱۳۸۶ این دو منطقه تحت لوای خاندان یاگلون [5] برای جنگ مشترك بضد فرقه متحدشدند . درسال ۱۴۰۹ «جنگ‌کبیر» لهستان و لیتوانی بضد فرقه آغازگردید . در سال ۱۴۱۰ جنگ نهائی درگرینوالد [6] بوقوع‌پیوست . شوالیه‌های بسیاری از نقاط مختلف آلمان بکمك فرقه گردآمدند . افواج‌لهستانی ، لیتوانی ، سمولنسکی (روسی) وگروهی ازچك‌ها دربرابر آنان میجنگندند . سواره نظام لیتوانی ، در حالیکه به جناح چپ سپاه آلمانها حمله میبرد ، جنگ را آغازکرد . آلمانها باضربهٔ متقابل لیتوانی‌هارا درهم‌کوبیدندودر حالیکه‌جناح‌وعقبهٔ‌متحدین‌راتهدید میکردندبتعاقب آنان‌برداختند. لهستانی‌ها نیز دچار تزلزل شدند ، وبرچم سلطنتی بزمین افتاد . تنها افواج دلاور سمولنسك مرکز سپاه راشجاعانه حفظ‌کردند و با تحمل تلفات سنگین توانستندوضع را بنفع قشون‌متحدین عوض‌کنند ، پایداری اسمولنسکی‌ها به‌افواج لهستانی امکان دادکه به حمله بپردازندوسپاه فرقه رادرهم بکوبند . ماژیستر [7] بزرگ (سرکردهٔ فرقه) واکثرشوالیه‌ها دراین جنك بقتل رسیدند. جنك‌گرینوالد نیروهای فرقه را درهم‌کوبید و بفتوحات شوالیه‌های آلمانی درکرانهٔ بالتیك پایان داد .

---

1 - Teutonique 2 - Alexandr Nevski 3 - Novgorod
4-Lac Peïpous (Tchudeskoe بروسی) 5 - Jagellon 6 - Grinvald
7 - Magistère

۲- شهرهای آلمانی

درقرن دوازدهم تاسیزدهم در آلمان شهرهائی بوجود آمد. شهرهای شمالی آلمان که برکرانه‌های دریای شمال و بالتیك قرارداشتند اهمیت فراوانی کسب کردند.

کشورهای شمال شرقی وغربی اروپا کالاهای خود را از طریق دریا ورودخانه‌هائی که در آن میریخت مبادله میکردند. ازروسیه، لهستان واسکاندینا و[1] خز، چرم، غله، ماهی دودی (هارنگ[2] و مورو[3])، پیه، موم، عسل ومواد خام دیگر به‌آلمان حمل میشد، و بجای آن ماهوت، قماش، مصنوعات فلزی، نمك، شراب، آبجو و همچنین ادویهٔ شرق (فلفل، میخك، دارچین وغیره) از طریق رودخانه‌های آلمان‌وبندر بریوز درفلاندربخارج صادرمیشد.

هانز

شهرهای شمالی آلمان درمرکز راههای بازرگانی شمال قرارداشتند واهمیت آنان نیز درهمین امر توجیه میشد، ودر این میان لوبك وهامبورك بیش ازدیگران دارای اهمیت بودند.

درقرن چهاردهم به ابتکار شهر لوبك شهرهای شمال آلمان در یك اتحادیهٔ دائمی بنام هانز[4] آلمانی بیکدیگر پیوستند که درآن قریب هشتاد شهر با یکدیگر متحد شدند. راه عمدهٔ تجارتی هانز میان نووگورود و بریوز قرار داشت و میکوشید همه جا در این اه تجارتی و شاخه های آن حق انحصاری تجارت را بدست آورد، و با نیروی مسلح از این حق دفاع میکرد.

درنیمهٔ دوم قرن چهاردهم، وقتیکه‌قدرت تجاری ودریائی شهرهای هانز ازطرف‌دانمارك مورد تهدید قرارگرفت، ناوگان متحدهانز سواحل این‌کشوررا درهم‌کوبید و ازآن پس‌امتیاز تجاری هانز بطورکامل برسمیت شناخته‌شد. هانز پس‌ازاین جنك‌پیروزمندانه نه‌فقط درتجارت بلکه درسیاست نیز برکشورهای بالتیك تفوق‌یافت.

نمایندگی‌های تجارتی‌هانز درلندن، بریوز، برگن[5](نروژ) و نوگورودعملیات بازرگانی عمده‌ای انجام میدادند. این‌نمایندگی‌ها درکشورهای خارجی محله های مخصوصی را اشغال کرده بودند. نمایندگی‌های هانز هرکدام خود بمنزلهٔ دژی بشمار میرفت، بادیوار های بلند محصوربود و بوسیلهٔ نگهبانان مسلح وسگهای آزموده بسختی نگاهبانی میشد. درهریك‌ازاین محل‌ها ساختمانهای مسکونی وانبار وجودداشت ودر آنها فقط مردان مجردی میزیستند‌که از انضباط شدیدی پیروی میکردندواداره امور آن بعهدهٔ سرپرست‌های منتخب‌بود.

مسائل مشترك درمجمع عمومی نمایندگان شهرهای هانز، که در لوبك منعقد میشد، موردشور وبحث قرارمیگرفت.

---

1 - Scandinavie　2 - Hareng　3 - Morue　4 - Hanse
5 — Bergen

در تمام شهرهای هانز فقط تجار بودند که ادارهٔ امورشهر را بعهده داشتند و از عواید تجاری آن سهم میبردند. اینان پاتریسین های شهر را تشکیل میدادند، وسیاست طبقاتی کاملی اعمال میکردند. بر پیشه‌وران و صاحبان حرف مالیات های سنگین می بستند و بآنان اجازهٔ شرکت درامورشهر نمیدادند. صنعتکاران چندین بار بضدبازرگانان شوریدند وحتی درچند شهر قدرت راموقتاً بدست گرفتندولی با اینهمه تجارهربار اصناف شورشی‌را سرکوب کردند.

شهرهای جنوبی آلمان و اتحادیه های آنان

درهمین زمان درجنوب آلمان نیز شهرهائی‌که با ایتالیا مناسبات بازرگانی داشتند توسعه و استحکام یافتند. تعدادی ازاین شهرهای جنوبی در حقیقت جمهوریهای مستقلی بشمار میرفتندکه از آنها میتوان اوگسبورگ[1] و نورمبرگ[2] رابعنوان مثال نام برد. درشهرهای تجاری جنوب هم مانند شمال رهبری‌بدست‌پاتریسین‌ها بود.

شهرها باشوالیه‌ها، که ازراه‌غارت‌گذران میکردند و ازمال‌التجاره‌ها حق راهداری‌کلانی میگرفتند، مدام درجدال بودند. شهرهای جنوب غربی‌آلمان، برای دفاع‌دربرابر بهادران غارتگر و مقابله با امیرانی‌که استقلال آنانرا تهدید میکردند، درنیمهٔ دوم قرن چهاردهم در یك اتحادیه بهم پیوستند، و باین ترتیب اتحادیه شهرهای شوابن[3] و اتحادیه‌رین[4] یکی پس‌از دیگری بوجودآمد. این دواتحادیه قراردادی منعقدساختندکه مشترکاً فعالیت‌کنند و پشتیبان یکدیگر باشند. شوالیه‌ها نیز متقابلا بایکدیگر متحدشدند و ازاین پس جنگ بین‌اتحادیه‌های شهری و اتحادیه‌های شوالیه‌ها درگرفت، اما شاهزادگان محلی، که نمیخواستند شهرها در قلمرو آنان قدرت یابند دراین جنگها مداخله‌کردند، ودرنتیجه شهرها هم درشوابن‌وهم دررین ازامیران محلی‌شکست خوردند.

جنگ میان شوالیه‌ها و شهرها منجر به بسط قدرت امیران‌شد

۳ - نظام سیاسی آلمان

فترت درحکومت و آغازکار خاندان‌هابسبورك

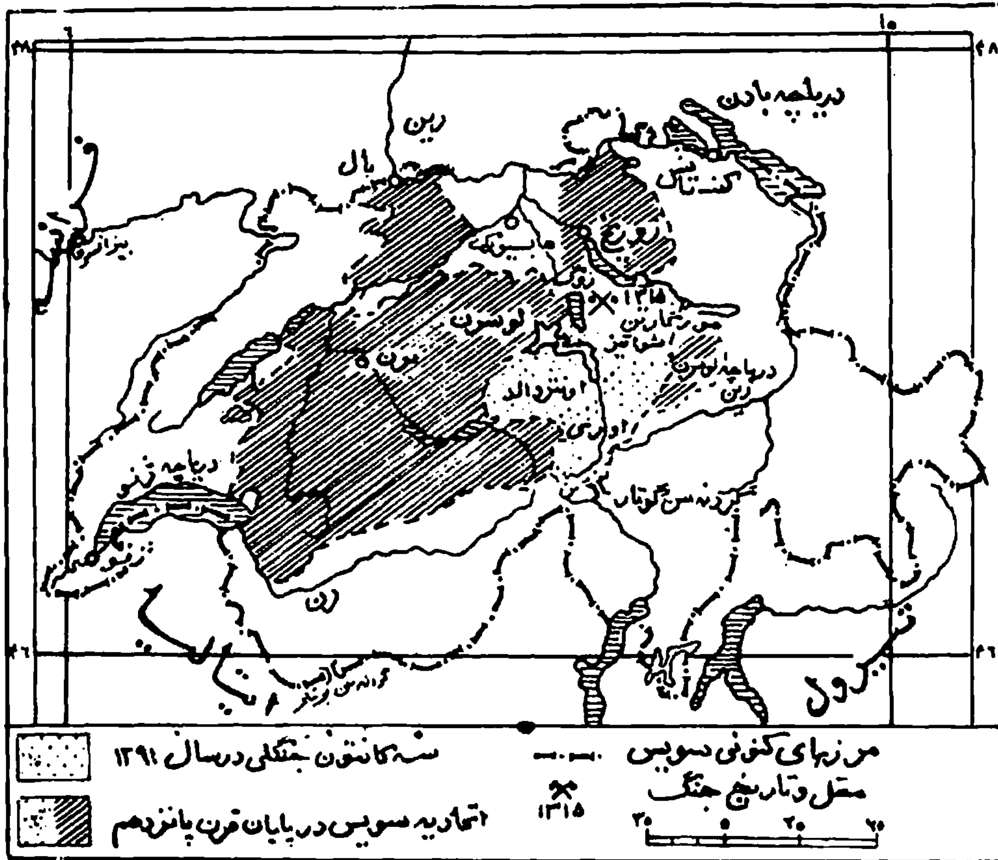
با اضمحلال خاندان هوهن‌شتاوفن قدرت‌امپراتوری درآلمان بسیار ضعیف شد ودورانی فرارسیدکه به دوران«فترت Interrègne» شهرت یافته است (۱۲۵۴ تا ۱۲۷۳). دراین دوران فئودال های آلمانی بهجنگی انقطاع ناپذیر با یکدیگر مشغول بودند، بازرگانان را غارت میکردند و بر دهقانان ستم روامیداشتند. «قانون جنگل» حکمفرما شد، هرکس هرچه میخواست میکرد، و بسیاری از شوالیه‌ها منحصراً ازراه غارت وجنگ‌گذران‌میکردند.

سرانجام درسال ۱۲۷۳ امیران رودلف‌هابسبورگ[5] را به‌امپراتوری برگزیدند. رودولف يك دوك‌درجهٔ دوم بودکه درآلزاس[6] و سویس اراضی‌کوچکی در تملك داشت. رودولف در

---

1 - Augsbourg 2 - Nuremberg 3 - Schwaben 4 - Rhein
5 - Rodolph Habsbourg 6 - Alsace

اندیشهٔ اردوکشی به‌ایتالیا نبود و برای سرکوبی فئودال‌ها نیز قدرت کافی نداشت. تمام توجه امپراتورتازه براین هدف متمرکز شده بودکه امیرنشین وسیعی برای خاندان خود بچنگ آورد و موفق شد دوك نشین بزرگ اتریش را تصرف کند. از این پس اتریش بصورت ملك عمدهٔ هابسبورگ‌ها درآمد.



تشکیل اتحادیه سویس

بااین ترتیب امپراتوران آلمان دیگر دراندیشهٔ تقویت امپراتوری نبودند، بلکه فقط میکوشیدند برای خانوادهٔ خود اراضی وسیعتری بدست‌آورند.

امیران‌مایل نبودندکه خاندان هابسبورك‌ها بسرعت رشدکندوازاین روپس‌ازمرگ‌رودولف چندین‌بار خانوادهٔ امپراتوری راتغییردادند.

تشکیل اتحادیهٔ سویس

دراین زمان ازکانتون[1]های سویس[2]، که برای دفاع ازاستقلال‌خود با هابسبورك‌ها میجنگیدند یك اتحادیهٔ آزاد درشرف تشکیل‌بود. هابسبورك‌ها از اوایل قرن دوازدهم براراضی سه‌کانتون جنگلی ــ شویتز[3]، اوری[4] و اونتروالد[5] ــ دست انداخته بودند. اهالی این کانتون‌ها، کادرکوههای آلپ‌سکونت‌داشتند، ازدهقانان آزادتشکیل میشد. ازداخل‌این اراضی چندین‌راه‌تجارتی‌از شمال...

---

1 - Canton　2 - Suisse　3 - Schwyz　4 - Uri
5 - Untervald

معبر سن‌گوتار به‌ایتالیا عبور میکرد .

هابسبورگها میخواستند کانتونهای جنگلی رامطیع خویش سازند وازکالاهائی که ازآنجا میگذشت باج بگیرند . کانتونها نیز بمنظورجنگ با هابسبورگهایك « اتحادیهٔ تدافعی‌دائمی » میان‌خود بوجود آوردند (۱۲۹۱). در آغازجنك هابسبورگها از چریکهای اتحادیه در نبردی درنزدیك مورگارتن[1] بسختی شکست خوردند (۱۳۱۵) . پس از این جنك هابسبورگها تمام اراضی‌خود را در سویس (اتحادیه بمناسبت نام‌کانتون شویتز باین اسم خوانده شد) از دست دادند . بتدریج کانتون های تازه وهمچنین‌اجتماعات دهقانی‌وشهرهائی‌از قبیل لوسرن[2]،زوریخ[3]، برن[4] وغیره به‌این‌کانتون جنگلی پیوستندوباین ترتیب‌اتحادیهٔ آزاد سویس‌تشکیل‌شد .

درافسانه‌هائی‌که بعدها بوجودآمده درکسب‌استقلال‌کانتونهای جنگلی نقش‌عمده بدهقانی بنام ویلهلم‌تل[5] ، که تیرانداز ماهری بود ، نسبت‌داده شده است . تل‌چون‌نخواسته بود به‌کلاه آویختهٔ پیشکارهابسبورگها احترام‌گذارد وتعظیم‌کند بعنوان مجازات میبایستی سیبی‌راکه روی سرپسرخردسالش نهاده شده بود باتیربزند . ویلهلم به‌انجام این‌کار موفق شد ولی بعداعتراف کردکه اگر تیربه‌پسرش میخورد باتیردوم پیشکار راکشته بود . تیرانداز را دست بستند وخود پیشکار اورا ازطریق دریاچه بسوی قلعهٔ خویش برد . درراه طوفان درگرفت و ناچار هدایت زورقرا به‌اسیر-که‌سکاندارکارآمدی بود - سپردند . ویلهلم بااستفاده ازاین پیش‌آمد بساحل جهید و پیشکاررا باتیرازپای درآورد . این‌واقعه بعنوان نشانهٔ قیام عمومی برضدهابسبورگها مورداستفاده قرارگرفت.

سازمان امپراتوری

آلمان بیش‌از پیش‌به‌مناطق مستقل‌تجزیه میشد. فرمان‌زرین Bull d'or (یعنی‌فرمانی بامهرطلائی) که درسال ۱۳۵۶ ازطرف‌امپراتورکارل[6] چهارم انتشار یافت تمام حقوق یك حکومت خود مختار را برای امیران درامـلاکشان تضمین میکرد . بموجب این فرمان امپراتور از جانب هفت تن انتخاب کننده (امیران انتخاب‌کننده) ، که نیرومندترین امیران روحانی وغیر روحانی امپراتوری بودند ، برگزیده میشد . انتخاب‌کنندگان باتفاق امپراتور در مورد مهمترین مسائل مملکت بحث‌میکردند و تصمیم میگرفتند . امیران امپراتوری‌گاهگاه دردیت[7] امپراتوری-که‌رایشتاگ[8] خوانده میشد - گرد میآمدند . در رایشتاگ نمایندگان شهرهای بزرك نیز شرکت‌میکردند . این شهرها عملا مستقل بودند ، و علاوه برآنها شوالیه نشین‌های امپراتوری نیز ، که بویژه در حوضهٔ رن و آلمان جنوبی تعدادشان بسیار زیاد بود ، استقلال داشتند . با سقوط هوهن شتوفن ها شوالیه‌ها از خدمت به حکومت سرباز زدند وقشر حکمرانان زمین دار را تشکیل دادند . اینان مافوق خودقدرتی نمیشناختند و دائماً به‌جنگ و غارت مشغول بودند . در این حکومت پراکندهٔ امپراتوری هیچ قانون ، دادگاه و خزانهٔ مشترکی وجود نداشت .

---

1 - Morgarten 2 - Lucerne 3 - Zurich

4- Berne 5 -Guillaum Tell 6 — Karl 7 - Diète

8 - Reichstag

امیران، شوالیه‌های امپراتوری و شهرها همگی در قلمرو خود کاملا مستقل بودند . در قرن پانزدهم تاج امپراتوری بار دیگر به خاندان هابسبورك بازگشت . در زمان فردریك سوم[1] قدرت امپراتوری به آخرین درجه تنزل یافت . وبقول معاصرین ، ملت آلمان تقریباً بکلی فراموش کرد که امپراتور دارد . برخی نواحی از امپراتوری بکلی مجزا شدند و دربقیهٔ مناطق که جزء امپراتوری باقی مانده بود برقدرت امیران همواره افزوده میشد و فردریك سوم برای مقابله با آنها حتی کوششی هم نکرد زیرا فاقد پول وسپاه بود . این امپراتور در سالهای آخر حکومتش حتی امیرنشین خانوادگی خود یعنی اتریش را نیز - که مجارها آنرا موقتاً اشغال کرده بودند - ازدست داده بود . باین ترتیب برخلاف فرانسه ، انگلستان و اسپانیا درآلمان قدرت مرکزی نیرومندی بوجود نیامد و وحدت امیرنشین های آلمانی در زیر سلطهٔ یك حکومت واحد تحقق نیافت .

---

1 - Frédéric III

فصل هیجدهم

چك در قرن دوازدهم تا پانزدهم

چك هرچند جزء امپراتوری مقدس روم بشمار میرفت ، امااز استقلال کامل برخوردار بود ، و امپراتور حق نداشت در امور داخلی این سرزمین مداخله کند . پادشاه چك یکی از انتخاب کنندگان بودکه بهمراه شش تن دیگر در انتخاب امپراتور شرکت میجست .

مهاجرت آلمانی

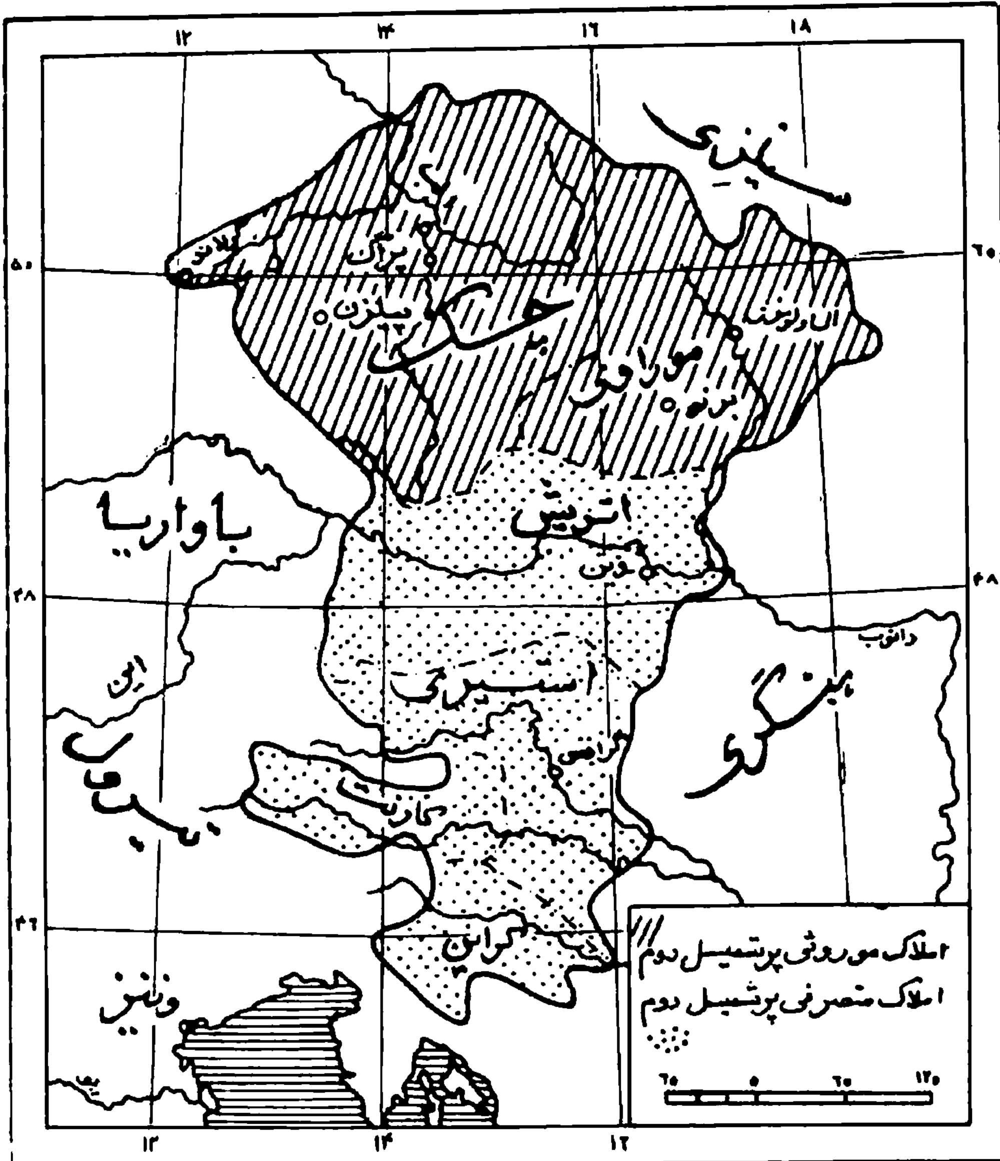
چك از امپراتوری آلمان مستقل بود ، اما آلمان از راههای دیگر به این کشور نفوذ میکرد . چك‌ها مسیحیت را از آلمان‌ها گرفته بودند و اکثر کلیساهائی که در این سرزمین برپاشده بود آلمانی بود. مقامات و مسئولیت‌های عمدهٔ ادارهٔ کلیساها در اختیار آلمانها بود . بدنبال روحانیان آلمانی انکیزیسیون نیز در چك رسوخ یافت .

فرقه‌های مذهبی ـ شوالیه‌ای ، مانند پاسداران معبدو پرستاران ، نیزدر چك مستقر شدند واکثر آنان آلمانی بودند. پادشاهان چك می‌پنداشتند که میتوانند ازوجود آنان بمثابهٔ نیروی مقاومی دربرابر اشراف محلی بهره‌برند وازاین رو آنانرا بارغبت دعوت میکردند و به آنان زمین میدادند . ازپایان قرن دوازدهم درچك شهرهارو به توسعه نهاد. شهریان تاجر پیشه وصنعتکار نیز، بخصوص اززرمانی، که در آنجا شهرهای زیادی بوجود آمده بود، بسوی چلسروی می‌آوردند. شاهان چك امید داشتند که از شهرها درآمد سرشاری کسب کنند ، وباین جهت ایجاد شهرها را تشویق میکردند و میکوشیدندکه با ایجاد تسهیلات فراوان مهاجرینی از زرمانی باین شهرها جلب کنند . بعدها در این شهرها گروه صنعتکارچك شکل گرفت ولی گروه پاتریسین‌ها تقریبا بانحصار آلمانی‌ها بودند .

در قرن دوازدهم استحصال معادن غنی چك آغاز شد . برای بهره‌برداری ازاین معادن شاهان چك استادکاران آلمانی را که درامور معدن کار آزموده بودند جلب میکردند، وباین شکل معادن نیزبدست آلمانها افتاد .قسمتی از عایدات استادکاران بشاه داده میشد اما خود نیز سهم عمده‌ای میبردند ، و بهمین سبب به سرعت ثروتمند شدند .

تقویت چك درقرن سیزدهم تا چهاردهم

شاه‌چك ، ازبرکت درآمد سرشار خودو بخصوص درآمد حاصله از معادن نقره، ثروتمندترین امیرامپراتوری شد . پرشمیسل‌دوم[1] (۱۲۵۳ تا ۱۲۷۸) قلمرو چك را وسیعاً بسط داد . او برشوالیه‌نشین اتریش ومناطق دیگری جنگ انداخت و ازبرکت این فتوحات حکومت چك تقریبا به سواحل دریای آدریاتیك دست یافت . اما جنگ با اشراف از نیروی پادشاه میکاست، وورودولفها بسبورك با استفاده از همین امر اتریش را از چكها باز پس گرفت . در آغاز قرن چهاردهم تخت سلطنت به خاندان لوکسمبورگ[2] ، که در این زمان امپراتور نیزاز بین آنان انتخاب



قلمرو پرشمیسل دوم

1 - Przémysl 2 - Luxembourg

میشد ، انتقال یافت . کارل چهارم (۱۳۴۶ تا ۱۳۷۸) درعین حال هم پادشاه چك بود و هم پادشاه زرمانی . درزمان او پراك[1] پایتخت ومبدل به مهمترین شهر تجارتی امپراتوری شد ، و جمعیت آن سه بار افزایش یافت. کارل به تزیین پراك توجه بسیار داشت ، ودر ۱۳۴۸ دانشگاه پراك راافتتاح کرد.

درقرن چهاردهم چك نیرومندترین حکومت امپراتوری مقدس روم محسوب میشد. اما وضع طبقات زحمتکش به سرعت روبه وخامت میرفت . دهقانان اکثراً به سرف مبدل شدند ومالیاتهای سنگینی به ارباب میپرداختند .

صاحبان متمول معادن که ذخایرزیرزمینی را در تصرف داشتند معدنگران را بشدت استثمار میکردند، و درشهرها پاتریسینها صنعتکاران را تحت فشار قرار میدادند . درشهروده نارضایتی شکل میگرفت .

نهضت عمومی ملی وضد کاتولیکی

از میان اربابان بزرگ فئودال عدهٔ زیادی آلمانی بودند ، مالکیت معادن ازآن آلمانیها بود ، وپاتریسین شهر از آلمانیها تشکیل میشد . از اینرومردم چك به آلمانیها بنظرستمکاران می نگریستند . اکثرصومعه ها به آلمانیها تعلق داشت ، وقسمت عمدهٔ مقامات عالیهٔ کلیسا در اختیار آنان بود . فئودالهای آلمانی خشن ترین استثمارکنندگان دهقانان بودند . درمیان طبقات زحمتکش چك اعتراض علیه آلمانها وکلیسای کاتولیك هردوبسط ودامنه مییافت .

نارضایتی از آلمانیها وکلیسای کاتولیك به سایر طبقات سکنهٔ چك کشیده شد ودر اینجا نیز، مانند سایر کشورهای اروپا، شوالیه های تهیدست زیادی وجودداشتند که مجبور بودند در ارتش کشورهای دیگر اجیرشوند . اینان به آلمانهای ثروتمندکه صاحب اراضی وسیع بودند، وهمچنین به کلیساهای کاتولیك با حسرت مینگریستند .

چكهائی که در شهرها زندگی مرفهی داشتند ـ صاحبان حرف وبازرگانان ـ ازاینکه تمام امور شهر بدست پاتریسین های آلمانی اداره میشددرخشم بودند . و از رقابت بازرگانان آلمانی ، که از طرف حکومت حمایت میشدند ، اظهارنارضایتی میکردند . آنان به کلیساها نیز، که کانون موهوم پرستی وفریب بشمار میرفت ، بچشم دشمن مینگریستند ، ومیاندیشیدند که کلیسا برای مردم مخارج گزافی دربردارد ، وبایستی املاکش را مصادره کرد . حتی بعضی ازفئودالهای نیرومند چك به آلمانهای متمکن وکلیساهای کاتولیك با نارضائی نگاه میکردند .

باین ترتیب درچك جنبش همگانی ملی بضدآلمانها وکلیسای کاتولیك شکفته شد .

ژان هوس وجنگهای هوسیتها

ژان هوس استاد دانشگاه پراگ جنگ بضد آقائی آلمانها وکلیسای کاتولیك را اعلام داشت. هوس برضدحرص ومال پرستی روحانیان کاتولیك وفروش آمرزش گناه تبلیغ میکردومیخواست که اراضی کلیسائی مصادره شود . او خودکتابهای مذهبی لاتینی را، که برای مردم نامفهوم بود ، بزبان چك ترجمه کرد . پاپ راضد مسیح خواندومواعظی راکه دربارهٔ معصوم بودن پاپ گفته میشدکفروزندقه نامید. مواعظ هوس درسراسرجامعهٔ چك بگرمی طنین انداخت، واوخودمصدرجنبش آزادیخواهانه ملی شد .

---

1 - Prague (Praha بزبان چك)

آلمانیها کینهٔ هوس را بدل گرفتند و به تعقیب او پرداختند و کوشیدند تا او را از میان بردارند.

مجمع روحانیان عالیرتبهٔ کلیساهای کاتولیك، که در این زمان در کنستانس اجتماع کرده بود، هوس را به بازپرسی فراخواند. هوس دررفتن به کنستانس تردید داشت، اما سیگیزموند[1] امپراتور ژرمن سلامت اورا تضمین کامل داد. هوس امیدوار بود که حقانیت خودرا به مجمع ثابت کند. روحانیان عالیقدری که در مجمع اجتماع کرده بودند باو اجازه ندادند که یك کلمه سخن بگوید و اورا با فریادهای شرارت آمیز استقبال کردند و بزندانش انداختند و به مرگ در آتش محکومش ساختند. سیگیزموند حتی بفکر مداخله هم نیافتاد. به هوس پیشنهاد کردند نظریات خود را پس بگیرد، اما او مرگ را بر تسلیم و استغفار ترجیح داد و در ششم ژوئیه سال ۱۴۱۵ در آتش سوزانده شد. قتل مکارانهٔ او جنبش ملی - مذهبی سراسر چك را بیش از پیش تقویت کرد. این جنبش بنام هوس «جنبش هوسیت» و هواخواهان او «هوسیت‌ها» نامیده شدند. مردم کشیشهای کاتولیك را طرد کردند.

در سال ۱۴۱۹ کار جنبش آشکارا شد. در پراگ مردم چك، و بخصوص صنعتکاران، کلیساها و صوامع را غارت کردند. صنعتکاران شهرداری را با حمله و هجوم اشغال کردند و اعضای انجمن شهر را، که در آنجا محبوس شده بودند، از پنجره‌ها بیرون انداختند. چك‌ها حکومت سیگیزموند را بر کشور خود نپذیرفتند. آنگاه پاپ بمنظور سرکوب استقلال چك و انقیاد آن زیر لوای امپراتوری آلمان و کلیسای کاتولیك، جنگ صلیبی را اعلام داشت. در این اردوکشی صلیبی بیش از همه آلمانها شرکت داشتند، ولی شوالیه‌های تمام کشورهای اروپا ــ از اسپانیا تا لهستان ــ نیز بآن پیوستند. این اردو که امپراتور سیگیزموند در رأس آن قرار داشت بسوی چك راه افتاد اما از هوسیت‌ها شکست خورد. آنگاه «صلیبیان» در چك پراکنده شدند و دهات بلادفاع این سرزمین را غارت و ویران کردند. هوسیت‌ها نیز متقابلاً معابد و صومعه‌های کاتولیکی را در هم کوفتند و اراضی و املاك پادشاه و فئودال‌های کاتولیك را مصادره کردند.

میانه روها و تابوریت‌ها

هوسیت‌ها به دو دسته منقسم شدند. یکدسته از آنان که معتدل‌تر بودند موفق شد اموال کلیساها را مصادره کند و استقلال کلیسای چك را بدست آورد. بازرگانان، صنعتکاران، ملاکان وحتی استادان دانشگاه پراگ به این دسته تعلق داشتند.

زحمتکشان چك ــ دهقانان، پیشه‌وران و کارگران معادن ــ حزب مخصوصی بنام «تابوریت‌ها[2]» تشکیل دادند. اینانرا از آنرو به این نام میخواندند که شهر مستحکم تابور[3] را برپا داشتند. دهقانان که نیروی اصلی تابوریت‌ها را تشکیل میدادند خواستار لغو سرواژ، عوارض فئودالی و انتصاب خودسرانهٔ مقامات روحانی بودند. جنگ با آلمانها برای دهقانان بمنزلهٔ جنگ علیه ملاکان بود.

جنبش تابوریت‌ها، مانند زاکری و قیام وات تایلور، در اساس قیام دهقانان علیه فئودال‌ها بود.

عده‌ای از تابوریت‌ها، و بطور عمده تهیدستان شهرها و دهات و کارگران معادن، الغاء کامل

---

1 - Sigismond 2 - Taborites 3 - Tabor

مالکیت خصوصی و اشتراکی کردن ثروت را طلب میکردند . شوالیه‌هائی نیز که از هستی ساقط شده بودند عده‌ای به تابوریت‌ها پیوستند . در میان آنان جنگجویان کار آزموده‌ای یافت میشد . یکی از آنان بنام ژان ژیژکا [1] فرمانده محبوب سپاه هوسیت‌ها شد .

تشکیلات جنگی هوسیت‌ها

آلمانیها علیه هوسیت‌ها پنج‌بار به جنگ صلیبی دست زدند(۱۴۲۰ تا ۱۴۳۱) و همگی آنها با شکست مطلق آلمانیها پایان پذیرفت . درچك ارتش انقلابی نیرومندی بوجود آمد . ژان‌ژیژکا در برابر شوالیه‌های سوار آلمانی پیاده نظام ورزیده‌و توپخانهٔ سبکی ،که برارابه‌حمل‌میشد، سازمان‌داد. ژان‌ژیژکا از کاروان ارابه‌ها، که با زنجیروتخته بیکدیگر محکم‌شده بود ، استحکامات‌تسخیر ناپذیری تشکیل دادکه هم برای دفاع وهم برای حمله بکار میرفت . درحفظ ونگاهداری این دژهای متحرك زنان نیز سهم عمده‌ای داشتند .

ژیژکا در یکی از جنگ‌ها با تیرزخمی شد و بینائی خود را از دست داد ،اماهمچنان دررأس قوای هوسیت باقی ماند و با از خودگذشتگی خدمت به زادگاه خودرا ادامه داد. حتی نام او دشمن را دچار وحشت میساخت . هوسیت‌ها اورا پدر خود میخواندند . سپاه هوسیت‌ها بشکل خارق‌العاده‌ای تحرك داشت و اغلب درجائی که انتظار نمیرفت ظاهر میشد . میگویند سپاه « صلیب‌داران Croisé » فقط با شنیدن صدای ارابه‌های هوسیت‌ها پا بفرار می‌گذاشتند. ارتش هوسیت‌ها براساس نظام وظیفهٔ عمومی بسیج شده بود و درآن انضباطی سخت جاری وشورانقلابی حکمفرما بود . هوسیت‌ها از دفاع به حمله پرداختند و بسوی آلمان اردو کشیدند و تا دریای بالتیك پیش تاختند . اینان تعالیم خودرا همه جا ترویج کردند ، و با استقبال تودەهای زحمتکش آلمان مواجه شدند . کشیش‌ها و فئودال‌های آلمانی تعالیم هوسیت‌ها را «سموم‌چك» مینامیدند .

خیانت میانه‌روها. آخرین جنگ هوسیت‌ها

در جنگ‌های هوسیت‌ها تابوریت‌ها نیروی اصلی را تشکیل میدادند. اعتدالیون خود از تابوریت‌ها بیم داشتند و درجستجوی سازش با آلمانها بودند . امپراتور سیگیزموند بالاخره تصمیم گرفت که درخواست‌های میانه‌روها را بپذیرد ، و موافقت کرد زمینهائی‌که از کلیسا مصادره شده‌بود در اختیار آنان باقی‌بگذارد و استقلال چك را برسمیت‌شناسد. اعتدالیون در عوض سیگیزموند را بعنوان فرمانروای خود قبول‌کردند .

اما تابوریت‌ها این سازش را نپذیرفتند و جنبهٔ خائنانهٔ آنرا فاش ساختند ، و آنگاه جنگ میان تابوریت‌هاو میانه روها آغاز شد . میانه‌روها خائنانه به تابوریت‌ها یورش بردند وآنانرادر نزدیکی‌لیپاناخ [2] شکست دادند (۱۴۳۴) و بشکل خونینی با آنان تصفیه حساب کردند .

---

1 - Jan Zizka 2 -Lipanakh

جنبش تابوریت‌ها مانند جنبشهای بزرگ دهقانی دیگر ــ ژاکری‌ها وقیام وات‌تایلور ــ به شکست انجامید . تهیدستان شهروممدنگران ، که درجنبش شرکت داشتند، ازآنروکه خود هنوز بسیار ضعیف‌وغیرمتشکل‌بودند، نتوانستنددهقانان را به پیروزی رهنمون شوند .

جنبش هوسیت‌ها برای چک‌ها اهمیت بسزائی داشت ، زیرا به نفوذ آلمانیها پایان‌داد و بدنبال آن زبان وفرهنگ ملی درچک رو به‌تکامل نهاد .

مردم چک به قهرمانان ملی بزرگ خود ــ ژان‌هوس وژان‌ژیژکا ــ مباهات‌میکنند .

فصل نوزدهم

ایتالیا ازقرن سیزدهم تاپانزدهم

۱ ـ ونیزوژن

درقرن سیزدهم ایتالیا به‌چند حکومت خودمختار تقسیم‌شده‌بود.

ثروتمندترین قسمت ایتالیا شمال‌آن بود. دراینجا شهرها براراضی نزدیک‌دست انداخته وجمهوری‌های مستقلی تشکیل داده‌بودند . دراین‌جمهوریها تجارت وسیعی رواج داشت و صنعت تکامل‌یافته بود. نیرومندتر ازهمه جمهوری‌های ساحلی ونیز[1] و زن[2] و شهر صنعتی ثروتمند فلورانس[3] درتوسکان[4] بود . ثروت ونیز در زمان جنگهای صلیبی و بخصوص جنگ صلیبی چهارم افزایش‌یافت . ونیزدرشبه‌جزیرهٔ بالکان[5]وجزایراطراف‌آن مراکزی برای‌خود مستحکم ساخت ونمایندگی‌های تجاری‌خودرا دردریای سیاه وآزوف[6] تاسیس‌کرد . یکی‌از عمده‌ترین این مراکزتانا[7] (که‌اینک‌آزوف‌نام‌دارد)بود. این‌جمهوری ازطریق نمایندگی‌های خودبه‌تجارت برده، که بطور عمده از ماوراء قفقاز میخرید ، میپرداخت . ونیز ناوگان تجارتی بزرگی دراختیار داشت و بردریای مدیترانه مسلط بود. وآنرا بحق «ملکه‌دریاها» مینامیدند . بازرگانان ونیز کالاهای شرقی رابه‌بازارهای مکارهٔ اروپای‌غربی می‌آوردند . درونیزصنعت‌نیز تکامل یافت، و بخصوص‌مصنوعات ابریشمی وشیشه‌ای‌آن شهرتی‌بدست‌آورد.

ثروت ونیز در دست‌گروه بازرگانان بزرگ ، که قدرت شهردراختیار آنان بود، تمرکز داشت . ونیزهمچنین دارای حاکم منتخبی بنام دژ[8] بود. عالیترین مقام حکومتی شورای بزرگ بودکه اعضای آن‌گرچه بظاهرانتخاب میشدند ولی درواقع فقط ثروتمندان میتوانستند درآن راه یابند . شورای بزرگ دژراانتخاب میکرد.

---

1 — Vénéli (بزبان ایتالیائی)　　2 - Genova (بزبان ایتالیائی)
3 – Firenze (بزبان ایتالیائی)　　4 - Toscane　　5 - Balkans
— Mer d. Azov　　7 – Tana　　8 - Doge

سیادت الیگارشی[1] تجاری موجب نارضائی اهالی ونیز میشد و این نارضائی اغلب با توطئه‌هائی علیه حکومت همراه بود. الیگارشی تجاری برای رهائی از این توطئه‌ها درقرن چهاردهم یك شورای ده‌نفری تشکیل‌داد . این شورا عدهٔ زیادی عوامل مخفی دراختیارداشت که جاسوسی میکردند واشخاصی راکه برای هیئت‌حاکمه مضر ویا خطرناك بودند خائنانه بقتل میرساندند . شورای دهگانه برای‌کلیهٔ‌مامورین خود، وازجمله برای‌خود دژ، مراقبین مخفی داشت . وبااین ترتیب درونیزشیوهٔ جاسوسی وترور برقرارشد.

ونیزثروتمند باساختمانهای نوتزئین یافت. برروی نهرهائی‌که شهرراقطع میکردپل‌های زیبائی ساخته‌شد وعمارات رفیعی‌سربرافراشت، بخصوص میدان‌بزرگ ونیز ـ میدان‌سن‌مارك[2] ـ باشکوه فراوان تزیین یافت . دراین میدان‌کلیسای عظیمی‌که بنام این‌حواری تقدیس‌شده بود، برپا بود وکاخ‌زیبای دژها نیزدرهمین محل‌قرارداشت.

رقیب تجاری بزرگ ونیزجمهوری ژن بود ، که درآنجا نیز بازرگانان بزرك حکومت داشتند. ژن نیزدردوران جنگهای صلیبی ثروت بسیار بچنگ آورد . این‌کشور در دریای سیاه نیرو گرفت ، ودرجنوب کریمه[3] یك رشته نمایندگی‌های تجاری در سوداك[4](سالدایا)، فئودوسی[5] (کافه)ومراکزدیگرتأسیس‌کرد . بازرگانان ژن از این ناحیه با ایران ، آسیای میانه، چین ، امیرنشین‌های روسیه ولهستان تجارت میکردند.

۲ـ فلورانس

جنك فلورانس با فئودال‌ها

شهر فلورانس دردرهٔ کوچکی ، میان‌کوهها ، درکنار رودخانهٔ آرنو[6] قرار دارد . در قرن دوازدهم در کوههای اطراف آن قلاع فئودالی سربرافراشته و فئودالها میکوشیدندتا برفلورانس تسلط یابند . وازاین‌رو در کاربازرگانی ایجاد مزاحمت میکردند واموال بازرگانان رابغارت میبردند . دراین‌میان صنایع فلورانس رشد مییافت . ماهوت‌های رنگی فلورانس در اروپا و مشرق خواستاران فراوان داشت . در این شهرکار ایجاد مؤسسات بزرك آغاز شد و استادکاران کوچك بسیاری بوجود آمدند .

فلورانس نه‌تنها ازطریق صنعت ، بلکه ازکارهای بانکی نیز،ثروت زیادی بدست‌آورده بود. این‌شهرکه درمسیریکی ازراههای‌عمدهٔ تجارتی ایتالیاقرارداشت ، ازمدتی‌پیش‌مرکزصرافی و سایر عملیات پولی بشمار میرفت . بانکداران متمکن فلورانس با دربارپاپ و حکومت‌های کشورهای مختلف اروپا معاملات‌پولی‌عمده‌ای‌داشتند .

فلورانس با فئودال‌ها بجنك موفقیت‌آمیزی دست زد . فلورانسی‌ها فئودال‌ها را مجبور ساختندکه دژهای‌کوهستانی خود را رهاکنند و در شهرسکونت‌گزینند. اشراف در شهرخانه‌های دفاعی عظیمی شبیه قلعه برای خود بناکردند . در قرن سیزدهم در داخل شهرجنگی قطعی میان

1 - Oligarchie　2 - Saint Marc　3- Crimée
4 - Soudac　5 - Fèodocia　6 - Arno

اشراف وشهریان درگرفت .

در میان شهریان برابری وجود نداشت . صنعتکاران و بانکداران ثروتمند همراه با اطباء وقضات هفت «صنف ارشد» راتشکیل‌میدادند ، وبقیه صنوف «زیردست» نامیده میشدند . افراد «اصناف‌ارشد» رابه‌طنز مردم‌پرواری و تودهٔ بی‌چیزرا مردم لاغر میخواندند.

درپایان‌قرن‌سیزدهم‌قدرت‌اشراف‌فلورانس‌درهم‌شکسته‌شد،وقدرت‌حکومت‌بدست‌اصناف‌ارشد، «مردم‌پرواری»،افتاد . در رأس حکومت فلورانس شورای مخصوصی ـ شورای‌سنیورها ـ قرار داشت . از نه نفر اعضای این شورا هفت نفر از اصناف ارشد و فقط دو نفر از زیردستان انتخاب میشد .

تشکیلات صنایع

در قرن چهاردهم در فلورانس اشکال جدید صنایع ، مخصوصاً در تهیهٔ ماهوت ، پایه‌گزاری شد . در اینجا درسال ۱۳۰۰ قریب سیصدمؤسسهٔ بزرك ماهوت‌بافی وجودداشت‌که‌سالانه درحدود صدهزارقواره‌ماهوت فراهم میکرد . ماهوت‌بافان بزرك ازفلاندر، انگلستان و یا اسپانیاپشم میخریدند.پشمهائی‌راکه به‌کشوروارد میشد به‌محلهای مخصوصی میفرستادند ، درآنجا کارگران مزدورآنرا میشستند ، خشك میکردند وشانه‌میزدند.این‌پشمهاسپس بین‌پیشه‌وران‌کوچك‌شهری‌ویا روستائیان توزیع‌میشد و اینان دربرابر اجرت آنرا میرشتند . نخ‌تابیده‌ای‌که تحویل‌گرفته میشد بین نساجان تقسیم میگردید . نساجان بنوبهٔ خود نخها را میبافتند وپارچهٔ بافته‌شده برمیگرداندند . این پارچه‌ها برای یك سلسله عملیات تکمیلی نزد استادکاران متخصص فرستاده میشد و در اینجا بودکه کارگران مزدورکرك ماهوت را میچیدند وآنرارنك میزدند وپرداخت‌میکردند.

باین ترتیب مؤسسات عظیمی بوجود آمدکه صاحبان‌آن فقط ممکن بود اشخاص بسیار ثروتمند باشند . بسیاری‌ازپیشه‌وران‌کوچك تحت تبعیت کارفرمایان بزرك ماهوت‌بافی‌درآمدند. ابزار و ادوات تولید و مواد خام در اختیار پیشه‌وران نبود بلکه بکارفرمایان تعلق داشت . محصولاتی‌که پیشه‌وران تولید میکردند نیز دراختیار ارباب گذاشته میشد وخود آنان درقبال دسترنجشان فقط اجرت‌نازلی میگرفتند . پیشه‌وران کوچك امتیازشان ازکارگران فقط درآن بودکه نه‌درکارگاه ارباب بلکه درخانهٔ خودکار میکردند . این پیشه‌وران از داشتن تشکیلات صنفی محروم بودند . «مردمان‌پرواری» میترسیدندکه پیشه‌وران از سازمان صنفی بمنظورمبارزه علیه‌استثماروحشیانه‌ای‌که به‌آنان تحمیل‌میشد استفاده کنند.

کارگران مزدور نیز که درکارگاههای ارباب کار میکردند حق نداشتند برای خود سازمانی درست‌کنند. مزدکاربسیارنازل‌بود وبنظرارباب بستگی داشت . باین ترتیب طبقات جدید بورژوازی وکارگران مزدوربوجودآمد .

چنین مؤسسات بزرگی‌که کارگران مزدور و پیشه‌وران‌کوچك وابسته به کارفرما درآن کارمیکردند مانوفاکتور[1] نامیده میشدکه بمعنای «تولیدیدی» است . مانوفاکتور از این لحاظ ازکارخانه‌های بعدی متمایزمیباشدکه درآن ماشین‌بکارنمیرفت وتمام‌کارها باوسایل‌دستی انجام میگرفت وهمچنین عده‌ای ازکارگران درخانهٔ خود کار میکردند (صنعتکاران‌کوچك) . خیلی

---

1 - Manufacture

قبل ازآنکه در سایر کشورهای اروپائی تولیدسرمایه‌داری بناگذاشته شود در ایتالیای قرن چهاردهم استثمارکارگران آغاز شده بود . مانوفاکتور نخستین شکل تولید سرمایه داری بشمار میرود .

قیام چومپی‌ها

برای‌اولین باردرتاریخ‌قیام بزرک کارگران بنام‌قیام‌چومپی(درفلورانس کارگران مزدور نساجی را باین نام میخواندند) در فلورانس بوقوع پیوست .

در ۲۰ ژوئیه ۱۳۷۸ چومپی‌ها و پیشه‌وران‌کوچك درحالی‌که زنك‌ها را بصدادرآورده بودند بکوچه‌ها ریختند . ابتداکوشیدند قصور سنیورها را تصرف‌کنندو چون باین امر موفق نشدند به‌ویران‌کردن خانه‌های ثروتمندان دست زدند . در۲۲ژوئیه چومپی‌ها کاخ سینورها را تسخیر کردند واعضای‌کاخ باوحشت‌گریختند .

پس ازسقوط قدرت « مردمان‌پرواری » قیام‌کنندگان سه سازمان صنفی تازه ـ دو سازمان برای‌پیشه‌وران‌کوچك‌ویکی‌برای چومپی‌ها ـ بوجود آوردند . نمایندگان این سازمان‌ها به‌کاخ جدید سنیورها راه‌یافتند . دررأس این نمایندگان سرکردهٔ چومپی‌هامیکائیل‌لاندو[1] ـ که‌کارگر بافنده بود ـ قرارداشت . اما لاندوخائن ازآب درآمد . بورژوازی اورا خرید . واوبیش از آنکه درغم حفظ منافع‌کارگران باشد دراندیشهٔ حمایت ازثروت ثروتمندان بود .

کارفرمایان بزرك درپاسخ قیام مردم‌مؤسسات خودرا تعطیل‌کردند ، و بدینسان بیکاری وگرسنگی آغاز گردید. چومپی‌ها کوشیدند قیام تازه‌ای برپاکنند اما ثروتمندان به‌پیشه‌وران کوچك وعده دادندکه‌برحقوق‌سیاسی‌آن‌بیفزایند. ازاین‌رو پیشه‌وران‌ازچومپی‌ها حمایت نکردند . قیام سرکوب ومجازات وحشتباری‌آغازشد . بسیاری ازکارگران ناچار از فلورانس گریختند . سازمان صنفی چومپی‌ها منحل‌گردید وقدرت «مردم‌پرواری» مجدداً استقراریافت.

باین ترتیب نخستین قیام‌کارگران با شکست مواجه شد . کارگران هنوز بسیار ضعیف بودند و از لحاظ عده و از نظر سازمانی آنقدر آمادگی نداشتند که قدرت را در دست خود نگاه دارند .

حکومت مطلقهٔ مدیچی

قیام چومپی‌ها «مردمان‌پرواری» راوحشت‌زده‌کرد، وترس ازشورشیان ناچار آنانرا به‌جستجوی شکل تازهٔ حکومت برانگیخت . در قرن پانزدهم قدرت بدست بانکدار بزرك‌فلورانس‌کوزیمودومدیچی[2] افتاد. وی رسماً هیچگونه مسئولیتی قبول‌نکرد اما عملاتمام رشته‌های‌حکومت دردستهای او متمرکزبود . اعضای سنیوری وسایرکارکنان دولتی همچنان از طریق انتخابات تعیین میشدند اما انتخابات بصورتی انجام میگرفت‌که فقط هواخواهان مدیچی‌برگزیده‌میشدند . سنیوری اهمیت‌خودرا بکلی ازدست داد زیرا تمام اقدامات منحصراً بدستورمدیچی انجام‌میگرفت.

کوزیمودومدیچی‌برای‌جلب هواخواهی‌توده‌های‌مردم‌ومنصرف‌کردن‌آنان از مبارزه‌کارهای ساختمانی عظیمی ترتیب داد . تهی‌دستان فلورانس ازکار ساختمانی ابنیهٔ جدید توانستند نان بخورونمیری فراهم آورند.

---

1 - Michael Lando

2 - Cosmo de Médicis

3 - Lorenze

مدیچی‌ها نه تنها در فلورانس بلکه در سراسر اروپا بعنوان یك بانکدار بزرك معروف بودند. بانك آنها در بسیاری از شهرهای بزرك شعبه داشت. مدیچی‌ها بپادشاهان وام میدادند و از برکت این وامها نفوذ بین‌المللی آنان بسط یافت.

پس از مرگ کوزیمو قدرت حکومت به پسروی و سپس به نواده‌اش منتقل شد. نوادهٔ کوزیمو بنام لورنتز[1] ملقب به «معظم» زمان درازی بر فلورانس حکومت کرد. او سیاستمداری حیله‌گر و ماهر بود که هیچ چیز از نیل بهدف بازش نمیداشت و برای آنکه به حکومت خود جلا و درخشندگی بیشتری بدهد هنرمندان و دانشوران و شاعرانی که اورا میستودند و باو تملق میگفتند بدربار خود گرد آورد. مدیچی‌ها بدون آنکه تاج گذاری کنند بر فلورانس فرمان میراندند، و باین ترتیب در فلورانس قدرت فردی نامحدودی بوجود آمد. این شکل حکومت، استبدادی و حکام آن مستبد نام گرفتند. حکومت استبدادی در سایر شهرهای ایتالیا نیز استقرار یافت. علت ظهور این شکل حکومت تنها ترس از قیام مردم بود. حکام مستبد غالبا از خانواده‌های اشراف درباری و همچنین از کندوتی‌یرها[2] ــ سران گروههای نظامیان اجیر ــ بیرون میآمدند.

باین ترتیب شهرهای ایتالیا خودمختاری خویش را دربرابر فئودالها حفظ کردند ولی ثروتمندان شهر از ترس شورش مردم ناچار بقدرت مستبدین تن دردادند.

۳ـ دوران نخستین رنسانس در ایتالیا

ایتالیا در قرون چهاردهم و پانزدهم از پیشقدم ترین کشورهای اروپا بشمار میرفت. در اینجا قبل از هر کشور اروپائی دیگر اشکال جدید صنعت بوجود آمد، بورژوازی ـ صاحبان صنایع، بانکداران و بازرگانان ـ قدرت یافته، ادبیات و نقاشی و سایر اشکال هنر رشد خود را آغاز کرده بود.

هومانیسم و رنسانس

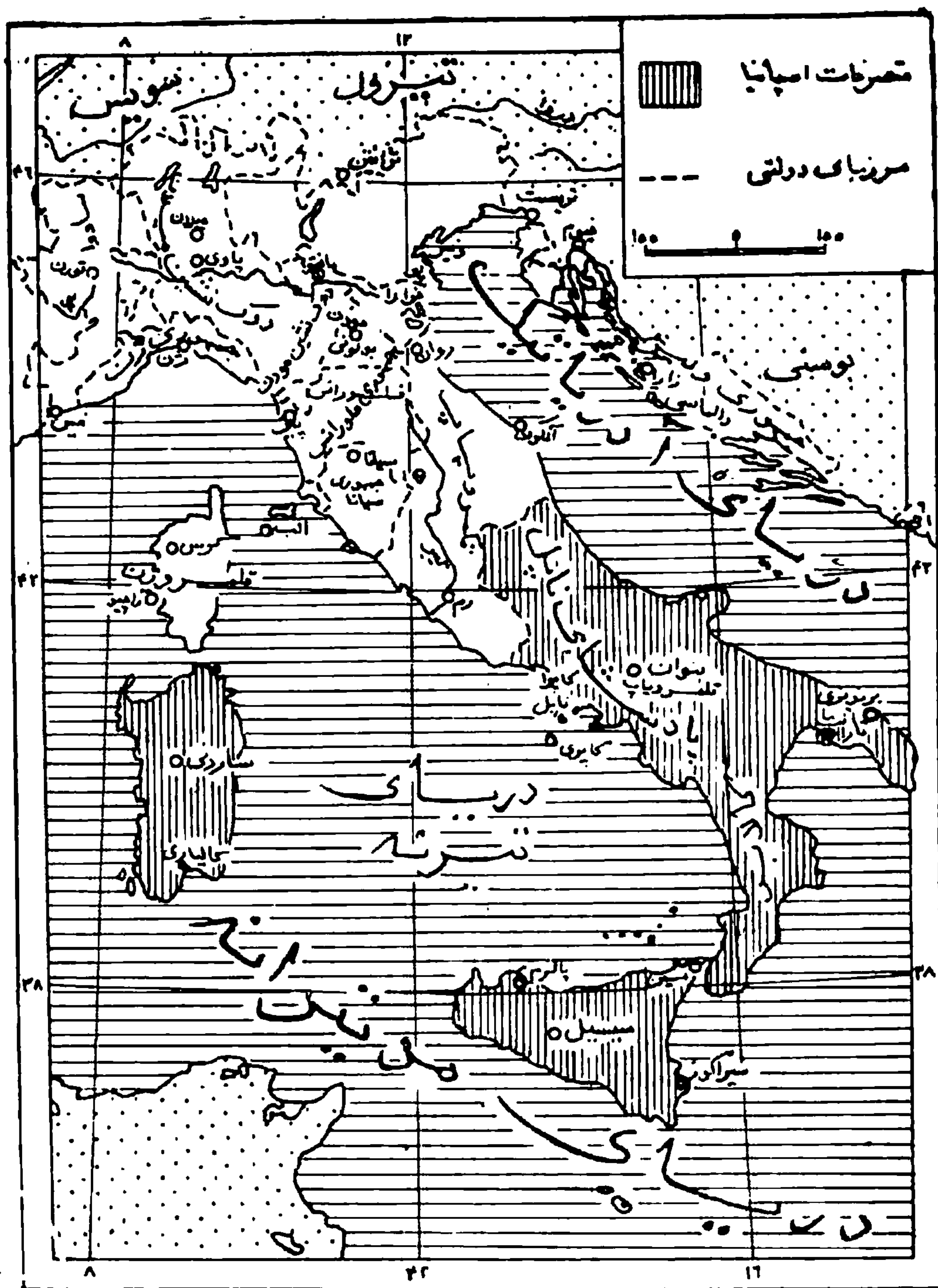
در شرایط جدید دیگر جهان بینی مندرس، افکار مذهبی کهن و نظریات علمی عتیق بچشم مردم نارسا و نامتناسب میآمد. موقعیت بازرگانان، صنعتکاران و بانکداران کاملاً بابتکار شخصی آنها بستگی داشت و انسان دیگر موجودی ناتوان شمرده نمیشد. اینان به قدرت انسان و به حق حیات او اعتقاد داشتند، و همین امر موجد جریان فرهنگی جدید شد که هومانیسم[3] («هومانوس» بزبان لاتینی بمعنی «بشردوستی» است) و نمایندگان آن هومانیست نام گرفتند.

هومانیست‌ها دانش کهنهٔ کلیسائی را مردود شمردند و درمیان آثار نویسندگان قدیمی بجستجوی حقیقت پرداختند. اینان دربرابر ادبیات باستانی زانو میزدند، نسخه‌های خطی نویسندگان قدیمی را جستجو و بررسی میکردند و در تجدید حیات فرهنگ قدیم میکوشیدند. جریان نوین فرهنگ از این رو تجدید حیات (رنسانس[4]) نامیده شد.

دانته، پترارك، بوکاچیو،

درصف مقدم این فرهنگ نوین نویسندهٔ بزرگ ایتالیائی دانته[5] (۱۲۶۵ تا ۱۳۲۱) قرار داشت. بزرگترین اثر دانته «کمدی الهی La Divine Comédie» است. این منظومهٔ بزرگ بزبان ایتالیائی سروده شده و دانته در آن حکایت میکند که چگونه در جنگل انبوهی سرگردان

1 - Lorenze 2 - Condottieri 3 - Humanisme 4 - Renaissance
5- Danté



ایتالیا در پایان قرن پانزدهم

ودرآنجا شاعر باستانی روم ویرژیل[1] براو ظاهرمیگردد. دانته باتفاق ویرژیل بدنیای دیگرسفر میکند. منظومه به‌سه قسمت ـ دوزخ ، برزخ وبهشت ـ تقسیم میشود.

دوزخ درنظر دانته بشکل قیفی تجسم مییابد که‌از روی زمین به اعماق آن‌فرورفته‌است، او از نه محفل جهنمی یادمیکند که، ارواح گناهکار ، درآنجا به‌نسبت معاصی‌شان گرفتار عذاب‌های مختلفی هستند . دریکی ازاین محافل دوزخی گناهکاران مشغول شکستن سنگهای عظیمند ، ودرمحفلی دیگر درردریاچهٔ سوزانی میسوزند . درجهنم محفلی هست‌که گناهکاران‌در سرمای مدهشی مجازات می‌بینند . دانته درمحفل دوزخی دیگری حفره‌ای ازآتش می‌بیند که برای پاپ‌بنیفاس‌هشتم، که‌هنوزدرقید حیات‌بود، آماده کرده‌بودند. دانته خیانت‌را دهشتبارترین گناه میشمارد.

دانته برای نویسندگان باستانی مورد علاقهٔ خوددر جهنم ، که بموجب تعالیم کلیسا میبایستی مانند مرتدان درآنجا باشند، جائی نمی‌بیند. درنظر دانته‌اینان درآستانهٔ جهنم، آنجا که‌عذاب وشکنجه وجود ندارد، مکان دارند.

دانته‌در « کمدی‌الهی » خود معتقدات مذهبی قرون وسطائی راتکرار میکند. ولی در عین حال خطوط تازه‌ای نیز، که فقط میتواند مولود شرایط تازهٔ زندگی ایتالیا باشد، در آن منعکس میسازد. دانته برضد معتقدات تنگ‌نظرانهٔ کلیسائی اعتراض میکند، وآزادی احساس، تازه‌جوئی روح وشوق‌شناخت جهان‌را میستاید .

یکی ازنخستین هومانیست‌های ایتالیا پترارك[2] (۱۳۰۴ تا ۱۳۷۴) بود . هنوز در اوان جوانی بود که‌کتاب را دوست میداشت ، وآثار نویسندگان مشهور روم‌را مطالعه‌میکرد. اودربارهٔ نسخه‌های‌خطی فراموش شدهٔ مولفان باستانی به‌تحقیق دست‌زد . پترارك دریادداشتهای روزانهٔ خودهر یك ازکشفیات خویش‌را به‌عنوان یك‌حادثهٔ بزرك ثبت‌میکرد .

پترارك پس‌از خودآثار ادبی بسیاری بجاگذاشت . او بزبان ایتالیائی اشعاری تغزلی سروده که‌آنرا به‌لور[3] تقدیم کرده‌و همه‌جا زیبائی وفضیلت اورا ستوده است. منظومهٔ بزرگی نیزبنام «افریقا» بزبان لاتین ساخته که‌در آن ازویرژیل تقلید کرده است . تألیفات منثور فراوانی نیزدر بارهٔ فلسفه وموضوعهای دیگر ازاو بجامانده است.

هومانیست بزرگ دیگر بوکاچیو[4] (۱۳۱۳ تا۱۳۷۵) دوست پترارك بود. مهمترین اثراو دکامرون[5] است(که‌بزبان یونانی بمعنی « ده‌روز »میباشد) . بوکاچیو حکایت‌میکندردر آنزمان‌که طاعون درفلورانس کشتار میکرد ده مردوزن جوان ازشهر بیرون رفتند، هرروز دورهم جمع میشدندو هرکدام بنوبت داستان جالبی میگفت. « دکامرون » مجموعه‌ای ازحکایات است‌که بوکاچیو درآن زهد فروشی وسالوسی ، سحرو معجزه، روحانیان وکشیشان را به سخره گرفته است.بوکاچیو مردم رابه شادی‌و برخورداری اززندگی دعوت میکرد، مانندپترارك‌شیفتهٔ ادبیات قدیم‌بود ونسخ قدیمی‌را گرد میآوردو دراین باره‌تحقیق میکرد. امادر عین حال برای شاعران ایتالیائی نیزارزش فراوان قائل‌بود وآثار دانته‌و پترارك رامیستود.

توسعهٔ فرهنك رنسانس

هومانیسم درمیان مردم تحصیل کردهٔ ایتالیا به‌سرعت رواج گرفت، وهمه جامحافل هومانیستی بوجودآمد . فرمانروایان مستبدشهرهای ایتالیا هومانیست‌هاراحمایت میکردند زیراوجود اینان درخشندگی

1 — Virgile 2 - Petrarque 3 - Laure 4 - Boccacio
5 - Décoméron

وجلای بیشتری به‌دربار آنان می‌بخشید . دردوران مدیچی‌ها فلورانس مرکز هومانیسم ایتالیا شد. فرهنگ نوین فقط اجتماع محدود فوقانی ایتالیا رادر برگرفت .هومانیست‌هاازمردم بدور بودندو تألیفات خودرا معمولا بزبان لاتین، که‌برای مردم نامفهوم بود، مینوشتند. باوجوداین اکثریت هومانیست‌ها درتکامل‌افکار نقش‌مثبت بزرگی بازی کردند: این اکثریت اعتبار کلیسای قرون وسطائی‌را بردرید و گنجینهٔ هنر ، ادبیات و دانش عتیق را برای جامعهٔ تحصیل کردهٔ اروپا برگشود .

رنسانس درقلمروادبیات محدودنماند ودامنهٔ آن به نقاشی ، پیکر تراشی و معماری نیز کشانده‌شد. نقاشان و پیکرتراشان‌میکوشیدند تا آثارخویش‌راواقعیت بیشتری بخشندو بطبیعت نزدیکتر سازند وبرای اینکاراز نمونهٔ هنر باستان الهام میگرفتند. معماران نیزاز آثارعهد باستان‌تقلید میکردند، برای‌ثروتمندان کاخهای روشن، وسیع و زیبامیساختندوبرای مؤسسات دولتی‌عمارات عظیم برپا میکردند.

تکامل دریانوردی ، کشتی‌سازی ومسافرت‌های تجارتی افق‌دید مردم‌را وسعت بخشید و علاقهٔ آنانرا بجغرافی ، نجوم ، مکانیک‌و ریاضیات برانگیخت.

فرهنگ رنسانس ازایتالیا بسرعت بسایر کشورهای اروپائی راه یافت . نفوذ رنسانس ایتالیائی تامسکوی دوردست نیزکشیده شد.

درزمان ایوان سوم[1] ، که‌با سوفیا پالئولوگ[2] شاهزاده خانم بیزانسی وتربیت یافتهٔ ایتالیا ازدواج کرد، روحانیان ایتالیائی به‌دربار مسکو راه‌یافتند. کرمل[3] باعماراتی که‌بدست معماران برجستهٔ ایتالیا ساخته‌شد تزیین یافت .

صنعت چاپ

توسعهٔ فرهنگ رنسانس بیش‌از همه‌مرهون اختراع چاپ است صنعت چاپ دراواسط قرن پانزدهم درماینتز (زرمانی) بوسیلهٔ یوهان گوتمبرگ[4] اختراع شد.

تاآنزمان تکثیر کتاب بادست انجام میگرفت. کتبشان کتابها رابوسیلهٔ « محرران » مخصوصی، که« خطاط» نامیده میشدند، مینوشتند. Copistes کتابها روی‌پوست Parchemin نوشته میشد، وغالباً حروف‌اول صفحات رانقش و نگار میکردند. کتاب بسیار گران تمام‌میشد و تهیهٔ آن فقط‌برای ثروتمندان ممکن‌بود. همزمان با بسط فرهنگ درشهرها تقاضای کتاب‌افزایش مییافت.درشهرها اصنافی بوجود آمدند که‌بهرونویس کردن کتاب اشتغال داشتند. ازقرن چهاردهم ببعد کتابهائی پیداشد که‌از کاغذبود وازپوست بسیار ارزان‌تر تمام میشد . همچنین کوششهائی برای تکثیر ماشینی کتب‌از طریق چاپ‌بعمل میآمد. برای‌این کارتمام متن‌صفحه راپا حروف معکوس روی‌تختهٔ چوبی‌حک‌میکردند ، برآن‌رنگ میمالیدند وآن‌راروی کاغذچاپ‌میکردند. اینوسیله بسیار گران وپرزحمت بود.

گوتمبرگ برآن شدکه‌تختهٔ‌چوبی یکپارچه رابه حروف متحرکی که‌از فلزدر قالب‌ریخته میشد تغییردهد . این‌عمل کارچاپ رابمراتب آسان‌کرد وامکان دادکه کتابهای زیادی‌باسرعت منتشر شود.

1: Ivan III 2 - Sophia Paléologue 3 - Kreml

4 - Johann Gutemberg

گوتمبرگ برای چاپ یك‌ماشین دستی مخصوصی تعبیه کردکه بکمك یك‌پیچ کاغذ را بشکل‌مسطح ویکنواختی به‌دستگاه میفشرد.

فن‌چاپ به‌سرعت درتمام کشورهای اروپائی بسط‌یافت . همه‌جا ماشین‌های چاپ بکار افتاد وکتابها بشیوهٔ تازه چاپ‌شد . کتاب بنحوجالب توجهی ارزان‌شد ودردسترس مردم قـرار گرفت. تجارت کتاب رونق یافت. صنعت چاپ‌به ابزار نیرومند توسعهٔ فرهنگ جدید بورژوائی مبدل شد .

فصل بیستم

سقوط امپراتوری بیزانس

فتوحات ترکها

پس از جنگهای صلیبی بیزانس توانست فقط شبحی از قدرت خود را حفظ کند. این کشور و حکومتهای همسایهٔ او در شبه‌جزیرهٔ بالکان ــ صربستان و بلغارستان که در قرن دوازدهم از سلطهٔ بیزانس خلاصی یافته بودند ــ با جنگهای تقریباً مدام خود یکدیگر را تضعیف میکردند. در آغاز قرن چهاردهم دشمن خطرناك آنان ــ ترکان عثمانی ــ ظهور کردند.

در پایان قرن سیزدهم درمیان امیران ترك آسیای صغیر امیر عثمان مقامی عالی یافت (۱۲۹۹ تا ۱۳۲۰). عثمان قسمت عمدهٔ نواحی ترك نشین را در حکومت خود متحد ساخت. این حکومت بمناسبت نام او عثمانی خوانده‌شده. عثمان و پسرش اورخان (که عنوان سلطان برخود نهاده بود) تقریباً تمام متصرفات بیزانس را در آسیای صغیر بچنگ آوردند و متصرفات خویش را تا دریای مرمره گسترش دادند.

بیزانس، بلغارستان و صربستان در جنگهای مداوم خود غالباً از ترکان عثمانی یاری میطلبیدند. ترکها به شبه‌جزیرهٔ بالکان هجوم بردند زیرا باین نتیجه رسیده بودند که تصرف این کشورها، که با کشمکش مدام از یکدیگر گسیخته‌اند، امری آسان خواهد بود. ترکان به تحکیم وضع خویش در شبه‌جزیرهٔ بالکان پرداختند. درسال ۱۳۶۱ ادرنه[1] را تصرف کردند و پایتخت خود را به آنجا آوردند.

بلغارها و صربها، که براثر جنگ داخلی فئودالی تضعیف شده بودند، نمیتوانستند در برابر ترکها بطورجدی مقاومت کنند. بسال ۱۳۶۹ سلطان مراد دردشت کوسوو[2] شکست سختی به صربها وارد آورد و اینان ناچار قید سلطهٔ ترکان را برگردن نهادند.

شاعران ملی صرب درماتم شکست دشت کوسوو بعنوان یك مصیبت بزرگ ملی ترانه‌های بسیاری سرودند. چندی نگذشت که ترکها بلغارستان را نیز تصرف کردند.

---

1 - Edirne   2 - Kosovo

تیمور و فتوحات او

حلقه‌ای ازمتصرفات ترکها بیزانس رادرهم میفشرد، اما سقوط این حکومت براثر تصادم وحشتناکی که‌در آسیا روی داد بـه تعویق افتاد.

درپایان قرن چهاردهم قسمت‌اعظم متصرفات مغول به یك سلسله امارات فئودالی کوچك



ترکیه درقرنهای چهاردهم وپانزدهم

تقسیم شده‌بود که‌مدام بایکدیگر کشمکش داشتند. تیمور امیرآسیای میانه از این منازعـات استفاده کرد(اروپائیان اورا تامرلان مینامیدند ؛ « تامرلان» ازلقب تیمور ــ تیمور لنگ ــ اخذشده‌است. پای‌تیموردریکی ازجنگ‌ها مجروح ولنگ شده‌بود). تیمور استعـداد سیاسی و فرماندهی هردو رادر خودجمع داشت. اوبعنوان یك سیاستمدار اختلاف میان امیران فئودال را

مورد استفاده قرار میداد و آتش کینهٔ عده‌ای را علیه عدهٔ دیگر برمیافروخت، و بعنوان یک فرمانده جنگی باضربات قاطع وسریع کار مخالفین رایکسره میکرد، او حتی برای یکبار هم معنی شکست را درك نکرد.

تیمور طی تقریباً بیست سال متصرفات خود را وسعتی عظیم بخشید: آسیای میانه، ایران، شمال هندوستان، سوریه، آسیای صغیر وقبیلهٔ طلائی را بهاطاعت خود در آورد . و سمرقند را پایتخت خویش کرد.

تیمور از کشورهای مفتوحه ثروت سرشاری بهپایتخت جدیدخود منتقل ساخت ، و عدهٔ بسیاری از دانشمندان ، هنروران وصنعتکاران راباً نجا کشاند. درزمان اودرسمرقند، عمارات عظیم ساخته شد، اینشهر بهیکی ازمراکز مهم‌علمی شرق‌مبدل گردید. اولوغ بیگ نوادهٔ تیمور درعصر خود‌ستاره شناس بزرگی بشمارمیآمد . وی‌بهترین منجمین شرق‌را درسمرقند جمع‌کرد و رصدخانهٔ جالبی بوجودآورد .

تیمور درامپراتوری خودنظم نیرومندی برقرار ساخت ، وکار عظیمی بمنظور ایجاد کانال‌های آبیاری سازمان داد. امادر برابر کوچکترین سرکشی سخت بی‌ترحم بود .

اردوکشی او به هند شمالی بهویرانی بی‌سابقه‌ای منجرشد . بسیاری‌از شهرهای پررونق، وازآن جمله دهلی[1] ثروتمند، بهویرانه مبدل‌شد . تیموردر سال ۱۴۰۲ ضمن‌اردوکشی به آسیای صغیر باترکان عثمانی روبرو شدو ترکها رادر آنکارا بکلی درهم شکست (۱۴۰۲) و بایزید سلطان عثمانی رااسیر کرد. مرگ تیمور (۱۴۰۵)فتوحات بعدی‌را متوقف ساخت. وحکومت عظیمی که‌بدست اوتشکیل یافته‌بود بهچندین قسمت تقسیم شد.

ضعف ترکها پس‌از یورش تیموردست اندازی آنهارا به بیزانس موقتاً متوقف ساخت ، ولی‌سپس تهاجمات خودرا ازسر گرفتند .

تصرف قسطنطنیه بدست ترکها

درسال ۱۴۵۳ سلطان محمددوم باسپاه گرانی قسطنطنیه رامحاصره کرد . نیروی یونانی‌ها ناچیز بود، در حالیکه، ترکها برعکس از لحاظ توپخانهٔ محاصره‌ای دراروپا مقام اول‌را داشتند. علاوه برآن ترکها دارای سلاح پرتاب کننده ــ «منجیق» ــ بودندکهقطعات عظیم سنگ رامیتوانست پرتاب کند. بیزانسی‌ها مدخل بندرگاه قسطنطنیه (شاخ زرین) رابا زنجیر بستند ، ولی‌ترکهاشصت و هفتاد کشتی رابر روی تخته‌ای که‌بر آن چربی مالیده بود باً نجا منتقل کردند.

محاصره پنجاه وسه‌روز ادامه یافت. سرانجام در ۲۹ مه‌سال ۱۴۵۳ قسطنطنیه با حمله گشوده‌شد وآخرین امپراتور بیزانس، کنستانتین پالهئولوگ[2] ، درجنك بقتل رسید. محمددوم باشکوه وجلال وارد قسطنطنیه شدو آنجا را پایتخت حکومت خویش ساخت . نام قسطنطنیه به استامبول[3] مبدل‌شد .

تصرف پایتخت قدیمی امپراتوری روم شرقی در اروپا اثری عمیق بر جا گذاشت . امپراتوری ترك یا عثمانی که‌بسیار نیرومندبود بصورت یك خطر دائمی حکومت‌های اروپا را تهدید میکرد .

---

1 - Delhi 2 - Constantin Paléologue 3 - Istanbul

فصل بیست و یکم

چین و ژاپن از قرن سیزدهم تا شانزدهم

تأسیس امپراتوری مغول در چین

در آغاز قرن سیزدهم قبایل مغول ویرانیهای عظیمی درچین ببار آوردند. مزارع دهقانان را به چراگاه گله‌های خویش مبدل ساختند. مردم بسیاری ازمیان رفتند درسال ۱۲۷۱ مغول‌ها در شمال چین امپراتوری خودرا به‌نام یوآن[1] ، که‌پایتخت آن پکینگ بود ، تشکیل دادند . بزودی برضد امپراتوری سونگ به‌اردوکشی دست زدند وسراسر مرکز و جنوب چین‌را بتصرف در آوردند . هانگ‌ـ‌چو[2] پایتخت‌امپراتوری رااشغال کردند وامپراتور رابه اسارت گرفتند . دیگر سراسر چین‌زیر سیطرهٔ مغول‌ها درآمد ، و به قسمت اصلی امپراتوری عظیم مغول، که تقریبا تمام آسیا راتحت قدرت خودداشت ، مبدل‌شد .

صنعت چینی

قبایل مغول کشورهای بیگانه‌را ویران میساختند اما صاحب چین صنعت و تجارت آن‌کشور راتشویق کردند تااز این راه بر ثروت امپراتوری خود بیفزایند . آنها ثروتی را که‌از سایر ملل مغلوب غارت کرده بودند بچین آوردند .

وسعت عظیم امپراتوری مغول و روابط بین‌المللی آن و همچنین رونق فراوان تجارت این امپراتوری باسایر ملل‌به صنایع چین تکان تازه‌ای داد . کارگاههای عظیمی با کارگران سرف ایجادشد .

اولین کارگاههای چینی‌سازی درعهد تانگ‌ها بوجود آمده‌بود . صدها هزارنفر به کار تولید چینی اشتغال داشتند. تقسیم کارچنان بودکه یك فنجان، بشقاب ویاگلدان درجریان‌تولید ازده‌ها دست میگذشت. استادکاران هنرمند مصنوعات چینی‌را بادست نقش و نگار میدادند . در هانگ‌چو ، نانکینگ[3] وسایر شهرهای عمده کارگاههای بزرگ ابریشم‌بافی وجودداشت. ابریشم چین درتمام جهان مشهور بود . چندین هزارسرف برای ساختن کشتی‌های جنگی و تجارتی کار میکردند . کشتی‌های چینی‌از کشتی‌های اروپائی بزرگتر ومناسب‌تر بود .

---

1 - Yuan　　2 - Hang Tcheu　　3 - Nanking

جنبش ملی بضد مغولان

مغولان مردم چین را بردهٔ خود ساختند. دهقانان این کشور در زیر فشار و تعدی سرکردگان نظامی و مأموران اداری مغول رنج میکشیدند. چینی‌ها از اشتغال در امور دولتی کشور خود تقریبا محروم بودند. مغولان نه تنها نسبت بدهقانان چینی دشمنی میکردند بلکه با فئودال‌ها و بازرگانان چینی نیز که دررأس ادارات و ارتش چین بودند خصومت میورزیدند.

تشکیل مجامع توده‌ای زیرزمینی، که هدفشان برانداختن یوغ مغول بود، آغاز شد. مهمترین جمعیت مخفی جمعیت «یاس سفید» بود، که تودهٔ اصلی آنرا دهقانان تشکیل میدادند. صنعتکاران شهری و تجار و حتی بسیاری از فئودال‌ها در این جمعیت عضویت یافتند. درجمعیت تنها کسانی پذیرفته میشدند که برای مبارزهٔ قطعی آمادگی داشتند. تجمع افراد در اختفای کامل انجام میگرفت. اعضای جمعیت سوگند میخوردند که تا آخر به جمعیت وفادار بمانند. خائنین با مرگ کیفر میدیدند.

در سال ۱۳۴۸ قیام دهقانان بضد مغول‌ها در جنوب چین درگرفت، و بدنبال آن شورش در سراسر چین آغاز شد. قتل عام ماموران اداری و نظامی مغولها براه افتاد. شورشیان متحد شدند و شهرها را تسخیر کردند. جنگجویان دهقانی سراسر چین را به تصرف درآوردند. طبقات دیگر اجتماع چین نیز که خواهان برانداختن یوغ مغول بودند به دهقانان پیوستند. در میان قیام کنندگان بویژه دهقان تهیدستی بنام چو یوانگ چان[1] از دیگران متمایز بود او دسته‌های مختلف شورشی را گرد خود جمع کرد، از آنان سپاه بزرگ دهقانی را تشکیل داد و جنگ سازمان یافته‌ای را به ضد سپاهیان مغول پیش میبرد و شهرها را یکی پس از دیگری اشغال میکرد. تودهٔ دهقان بتمامی اورا حمایت میکرد.

تشکیل امپراتوری مینگ

چو یوآنگ چان بزودی نانکینگ را اشغال کرد و خود را امپراتور خواند، و حکومت خویش را مینگ[2] نامید. این امر درسال ۱۳۶۸ وقوع یافت، و سکنهٔ جنوب چین بزودی امپراتوری جدید را پذیرفتند. درهمین سال امپراتور تازه به اردوکشی علیه مغول‌ها دست زد و پایتخت آنان، پکن، را اشغال کرد. آخرین امپراتور مغول با تمام فرماندهان نظامی و بقایای سپاه خود به دشتهای مغولستان گریخت. چینیان مغول‌ها را تا سرزمین خودشان دنبال کردند و سرانجام آنان را مطیع خویش ساختند.

بدینسان خلق چین نشان داد که اگر سازمان خوب و فرماندهان لایقی داشته باشد در نبرد طولانی و سهمگینی را از پیش میبرد و حتی بردشمنان نیرومندی مانند مغولان غلبه میکند.

امپراتوری مینگ تا اواسط قرن هفدهم دوام یافت. پایتخت آن ابتدا نانکینگ و سپس پکینگ بود.

تقویت ژاپن

حکومت جزیره‌نشین ژاپون زمانی درازدرتاریخ جهان نقشی نداشت. روابط خارجی آن فقط به چین و جزایر اقیانوس آرام، که از قدیم با آنها دادوستد داشت، محدود بود. ژاپنی‌ها تقریبا تمام فرهنگ

---

1 - Tchu Yuang Tchan 2 - Ming

خود از جمله خط، مذهب و هنر را از چینی‌ها کسب کردند . در طول صدها سال ژاپن کشوری بود که به مناطق فئودالی متعددی تقسیم شده بود . امیران فئودال در قلمرو خود همچون پادشاهان کوچك مستقلی فرمانروائی داشتند . درژاپن قرون وسطی گروه‌های بهادران ـ ساموروائی‌ها[1] ـ که به شوالیه‌های اروپای قرون وسطی شباهت داشتند اهمیت فراوانی کسب کردند. در ابتدای قرن هفدهم جریان تشکیل دولت واحد درژاپن صورت گرفت . فئودالهای بزرگ و ساموروائی‌ها به اطاعت یکی از امیران ژاپنی گردن نهادند . در این میان تجارت باچین بی توسعه یافت . ثروت این کشور وسیع ساموروائی‌ها را برانگیخت و آنها را بر آن داشت که برچین دست یابند.

دست اندازیهای کم اهمیت ساموروائی‌های ژاپنی از قرن چهاردهم آغاز شده بود ، ولی این دست اندازیها بخصوص درقرن شانزدهم شدت وتوسعه یافت . ژاپن مدام به شهرهای چین یورش میبرد ، و ژاپنی‌ها تقریبا همه ساله با کشتی‌های کوچك و سبك خویش به نقاط ساحلی امپراتوری عظیم چین هجوم میبردند ، شهرها را غارت میکردند و به سرعت باز میگشتند . حکومت چین ابتدا توجه زیادی به آنان نداشت . اما در قرن شانزدهم مدت پنجاه سال ساموروائی‌ها شهرهای بزرگ ساحلی چین ـ نینگ‌پو[2]، آموی[3] و شهرهای نظیر آنها را ـ مورد تاخت وتاز قرار میدادند . آنان این شهرها را تصرف کردند و در معرض چپاول وحشتنا کی قراردادند . پس از آن ژاپنی‌ها ناوگان جنگی نیرومندی از راه رودخانه یانگ‌تسه[4] گسیل داشتند و یکی از بزرگترین شهرهای چین، نانکینك را محاصره کردند ، و ارتباط میان جنوب وشمال امپراتوری چین را بریدند . اما اینبارچینیان دربرابر ساموروائی‌های ژاپنی سخت مقاومت کردند ، ونه فقط ناوگان ژاپنی را از نانکینك عقب زدند بلکه تمام ژاپنی‌ها را از آموی ، نینگ‌پو و سایر شهرها ـ که مهاجمین خود را دیگر مالك الرقاب آنها می‌پنداشتند ـ بیرون راندند . ساموروائی‌ها و بقیهٔ سپاهشان با سرافکندگی از چین گریختند ، وچینیان به کیفر این تهاجمات گستاخانه هرگونه تجارتی را با ژاپنی‌ها قطع کردند وحتی آنها را از نزدیك شدن به بنادر چین ممنوع ساختند .

جنك چین و ژاپون

ساموروائی‌های کین‌توز خصومت خلق چین را در دل میپروردند ، چه قطع تجارت ضربت سهمگینی به بازرگانان ژاپنی وارد ساخت . از این‌رو ژاپنی‌ها نقشهٔ جنگ بزرگی را با چین طرح‌ریزی کردند . امیر بزرگ ژاپن هیده‌یوشی[5] تصمیم گرفت این نقشه را به مرحلهٔ اجرا درآورد ، او با حرارت تمام خودرا برای جنگ آماده ساخت ، سپاهی گرد آورد ویك ناوگان جنگی ایجاد کرد . بازرگانان و ساموروائی‌های ژاپن اورا یاری کردند . ژاپن در اواخر قرن شانزدهم تدارکات جنگی خودرا بپایان رساند وهیده‌یوشی تصمیم گرفت جنگ را آغاز کند . او همچنین در اندیشهٔ تسخیر کره ، منچوری[6] ، جزایر فیلی‌پین[7] و فرمز[8] بود و میخواست حکومت واحد امپراتوری آسیائی در اقیانوس آرام بوجود آورد . هیده‌یوشی از مدتها قبل خودرا مالك الرقاب چین میدید،

---

1 – Samourai 2 - Ning Po 3 - Amoy
4 - Yang - Tse 5 - Hydeyoshi 6 - Mandchourie
7 – Philippines 8 - Formose

پایتخت خود را در شهر چینی نینگ‌پو تعیین کرد، و به‌پسرخویش فرمانروائی چین راوعده داد. ساموراثی‌ها و بازرگانان ژاپنی از مدتها قبل پیروزی خودرا جشن گرفته بودند وغارت خلق چین‌را به رؤیا میدیدند.

در سال ۱۵۲۹ هیده‌یوشی‌ناوگان جنگی بزرگی تجهیز کرد و آنرا برای تصرف کره، که خراج‌گزار حکومت چین بود، گسیل داشت.

سپاه عظیم ژاپن در سواحل کره پیاده شد، شهرهای ساحلی را بتصرف درآوردو بزودی سئول[1] پایتخت کشوررااشغال کرد.

آنگاه سپاه‌چین جنگ را آغازکرد. امپراتورچین در یافته بود که تصرف کره فقط نخستین‌گام بمنظور هجوم به چین‌است وازاین‌رو سپاه نیرومندی به‌یاری‌کره‌فرستاد. جنگ سهمگینی درگرفت که‌چندین سال بطول انجامید. در سال ۱۵۹۷ ژاپنی‌ها سپاه نیرومند جدیدی به چین فرستادند وچینی‌ها از این سپاه بسختی شکست خوردند. ژاپنی‌ها، که پیروزی خود را نزدیک میدیدند، هجوم خود را عمیق‌تر کردند، وبا سبعیت از مغلوبان انتقام گرفتند. اشغالگران، در حالیکه مردم کره و چین را سبعانه بقتل میرساندند، گوش‌ودماغ مردگان را میبریدند و آنرا به نشانهٔ پیروزی به پایتخت‌کشور خویش میفرستادند.

اما چین خود را برای یك اقدام قطعی آماده میساخت. سپاه عظیمی ازچینیان که‌تعلیم کافی یافته ومتحد شده بودند سپاه ژاپن‌را به دریا ریختند (۱۵۹۸). تمام ژاپنی‌هارا‌تا‌آخرین سرباز ازچین بیرون راندند وآنانرا بامضای قراردادی مجبور ساختند (۱۶۰۷) که بموجب‌آن ساموراثی‌ها از کلیهٔ ادعاهای خود درکره صرفنظر میکردند. دیگردربارهٔ نقشهٔ تسخیر سراسر چین سخنی در میان‌نبود. شکست از سپاهیان چین‌برای مدتی ساموراثی‌هارا از فکر حمله به کشورهای دیگر بازداشت.

---

1 - Séoul

۳

پایان قرون وسطی

کشفیات بزرگ جغرافیائی و آغاز تصرفات مستعمراتی - ایتالیا در قرن شانزدهم - رفورم و جنگ دهقانی در آلمان - رفورم و ارتجاع کاتولیکی در اروپا - اسپانیا و انقلاب هلند - انگلستان در قرن شانزدهم - فرانسه در قرن شانزدهم و نیمه اول قرن هفدهم - جنگ سی ساله - لهستان، سوئد و ترکیه - تکامل دانش و فن در اروپا

فصل بیست ودوم

کشفیات بزرگ جغرافیائی
و آغاز تصرفات مستعمراتی

۱ ـ کشف آمریکا وراه دریائی به هندوستان

در عهد قدیم و اوائل قرون وسطی دریانوردان جرئت نمیکردند دردریاهای باز به سفرهای دراز دست زنند. بازرگانان ودریانوردان اروپا تنها با دریاهائی آشنا بودند که سواحل اروپا را میشست. معهذا فن دریانوردی رفته‌رفته تکامل مییافت. قطب‌نما اختراع شده بودو بوسیلهٔ آن ممکن بود بدون ترس از نابودی‌دردریاهای‌بازسفرکرد. ساختن‌سفینه‌های بادبانی سریع و سبك ـ کاراول[1] ـ آغازشده بود. این سفینه‌ها با قطب‌نما مجهز بودند و میتوانستند به سفرهای دریائی دورودراز رهسپارشوند.

درقرن چهاردهم دریانوردان ایتالیائی دیگر میتوانستند نقشه‌هائی تنظیم‌کنند که بحد کافی دقیق بود ولی در این‌نقشه‌ها بیش از همه دریای مدیترانه ترسیم شده بود زیرا با آن آشنائی بیشتری داشتند. حتی درقرن سیزدهم‌نظرات قدیمی یونانیان وبویژه تعالیم جغرافی‌دان یونانی بطلمیوس[2] در مورد کروی بودن زمین رفته‌رفته رواج مییافت.

براساس این نظریه جغرافی‌دان و منجم فلورانسی بنام‌توسکانلی[3] حدس میزدکه میتوان از غرب حرکت کردو به آسیارسید. وی نقشه‌ای از جهان ترسیم‌کرده بود که هندوستان را در نقطهٔ مقابل سواحل اقیانوس اطلس (نسبت به اروپا) نشان میداد. او بالاخره نتوانست‌بی‌برد که میان آسیا واروپا قارهٔ عظیم آمریکا و دو اقیانوس قرار دارد.

---

1 – Caravelle 2 - Claude Ptolémée 3 – Toscanelli

ناامنی راههای خشکی تجارتی با شرق

بازرگانی اروپا با شرق از سرزمین اعراب و از طریق راههای بزرگ کاروان‌رو انجام میگرفت و این راهها سواحل مدیترانه و دریای سیاه را به هندوستان و سایر کشورهای دور دست قارهٔ آسیا مربوط میساخت. به این مناسبت اعراب حق راهداری کلانی در یافت میداشتند و کالاها را هشت‌تا ده بار گرانتر از آنچه میخریدند بفروش میرساندند.

فتوحات ترکها، که سواحل دریای مدیترانه را تصرف کرده بودند، مدام بر تجارت لطمه وارد میآورد. بهاین‌سبب اروپائیان از مدتها پیش‌در این اندیشه بودندکه آیا نمیتوان‌ازوساطت اعراب چشم پوشید و راه تازه‌ای به هند یافت؛ بازرگانی از شهر تور[1] بنام آفاناسی‌نیکیتین[2] در سالهای ۱۴۶۷ تا۱۴۷۲ از طریق ایران به هندوستان سفرکرد وسفرنامهٔ مفصلی نگاشت. یادداشتهای او دربارهٔ بازرگانی، مذهب، امورنظامی وطبیعت هندوستان اطلاعات‌جالبی‌در بردارد. اما این راه بسیارصعب و خطرناك بود، وراه دریائی بهندوستان برآن برتری داشت.

سفرهای اکتشافی پرتغالیان

نخستین‌کسانی‌که خطر سفرهای‌دریائی دور دست را استقبال‌کردند پرتغالیان بودند دریانورد مشهور پرتغالی، دیاز[3]، ضمن عبور بهجنوب سواحل افریقا به دماغه‌ای در افریقای جنوبی رسیدکه آنرا دماغه امیدنیك Bonne - Espérance نامید (۱۴۸۶). واسکوداگاما[4] پرتغالی‌دیگر، افریقا را از طریق اقیانوس هند دورزد وبه کرانه‌های هندوستان رسید (۱۴۹۸). پرتغالیان ازاین‌زمان به غارت هندوستان پرداختند و از آنجا کالاهای گرانبهای شرقی مانند ادویه، خاك‌طلا، عاج، سنگهای گرانبها و منسوجات ابریشمی با خود میبردند. پرتغالیان بازرگانان عرب را از هندوستان بیرون راندند و کلنی‌های خودرا بنا نهادند.

کشف امریکا بوسیلهٔ کلمب

چند سال قبل از آن کشف‌بزرگ دیگری روی داده بود. در ۱۴۹۲ کریستف‌کلمب[5] از اهالی ژن آمریکا را کشف کرده بود.

کلمب پسر مردی نساج از اهالی ژن ازچهارده سالگی دریانوردی را آغازکرده بود. داستانهای دریاهای دوروسرزمین‌های تازه در او اثرنهاده‌بود. وی به اسپانیا روان شد و به خدمت پادشاه آنجا درآمد. اوایزابل را متقاعد ساخت‌که بدون عبور از مشرق میتوان، از راه اقیانوس اطلس به سوی غرب، به آسیا رسید. در سوم اوت‌سال ۱۴۹۲ با سه‌کاراول کوچك از بندر اسپانیائی پالوس[6] عزیمت کرد. در ۱۲ اکتبر بهجزیرهٔ کوچکی از مجمع‌الجزایر باهاما[7] رسیدو آنرا سان‌سالوادور[8] نامید. کلمب پس از آن‌جزایر کوبا[9] وهائیتی[10] را کشف‌کردو طی‌سه سفربعدی خود بهژامائیك[11]، جزایر آنتیل[12] و سواحل شمالی امریکای جنوبی رسید.

تمام اراضی کشف شده مستملکه پادشاه اسپانیا خوانده شد. کولومب تا پایان زندگی باورداشت که سرزمینهای مکشوفهٔ او جزئی‌از سواحل شرقی آسیا میباشدو ازاین‌روسکنهٔ این

1 - Tver 2 - Afanaci Nikitin 3 - Dias 4 - Vasco de Gama
5 - Christophe Colomb 6 — Palos 7 - Bahama
8 - San - Salvador 9 - Cuba 10 - Haïti
11 - Jamaïque 12 — Antilles

کشورها را هندی (یا هندو) نامید. تنها بوسیلهٔ مسافر دیگری از از اهالی فلورانس بنام آمریك وسپوس[1] معلوم شد که کولومب دنیای جدیدی کشف کرده است. وسپوس قسمت شمالی آمریکای جنوبی را دنبال کرد و آنرا درنوردید و به این نتیجه رسید که اینراضی قارهٔ جدیدی را تشکیل میدهند. دنیای جدید بنام او آمریکا نامیده شد.

ماژلان در سال ۱۵۱۹ ماژلان[2] ازمردم پرتقال به دستور پادشاه اسپانیا به اولین سفر دور زمین پرداخت. او بسوی غرب براه افتاد، تنگه‌ای (تنگهٔ ماژلان) کشف کرد که منتهاالیه جنوبی قارهٔ آمریکا را از جزیره‌ای بنام سرزمین آتش Trre de Feu جدا میساخت، اقیانوس آرام را پیمود و به جزایر فیلیپین راه یافت، ودر اینجا درزدو خورد با بومیان کشته شد. ولی همراهان او راه خودرا به دور آسیاو افریقا ادامه‌دادند. از ۲۳۴ نفر که در معیت ماژلان سفر کردند تنها شانزده نفر درسپتامبر ۱۵۲۲ به اسپانیا بازگشتند. عده‌ای که از خطرورنج راه دربیم افتادند در نیمه راه باقی ماندند و بیشتر آنها از بیماری و محرومیت جان سپردند.

۲ - تصرف آمریکا

و آغاز سیاست مستعمراتی اروپا

تصرف مکزیك و پرو همینکه آمریکا کشف شد، جهانگشایان (کونکیستادورها[3]) و گروههائی که در جستجوی منابع آسان بودند به آنجا شتافتند این گروهها بطور عمده از شوالیه‌های بی‌چیز کاستیل (ایدالگو) تشکیل مییافت. اینان قبل ازهمه درکشورهائی ازآمریکای مرکزی و جنوبی راه یافتند که در مجاورت جزایری که کولومب باراول کشف کرده بود قرارداشت. در اینجا، درمکزیك[4] وپرو[5]، مردمی با فرهنگ کهن میزیستند.

درمیان قبایل ساکن مکزیك ازهمه نیرومندتر قبیله آزتك‌ها[6] بود. اینان سایرقبایل را مطیع‌خود ساخته و ازآنا ن به صورت محصول، جواهرات و برده خراج میستاندند. آزتك‌ها برای اینکه قبایل زیر فرمان خودرا درهراس ورقیت نگاه دارند هرچند یکبار برآنان اردو میکشیدند. آزتك‌ها خوددر شهر مکزیکو[7] درجزیرهٔ غیر قابل تسخیری در میان دریاچه‌ای زندگی میکردند. آزتك‌ها از برکت خراجی که ازقبایل تحت انقیاد خویش میگرفتند درتجمل میزیستند، ظروف سیمین وزرین بکار میبردند و لباسهای رنگارنگ وزیبامی پوشیدند.

درپرو قدرت در دست قبایل اینکا[8] بود. دررأس آنان سلطان وکاهن اعظم قرار داشت. عدهٔ زیادی از بومیان که به رقیت اینکاها در آمده بودند برای آنان کار میکردند اینکاها خود به کاری اشتغال نداشتند و به‌خدمت ارتش در آمده بودند و مأمور حکومت بشمار میآمدند. اینکاها

---

1 — Améric Vespuce 2 — Magellan 3 - Conquistadors
4 - Mexique 5 - Pérou 6 - Aztèques 7 - Mexico
8 - Inca

دردهات و درمیان قبایلی که تازه به اطاعت آنان در آمده بودند دژها و پادگانهای نظامی بنا میکردند. اینان فرهنگی عالیتر از آزتکها داشتند، باطب و نجوم آشنا بودندومیتوانستند حساب سال وروزرا نگاهدارند.

اسپانیائیها آزتکها و اینکاها را بآسانی مطیع خودساختند. اسب و سلاح آتشین در این مردم هراس ووحشت ایجاد میکرد. کونکیستا دور اسپانیائی به نام کورتس[1] با یک گروه چهارصدنفری طی چندسال سراسر مکزیک را مسخرساخت(۱۵۱۹ تا ۱۵۲۱). ماجراجوی دیگری ازاسپانیا بنام پیسارو[2] باعدهٔ کمتری پس ازده سال پرو رافتح وغارت کرد. قبایلی که تحت سلطهٔ آزتکها و اینکاها بودند و از اسیرکنندگان خودکینه ونفرت داشتند در تکمیل این فتوحات به اسپانیائیها کمک کردند.

اسپانیائیها نه تنها آزتکها و اینکاها را بیرحمانه ازمیان میبردند بلکه با متحدین خود نیز به همینگونه رفتار میکردند. آنان هندوها را در دهکده‌هاشان قلع و قمع میکردند و با کمترین مخالفتی آنانرا میکشتند وزنده در آتش میسوزاندند ودر اینحال زنان، مادران و فرزندان آنانرا مجبور میساختند که در تماشای آنها شرکت جویند؛ چه بسا سگها را بجان آنان میانداختند. اسپانیائیها تمام ذخایر طلا ونقرهٔ بومیان را گرفتند، زمینهاشان رامیان خود قسمت کردندو خود آنان را بعنوان برده بکارواداشتند. آنها هندوان را هزارهزار برای کار بسوی معادن نقره، که تازه کشف شده بود، میراندند و رنج کار چنان طاقت‌فرسا بود که آنانرا بزودی ازپای در میآورد. بومیان در اندک مدتی از شدت فرسودگی ورفتارغیرانسانی مهاجمان از میان رفتند. آنگاه اسپانیائیها در صدد برآمدند سیاهان افریقائی راکه نیرومندتر وبا بنیه‌تر بودند به آمریکا منتقل کنند. سیاهان که بازنجیر بیکدیگر بسته شده بودند گروه گروه بدنیای جدید اعزام شدند. بسیاری از آنان درراه ازگرسنگی و بیماری جان میسپردند.

مستعمرات پرتغال در هندوستان

پرتغالیها در هندوستان رفتاری بهتر از این نداشتند. اینان در حالیکه در کرانه‌های غربی هندوستان پایگاهائی بتصرف در آورده بودند به مجمع‌الجزایر زوند[3] وملوک[4] دست یافتند، و درعین حال که اعراب را تحت فشارقرارمیدادند تازمانی درازهیچیک ازاروپائیان را بآنجا راه ندادندوبازرگانی اروپا را با شرق در انحصار خود گرفتند. پرتغالیان موفق شدند ازشاهان محلی حق انحصار خرید ادویه و سایر کالاهای بومیان را بدست بیاورند. آنان خرده‌ریزهائی را که هیچگونه ارزشی نداشت و اشیائی را که به هیچ دردی نمیخورد بزور به بومیان میفروختند و درعوض از آنان ادویه، خاکه طلا، عاجهای گرانبها، چینی ومنسوجات ابریشمی میگرفتند.

کشف آمریکا وراه دریائی به هند در امر تکامل اقتصادی آتی اروپا تأثیری عظیم داشت. تصرف و غارت اراضی جدید نقطهٔ شروع ایجاد مستعمرات اروپائی و استثماروحشیانهٔ ملل مستعمره بوسیلهٔ اروپائیان بشمار میرود. ثروت عظیمی که اینک بطور مدام ازمستعمرات به اروپا سرازیر میشد تکامل اقتصاد سرمایه‌داری اروپا را تسریع کرد.

---

1 - Cortes 2 - Pisarro 3 - Sond 4 - Moluque

۳ - اثرات اقتصادی کشفیات جغرافیائی

اسپانیائیها و پرتغالیان مردم تجارت پیشهٔ ثروتمندی نبودند. نه اسپانیا و نه پرتغال هیچیك صنعتی پیشرفته و مردمی پولدار نداشتند که بتوانند غنایم گرانبهای کونکیستادورهای اسپانیائی و یا سوداگران چپاولگر پرتغالی را بخرند. تجارتخانه‌های معتبر جنوب آلمان و ایتالیا برای تدارك سفر به آنان پول میدادند و درعوض قسمت عمدهٔ بارکشتی‌هائی‌را که از آمریکا و هندوستان میآمد میخریدند و سپس آنها را به قسمت‌های کوچکتر تقسیم میکردند و به تجار اروپائی میفروختند. در اواسط قرن شانزدهم آنورس[1] (در ندرلند[2]) بمرکز کلیهٔ امور بازرگانی تبدیل شده بود. سوداگران از تمام کشورهای اروپا باین شهر روی میآوردند. دادوستد در عمارات مخصوصی انجام میگرفت که در آنجا نمونهٔ کالاهای مورد فروش به نمایش گذاشته میشد. این ساختمانها بورس[3] نامیده میشد و برسردر آن چنین نوشته شده بود: «به سود بازرگانان، از هر ملت و هر زبان». در بورس قراردادهای وام نیز انعقاد مییافت. این زمان در اروپا حکومتهای سلطنتی بزرگی مانند فرانسه، انگلستان و اسپانیا بوجود آمده بود که با هم رقابت داشتند و مدام با یکدیگر میجنگیدند و بهمین سبب به پول محتاج بودند. این حکومت‌ها از بازرگانان بزرك و مؤسسات بانکی وام میگرفتند ولی غالبا در پرداخت قرض خویش در میماندند و اعلام ورشکستگی میکردند. بازرگانان و بانکداران برای جبران این خسارات ازمقامات حکومتی بهره‌های کلان میگرفتند. قرض حکومت‌ها و پابپای آن درآمد بانکداران، همواره افزایش مییافت. بدینسان نخستین نتایج کشفیات تازهٔ جغرافیائی عبارت بود از تکامل سریع بازرگانی وصنعت وپیدایش سازمان جدید اعتباری.

دومین اثر این کشفیات در اصطلاح انقلاب قیمت‌ها میباشد. در اروپا مقادیر فراوانی از فلزات گرانبها - زروسیم - که درآمریکا بکمك کار اجباری و ارزان بومیان و یا بردگان سیاه بدست آمده بود به جریان افتاد و این امرسبب ارزانی زروسیم وگرانی قیمت کالاها شد: قیمت نان سه تا چهار برابر افزایش یافت.

آنانکه در قبال کار مزد میگرفتند مانند کارگران، شاگردان و دهقانان مزدور از انقلاب قیمت بیش از همه رنج میبردند. «انقلاب قیمت‌ها» مبارزهٔ طبقاتی را در شهر وروستاحدت بخشید.

---

1 - Anvers 2 - Nederland 3 - Bourse

فصل بیست وسوم

ایتالیا در قرن شانزدهم

۱ ـ تضاد طبقاتی در ایتالیای قرن شانزدهم

سقوط اقتصادی ایتالیا

دراواخر قرن پانزدهم انحطاط صنعت ایتالیا دیگرآشکار شده‌بود . درانگلستان ، فرانسه وسایر کشورها تولید محلی تکامل وافزایش یافت، وکالاهای آنان با محصولات ایتالیا رقابت آغاز کردند . انگلستان اینك ماهوت فلورانس را، که‌قبلاً درسراسر اروپاشهرت داشت، ازمیدان بدرمیراند. ایتالیا دراثر کشف امریکا وراه دریائی به‌هندوستان خسارات بازهم بیشتری متحمل میشود . راههای عمدهٔ تجارتی ازاوقیانوس اطلس میگذشت و این‌امر بنفع کشورهائی مانند اسپانیا ، پرتقال، هلند، انگلستان‌وفرانسه که‌در کرانه‌های غرب‌اروپا قرار داشتند تمام‌میشد. برعکس، راههای تجارتی قدیم که درشمال اروپا ازطریق دریای بالتیك ودریای شمال میگذشت ودرجنوب دریای مدیترانه راطی میکرد به مقام‌دوم تنزل یافت.

بورژوازی ایتالیا

باوجود این بورژوازی ایتالیا درقرن شانزدهم هنوزثروتمند بود . این بورژوازی درحالیکه درزمینهٔ تجارت‌و صنعت به‌عقب رانده‌میشد بیش‌از پیش به‌صرافی ورباخواری روی آورد. بورژوازی که‌از این راه مکنت‌و امکان فراوانی کسب کرده‌بود میخواست ازز ندگی تمتع‌برد . و از اینرو پول هنگفتی برای ساختمان کاخ‌های مجلل، تصاویر ومجسمه‌های تزیینی صرف میکرد ، میکوشید شاعران ونویسندگان راسوی خودجلب کندو آنانرا وادارسازد تافرهنگ پروری و آزاده‌منشی اورا بستایند.

درعوض زندگی مردم طبقات پائین اجتماع بازهم وخیمتر میشد.

پیشه‌وران وبخصوص کارگران به‌علت کسادشدن بازار صنعت و تجارت گرفتار بیکاری شدند. کارگران شهرهارا تخلیه میکردند وبه‌دهات روی‌میآوردند ودراینجا بااجارهٔ قطعات‌کوچك

زمین زندگی فقیرانه‌ای میکنرانندند .

دهقان ایتالیائی دهقان ایتالیائی نیز تهیدست بود. شیرهٔ اورا سه انگل میمکید ، انگل‌های درباری که‌در زندگی اقتصادی هیچگونه سهمی نداشتندو ازراه مالیاتی که‌از دهقانان میگرفتند گذران میکردند . انگل‌های بورژوا ، رباخـواران و صاحبان زمین‌که آخرین دینار دهقانان وکارگران رااز چنگشان در میآوردند ، و بالاخـره بزرگترین انگل‌ها پاپ رم وگروه بیشمار روحانیان شکمخواره وتن پرور او ــ اسقفهـا و کشیش‌ها ــ که‌تودهٔ بی‌سواد وبی‌چیز خلق‌راالخت میکردند. در هیچ جای اروپا ، مانند ایتالیا میان ثروت وفقرو تجملو فلاکت اینهمه دوگانگی واختلاف وجودنداشت .

۳ـ سازمان سیاسی ایتالیا درقرن شانزدهم.

جنگهای ایتالیا

تفرقهٔ سیاسی ایتالیا در سرزمین ایتالیا حکومت‌واحد وجودنداشت. مهمترین‌حکومت‌های سواحل مدیترانه جمهوریهای تجارتی ژن‌وونیز بود. درمرکز دشت لمباردی درراه تجارتی عظیمی‌که اروپای مرکزی‌را به‌ایتالیا می‌پیوست شهرثروتمند تجارتی و صنعتی میلان قرارداشت. درقرن پانزدهم میلان نیرومندترین حکومت ایتالیابود وحتی زمانی ژن‌را مطیع خودساخته بود.

درمرکز ایتالیا معتبرترین حکومت‌ها فلورانس وقلمرو فرمانروائی پاپ‌بود . سراسر جنوب راخاندان بزرگ سلطنتی ناپولیتن[1] ، که‌پادشاه اسپانیا برآنان فرمان میراند ، اشغال کرده بودند. اسپانیا همچنین مالك سیسیل وساردنی بود .

شهرهای تجارتی ثروتمند شمال‌و مرکز ایتالیا بطورعمده به‌تولید وتجارت با بازارهای خارجی اشتغال داشتند. توده‌های شهری ایتالیا چنان تهیدست بودند که نمیتوانستند کالاهائی راکه دراین شهرها مبادله‌میشد خریداری کنند. به‌این مناسبت بازرگانان ایتالیائی به بـازار داخلی علاقه‌ای نداشتند ودرنتیجه به‌وحدت سیاسی کشورنیز دلبستگی نشان نمیدادند. ولی در عوض با کشورهای بیگانه‌ای که رابطهٔ تجارتی داشتند رقابت میورزیدند . آنها بهرطریق میکوشیدند یکدیگررا تضعیف‌کنندو بیش‌از همه‌از آن‌بیم داشتند که‌مبادا یکی‌از آنان‌دیگران رامطیع خویش سازد. هیچیك‌از حکومت‌های ایتالیا آنچنان نیرومندنبود که‌وظیفهٔ متحد کردن کشوررا بگردن بگیرد.ایتالیا همچنان درتفرقهٔ سیاسی باقی‌ماند .

حکومت پاپ در مرکز ایتالیا حکومت پاپ قرار داشت . پاپها در آن زمـان فرمانروایان مقدسی‌بودند وبافرمانروایان‌عادی این‌تفاوت راداشتند

---

1 - Napolitans

که نمیتوانستند تخت و تاج خود را به ارث منتقل سازند.

هریك از پاپها میکوشید بهر ترتیب - بحق و بناحق - خویشاوندان خود را به ثروت و تمکن برساند، و هیچیك از آنان دراین راه به هیچ چیز پایبند نبود. دراین میان بویژه الکساندر ششم بورژیا[1] که در سال ۱۴۹۲ برتخت پاپ تکیه زد بادست اندازیها وجنایاتش شهرت دارد. پسر او سزار بورژیا[2] میخواست با استفاده ازقدرت پدر به فرمانروائی سراسر ایتالیا برسد، و برای رسیدن به این هدف ازهیچ کاری روگردان نبود؛ ابزار کارش فریب و نیرنگ، سوگندشکنی، خنجر و زهر بود.

نزاع میان حکومتهای کوچك ایتالیا وکشمکش بین آزمندان خودسر هریك از این حکومتها بنحوی مدام جریان داشت. فساد و عهدشکنی، کشتن و زهرخوراندن بکمك اراذل مزدور دراین سرزمین ازوسایل عادی تصفیه حساب بادشمنان بشمار میرفت.

جنگهای ایتالیا

سرمایه داری ایتالیا دیگر مدتها بود که نظر آزمندانهٔ همسایگان را به خود جلب کرده بود. فرانسه و اسپانیا به حکومتهای سلطنتی نیرومند و بزرگی مبدل شده بودند، جنگها وغارتگریهای فئودالی، مانند آنزمان که قدرت سلطان اندك بود، دیگر نمیتوانست روی دهد. اشرافیت اینك درارتشهای بزرگ سلطنتی کمر بخدمت بسته واز سران خود ــ شاهان ــ میخواست که پیروزمندانه به کشورهای دیگر لشکرکشی کند.

ابتدا فرانسویان به ایتالیا حمله کردند. پادشاه فرانسه شارل هشتم[3] در سال ۱۴۹۴ با سپاهی نیرومند ازآلپ گذشت وقسمت عمدهٔ ایتالیارا متصرف شد. فاتحان بغارت بیرحمانهٔ اهالی پرداختند. آنگاه حکومتهای ایتالیا نیروهای خودرا بضدمهاجمان وحدت بخشیدند و شارل هشتم که از قطع ارتباط خود با فرانسه بیمداشت شتابزده به میهن بازگشت.

تلاش برای اشغال ایتالیا درزمان جانشینان شارل هشتم همچنان ادامه یافت. سپس برسر تصرف ایتالیا جنگی درازمدت میان پادشاهان فرانسه وهابسبورگها درگرفت.

۳ـ فرهنگ ایتالیا در قرن شانزدهم

ماکیاولی

درجریان تمام این جنگها ایتالیا که میدان تاخت وتاز بیگانگان بود غارت و ویرانی مداومی را تحمل میکرد. اکثر رجال روشن بین و سیاستمداران بزرگ ایتالیا به این نتیجه رسیده بودند که تفرقهٔ سیاسی کشور وفقدان وحدت مسبب این وضع میباشد. مورخ و سیاستمدار مشهور فلورانسی، ماکیاولی[4] (۱۴۶۹ تا ۱۵۲۷) به همشهریان خویش مؤکداً خاطر نشان میکرد که ایتالیا تا زمانی که بصورت حکومت واحدی درنیاید، درمعرض غارت لاشخوران بیگانه خواهد بود.

ماکیاولی آماده بود با نظام پادشاهی کنار بیاید، باشد که ایتالیا درزیر لوای این نظام وحدت یابد و مانند فرانسه واسپانیا کشوری نیرومند گردد.

---

1 - Alexandre VI Borgia 2 - César Borgia 3- Charles VIII

4 - Machiavel

ماکیاولی بادر نظرگرفتن روحیهٔ هموطنان خودو بیزاری آنان از اقدامات جنگی، که دیگردر ایتالیا شکل عادی بخودگرفته بود، اعتقاد خودرا بهفضایل خوی انسانی ازدست داده بودو برای ایجاد وحدت آتی ایتالیا زیرپا گذاشتن همهٔ فضایل را توصیه میکرد: انسان میتواند برای نیل بهدف به نیرنگ دست بزند و برای ازمیان برداشتن مخالفان ازهروسیله‌ای کمك بگیرد.

دورهٔ دوم رنسانس در ایتالیا

درآغاز قرن شانزدهم ایتالیا هنوزمرکز دانش و فرهنگ اروپا بشمار میآمد. شهرهای تجارتی ثروتمند آن‌کشور، بورژوازی‌ای که برای تجمل وخوشگذرانی حرص میزد، حکام مستبد ودربار مجلل پاپ همه میکوشیدند دردرخشندگی وزیبائی کاخها ودرهنر نمائی شاعران و نقاشان ومجسمه‌سازان خود بر یکدیگر سبقت گیرند. آنزمان در ایتالیا نقاشان بزرگی میزیستند. لئوناردوداوینچی[1] (۱۴۵۲ تا ۱۵۱۹)، میکل‌آنژلو بواناروتی[2] (۱۴۷۵ تا ۱۵۶۴) و رافائل‌سانسیو[3] (۱۴۸۳ تا ۱۵۲۰).

لئوناردوداوینچی تنها نقاشی بزرگ نبود: ذهن متجسس او بهمه جاراه مییافت. اومجسمه ساز، معمار، مهندس ودانشمندی بودکه افکار داهیانهٔ انسانی خوددرا تقریباً در تمام رشته‌های دانش- فیزیك، ریاضیات، هئیت، زمین‌شناسی وشیمی بکارانداخته بود. اوهمچنین درتشریح بدن انسان ومکانیسم حرکت آن تحقیق میکرد، پرواز پرندگان را مورد مطالعه قرارمیداد، وبا پشتکار میکوشید مسئله ساختمان دستگاه پروازرا حل کند. او این امررا کاملا ممکن میدانست چه‌بنا بعقیدهٔ وی «پرنده دستگاهی است که براساس قوانین ریاضی کارمیکند».

مجسمه تراش، نقاش و معمار بزرگ میکل‌آنژلو بواناروتی دوران‌جوانی‌را دراضطراب مطلق وتکانهای سیاسی بسختی از سر گذرانده. او در سیماهای نیرومند انسانی‌ای که‌با تمام قدرت خویش تجسم یافته‌اند («موسی» و «داود» دو چهره از پیامبران عتیق) سجایائی راکه در مبارزه آبدیده شده منعکس میسازد. نقاش برجسته رافائل سانسیو احساسات و تأثرات خاص دیگری داشت. اودر کارهای خودزیبائی سحرانگیز مادری را تجسم می‌بخشید.

دراین زمان معماری بهدرجهٔ عالی تکامل یافت. آثار معماری دوران رنسانس از نظر تناسب و هم‌آهنگی شکل کلاسیك ومنظمی بخود گرفت. عمارات سبك رومی جسیم و فشرده و کوتاه بود، رواقها وشبستانهای گوتیک[4] بسیاررفیع بود؛ اما در معماری رنسانس، ارتفاع بنا باحجم کلی آن کاملا تناسب یافت، بناها تاجی‌از گنبدهای زیبابر سرداشتند که‌با ستونهائی به سبك‌قدیم زینت‌یافته‌بود. معماران بزرك ایتالیائی دردوران رنسانس عبارت‌بودنداز: برونلسکو[5]، برامانت[6] و میکل آنژلوبواناروتی.

باوجود این درقرن شانزدهم فرهنگ عالی ایتالیا بهانحطاط گرائیده‌بود. سقوط اقتصادی ایتالیا بخصوص ازنیمهٔ‌دوم‌این قرن درشئون مختلف حیات فرهنگی این‌کشور نیزاثر میگذاشت‌و

1- Léonardo da Vinci 2- Michel Angelo Buonaroti
3- Raphaël Sanzio 4 – Gothique 5 - Brunellesco
6 - Bramante

توسعهٔ فقر توده‌های خلق، برای تفکر در بارهٔ علل بیعدالتی اجتماعی و عوامل استقرار آن زمینهٔ مناسبی فراهم میکرد .

کامپانلا

کامپانلا[1] (۱۵۶۸ تا ۱۶۳۹) متفکر برجستهٔ نیمهٔ دوم قرن شانزدهم و آغاز قرن هفدهم بود. اودر جنوب ایتالیا، کالابر[2] ، در آنجا که یوغ فئودالی سنگین‌تر و فقر مردم از سایر نقاط این کشور شدیدتر بود، متولدشد. این منطقه درتملك اسپانیائیها بود و اشراف فئودال محلی برای استثمار سنگین مردم بقدرت این بیگانگان تکیه میکردند. کامپانلا درجوانی درتوطئه‌ای که بضد اسپانیائیها ترتیب داده شده بودشرکت جست، ولی توطئه کشف وکامپانلا زندانی‌شد (۱۵۹۹) وبیست وهفت سال‌در زندان بود. معهذا غل‌وزنجیر نتوانست روح‌این فیلسوف وانقلابی رادرهم بشکند. اودر زندان به‌کسب دانش ادامه‌داد وکتاب مشهور خودرابنام« شهرخورشید Cité du Soleil » برشتهٔ تحریردرآورد ودرآن تصویری از نظام اجتماعی ایده‌آل بدست‌داد .

ساکنین شهر خورشید نه‌مالکیت شخصی‌و نه‌غنا و نه‌فقر ، هیچیك رانمیشناسند . درآنجا نه مردم انگل وجوددارند و نه غلامان نیازمندی که‌در زیربار کار اجباری دوتا شده‌اند همه ـ زن‌ومرد ـ متفقاً کار میکنند . سازمان تولیدآنچنان خوب تنظیم یافته‌که روزکار ازچهارساعت تجاوز نمیکند. همه‌با هم‌در مساکن بزرك ووسیع زندگی‌میکنند. کودکان ازطرف حکومت‌پرورش مییابند. آموزش وپرورش درشهر خورشید دارای اهمیت درجهٔاول است. برروی دیوار بناهـا تصویر انواع حیوانات، ابزارکار ، اشکال جغرافیائی‌وسیمای اشخاص بزرك ترسیم‌شده است . درزیر هرتصویر توضیح کوتاهی بشعر داده شده است. کودکان درحال گردش تعلیم می‌بینندو معلومات سودمند فرا میگیرند.

کامپانلا برخی تصاویر جامعهٔ کمونیستی کنونی را پیش‌بینی میکرد اما آرمانی که او ترسیم کرده‌بود برای آنزمان رؤیائی تحقق‌ناپذیر بود.

1 — Companella 2 – Kalabre

فصل بیست و چهارم

رفرم و جنگ دهقانی در آلمان

۱ـ آلمان در آغاز قرن شانزدهم

تفرقهٔ سیاسی کشور. کارل پنجم

در قرن شانزدهم در آلمان نیز، مانند ایتالیا، حکومت واحدی نبود. در این کشور هم امپراتور وهم رایشتاگ بظاهر وجود داشت ولی هردو فاقد قدرت بودند. آلمان مرکب بود از امیرنشین‌های کوچك فراوان وشهرهای آزاد و تعداد فراوانتری (بیش ازهزار) مناطق تحت حکومت شوالیه‌های امپراتوری که بلاواسطه بامپراتور وابسته بودند و تقریباً در عمل استقلال کامل داشتند.

از نظرمناسبات اقتصادی و فرهنگی، جنوب غربی آلمان از نقاط دیگرغنی‌تر وتکامل یافته‌تربود. در اینجا برسرراههای بزرگ آبی و در دو انتهای گذرگاههای کوهستانی آلپ که آلمان و ایتالیا را بهم می‌پیوست، شهرهای ثروتمندی واقع شده بودکه تجارت پررونقی در آنها جریان داشت وصنعت تکامل یافته بود. در شهرهائی مانند آوگسبورگ[1]، نورنبرگ[2]، اولم[3] واشتراسبورگ[4] بازرگانان متمکن میزیستند. فوگرها[5]، بازرگانان و ممدنداران اوگسبورگ، صاحب ثروتهای ملیونی بودند. اینان معادن تیرول[6] و مجارستان را دراختیار خود داشتند و منابع زیرزمینی‌را دراسپانیای دور دست به‌اجاره میگرفتند. فوگرها پول‌گزافی به‌کارل هابسبورگ پادشاه اسپانیا، نوادهٔ فردیناند، دادند و او از برکت این‌پول‌ها توانست انتخاب کنندگانرا بخرد و موجبات انتخاب خود را در امپراتوری آلمان تأمین‌کند. وی در ۱۵۱۹ بنام کارل[7] پنجم امپراتور شد.

دولت عظیمی‌که در دست‌کارل پنجم متمرکز شده بود اسپانیا و متصرفات ایتالیائی آن

---

1 - Augsbug
2 – Nürnberg
3 - Ulm
4 – Strasbourg
5 - Fugger
6 - Tyrol
7 - Karl

(جنوب ایتالیا و سیسیل)، مستملکات امریکائی، امپراتوری آلمان وهلندرا دربرمیگرفت. در بارهٔ کارل پنجم میگفتند که آفتاب در قلمرو حکومت اوهیچگاه غروب نمیکند. امور مربوط به این دولت عظیم و بویژه جنگ با پادشاهان فرانسه برسر ایتالیا رفته رفته موجب بی‌توجهی کارل پنجم نسبت به آلمان شد، و بهمین سبب نتوانست اعتبار قدرت امپراتوری را در این کشور اعتلاء بخشد.

مبارزهٔ طبقاتی در آلمان در آستانهٔ رفورم

در آغاز قرن شانزدهم مبارزهٔ سیاسی و اجتماعی در آلمان به‌نهایت حدت خود رسید. امپراتور میخواست امیران را تضعیف کند، و امیران نیز تمام نیروی خود را مصروف ازهم گسستن قدرت امپراتور میکردند. هر اشرافی آرزو داشت که مانند امیران مستقل شود. اشراف خرده پا ــ شوالیه‌ها ــ پس از معمول شدن سلاح‌های آتشین اهمیت جنگی گذشتهٔ خودرا ازدست دادند و بتدریج تهی‌دست شدند و ازاینرو به امیران متمول، بزندگی مرفه شهریان و بازرگانان و همچنین به املاک وسیع کلیسای کاتولیک، بارشك وحسد مینگریستند.

نبردی شدید وخونبار در شهرها در گرفت. درشهرها قدرت در دست طبقات عالیه و متمکن ــ پاتریسین‌ها[1] ــ بود که میکوشیدند مالیات‌های سنگینی بردوش طبقات متوسط و بی‌چیز تحمیل کنند. بازرگانان ثروتمند، خاندان فوگرها، تلاش میکردند تا کلیهٔ امور بازرگانی را در دست خود گیرند و از این راه تجار متوسط و خرده‌پا را خانه خراب ساختند. باین سبب طبقات میانه‌حال سکنهٔ شهر (که در آلمان آنانرا «بورگر[2]» میخوانند) بخاطر سلطهٔ برشهربا پاتریسین‌ها به‌نبرد پرداختند.

شاگردان وکارگران ساده، روزمزدان وهمچنین شهریان ازهستی ساقط شده، تهیدستان و ولگردان در شهرها طبقهٔ پلبین[3] را تشکیل میدادند. پلب‌ها که از وضع خود ناراضی بودند از هرجنبشی که بضد طبقات حاکمه در میگرفت پشتیبانی میکردند.

وضع و حال دهقانان بیش ازهمه وخیم بود. کلیساها، اربابان اشرافی وشهرها همگی دهقانان را غارت میکردند. دهقانان بایستی به کلیسا عشریه (یك دهم محصول زحمت خود را) بپردازند. علاوه براین. اسقف‌ها وکشیشان غالباً خود ارباب دهقانان بشمار میآمدند وازاینرو دهقانان علاوه برعشریه تمام تحمیلات فئودالی از قبیل سیورسات و بیگاری و غیره را بایستی بنفع کلیسا بپردازند. ازیکطرف اشراف ورشکسته که میکوشیدند آخرین دینار دهقانان را از چنگشان بدرآورند، منابع مفید عمومی‌را مانند جنگل‌ها، مراتع وآب‌ها که قبلا مورد استفادهٔ مشترك آنان و دهقانان بود، در دست خود گرفتند ازطرف دیگرشهرها املاك اشراف راتصاحب کردند و از این طریق خود ارباب شدند و از دهقانان سیورسات و بیگاری طلب کردند. دهقانان برای پرداخت مالیات به اربابان خود اغلب مجبور بگرفتن قرض میشدند، و در اینجا رباخواران شهری کمین کرده بودند. باین شکل شهرهم به‌عنوان ارباب و هم بصورت وام دهنده استثمار دهقانان را آغاز کرد.

درمیان دهقانان جنبش آغازشد. بسال ۱۴۷۶ در حاشیهٔ شهر وورتسبورگ[4] چوپان

1 - Patriciens 2- Burger 3 — Plebien 4 — wörzburg

و نوازندهٔ روستائی هانس‌بهایم[1] به موعظه پرداخت و گفت همهٔ مردم برادرند ، دولتمندوفقیر نباید وجود داشته باشد ، زمین باید از اربابان و روحانیان‌پس‌گرفته شودومیان دهقانان‌تقسیم گردد . مردم زیادی برای شنیدن‌مواعظ او براه افتادند . اسقف فرمان داد بهایم را بعنوان رافضی دستگیر کنند . اورا محاکمه‌کردند و در آتش سوزاندند ، اما این‌کار نتوانست‌دهقانان را آرام سازد . ایجاد سازمانهای زیرزمینی در میان آنان توسعه یافت ،و روستائیان بعنوان نشانهٔ قیام برضد چکمه اشراف بر‌پرچم خود علامت‌کفش روستائی نقش‌کردند .

۴ ـ آغاز رفورم در آلمان

کلیسای کاتولیك در آلمان

در آنزمان که جنبش وسیع اجتماعی ، که در تاریخ بنام رفورم[2] شهرت دارد ، آغاز شد وضع در آلمان چنین بود . این جنبش با مطالبهٔ اصلاحات درکلیسا درگرفت . درقرن شانزدهم در آلمان‌هیچ سازمان دیگری وجود نداشت که باندازهٔ کلیسا موجب نارضائی عمومی و درنتیجه یکپارچگی مردم گردد .

در حکومتهائی که قدرت سلطنتی مانند انگلستان و فرانسه نیرومند بود ، پادشاهان براشتهای پاپ‌ها دهنه‌زدند و آنانرا از قسمت بزرگی از در آمد گذشته‌شان محروم ساختند . در آلمان چنین نیروئی وجود نداشت و حرص پاپ در اینجا حدومرزی نمیشناخت . پاپ ژول دوم میگفت هرگاه آلمان پرداخت‌های‌خودرا به تاج و تخت رم قطع کند رم به فلاکت‌فروخواهد افتاد . اما کار پاپ تنها به باج‌ستانی محدود نمیشد . زمینهای وسیع وهرگونه چیز مرغوب‌و مطلوبی به صومعه‌ها ، کلیساها و سایر سازمانهای کلیسائی تعلق داشت . اسقف‌ها و آبه‌ها[3] ، خادمین بیشمار کلیسا ، انبوه کشیشان بیکاره و تربروربخرج شهریان و دهقانان میزیستند . امیران ، اشراف و شهریان به ثروت کلیساها با نفرت مینگریستند. ورحمتکشان شهروده‌نسبت به کشیشان ، که آنانرا لخت میکردند کینه‌داشتند. تمام‌طبقات جامعه ازکلیسا ناراضی بودند .

هومانیست‌های آلمان

نارضائی نسبت به کلیسای کاتولیك‌قبل از همه در میان روشنفکران آلمان پدید آمد. بارشدبورژوازی درآلمان ، مانندایتالیا،هومانیسم[4] رواج یافت .

در بسیاری از دانشگاههای آلمان محافل هومانیستی از استادان و دانشجویانی تشکیل شده بود که دانش کاذب قرون وسطائی را مردود میدانستند و ازکلیسای‌کاتولیك‌و سازمانهای آن با تندی انتقاد میکردند .

اراسم[5]اهل‌رتردام (۱۴۶۷تا ۱۵۳۶) در آلمان از نفوذ عظیمی برخوردار بود .

مهمترین اثر او طنزنامهٔ « مدح‌دیوانگی Eloge de la Folie » است . این کتاب طی چند سال بیست وهفت‌بار به چاپ رسیدوبه بسیاری اززبانهای اروپائی ترجمه شد. اراسم دراین

---

1 - Hans Behaim 2 - Reforme 3 - Abbé

4 - Humanisme 5- Érasme

اثر معایب زمان خود رابا طنز و نیشخند به سخره میگیرد و نشان میدهد که بسیاری از نظامات فقط باین دلیل وجوددارند که« شهبانوی جنون» حامی آنهاست. اودر طنزنامهٔ خود بیش ازهمه بی‌بندو باری کلیسای کاتولیك وبویژه پاپ‌ها را، که از برکت دیوانگی انسان آزادانه‌درروی زمین زندگی میکند، مورد نکوهش قرارداده است.

یکی‌از محافل هومانیستی هجونامه‌ای بنام « نامه‌جاهلان » انتشار داد . دراین کتاب بشیوهٔ یادداشتهای کشیشان بیسواد ازحقه بازیهای آنان سخن‌رفته وتعالیم کلیسائی که مسائل پوچ و میان‌تهی را بشکل جدی‌تحلیل میکند بهاستهزاء گرفته‌است . این‌هجونامه موفقیت‌بزرگی بدست آورد، وازآنزمان تمام مخالفین روشنفکری نام« ابسکورانت[1]» (که‌از اسم‌لاتینی ویری ابسکوری[2] یعنی« اشخاص تیره‌مغز »)[یاتاریك فکر] گرفته‌شده بخود گرفتند .

درتألیف « نامهٔ‌جاهلان» یکی‌از بزرگترین هومانیست‌های آلمان، شوالیه‌و شاعراولریخ فن‌هوتن[3] (۱۴۸۸ تا ۱۵۲۳) شرکت داشت . او همیشه درنظر داشت‌که کلیسای کاتولیك وپاپ تاچه حدبرای وطن اوزیان بارند وتمام قدرتو استعداد خودرا درمبارزه باآنان به کار میبرد. هوتن‌در آثار متعدد خود بیرحمانه علیه‌رم مبارزه میکرد وآرزو داشت زمانی فرا رسد که‌آلمان برای نبرد بضد دشمن بزرك‌خود ــ پاپها ــ متحدشود و به حکومت نیرومند واحدی مبدل گردد.

خروج لوتر

چنین‌بود اوضاع اجتماعی آلمان، هنگامیکه مارتین‌لوتر[4](۱۴۸۳ تا ۱۵۴۶) به‌تبلیغ رفورم پرداخت.

لوترابتدافروش‌آمرزش vendre des indulgences را بوسیلهٔ پاپ‌مورداعتراض‌قرار داد . بسال ۱۵۱۷ تتسل[5] کشیش‌عامی وبیسواد باانبانی پراز الواح آمرزش به‌آلمان اعزام شد. او به‌شهرها ودهکده‌ها سفر میکردو به‌تمام کسانی‌که مایل‌به خرید آمرزش گناه بودند کالای‌خود راعرضه میداشت واطمینان میدادکه بمحض اینکه‌پول آمرزش درصندوقچه او بصدا درآید دماندم روح گناهکار روانه بهشت میشود.

لوتر که‌از این تجارت برآشفته بود تازیانه ردیهٔ خودرا بصورت نودوپنج اصل‌درآستانهٔ کلیسای وی‌تمبرك[6] فرودآورد(لوتر دراین شهرواعظ ومدرس‌بود). اودر این اصــول فروش آمرزش رامحکوم ساخت وتمام کسانی‌را که‌با وی‌موافق نبودند به‌مبارزه فراخواند .

خروج لوتردر سراسر آلمان طنین افکند. لوترخود مردی بسیار معتدل وحتی‌در ابتدا مخالف هرگونه کشمکش باپاپ بود. اماعصیان عمومی بضد کلیسا وخدمهٔ آن‌در آلمان چــنان عظیم‌بود که‌لوتر برآن شد تاپیوندخودرا باکاتولیسیسم‌بگسلد. پاپ‌او رااز کلیسا طرد کرد . امالوتردستخط‌پاپ La Bulle را درآتش‌انداخت.

جنبش رفورم به‌سرعت آلمانرا فراگرفت .

امیران، شهرها وحتی‌دهات دوردست اجرای رفورم راپذیره شدند. هرطبقه‌ای رفورم را بشیوهٔ خاص خوددرك میکرد. امیران،اشراف‌وشهرنشینان ثروتمند هدفشان تنهارفورم کلیسا بود

1-Obscurante 2 - Viri - Obscuri 3-Ulrich Von Hotten
4-Martin luther 5-Tetzel 6- Wittenberg

بایمعنی که‌میخواستند کلیسارا ازتبعیت پاپ‌خارج سازند و براموال واراضی آن‌دست اندازند . ولی اینان‌حتی دربین خودنیز بایکدیگر سازش نداشتند. امیرانو اشراف میخواستند باتصاحب ثروت کلیسا بردارائی خود بیافزایند ؛ شهریان برعکس به‌این دلخوش کرده‌بودند که رفورم امیران واشراف راناتوان میکندو آلمان رازیر قدرت امپراتور وحدت می‌بخشد .

دهقانان وتهیدستان شهر رفورم رانه فقط بصورت اصلاح کلیسا، بلکه بعنوان تغییرشکل کامل تمام سازمان اجتماع تلقی میکردند، اینجنبش توده‌ها نه‌تنها فئودال‌ها ، بلکه‌ثروتمندان شهررا نیزبه وحشت انداخت. لوتر خودنیز درهراس شد.

توماس مونتسر و آنابایتیست‌ها

توماس مونتسر[1] (۱۴۹۳ تا۱۵۲۵) بهرهبری جنبش‌انقلابی برآمد. مونتسر آرزومند آنچنان نظام اجتماعی‌یی بودکه درآن از استثمار کننده واستثمار شونده اثری‌نباشد ، همه‌با هم‌برابر باشند و ثروت‌از آن‌تمام جامعه باشد. بدینسان وی‌فرضیات درهم وآشفته‌ای دربارهٔجامعهٔ سوسیالیستی بدون‌طبقات داشت. ما میدانیم که چنین‌نظام‌اجتماعی‌تنها پس از انقلاب‌سوسیالیستی‌وتنها ازطریق دیکتاتوری پرولتاریا[2] تحقق‌میپذیرد ، اما درآنزمان پرولتاریا[3] تازه قدم بعرصهٔ وجودنهاده وآرمان‌های مونتسر تحقق ناپذیر بود . مونتسر خود نیز دریافته بود که واقعیت چندان کمك نمیکند تااو به آرمانهای خویش حیات بخشد ، اما او همچون يك انقلابی واقعی تمام استعداد سازماندهی و رهبری خود را درراه متحدکردن همهٔ انقلابیان زمان‌درمبارزه بضدنظام‌فئودالی‌بکاربرد.

درسال ۱۵۲۱ مونتسر کشیش‌شهرتزویکاو[4] درنزديك ناحيهٔكوهستانی ساکس وتورینگن[5] بود درتزویکاو شاگردنساجان بسیاری میزیستند وجوشش انقلابی از دیرباز‌دراینجا ببارآمده بود. در میان اینان تعالیم آنابایتیست‌ها[6] یا تعمیدیون رواج یافت‌که میآموختند انسان فقط تعمید را ازروی عقل‌وشعورو بهنگام بلوغ بایدبپذیرد . بسیاری ازآنابایتیست‌ها براین عقیده بودندکه همه چیز باید ازآن‌همگان باشد وهمگان بایدیکسان‌تهیدست‌باشند. درآنزمان اعتراض‌تنگدستان بضد ع‌ای‌اقلیت وفقرا کثریت چنین‌بود .

توماس مونتسرخودآنابایتیست نبوداما باداعیان این‌گروه همدست‌شد وقیام‌آنانرا رهبری کرد زیرا دعوت‌گرم این‌مبلغین بمبارزه، موجب اعتلای روحیهٔ انقلابی دهقانان و تهیدستان شهرمیشد . درسال۱۵۲۱ شاگردان اصناف تزویکاؤدست‌به قیام زدند اماقیام به سرعت‌منکوب شد. لوترکه ازجنبش انقلابی بهراس افتاده‌بود، یکباره‌به‌امیران، اشراف وشهریان مرفه امید بست‌ورهبری جریان اعتدالی‌رفورم رابدست‌گرفت. برعکس، تبلیغات مونتسر بیش‌از پیش جنبهٔ انقلابی بخودگرفت . اودرگفتارهای خود نه‌فقط‌کشیشان بلکه امیران ، اشراف‌وثروتمندان شهر را نیز به مبارزه فرا میخواند ، او میگفت « تقصیرباخود اربابان است که تهیدستان با آنان دشمن شده‌اند». او دولتمندان را به انقلاب آینده تهدید میکرد ؛ « درست بگویم ، من خلق را خواهم شوراند . »

شهرها و دهات به جنبش درآمدند ، مــردم کلیساها را بستند و کشیشان کاتولیك را بیرون راندند.

1-Thomas munzer 2-Dictature du Proletariat 3 - Proletariat
4-Zwickau 5- Thüringen 6-Anabaptistes

۴ـ جنگ دهقانی

درسال ۱۵۲۴ شورش بزرگ دهقانی آغاز گردید، که در تاریخ بنام جنگ کبیر دهقانی معروف است. مناطق عمدهٔ شورش نواحی سواب، فرانکونی، وتورینگ ـ ساکس بود. قیام همچنین جنوب شرقی آلمان ـ اراضی اسقف نشین سالسبورگ[1] وقسمت جنوبی اتریش ـ را دربرگرفت.

مناطق اصلی قیام

قبل ازهمه دهقانان درگوشهٔ جنوب غربی آلمان، درسواب، بپاخاستند. آنان ازهمان سال ۱۵۲۴ ازخدمت بهاربابان خویش خودداری کردند و دست به اسلحه بردند. در آغاز سال ۱۵۲۵ دهقانان شورشی فوجهای بزرگ جنگی تشکیل دادند وخواستهای خود راکه در«دوازده گفتار» بیان شده بود بهاربابان ارائه کردند. این گفتارها بهچاپ رسید ودرسراسر آلمان راه یافت. دهقانان طلب میکردند که جنگلها، چمنزارها ومراتعی که سنیورها غصب کرده بودند به آنان بازپس داده شود؛ بهآنان اجازه دهند ازرودخانهها و دریاچهها ماهی بگیرند و در جنگل بشکار پرندگان بپردازند؛ که عوارض و مالیاتهای آنان تخفیف یابد و دهقانان ازقیدسرواژ آزاد شوند؛ که دهقانان مجاز باشند خودشان کشیشهای خود را انتخاب کنند، یك قسمت ازعشریهٔ دهقانان ملغی گردد، و قسمت دیگر درراه نگهداری کشیشان وتهیدستان صرف شود.

اربابان میکوشیدند با گذشتهای ناچیز زمان را به یاری گیرند، تا بتوانند نیروهای خود را گرد آورند و برسر دهقانان فرو ریزند. در مارس ۱۵۲۵ دهقانان به عملیات قاطعی دستزدند. صومعهها را تصرف کردند وکاخهای ییلاقی اشراف راآتش زدند. تعدادی ازشهرها بهجانبداری ازشورشیان برآمدند.

جنبش انقلابی بهشمال سرایت کرد. درفرانکونی عدهای ازشهرنشینان و حتی شوالیهها بهدهقانان ملحق شدند. دهقانان اسلحه و تفنك بدست آوردند، گروههای مسلح دهقانی صدها قلعهٔ اربابی وصومعه را ویران ساختند وشهر هیلبرون[2] را متصرف شدند. در اینجا برنامهٔ تازهٔ شورشیان، که بنام «برنامهٔ هیلبرون» معروف است، تدوین یافت. ازآنجاکه این برنامه ازجانب شهریان BOURGERES تنظیم شده بود مطالبات دهقانان بهتاریکی افتاده بود. درعوض دراین برنامه تمایل بهوحدت سراسر آلمان تحتلوای امپراتور، برقراری سیستم واحداوزان واندازهها، پول واحد وتضعیف قدرت امیران واربابان و دریك کلمه ـ تمام آنچه که برای رشد وتقویت بورگرها ضروری است ـ بیان شده بود.

جنبش دهقانان درآلمان مرکزی، درنواحی کوهستانی وصنعتی تورینگ ـ ساکس خصلت انقلابی بیشتری یافت. دراینجا شاگردان، تهیدستان وکارگران معادن فعالانه درجنبش شرکت جستند. دررأس آنان توماس مونتسر قرارداشت. شهرمولهاوزن[3] بهمرکز انقلاب مبدل شد. اهالی این شهر

1- Salzbourg　　2-Hilbron　　3-Mulhouse

قدرت پاتریسین‌های خودرا سرنگون ساختند و «شورای جاویدان» را، که بدستور مونتسر عمل می‌کرد، بنیان نهادند. در شهر اسلحه می‌ساختند، توپ و تفنگ می‌ریختند و نیروهای چریك را تعلیم می‌دادند. مونتسر دعوت آتشین خود را متوجه شهرها ودهکده‌ها کرد واز آنان خواست تا بضد دشمنان ــ اربابان و پاپ‌ها ــ بپاخیزند. دهقانان به قلاع اربابان و صومعه‌ها هجوم بردند و آنها را به ویرانی و آتش سپردند.

سرکوبی قیام

در ماههای آوریل ومه ۱۵۲۵ قیام دهقانی تقریباً سراسر جنوب آلمان را فراگرفت. اما نیروهای دهقانان پراکنده بود، سازمان و انضباط افواج آنان ضعیف بود، میان نواحی مختلف قیام رابطه وجود نداشت، و سران دهقانی بی تجربه بودند. از اینرو امیران، اشراف و شهرنشینان متمول متحد شدند وقیام دهقانان را درهم‌کوفتند. اینان ارتش عظیمی‌گرد آوردند و سرهنگی سفاك وآزموده بنام تروخزس[1] برراس آن‌گماشتند. تروخزس بااین ارتش مسلح و مجهز به دهقانان هجوم برد. آن قسمت از شهریان‌که ابتدا به دهقانان ملحق شده بودند بمحض‌احساس خطر آنانرا ناجوانمردانه رهاکردند. تروخزس افواج پراکندهٔ دهقانی‌را یکی پس‌ازدیگری درهم‌شکست، از اسیران بیرحمانه انتقام‌گرفت، و از رهبران هرکدام‌که بدستش میافتاد شکنجه میداد و زنده درآتش میسوزاند.

درهمین‌زمان امیران به ضد مونتسردست به‌کار شدند. ارتش‌آنان‌به رهبری‌فرانکن‌هاوزن[2]، با نقض متارکه، بناگهان بر دهقانان تاخت وآنانرا پراکنده ساخت (۱۵مه ۱۵۲۵) مونتسر امیر شد وپس از شکنجه‌های دهشتبار او را گردن زدند. افواج دهقانی نواحی اسقف نشین سالزبورگ دیر زمانی پایداری‌کردند. سرکردهٔ آنان، هایسمایر[3]، ادامه دهندهٔ کارمونتسر به اجیران اسقف اعظم وسپاه‌او، که‌به یاری امیران آمده بود، شکست‌های فراوان واردآورد.

هایسمایر، که‌در محاصرهٔ نیروهای‌برتر دشمن قرارگرفته بود، ناچار با بازماندهٔ سپاه خویش به قلمرو ونیزیها عقب نشست و درآنجاخود رابرای تجدیدعملیات جنگی آماده‌میساخت که دشمنان با قتل خائنانهٔ او خویشتن را خلاص‌کردند.

قیام دهقانان در دریائی‌ازخون غرقه‌شد. صدهاهزار دهقان نابود شدند وهزاران‌ده‌درآتش سوخت. لوترکه درآغاز امیران‌واربابان رادعوت میکردکه در برابر دهقانان اندکی گذشت کنند اینك سرانجام بجانب زورمندان لغزیده وآنانرا اینطور تشویق میکرد: «بکشید، خفه سازید وقطعه قطعه‌کنید دهقانان را، همچون سگان هار».

سرکوبی‌قیام در تاریخ آتی‌آلمان اثراتی عظیم داشت. پیروزمندان مرتجع‌ترین‌طبقات جامعهٔ آلمان بشمار میرفتند، امیران، اشراف و پاتریسین‌های‌شهرها. وضع وحال دهقانان از آنچه بود وخیم‌تر شد. پیروزی فئودال‌ها آلمان را ضعیف ساخت، وآنرا به مجموعه‌ای از حکومت‌های‌کوچك تبدیل کرد، و به سقوط اقتصادی آلمان، که‌اززمان‌کشف «دنیای‌نو» و عبور راههای تجارتی به‌سوی‌غرب آغازشده‌بود، سرعت بخشید. درآنزمان‌که سایرحکومتها به قدرت

---

1 - Troukhezess 2 - Frankenhausen 3 - Haicemayer

بزرگ‌تر و نیرومندتری مبدل‌شده بودند ، آلمان بیش از پیش برای همسایگان مقتدر خود بمنزلهٔ طعمه لذیذی تلقی میشد .

قیام مونستر

آخرین طنین جنگ دهقانی قیام پیشهوران و تهیدستان شهر مونستر[1] در وستفالی به سال ۱۵۳۴ تا ۱۵۳۵ بود . در مونستر تعالیم آنابا پتیستها رواج داشت .

شورشیان اسقف ــ ارباب هاراازشهر بیرون راندند وقدرترا بدست گرفتند . عدهٔ بیشماری آناباپتیست از هلندبه‌کمون مونستر سرازیر شدند. ثروتمندان شهرگریختند و خیاطی بنام ژان اهل‌لیدن[2] که سازماندهی با استعداد و رهبری شجاع بود در رأس حکومت شهرقرارگرفت. هنگامی‌که سپاهیان اسقف و عده‌ای از امیران شهر را محاصره‌کردند ژان‌لیدنی دفاع آنرا در دست‌گرفت. درشهرمحاصره شده نظامات تازه و بی‌سابقه‌ای برقرار شــده بود . همگان وظیفه داشتند از زرو سیم خود بگذرند و آنرا به خزانهٔ عمومی بسپارند . لباس واثاث خانهٔشهریان میان همه به تساوی تقسیم شده بود . غذا خوردن مجانی و دسته جمعی بود . تمام اهالی شهر می‌بایست به سودکمون‌کارکنند . اما مالکیت خصوصی‌برخانه، باغچه‌های شخصی و ابزار تولید به صورت سابق باقی ماند . این‌کمونیزم پیشه‌وران خرده‌پائی بودکه ابزار تولیدکوچك را در اختیار داشتند . آنها فقط توزیع متساوی محصولات را طلب می‌کردند نه اجتماعی‌کردن‌وسایل تولید را .

شهر شانزده ماه دربرابر سپاهیان اسقف قهرمانانه پایداری‌کرد . تنها پس از آنکه گرسنگی برشهر سایه افکند اسقف توانست از راه خیانت برمونستر دست یابد . شهر یکسره ویران شد . فاتحان به زنان وکودکان نیز رحم نکردند . رهبران‌مونستر و ازجمله ژان‌لیدنی پس ازتحمل شکنجه‌های دهشتبار اعدام شدند .

۴ ـ تحکیم جناح اعتدالی رفورم

رفورم امیران

سرکوبی جنگ دهقانی بیش از همه به سود امیران تمام شد. آنان از رفورم بنفع خود بهره‌برداری‌کردند . اراضی مقامــات روحانی رفته رفته بــه آنان انتقال یافت . تنی‌چند از امیران روحانی از عنوان روحانیت صرفنظرکردند و مالکیت خود را بر امیرنشین‌های سابق خویش اعلام‌داشتند . فی‌المثل پیشوای‌بزرگ فرقهٔ توتونیك عنوان دوك پروس‌را پذیرفت (۱۵۲۵) . اما عده‌ای از امیران‌که از ترس جنبش دهقانان به هدفهای رفورم گردن نهاده بودند بهتر دانستند که معتقدات‌گذشتهٔ خود را همچنان حفظ‌کنند . کلیسای‌کاتولیك ، کــه مایل بودآنانرادراین تصمیم تقویت‌کند ، خود بآنان اجازه‌دادکه قسمتی‌ازاموالش راضبط‌کنند. باین‌ترتیب رفورم حتی امیرانی‌راکه‌کاتولیك باقی مانده بودند ، تقویت‌کرد .

طرفداران رفورم را « پروتستان[3] » نامیدند .

در سالهای ۳۰ و ۴۰ پروتستانها موفقیتهای تازه‌ای‌کسب‌کردند. کارل پنجم، که همیشه

1 – Münster 2 - Jean de Leyde 3 - Protestant

سرگرم فرانسویان و ترکان بود و تقریباً هیچگاه در آلمان حضور نداشت. حتی از این بیمناك شدکه اکثر اعضای پارلمان به جانب رفورم گرایش یابند وهابسبورگهای کاتولیك تاج و تخت امپراتوری را ازدست بدهند . بدین سبب شتاب زده با فرانسوای[1] اول پادشاه فرانسه قرارداد صلح منعقد ساخت،به آلمان بازگشت و امیران پروتستان را درهم شکست .

اینك دیگر امیران آلمان همگی خطر را احساس کردند ودریافتند که اگر کار بهمین منوال پیش برود آنان قدرت خود را یکسره از دست خواهند داد . از اینرو نه فقط امیران پروتستان بلکه عده‌ای از شاهزادگان کاتولیك نیز بضد امپراتور قیام کردند . کارل پنجم شکست یافت و چیزی نمانده بود به اسارت رود . کارل پنجم که از جنگهای بی‌پایان و بی‌ثمر فرسوده شده بود بر آن شدکه از تخت و تاج کناره گیرد . امور آلمان را به برادر خود فردیناند اول[2] تفویض کرد، و اوبسال ۱۵۵۵ در اوگسبورگ با امیران قرارداد صلحی منعقد ساخت .

صلح مذهبی اوگسبورگ

بموجب این قرارداد، که به «صلح مذهبی اوگسبورگ » شهرت یافته، کاتولیك‌ها و پروتستانها متساوی‌الحقوق شناخته شدند ، ولی حق تعیین مذهب رعایا فقط از اختیارات امیران بود . رعیت مجبور بود به مذهب امیر خویش درآید . این‌وضع دراین جمله خلاصه شده است : «الناس‌علی‌دین‌ملوکهم».

رفورم پروتستان برای امیران منافع عظیمی دربرداشت . لوتر آنچنان‌سازمانی‌به‌کلیسای پروتستان داد که بصورت وسیله جدیدی برای تقویت سلطهٔ امیران درآمد . درهریك از امیرنشین‌های آلمانی امیران بعنوان‌رئیس‌کلیساشناخته‌شدندو بولتن[3]مخصوصی‌که مسائل‌کلیسائی را نشر میکرد در زیر فرمان آنان قرارداشت . و نیز مأموران ویژه‌ای مبلغان (سرپرست‌های مذهبی) راکه خود مستخدم حکومت بودند مراقبت میکردند . این مبلغان وظیفه داشتند مردم را دقیقاً طبق دستورهای رؤسای خود راهنمائی‌کنند . بدین‌شکل‌کلیسای پروتستان به اداره‌ای تحت تبعیت کامل امیران مبدل گردید . طبق تقاضای بورژوازی، که مایل بود کلیسای «ارزان» داشته‌باشد، لوتر تشریفات پرطمطراق و مجلل‌کلیسا را ملغی ساخت و مراسم دعا و نماز را نیز مختصر کرد . شمایل وپرستش‌قدیسان واشیاء متبرك برافتاد .

---

1 - Francois 2 - Ferdinand I 3- Bulletin

فصل بیست و پنجم

رفورم و ارتجاع کاتولیکی در اروپا

۱ - کلیسای کالونی

رفورم کلیسائی تنها در آلمان گسترش نداشت ، بلکه در انگلستان و کشورهای شمال (سوئد، دانمارك و نروژ) ، درهلند و سویس نیز رسوخ یافت .

درسویس شهرهای جمهوری فراوانی وجودداشت ، که در آنها قدرت بدست بورژوازی بود. ازاین رو در آن سرزمین شکل خاصی از پروتستانیسم بوجود آمد که با شکل زندگی وفعالیت بورژوازی مطابقت داشت .

بنیانگذار این شکل نوین پروتستانیسم کالون[1] (۱۵۰۹ تا ۱۵۶۴) بود. او درژنو[2] میزیست وموعظه میکرد .

کالون میآموخت که مأموریت مردمان از پیش بوسیلهٔ خداوند مقدر شده ، واز اینرو انسان درهرمقامی که باشد باید درکارش بهموفقیتهائی نایل آید ، ومیگفت که انسان برگزیدهٔ خداوند است . او میآموخت که هربازرگان و صاحبکاری بایستی تا حد ممکن برثروت خود بیفزاید . زیراکه این ثروت راخداوند بآنها سپرده است . بهرهکشی ازکارگران مزدور درنزد پیروان کالون بهامری خداپسند مبدل شد .

کالون نظام جمهوری تازهای ، که برای سیادت بورژوازی مناسب بود ، درکلیسایخود برقرار ساخت .

سازمان اداری کلیسای کالونی از این قرار بود . در راس هر جامعهٔ کلیسائی شورائی از نمایندگان کلیسا قرار داشت و این شورا از واعظان و ریش سفیدان (پرسبیترها [3]) تشکیل میبافت و از اینرو کلیسای کالونی راگاهی پرسبیترین[4] نیز مینامند (مانند انگلستان

1- Calvin 2 – Genève 3 – Presbytère
4 – Presbyterien

واسکاتلند) . درجامعهٔ کالونی قدرت اصلی به‌سرپرستان تعلق داشت ، و این سرپرستان معمولا ازمیان افراد متمکن ومتنفذبرگزیده‌میشدند . باین سبب‌کلیسای‌کالونی ازهمان‌آغازکار دردست سرمایه داران مرفه‌الحال‌افتاد. برای اتخاذ تصمیم‌دربارهٔامور عمومی برگزیدگان جوامع‌کلیسائی درمجمعی بنام «سینود[1]» اجتماع‌میکردند .

کلیسای کاتولیك دراین زمان نبرد سهمگینی با پروتستان ها آغازکرد . کالونیسم به سازمان جنگی پروتستانها مبدل‌شد و مانندکلیسای‌کاتولیك در مناسبات خود با پیروان سایر عقایدروشی آشتی‌ناپذیردرپیش‌گرفت.

کالون در ژنو نظامات سختی برقرار ساخته بود ، و(مانند پاپ)کسانی راکه مانند او نمی‌اندیشیدند ازکلیساهای خودطردمیکرد. بزندان میانداخت و «ملحدان» را به‌اعدام و تبعید کیفر میداد . درسال ۱۵۵۳ فرمان دستگیری دانشمنداسپانیائی ، سروه[2] ، را صادرکرد زیرا اوتعالیم مسیحیت رادربارهٔ «تثلیث Trinité »ردکرده بود . این یکی از بی‌معنی‌ترین تعالیم مسیحیت است ومتضمن این‌نظریه‌است‌که خدا یکی ودرعین‌حال ازسه شخصیت تشکیل‌یافته‌است: اب‌وابن وروح‌القدس . سروه میگفت‌که این اصل بامنطق تناقض دارد . مقامات حاکمهٔ‌ژنوسروه را محاکمه‌کردند و او را بمنزلهٔ یك‌مرتد به‌سوختن محکوم ساختند .

هنگامیکه به‌کالون میگفتندکه باقتل رافضیان نمیشود معتقدات‌آنانرا‌کشت با خشونت پاسخ میدادکه باید مرتدان را ازدم تیغ‌گذرانید ، ومیگفت : «خداوند برخی‌اقوام را یکسره ازرحم خویش محروم ساخت ؛ فرمان دادتا شهرها ازبن ویران شوند واثری از آنان برجای نماند» .

دشمنان‌کالون اورا به‌مسخره «پاپ‌ژنو» میخواندند در آنجاکه سرمایه داری بسرعت تکامل‌مییافت وآنجاکه بورژوازی برسرقدرت به‌جنگ با فئودال‌ها برخاسته بود تعالیم‌کالون وکلیسای‌کالونی ، یا پرسبیترین ، وسیعاً شایع‌گردید . سازمان جمهوری این‌کلیساها صفوف بورژوازی را استحکام بخشید واورا درجنگ به‌ضدفئودالیزم یاری‌کرد.

۲ ـ ارتجاع کاتولیکی وفرقهٔ ژزوئیت‌ها

ارتجاع کاتولیکها

پروتستانیسم به‌کلیساهای‌کاتولیك لطمهٔ شدیدی وارد آورد . بعضی کشورها یکسره ازکلیسای‌کاتولیك جدا شدند . قسمت اعظم آلمان وسویس ، انگلستان ، کشورهای اسکاندیناوی ، هند و اسکاتلند به پروتستانیسم‌گرویدند ، مراسم دعاو نمازکاتولیکی راملغی ساختند،کشیشان وروحانیان‌کاتولیك را بیرون راندند واراضی وعوایدکلیساها راضبط‌کردند .

اماکلیسای‌کاتولیك هنوز نیرومند بود . امپراتورآلمان و بسیاری ازامیران این‌کشور وهمچنین طبقات حاکمهٔ‌کشورهای فئودالی بزرگی مانند فرانسه و اسپانیا هوا دار آن بودند .

---

1 ، Synode 2 – Servet

فرمانروایان واشراف سایرکشورهای فئودالی به‌کاتولیسیسم بمثابهٔ بهترین وسیلهٔ فرمانروائی بردهقانان جاهل و پایمال شده مینگریستند. عوایدکلیسا و ثروت ارضی آن دراین‌کشورها در اختیار اشراف قرارداشت زیرا مقامات پرمداخل‌کلیساها معمولا از طرف آنان اشغال شده‌بود. از این‌رو در عده‌ای ازکشورها کلیساهای‌کاتولیك باپروتستانها بجنگ خونینی‌دست‌زدند. این جریان بنام ارتجاع‌کاتولیکی نامیده میشود.

ژزوئیت‌ها

درسالهای چهل قرن شانزدهم فرقهٔ ژزوئیت‌ها[1]، که بوسیلهٔ یکی از اشراف اسپانیا بنام لویولا[2] تاسیس یافته بود، ابزار اصلی ارتجاع کاتولیکی گردید. لویولا درارتش خدمت میکردولی پس ازآنکه زخمی شد ناچاراز خدمت‌ارتش‌کناره‌گرفت. اونسبت‌به، مذهب‌کاتولیك وفادار و متعصب بود. تصمیم‌گرفت‌زندگی خود راوقف جهاد بضد«مرتدان»کندو «سربازمسیح Compaagnie de Jèsus» شود. لویولا فرقهٔ جدید ژزوئیت‌ها را، که بزودی به‌ابزار عمدهٔ پاپ درمبارزه بارفورمیست‌ها مبدل شد، پایه گذاشت. پاپ‌این فرقه را درسال ۱۵۴۰ مورد تایید قرارداد.

فرقهٔ نوین به‌فرقه‌های‌کشیشی قدیم مانند نبود، اعضای‌آن مجبور به‌ترك زندگی‌نبودند. برعکس، آنان موظف بودندکه دراجتماع باقی بمانند ونیروی خود را درجهت‌کسب قدرت، جلب فرمانروایان و مقامات عالیرتبه واستفاده از نفوذ آنان برای تقویت‌کلیسا بکار برند. سازمان فرقه شکل نظامی داشت. والاترین فضیلت هرعضو در اطاعت بی‌چون وچرا از مافوق ورعایت انضباط سخت بود. عضوکوچکتر میبایست در دست مافوق «مانند جسد بیجان» باشد.

دررأس فرقه «ژنرال» قرارداشت‌که قدرتش‌نامحدود بود. اعضای فرقه به چهاردرجه‌تقسیم میشدند ودرجهٔ بالائی باعدهٔ بسیارقلیلی محدودمیشد.

درنیمهٔ دوم قرن شانزدهم ژزوئیت‌ها به تمام‌کشورهای پروتستان راه یافتند وموفق‌شدند عده‌ای از فرمانروایان را دوباره به‌آئین قدیم بارگردانند. این فرمانروایان خودرعایای‌خویش را به‌بازگشت به‌دین‌سابق مجبور میساختند.

ژزوئیت‌ها درجنگ بادشمنان به‌هیچ چیزپای بند نبودند. ژزوئیت حیله‌گر با مهارت میتوانست به دربار بخزد و بامردمان متنفذ، گاه به‌تملق وگاه باتهدید، درآمیزد و آنانرا به اجرای دستورهای خود مجبورسازد. درهنگام ضرورت ژزوئیت‌ها از بکار بردن رشوه، خنجر وزهر دریغ نمیورزیدند. هرگاه فرمانروائی به‌جانبداری از کاتولیك‌ها برمیخاست اینان در مبارزه بضد «مرتدان» ازقدرت اواستفاده میکردند، و اگر جانب «ارتداد» را میگرفت آنگاه اورا «خودکامه» مینامیدند وکشتن چنین فرمانروائی راشاهکارقهرمانی میخواندند.

ژزوئیت‌ها میکوشیدند مدارس‌را دراختیارخودگیرند، تانسل جوان را باروح‌کاتولیکی پرورش دهند. فرقه انضباط‌و سازمان خود را درراه‌کسب ثروت بکار انداخت. اعضای فرقه

---

1 – Jèsuites   2 – Ignace de Loyola

کلاه ثروتمندان را برمیداشتند و به رباخواری وسفته‌بازی اشتغال داشتند . فرقه صاحب املاك ارضی وسیع،کارخانه‌ها وکشتی‌های خصوصی بود و در دنیای جدید بر اراضی پهناوری دست انداخته بود . سرانجام ژزوئیت‌ها آنچنان به‌کثافات سفته بازی و تقلب و تزویر آلوده شدند و چنان نارضائی بضد خویش برانگیختند که حتی پاپ خود برآن شد که فرقه را منحـل سازد (۱۷۷۳) اما پس‌از اندك زمانی‌دوباره بعرصه آمد(۱۸۱۴)

فصل بیست وششم

اسپانیا وانقلاب هلند

۱ ـ اسپانیا درقرن شانزدهم

کارل پنجم

درنیمهٔ اول‌قرن شانزدهم اسپانیا درزمرهٔ مستملکات عظیم کارل‌پنجم (که‌در اسپانیا اورا شارل اول مینامیدند) درآمد.

کارل میکوشید حکومت‌اسپانیارا به‌سلطنت مطلقه وخود کامه مبدل‌سازد وبرای این‌امر لازم‌بود که خودمختاری فئودال‌های بزرگ واستقلال شهرهای اسپانیا به‌سر آید و از قدرت کورتس کاسته شود. اما سیاست کارل مخالفت شهرهارا برانگیخت . هنوزدر آغاز سلطنت او بودکه دراثر مطالبات مالی کارل وتعدیات مشاورین وی شورشی درگرفت . شهرها بدنبال‌شهر طلیطله Toledo بپاخاستند و« خونت[1] مقدس» (یعنی اتحادمقدس) راتشکیل دادند. اما سپاه شاه به‌ارتش خونت شکستی قطعی واردآورد (۱۵۲۱).قیام درهم شکست ، رهبران آن اعدام شدندو سپاه قیام کنندگان پراکنده گشت.

ضربتی‌که بشهرها واردآمد به‌انحطاط کورتس واستقرار خود کامگی سهمگینی منجر شد. دراین نمایندگان شهرها درکورتس،اشرافی راه یافتند که‌داوطلبانه به‌پادشاه اجازه‌میدادند تا مالیات‌های تازه‌ای وضع کند بشرط آنکه امتیاز معافیت ازپرداخت هرگونه مالیات‌رااز آنان سلب نکند. پادشاه به« هدیه» دادن به‌آنان ، یعنی خریدن آنان، دست‌زد تاگوش بفرمان ارادهٔ اوباشند . رفته‌رفته کورتس‌به آلت مطیع استبداد سلطنتی مبدل‌شد .

فیلیپ دوم و آغاز انحطاط اسپانیا

پس‌از استعفای کارل‌پنجم (۱۵۵۵) قلمرو حکومت اوتجزیه شد . برادر او فردنیاند امپراتوری آلمان یافت ، و علاوه برآن ملک موروثی ها بسبورگ‌ها ـ اتریش ـ نیز به اورسید .

اسپانیا ومستملکات امریکائی آن‌ومتصرفات واقع‌در ایتالیا وهلندبه فیلیپ دوم (۱۵۵۵ تا ۱۵۹۸) پسر کارل داده‌شد . او برمتصرفات خودمانند پادشاهی خودکامه فرمان میراند ...

---

[1] – Junta

دوم کاتولیکی متعصب بود واعتقاد داشت که قدرت اوودیعه‌ای الهی‌است وهیچ اظهارحیاتی رااز جانب رعایای خود نمیتوانست تحمل کند. اوعزلت نشین ومردم گریز بودو تقریباً هیچگاه در خارج ازکاخ خویش ظاهر نمیشد وارتباطش بادنیای خارج ازطریق گزارشهای بی‌حساب منشیانش تأمین میشد.

تکیه گاه عمدهٔ شاه« انکیزیسیون مقدس Sainte inquisition » بود. مفتشین مأمورینی بودندکه عزل و نصبشان باشخص پادشاه بود. هرگونه «مخالفت با استبداد پادشاهی « ارتداد » شناخته میشد. کسی‌که درچنگال انکیزیسیون اسیرمیشدبزحمت جان‌بدر میبرد. اموال «مرتد» را مصادره میکردند وخود اوبه شکنجه‌های وحشتناك ومجازاتهای سخت کیفر میدید؛ اغلب او را بمرك درآتش محکوم میکردند، دوسوم دارائی اوبه خزانهٔ پادشاه ویك‌سوم آن به کلیسا تحویل میشد. انکیزیسیون دشمنان شاه‌را از هستی ساقط میکردو آنانرا نابودمیساخت، وبدینسان به ابزار وحشتناك حکومت مطلقهٔ اسپانیا مبدل گردید.

درعهد فیلیپ دوم انحطاط اقتصادی اسپانیا آغازشد، وبدنبال آن‌دیری نپائیدکه‌قدرت سیاسیش نیز بعنوان یك‌کشور بزرك درهم شکست.

جریان زروسیم ازمستعمرات، صنایع اسپانیارا رونق نبخشید بلکه بسقوط آنانجامید. وفور فلزات گرانبها بالارفتن سریع قیمت کالاها رادر پی‌داشت. دراسپانیا قیمتها سریعتر و شدیدتر ازهر نقطهٔ دیگر اروپا بالامیرفت. ازاین‌رو بازرگانانی که‌کالا به مستعمرات صادر میکردند کالاهای ارزانتر خارجی‌را ترجیح میدادند.

دراسپانیا ومستعمرات آن قاچاق کالاهای ارزان‌تری که‌از فرانسه، انگلستان و سایر کشورهای اروپا واردمیشد، بمقیاس بی‌سابقه‌ای رواج یافت. فرآورده‌های گرانقیمت اسپانیا برای خود بازاری نمییافت وصنعت آن‌کشور، که‌بخودی خود ضعیف‌بود، بانحطاط گرائید.

ترازنامهٔ اقتصادی اسپانیادر پایان قرن شانزدهم رقت‌بار بود. صنعت سقوط‌کرده وشهرها بی‌چیز شده بودند.

تعقیب وراندن مورها بویرانی کشور کمك‌کرد. مورهائی که‌درجنوب شرقی اسپانیا میزیستند اخلاف مورهای مسلمانی بودندکه دین‌مسیح راپذیرفته بودند، ودر تولید ابریشم و زراعت آشنائی وسابقهٔ فراوان پیداکرده بودند.

اما انکیزیسیون باسوء ظن نسبت به‌آنان رفتار میکردو آنانرا بشدت زیر پیگرد قرار میداد. بسال ۱۶۰۹ قریب نیم‌ملیون ازمورها که‌برای اسپانیا مفید بودند، از سرحدات کشور رانده شدند واموالشان مصادره گردید. تولید ابریشم دراسپانیا تقریباً ازمیان رفت.

بدینسان تکامل بورژوازی دراسپانیا دیرزمانی متوقف‌شد. اشراف‌فئودال انگل، روحانیان کاتولیك و مأمورین شاهی، که‌با استثمار حریصانهٔ مستعمرات و کشورهای تابعه وبهره‌کشی از دهقانان نیم‌جان خودبسر میبردند، براسپانیا حکومت میکردند.

دهقانان اسپانیا درزیر فشار مالیاتهای سنگین حکومتی و تحمیلات اربابی زندگی رقت‌باری داشتند. گروههائی از اشراف بی‌چیز، «ایدالگو»[1] که کار کردن را حقیر میشمردند

1 - Hidalgo

تنها خدمت بشاه را درلباس افسرو یا مأمور دولت برای خویش مناسب تشخیص میدادند. در حقیقت احتیاج آنان را به خدمت کشانده بود. بدینسان جماعت جدید مستخدمین تشکیل یافت، بوروکراسی وسعت گرفت و مأمورین بیکاره و رشوه‌خوارهمه جا را پر کردند. کندکاری اداری ورشوه‌خواری پدیدهٔ معمولی حیات اجتماعی اسپانیا گشت.

اریستوکرات‌های بزرگ زمیندارو اشراف‌درباری و سپاهی عواید سرشاری داشتندو در کاخ‌های رقیمی، که با آثارهنری تزیین یافته بود، بسرمیبردند.

فرهنگ اسپانیا

سالهای پایان قرن شانزدهم و آغاز قرن هفدهم اسپانیا باشکفتگی خارق‌العادهٔ ادبیات، نقاشی، معماری و سایر رشته‌های هنر ممتاز است.

قصور عالیه گراندهای[1] اسپانیا شکوهی بی نظیر داشت و با آثار نقاشان معروف‌تزیین یافته بود. هنر اسپانیا در این زمان استادانی پرورد که درسراسر اروپا شهرت یافتند. نقاش بزرگ اسپانیا ولاسکز[2] در ترسیم تصاویر رئالیستی استادی عالیقدر بود.

بزرگترین نمایندهٔ ادبیات اسپانیای آنروز سروانتس[3] بود(۱۵۴۷ تا۱۶۱۶).اوداستان داهیانه‌ای بنام«قهرمان هوشمنددن کیشوت[4] از اهل‌مانش» نوشت‌که تقریبا به‌تمام زبان‌ها ترجمه شده است. مردم زمان ما نیز مجذوب«دن‌کیشوت» فناناپذیر میشوند. این‌کتاب تصویری‌روشن و صادقانه اززندگی اسپانیای قرن شانزدهم است‌که‌درعین‌حال بیانی هجائی‌از تمام‌دنیای‌فئودالی میباشد. سروانتس دربارهٔ سرگذشت مضحك و درعین حال غم‌انگیز ایدالگوی سفیهی‌حکایت میکندکه‌مجذوب داستانهای قهرمانی گذشته میشود، خودرا بشکل شوالیه‌های زمان سابق در میآورد، و به امید انجام کارهای قهرمانی به‌سیرو سفرراه میافتد. او ازعزم جنگجویانه، نجابت و شرافت سرشاراست ولی درعین حال رفتار سراسر سفیهانه‌اش اورامدام دروضع مضحك وغم‌انگیزی قرار میدهد.

سروانتس در این داستان نه فقط اشراف اسپانیائی را، که هنوز برافتخارات مردهٔ خود تکیه میکردند، ترسیم کرد بلکه تصویری از خود اسپانیانیز بدست داد: یك‌دربارسلطنتی که در اشکال منسوخ فئودالی و کاتولیکی متحجرشده بود.

۴ ـ انقلاب پی‌با

علل انقلاب

شاه ودرباریان اسپانیا به‌حساب دهقانان خودی‌وکشورهای ثروتمندی که زیر سلطهٔ آنان بود زندگی میکردند. درآمد خزانهٔ اسپانیا بیش از همه ازغنی‌ترین این کشورها ـ پی‌با ـ تأمین میشد. بازرگانان و صنعتکاران پی‌با به این فکر افتادند که هرگاه کار بدینمنوال بگذرد دیری نخواهد گذشت که آنان نیز مانند تجارو پیشه‌وران اسپانیائی از هستی ساقط خواهند شد.

---

1 - Grand 2 — Vélasquez 3 - Cervantes

4 - Don Quichotte de la Manche

این خطر بویژه هنگامی افزایش یافت که فیلیپ دوم تخت‌سلطنت اسپانیا را اشغال کرد. این پادشاه تصمیم گرفت که کشورهای پی‌با را بطور قطع مطیع خویش سازد و آنهارا به‌ایالات معمولی اسپانیا بدل‌کند وهرگونه مالیاتی که خود صلاح بداند از آنان بستاند.

اما پادشاه در این محاسبه بخطا رفت ، بورژوازی‌پی‌با و تمام ملت به ضد حکومت مطلقهٔ اسپانیا بپاخاستند . این رستاخیز نخستین انقلاب پیروزمند بورژوازی اروپا است که پی‌با را از یوغ اشراف و شاهان اسپانیا نجات داد .

پی با در قرن شانزدهم

ایالات هفده‌گانه پی‌با در قرن‌شانزدهم بلژیک[1] ، قسمتی از فرانسه ، لوکزامبورگ[2] و هلند[3] امروزی را دربرمیگرفت . ولایات پی‌بادر مصب‌رودخانه‌های راین، ماس[4]و شلد[5] ،که پی‌با را بافرانسه وآلمان مربوط میساختند ، قرارداشت . سکنهٔ صنعتگرکاردوست به انبوهی درکشور کوچکی‌گرد آمده بودند . درپی‌با سه ملیون جمعیت ، دویست‌شهر ، یکصدوپنجاه نقطهٔ صنعتی و ششهزار دهکده وجود داشت . مرکز صنعتی این ایالات شهر تجارتی آنتورپ[6] در مصب شلد بود .

آنتورپ درسرراه مناسبی قرار داشت که پی‌با را از راه رودخانه به فرانسه و آلمان و از راه دریا به انگلستان مربوط میساخت . پس‌از آنکه پرتغالیها راه دریائی هندراکشف‌کردند این شهر به سرعت ثروتمند شد. به قول انگلیسیها آنتورپ « بازرگانان کشورهای دیگر رابا کالاهایشان می‌بلعید» . این شهر در قرن شانزدهم مهمترین شهر تجارتی اروپا بشمار میرفت .

پی‌با دیگر درقرن شانزدهم ازلحاظ روابط اقتصادی کشور تکامل یافته‌ای بود . دراین کشور درکنار اشراف فئودال، بورژوازی متمکن و متنفذی وجود داشت و صنایع سرمایه‌داری نیرومندی‌که کارگران مزدوروپیشه‌وران و تولیدکنندگان کوچك روستاها را استثمار میکرد، شروع به رشدکرده بود .

تضاد میان بورژوازی مترقی پی‌با و سلطنت فئودالی عقب ماندهٔ اسپانیاکه میخواست‌به حساب کیسهٔ کشور پرثروت پی‌با زندگی‌کند ، بیش ازپیش شدت یافت

هریك از این‌هفده‌ولایت، حکومتی خاص خود داشت ودرهریك از آنها مجلس ولایتی حکومت میکرد . شهرهای بزرگ از خود دارای حکومت بودند . برای اتخاذ تصمیم درامور مشترك ، نمایندگان ولایات‌مختلف در یك مجمع عمومی اجلاس میکردند . در رأس تمام این حکومت‌ها وهمچنین شورای حکومتی، پادشاهی قرار داشت‌که اورااشتاتودر[7] میخواندند .

سیاست فیلیپ دوم در پی با

فیلیپ دوم برآن شد که به خودمختاری پایان بخشد و این‌ولایات ثروتمند را بلامانع‌به نفع خزانهٔ خویش غارت کند . به این‌منظور او میخواست به همان وسیله‌ای که‌در اسپانیا آزمایش شده بود، یعنی تفتیش عقاید وپیگرد وحشتناك « ملحدین» ، دست بزند .

درپی‌با از دیرباز تعالیم پروتستانهارواج یافته بود . بورژوازی متمکن شهرهاداوطلبانه کالوینیسم را پذیرفته‌شده‌وشوراهای پروتستانی Consistoires را ازروی نمونهٔ شورای ژنوتشکیل

---

1 - Belgique 2 - Luxemburg 3 - Holland 4 - Maas
5 - Scheld 6 - Antwerpen 7 - Stathouder

داده بودند . ثروتمندترین و با نفوذترین افراد، تجار و کارفرمایان به‌سرپرستی این‌شورا برگزیده شدند و باین ترتیب کلیسا به‌ابزار سیادت بورژوازی مبدل‌شد.

بین پیشه‌وران، شاگردان و کارگران آنا باپتیسم رواج یافته بود.

فیلیپ به منظور ریشه‌کن‌کردن «الحاد» Hérésie اسپانیائی‌ها را بررأس مقامات عالی روحانیت گماشت و خود را آماده ساخت تا انکیزیسیون اسپانیائی را در پی بـا بمورد اجرا گذارد.

قاضیان کلیسا به اکناف کشور روان شدند و هرکس راکه نمیخواست خـود را کاتولیك بداند و یا به معابدکاتولیکی برود دستگیر میساختند . تعقیبات دستجمعی ، اعدام‌ها وزنده در آتش سوختن‌ها آغاز شد . ازاین روکالوینیست‌ها و آنا باپتیست‌ها (یعنی بطورعمده بورژوازی، صاحبان حرف وکارگران) مدافعین پرحرارت رهائی‌کشور و آزادی ملی شدند . برای اینان کاتولیسیسم بمعنای انکیزیسیون اسپانیائی ، خدمت مشقت‌بار سربازی برای اسپانیا و چپـاول پی‌با از جانب اشراف سلطنتی‌اسپانیا بود .

اما سلطان اسپانیا باسیاست تعصب‌آمیز خود حتی اشراف پی‌بارا ،که اکثرشان حاضر بودند به پادشاه ومذهب قدیم ـ کاتولیسیسم ـ خدمت‌کنند ، مجبورساخت به‌جانب انقلاب بگروند. اوسرکردگان اشرافی پی‌با را باطرد از حکومت و اشراف‌کوچك را باعدم پذیرش آنان در مقام افسری‌ارتش از خود دورساخت.

روحانیان‌کاتولیك پی‌با نیز دچار نگرانی شدند زیرا انتصاب اسقفهای جدید بیگانه وتقسیم درآمدکلیسای پی‌با با آنان، روحانیان محلی را از عوایدشان محروم میکرد واسپانیائیها را ثروتمند میساخت .

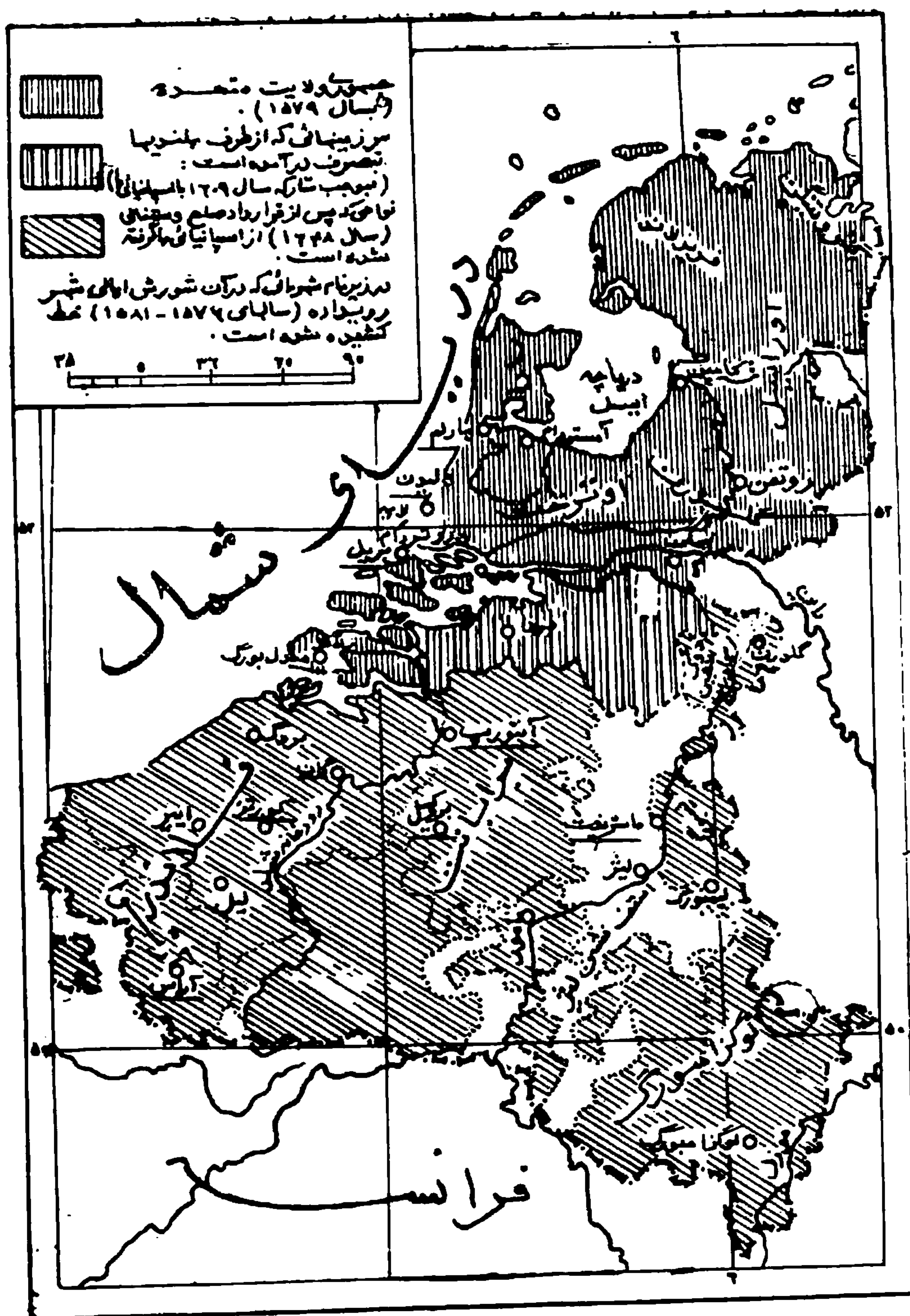
آغاز شورش

آریستوکرات Aristocrate های ناراضی فرستاده‌ای به مادرید نزد پادشاه اعزام داشتند تا شاه را متوجه این حقیقت سازدکـه اعمال انکیزیسیون درپی‌با ممکن است به‌عصیان عمومی منجرگردد . این رسالت نتیجه‌ای نبخشید . اشراف‌کوچك مصمم‌تر واردعمل شدند .

طبقهٔ اشراف‌کوچك درپایان سال ۱۵۶۵ سازمانی مخفی بنیان‌گذاشت وسوگند یادکرد که دربرابر انکیزیسیون وخارجیان یعنی اسپانیائی‌ها ازکشور دفاع‌کنند . این سال،سال آغاز انقلاب پی‌با محسوب میشود .

جنبش اشراف در سراسرکشور طنین‌انداخت . درپائیزسال ۱۵۶۶ جنبش وسیع ملت ، که علیه‌کاتولیسیسم و سلطهٔ اسپانیائی‌ها برکشور متوجه بود ، درشهرهای بزرگ صنعتی درگیر شد . جمعیت ،که دراثرمواعظ وعاظ کالوینیست برانگیخته‌شده بود ، به‌کلیساها ریخت،تزئینات آنرا ازمیان بردوشمایل‌ها ومجسمه‌ها را درهم‌شکست .

جنبش طبقات پائین اجتماع،اشراف پی‌بارا بهراس افکند . حکومت اسپانیا با استفاده ازهراس اشراف قسمتی ازآنانرا به‌خود جلب‌کرد و باکمك آنان جنبش خلق را منکوب ساخت.



انقلاب هلند در قرن شانزدهم

کشتار آلب

فیلیپ دوم بر آن شد که بایك ضربت به نافرمانی پایان دهد. درسال ۱۵۶۷ دوك دآلب[1] سفاك وسختگیر که پی‌با را بصورت یك‌مستعمره مینگریست به این سرزمین اعزام شد. اوآماده بودکه بامردم پی‌با مانند هندو های امریکائی رفتارکند. دوك دآلب بمحض رسیدن به پی‌با «شورای عصیان‌ها Conseil des Troubles» را، یعنی‌محکمهٔ فوق‌العاده‌ای‌درباره ملحدان‌وخائنان‌به‌حکومت، ترتیب داد که به‌علت خصلت جنایتکارانهٔ آن‌نام «شورای خون» بخودگرفت.

در دورانی که آلب حکومت میکرد تعداد قربانیان این محاکمات از هشتهزار نفر تجاوزکرد.

کشتاری‌که در زمان آلب در پی‌با بعمل‌آمد نه فقط باین منظورکه ملحدان را ریشه‌کن سازد بلکه در عین حال هدف آن‌غارت سرمایه داران و اشراف پی‌با بمنظـور انباشتن خزانهٔ اسپانیا و پرداخت دستمزد سپاهیان و ماموران حکومت نیز بود. آلب به پادشاه چنین نوشته بود: «من‌اکنون بزهکاران ثروتمند ووحشتزده را توقیف میکنم و به‌جبراز آنان پول‌میستانم، سپس شهرهای عاصی را جریمه میکنم، و بدینسان صندوق اعلیحضرت مبالغ هنگفتی دریافت خواهد داشت».

فرار دستجمعی به‌خارج آغازشد. گییوم دوراتژ[2]، زمیندار متنفذ و بزرگ‌که ازکشتار به وحشت افتاده و به‌آلمان‌گریخته بود، درراس اشراف پی‌با، که از سلطهٔ اسپانیا ناراضی بودند، قرارگرفت. مردمی‌که از هستی ساقط شده وامید خودرا از دست داده بودندگروههای کوچکی تشکیل میدادند ودرجنگلها پنهان میشدند وضرباتی به‌اسپانیائیها وارده‌میساختند. ارتش آلب این«گیوز[3]»های جنگلی را به‌سرعت قلع وقمع‌کرد.

آلب بر آن شدکه شیوهٔ مالیاتی اسپانیا راکه «آلکابال[4]» نامیده میشد در پی‌با اجرا کند. آلب طلب میکردکه هرکس به‌هنگام فروش زمین و خانهٔ خود پنج درصد قیمت ودرموقع فروش‌کالا ده‌درصد قیمت آنرا بعنوان مالیات بپردازد. این مالیات تاراج واقعی کشور بود. فرار به خارج شدت یافت، تجارت و صنعت بنابودی‌گرائید، بیکاری وگرسنگی بروزکرد. در شمال بسیاری ازکارگران درناوگان‌های بزرگ تجارتی‌هلندوزلاند[5] بعنوان جاشو بکارگمارده شدند. هنگامیکه بازرگانی قطع شد دریانوردان برکشتیها‌دست‌انداختند و به سفاین اسپانیائی هجوم بردند و به جنك دریائی بااسپانیائی‌ها دست زدند. این چریکهای دریائی نام «گیـوز دریائی» برخودنهادند.

در۱۵۷۲ «گیوزهای دریائی» دریکی از جزایر زلاند شهر بریل[6] را تصرف‌کردند.

شورش شمال

این شهر مرکز مقاومت شورش شمال‌گردید. شورش ولایات شمالی هلند و زلاند را فراگرفت. مهاجرینی‌که‌قبلاً از پی‌با به انگلستان و فرانسه وآلمان‌گریخته بودند به‌این‌محل بازگشتند.

1 - Duc d, Albe 2 - Guilloum d,orange 3 - Gueux
4 - Alcobal 5 - Zélande 6 - Brile

تمام کسانی که به اسپانیا کینه میورزیدند ،و کسانیکه حاضر بودند زندگی خود را بخاطر رهائی میهن قربان کنند اینك به این شهر روی میآوردند . گییوم دوراتژ نیز به اینجا آمد و شتاتودرهلند و زلاند شد . گییوم گروههائی از سربازان مزدور تجهیز کرد و آنانرا به جنگ با اسپانیائیها گسیل داشت .

عده‌ای بیشمار از صاحبان حرف ،کارگران و جاشوان به «گیوزهای دریائی» پیوستند.

آلب گرفتار وضع سختی شد . نگهداری ارتش گران تمام میشد ، اموال مصادره شده از دست رفته بود و مخاصمت درکشور بنحوروزافزونی وسعت میگرفت . محاصرهٔ هارلم[1] هشت ماه بطول انجامید و برای آلب بقیمت دوازده هزار کشته وزخمی تمام شد .

سپاه اسپانیا دوبار شهر لیدن[2]، راکه موقعیت مهمی داشت ، درمحاصره گرفتند . در شهر خواربار روبه اتمام میرفت ؛ شوراهای هلند دستوردادندکه سدها و بندهائی که کشور را باید از غرق شدن محافظت میکرد بشکنند و بگشایند . ناوگان گیوزها برای محاصره شدگان ارزاق میآورد . سپاه اسپانیا برای نجات خویش از غرق شدن ناچار بهزیمت شد . سلطان که از عدم موفقیت درخشم شده بود آلب رااز پی‌با فراخواند(۱۵۷۳).

غارت و ویرانی آنتورپ

جانشینان بعدی آلب به فیلیپ دوم خاطر نشان ساختند که لازم است ازهلند دست بکشد، اما شاه برسرحرف خود ایستاد و چیزی نمانده بود که تمام کشوررا از دست بدهد . پول در خزانه نبود ، حقوق ارتش را نمیپرداختند و سربازان اسپانیائی بغارت کشور دست زدند . درسال ۱۵۷۶ به شهر ثروتمند آنتورپ یورش بردند ، قریب هفتهزار نفر از ساکنین راکشتند وشهر را چنان درهم کوفتندکه پس ازآن دیگرنتوانست مرمت یابد .

«موافقتنامهٔ گنت»

قتل وغارت نظامیان اسپانی عصیان را درپی‌با برانگیخت . ولایات جنوبی که بوسیلهٔ اسپانیائی‌ها ویران شده بودتصمیم گرفتند به شمال ملحق شوند . نمایندگان هر دو قسمت درگنت گردآمدند و اتحادیهٔ سراسری پی‌با راتشکیل دادند(۱۵۷۶)

در«موافقت نامهٔ گنت» که دراین شهر مورد قبول واقع گردید مطالبات زیر مطرح شده بود : لغو فرمانهائی که بضد رافضیان صادر شده بود ، حق ولایات شمالی در قبول و حفظ پروتستانیسم ، عفو تمام شورشیان ، خارج ساختن ارتش اسپانیا ازپی‌با و اجلاس منظم مجمع نمایندگان .

اتحاد اوترخت

اما این اتحاد دوام نیافت . در ولایات جنوبی روحانیت کاتولیکی (که منشاء اشرافی داشت) قوی بود . اشراف میترسیدندکه بارواج کالوینیسم اراضی وعواید خود را از دست بدهند . بعلاوه از سال ۱۵۷۷ جنبش دموکراتیك درشهرهای جنوبی پی‌با آغاز گردید . دربروکسل[3] ،گنت ، آراس[4] وسایر شهرها صاحبان حرف وکارگران قدرت را بدست گرفتند ، کمیته‌های خود را بررأس شهرها

1 - Horlem 2 - Leyde 3 — Bruxelles 4 —Arras

گماشتند و برای تأمین احتیاجات جنگی و سایر نیازمندیهای خود به اخذ مالیاتهای کلانی از بورژوازی مبادرت کردند.

یکی از معاصرین مینویسد، « طبقهٔ روحانی به گوشه‌ای خزیده بود، اشراف از وحشت میلرزیدند، ومتمکنین شهر در خانه‌های خویش نیز احساس ایمنی نمیکردند.»

بورژوازی ثروتمند ولایت جنوبی، که از جنبش خلق در بیم شده بود، به‌سوی روحانیان واشراف گرائید. نیروهای چریك اشرافی کمیته‌های دموکراتیك را از شهرها راندند وقدرت سابق اشراف و تجار را دوباره مستقر ساختند. اشرافیت، روحانیت و بورژوازی ایالات جنوبی آمادگی خودرا برای فرمانبری از پادشاه اسپانیا اعلام داشتند، تا مگر ازوحشت انقلاب خلـق رهائی یابند.

در پاسخ این امر هفت ولایت شمالی درسال ۱۵۷۹ اتحادی منعقد ساختند کـه بنـام اتحاد اوترخت [1] امضاءشد. آنان قرار گذاشتند که « برای همیشه با یکدیگر متحدباشند، چنانکه گوئی ایالت واحدی تشکیل داده‌اند،» ومتفقاً برضد اسپانیائی‌ها بجنگند. پس از آن چندی نگذشت که فیلیپ دوم را مستعفی اعلام داشتند. دراین سند اعلام شده‌است که « خداوند رعایا را برای حکمرانان نیافریده، بلکه بعکس حکمرانان را بخاطر رعایا خلق کرده است. هرگاه حکمران منافع رعایارا نادیده گرفت اودیگر فرمانروا نیست، خودکامه ایست که نباید اطاعتش کرد ».

بورژوازی متمکن شمال باگماشتن پادشاهی بررأس دولت تازه مخالفتی نداشت و میاندیشید که مناسب‌ترین نامزد برای اینکار گییوم دورانژ میباشد.

اما گیوم دورانژ درسال ۱۵۸۴ بدست آدمکشان مزدور ازمیان رفت. « شورای ملی » که از نمایندگان بورژوازی ثروتمند وبزرگان تشکیل یافته بود، دررأس حکومت قرارگرفت.

جنگهای بعدی با اسپانیا

حکومت جدید نام « ولایات متحده Provinces — unies » ویا ساده‌تر بنام یکی از پرجمعیت‌ترین و ثروتمندترین ایالات هفتگانه « جمهوری هلند» نامیده‌شد. جمهوری هنوز میبایستی مدتها بخاطر استقلال خودبا اسپانیا بجنگد.

اسپانیا درسال ۱۵۸۱ پرتغال وتمام مستملکاتش رابخود ملحق ساخت. اینك دیگر نه تنها مستملکات امریکائی بلکه متملقات هندی پرتغال نیزدر اختیار پادشاه اسپانیا قرارگرفت.

انگلستان، که از قوت یافتن اسپانیا مضطرب شده بود، آشکارا به‌یاری ولایـات متحده برخاست. فیلیپ‌دوم برآن شدکه بزرگترین دشمن خود ــ انگلستان ــ را کـه به مستملکات و ناوگان اودست‌اندازی کرده‌بوددرهم بشکند. « آرمادای شکست‌ناپذیر Invisible Armada » ــ که ناوگان عظیمی برای‌هجوم به‌انگلستان بودــ درشهر قادس [2] تجهیز گردید.

« آرمادا» ازیکصد وسی کشتی بزرك وگرانبار که‌در زیربار سلاح سنگین شده بود و سی سفینهٔ باری‌تشکیل یافته‌بود. اماطوفان ناوگان اسپانیا رادر هم‌شکست. قسمتی‌ازآن‌بوسیلهٔ کشتیهای انگلیسی قلع‌و قمع‌شد وتنها بقایای ناچیزی از« آرمادای شکست‌ناپذیر » به‌اسپانیا باز گشت.

---

1 — Utrecht 2 — Cadiz

فیلیپ دوم مجبورشد از نقشه‌های مغرورانهٔ خود صرفنظر کند. درسال ۱۶۰۹ بین‌اسپانیا وولایات متحده قرارداد متارکه‌ای بامضا رسیدکه بموجب آن اسپانیا استقلال دولت جدید را برسمیت شناخت.

به‌این ترتیب انقلاب هلند- نخستین انقلاب بورژوازی دراروپا که‌تاج پیروزی بر سر نهاد- پایان پذیرفت. این‌انقلاب باشکست حکومت «طلقهٔ فئودالی اسپانیا وپیروزی بورژوازی بی‌با خاتمه‌یافت. دراین باره‌آنچه مهم‌است مفهوم مترقی‌این حادثه میباشد.

بورژوازی‌تنها‌در اثر شرکت فعال توده‌های‌خلق درانقلاب بودکه توانست به‌پیروزی‌برسد. اما ثمرهٔ این‌پیروزی فقط نصیب بورژوازی شد.

۳- هلند درقرن هفدهم

رونق اقتصادی انقلاب قرن شانزدهم هلندرا بقدرت دریائی وتجاری نیرومنداروپا مبدل ساخت. بقول‌یك‌فیلسوف‌بزرگ آلمانی، هلندقرن هفدهم‌کشور نمونهٔ کاپیتالیستی گردید.

درهلند کشتی‌های بزرگی ساخته‌شد که‌بیش ازهزار تن‌ظرفیت داشت و بمنظور گذار از اقیانوس‌ها مجهز شده‌بودند. دراینجا برای اولین‌بار ساعتهای دقیق (کرونومتر[1])، تلسکوپ[2]، سکستان[3] (ابزارنجومی برای تعیین موقعیت کشتی‌در دریاهای باز) ونقشه‌های جغرافیائی‌کامل بامقیاس‌های دریائی بشکل وسیعی‌مورد استفاده قرار گرفت.

مستعمرات بسال ۱۶۱۵ هلندیها ناوگان اسپانیارا درسواحل مالاکا[4] در هم شکستند وبریك سلسله ازنقاط کرانه‌های هندوستان‌دست انداختند و باچین وژاپن مناسبات تجاری برقرار کردند. موقعیت هلندیها بیش‌از همه‌در جزایر زوندو ملوك مستحکم شد. مناطق عمدهٔ تولید ادویه- فلفل، میخك، دارچین وجوزالطیب - دردست آنان‌بود. درجزیرهٔ جاوه[5] کشت وسیع قهوه معمول گردید. هلندیها برای اولین‌بار چای‌را ، که‌بسرعت رواج یافت ، از چین‌به اروپا آوردند.

دست اندازیهای استعماری غرب، درآمریکا نیزصورت میگرفت. تعدادی از جزایر آنتیل بتصرف هلندیها درآمد ودرآنجا کشت‌وسیع نیشکر رواج یافت.

بازرگانی هلند دردست شرکتهای بزرگ تجارتی قرارداشت. معتبرترین این شرکتها کمپانی هند شرقی[6] بودکه درسال ۱۶۰۲ تأسیس یافته‌و انحصار تجارت‌با هندوستان را دردست خود متمرکز کرده‌بود. این‌کمپانی برای خودپول مخصوصی سکه‌میزد، ازخود ارتش‌داشت، شهرو دژ میساخت، به‌نصب مأموران وقاضیان دست‌میزد وحتی‌حق اعلام جنگ وانعقاد قرارداد صلح داشت. کمپانی هندشرقی نیروی اصلی مستعمراتی هلندرا تشکیل میداد. تجارت هلند در بالتیك وباحکومت روسیه اهمیت زیادی داشت. بازرگانان هلندی درروسیه ازتسهیلات فراوانی

---

1 - Chronométre 2 - Télescope 3 - Sextant 4- Malacca
5 - Java 6 - Compagnie des Ind Orientales

برخوردار بودند واز آنجاغله ، شاهدانه، قطران، الوار ، خزو کالاهای دیگربه اروپای غربی وارد میکردند.

مرکز حیات اقتصادی هلندیها شهر آمستردام[1] بود. درآغاز قرن‌هفدهم این شهر یکصد هزار جمعیت داشت. اهمیت آمستردام تنهااز لحاظ تجارت‌و صناعت آن نبود ، ثروتمندترین و عظیم‌ترین بانکهای سراسر اروپادر اینجاقرار داشت.

نظام سیاسی هلند

بورژوازی در هیچ جای‌دیگر مانند ولایات متحده‌از چنین قدرتی برخوردارنبود. تمام‌حیات سیاسی درشهرها متمرکز شده‌بود. دررأس هرشهر شورائی ازنمایندگان ثروتمندترین خانواده‌های تجارقرار داشت. وکلای شهر در مجلس ولایتی اجتماع‌میکردند ونمایندگان خودرابه مجلس‌عامه ، که‌درلاهه اجلاس میکرد، میفرستادند. مجلس‌عامه سیاست خارجی‌و امورنظامی ، دریائی ومالی رااداره میکرد و مأمورین عالیرتبه را برسر کار میگماشت. هیئت اجرائی مجلس عامه شورای حکومتی بود که در رأس آن شتاتودر قرارداشت وهدایت نیروهای نظامی بااو بود.

شتاتودرها تقریباً همیشه از خانوادهٔ اوراثر بودند و ریاست جمهوربعنوان مقام‌موروثی این خانواده تلقی‌میشد .

منازعات طبقاتی درهلند بیش‌از هرکشور اروپائی دیگرحدت یافته‌بود . در هیچ جا یك چنین کثرت عددی پرولتاریا بچشم نمیخورد. روزکار دراز ومزدکار ناچیز بود . در کارخانه‌ها ازکار زنان وکودکان وسیعاً استفاده میشد، واین امرمزد کاررا بازهم پائین‌تر میآورد.

وضع دهقانان نیزبه وخامت گرائید. علی‌رغم انقلاب بقایای روابط سرواژ دربسیاری از نقاط، وبخصوص درنواحی شرقی‌هلند به‌موجودیت خودادامه میداد ، بورژوازی بزرك‌این‌میراث فئودالی راحفظ کردزیرا خودبه خرید اراضی اشراف پرداخت و بهانقیاد دهقانان علاقمندشد .

یك‌فیلسوف آلمانی‌میگوید: «توده‌های مردم‌هلنددرسال ۱۶۴۸ بیش‌ازتوده‌های‌مردم‌بقیهٔ‌اروپا از کارطاقت فرسا رنج میبردند ، فقیرتر بودند ویوغ ظالمانه‌تری راتحمل‌میکردند» .

فرهنگ بورژوائی

درولایات متحده نظام بورژوا‑ آریستوکراتیك حکومت میکرد . اما برای بورژوازی کشورهای دیگر، که‌در زیر یوغ سلطنت فئودال قرار داشتند، هلند بمثابهٔ یك‌کشور آزاد نمونه بشمار میرفت .

پی‌بای شمالی کانون چاپ‌و تجارت کتاب شده‌بود که‌شهرهای آمستردام و لیدن مرکز آن بود .

روزنامه‌ها رواج‌وسیعی یافتند. این‌روزنامه‌ها نه‌تنها اخبار اقتصادی وسیاسی‌را دراکناف اروپا منتشر میساختند ، بلکه مسائل سیاسی‌را نیزبه بحث میگذاشتند و خوانندگان را تحت تأثیر قرار میدادند.

هنررونقی‌درخشان یافت. اکثر نقاشان‌هلندی در صحنه‌ها وتصاویر خانوادگی Tableau de Genre خودزندگی‌سیروراحت بورژوازی پیروزمند وغنی رامنعکس میساختند. در ...

1 - Amsterdam

نقاشی اینزمان بیننده سیمای ازخود راضی بورزوا رامشاهده میکند.

امادر میان‌صورتگران هلندی جنبهٔ دیگری‌نیز دیده‌میشد . برخی‌از نقاشان روح مبارزه جویانهٔ بورزوازی دوران انقلاب هلندرا حفظ کردند. در میان آنان نقاش و صورت‌ساز عالیقدر رامبراند [1] (۱۶۰۶ تا ۱۶۶۹) ازمعاصرانش‌بسی برتربود . وی‌پسر آسیابانی از لیدن‌بود و قسمت‌اعظم عمرخود رادر آمستردام سرکرد . تابلوهای رامبراند ازاندیشه‌ای عمیق سرشاربودو جنبهٔ دراماتیك داشت. اوبا ظرافتی استادانه وقدرتی تمام تأثرات آدمی‌ـ خشم، شادی، غم و رنج‌ـراتجسم می‌بخشید . تصاویر Portraits اوبویژه عالی‌است . قدرت‌او مخصوصاً درسایه روشن بچشم میخورد . اوبا نور میتوانست به‌سیماها وقیافه‌ها برجستگی شگفت انگیزی بدهد .

رامبراند فقط‌در دورهٔ اول زندگی خوداز موفقیت درنزد معاصرانش برخوردار شد. آثار او هرچه جدی‌تر وعمیق‌تر میشد سلیقهٔ بورزوازی هلند کمتر به‌آن توجه میکرد. رامبراندتنها وازیاد رفته زندگی رابدرود گفت.

1- Rembrandt

فصل بیست و هفتم

انگلستان در قرن شانزدهم

۱ـ آغاز شکفتگی سرمایه‌داری انگلستان

پیدایش مانوفاکتور

درقرن شانزدهم انگلستان کشور کوچکی بودکه دوونیم تاسه ملیون جمعیت بیشتر نداشت و جمعیت آن ازاسپانیا سه بار و از فرانسه پنج بار کمتر بود. اما قرن شانزدهم برای انگلستان بویژه دوران آغاز آنچنان رونق اقتصادی‌ای بودکه ازبرکت آن این کشورطی سیصدسال بزراد خانهٔ تمامی جهان و نیرومندترین حکومت مستعمراتی مبدل گردید.

درانگلستان ازدیر باز گوسفندداری رواج داشت و پشم آن بمقادیر فراوان به سایر کشورها و بخصوص فلاندر[1] صادرمیشد. ازقرن چهاردهم در خود انگلستان تهیهٔ ماهوت وسعت یافته بود. انگلیسها صدور پشم را متوقف ساختند وخودبه بافتن ماهوت پرداختند. تهیهٔ ماهوت نه تنها اربابان حرف را درشهر بخودمشغول داشته‌بود بلکه صنعتکاران روستا نیز درعین حال که زمین را کشت میکردند به نخریسی و بافندگی هم اشتغال داشتند. چون این صاحبان حرف اکثراً تهی‌دست بودند محتکران ماهوت به آنان پشم و ابزار میدادند و از آنان میخواستند تا کلیهٔ مصنوعات خودرا منحصراً به آنان بفروشند. ازقرن پانزدهم این انحصار گران برای اینکه به جریان کار نظارت بیشتری داشته‌باشند خود کارگاههای بزرگی تأسیس کردند وعده‌ای ازاستاد کاران وابسته بخود رادرآن بکار گماشتند. درانگلستان مانوفاکتورهای ماهوت‌بافی بسیاری بوجود آمدو روش تولید سرمایه‌داری روبه توسعه نهاد.

این تغییرات درصنایع انگلستان، اثرات بی‌حسابی درمجموعهٔ اقتصاد و اجتماع کشور بجا گذاشت.

---

1 - Flandre

بی‌زمین شدن دهقانان «حصارکشی»

صنعت شکوفان سرمایه‌داری بمنظور صدور به کارافتاد و ازایـن رو بیش‌از صنایع صنفی قدیمی، که برای بازار محدودمحلی کارمیکرد، به‌پشم وبازوی کار نیاز داشت. پرورش گوسفند دیگرکار سودآوری شده‌بود . برای پرورش گله‌های بزرگ، اراضی‌وسیع ضروری‌بود وقسمت عمدهٔ اراضی، که‌برای چراگاه مساعدبود دراختیار اقتصادکوچك روستائی قرارداشت . این بود که‌زمین داران‌بزرگ ـ لردهای انگلیسی ـ دهقانان‌رااز زمین‌هاشان بیرون راندندواراضی رااز کف‌آنان بدرآوردند. دهقانانی که‌از زمین‌خود رانده شده‌و اموال ووسایل معیشت خودرا ازدست داده بودند ناچـار برای کاربه خدمت سرمایه‌داران درآمدند . کنده‌شدن دهقانان اززمین درچنین وضعی‌از یکـو برای لردها مفیدبود زیراکه زمین‌برای چراگاه بدست می‌آوردند وازسوی دیگربرای سرمایـه داران مفیدبود ازآنرو که‌بازوی کار ارزان دراختیارشان قرار میگرفت ۰ دهقانان گروه‌گروه ازکلبه وکاشانهٔ خودرانده میشدند ودهکده‌ها یکسره ازسکنه خالی میشد .

در میان روستائیان افراد مرفهی وجود داشتند که غصب اراضی دهقانان از طرف‌لردها برای آنان مفید بود . این دهقانان مرفه از مالکان بزرگ ارضی‌زمین‌هائی اجاره گرفتندوخود به پرورش‌گوسفند و یا ایجاد اقتصاد بزرگ روستائی آغاز نهادندو به کمك برزگرانی‌که‌مزد ناچیزی دریافت میکردند به کشت‌گندم ، بمنظور فروش ، دست زدند . هم لردان اشرافی که به پرورش گوسفند اشتغال داشتند و هم اجاره‌داران (فارمر Farmers) هردو سرمایه‌دار بودند زیرا از کارکارگران مزدور استفاده میکردند.

لردها و فارمرها زمینهای‌منصوبه را حصارکشیدند و بدینسان آنرا اززمینهای دهقانان جداکردند. ازاین‌روجریان‌غصب‌اراضی‌وراندن دهقانان‌رادر انگلستان«حصارکشی Enclosure » مینامند .

قانونگزاری خونین بضد آزادگان و تهیدستان

دهقانان وکارگران درانگلستان گرفتار وضع وخیمی شدند .اشراف و بورژوازی علیه‌آنان بودند .دهقانان برای‌مبارزه به‌ضد«حصارکشی» ناتوان بودند . بسیاری از دهقانان که از زمین رانده شده بودند نمیتوانستند کاری‌پیدا کنند. درجاده‌های‌انگلستان توده‌های‌بی‌چیز وبیکار آواره بودند . دهکده‌ها متروك‌و تعداد تهیدستان‌آنچنان فزونی گرفت‌که‌حتی‌حکومت انگلستان را به وحشت انداخت . حکومت از این بیم داشت‌که با خانه خرابی دهقانان دیگر کسی باقی نماند که مالیات بپردازد ودرارتش به خدمت درآید .از اینرو بمنظور متوقف‌ساختن «حصارکشی» قانونی وضع کرد اما از آنجا که طبقهٔ حاکم یعنی اشراف به امر« حصارکشی » علاقمند بود مساعی حکومت بجائی نرسید .

برعکس هیچکس حکومت را از یورش به تیره‌بختانی که از وسایل معیشت‌محروم بودند باز نداشت . حکومت بیکارهائی را که عمداً ازکار بیرون کرده بودند «آواره» خواندوبرضد آنان چنان قوانین وحشتناك وظالمانه‌ای منتشرکرد که‌ك . م. مجموعهٔ آنراقانونگزاری‌خونین نامید . «آوارگی» را با شلاق ، بردگی و حتی مرگ کیفر میدادند

شورش رابرت کت

دهقانان بضد «حصار کشی» و قانونگزاری خونین بمخالفت برخاستند. در نواحی مختلف کشور شورشهائی سرزد. این شورشها بخصوص در شرق کشور بیشتر بود زیرا «حصار کشی» در آنجا وسعت بیشتری داشت. عظیمترین شورش در دوک نشین نورفولک[1] در مشرق انگلستان برهبری رابرت کت[2] در گرفت (۱۵۴۹). دهقانان میخواستند حصارها برداشته شود، زمینهای مشترک مغصوبه بازپس داده شود و پرورش گله‌های بزرگ احشام واغنام موقوف شود. شورش نورویچ[3] شهر عمدهٔ دوک نشین را فرا گرفت. حکومت فوج عظیمی از سرباران اجیر را که از خارج آورده بود بهمراه توپخانه بضد شورشیان گسیل داشت. کت شکست خورد، بیش از سه هزار دهقان بقتل رسید وعدهٔ بیشتری دستگیر و اعدام شدند وکت را درمیدان نورویچ بدار آویختند.

۳ ـ حکومت مطلقهٔ تیودورها . رفورم انگلستان

حکومت مطلقهٔ انگلستان

اشراف و بورزوازی به حکومت نیرومندی نیاز داشتند که به آنها اجازه دهد تا از دهقانان و کارگران بآرامی بهره کشی کنند و از تجارت انگلستان در برابر رقیبانی مانند اسپانیا، فرانسه و بی‌با دفاع کند. دشمن خطرناک سلطهٔ نیرومند سلطنت، فئودالهای بزرگ بودند. اما اکثریت آنان درزمان جنگ رزها از میان رفته بودند.

خاندان جدید تیودورها[4] (۱۸۴۵ تا ۱۶۰۳) با برخورداری از حمایت کامل پارلمان اشرافی بورژوائی تقریبا قدرت نامحدودی بدست آورد. از اینرو دوران خاندان تیودور را عصر حکومت مطلقهٔ انگلستان مینامند.

رفورم در انگلستان

هانری هفتم[5]، نخستین پادشاه سلسلهٔ تیودور (۱۴۸۵ تا ۱۵۰۹)، با فئودالهای نافرمان به مبارزهٔ موفقیت آمیزی دست زد، اموال آنانرا مصادره کرد ودژهای آنانرا درهم کوبید. پسراو هانری هشتم[6] (۱۵۰۹ تا ۱۵۴۷) مستبدی سفاک ودمدمی و درعین حال سیاستمداری زیرک وماهر بود. وی کلیسای انگلستان را یکسره از کلیسای رم منتزع ساخت و خودرا رهبر کلیسای نوبنیاد «انگلیکان[7]» اعلام کرد (۱۵۳۴).

کلیسای نوین چیزی میان پروتستانیسم و کاتولیسیسم بود. در اینجا مانند کلیسای لوتری ریاست با شاه بود ولی درعوض مراسم دینی و هیئت اسقفان و کشیشان مانند کلیسای کاتولیک برجای ماند. صومعه‌ها منحل واراضی ودارائی صومعه‌ها مصادره شد واز آنجا که پادشاه به پول احتیاج داشت این اراضی را بفروش رساند. در انگلستان معاملهٔ احتکاری زمین به نحو بی‌سابقه‌ای رواج یافت و قسمت عمدهٔ آن به چنگ تجار و صاحبان صنایع افتاد. این خریداران

---

1 - Norfolk 2 - Robert Kett 3 - Norwich 4 - Tuodor
5 - Henri VII 6 - Henri VIII 7 - Anglicanisme

زمین‌درزمرهٔ اشراف‌درآمدند و دهقانان‌رایا ازاراضی صومعه‌هابیرون راندند و یا آنانراشدیدتر از اربابان پیشین استثمارکردند . اما اراضی کلیساها واسقفها مصادره نشدو کلیسای‌انگلیکان بصورت زمین‌دار بزرگی باقی ماند . این‌کلیسا مانندکلیسای کاتولیك همچنان عشریه‌میگرفت . باین ترتیب‌کلیسای انگلیکان به‌کلیسای، دولتی مبدل گردید . تمام‌انگلیسها به‌تبعیت از این کلیسا مجبوربودندو درغیراینصورت‌مانند مقدسین علیه‌دولت Recusants مورد تعقیب‌قرارمیگرفتند.

کلیسای انگلیکان بورژوازی و اشراف جدید را ارضا نمیکرد. بورژوازی میخواست کلیسا ساده‌تروکم‌خرج‌ترشود، از تعطیلات کاسته گردد وبرروزهای کارافزوده شود. بورژوازی همچنین‌میخواست‌کلیسا را ازبقایای‌کاتولیسیسم«پاك‌کند». طرفداران‌این«تطهیر»رادرانگلستان پوریتان[1] (ازکلمهٔ لاتینیPurus بمعنای پاك) مینامند .

پوریتان‌ها مقررات کلیسای کالونی را مرجح میشمردند . درمیان خلق تعالیم مذهبی دیگری رواج یافت‌که با هرگونه دولتی بودن‌کلیسا مخالف بودو میخواست که جوامع مذهبی استقلال کامل داشته باشند . طرفداران این تعالیم بنام «مستقل‌ها» Independents نامیده‌شدند.

۳ ـ تجارت و سیاست خارجی انگلستان درقرن شانزدهم

انگلستان و اسپانیا

توسعهٔ بازرگانی وصنعت وظایف جدیدی در امر سیاست خارجی‌در برابر انگلستان قرار داد . انگلستان دردریا با حریف نیرومندی مانند حکومت‌اسپانیامواجه بود . مناسبات بااسپانیادرزمان‌تئودورها مهمترین مسئلهٔ سیاست خارجی انگلستان بود . محافل فئودال انگلستان دروجود فئودال‌های اسپانیا حامیان‌خودراجستجو میکردند و از این‌رومیکوشیدند تا انگلستان را به اسپانیا نزدیك سازند . محافل تجاری ــ صنعتی واشراف‌جدید به جنگ قطعی علیه اسپانیا مصمم بودند.ازآنجا که درمیان بورژوازی و اشراف جدید پوریتانیسم رواج یافته بودکینهٔ این محافل نسبت به اسپانیا و نسبت به‌کاتولیسیسم یکسان رشد میکرد . برعکس درهمین حال فئودال‌ها که به اتحاد با اسپانیا گرایش داشتند بی‌میل نبودندکه کاتولیسیسم را در انگلستان احیاء کنند ، وپس‌از مرگ هنری هشتم در طی مدت کوتاهی‌به تحقق این امر توفیق یافتند. اینان مری[2] دخترهنری هشتم را ،که در ۱۵۵۳ به تخت نشسته بود ، به عقدازدواج فیلیپ دوم[3] ،وارث‌تخت وتاج اسپانیا وپادشاه آیندهٔ این‌کشور، درآوردند . مری تیودور مجدداً کاتولیسیسم را برقرارکردو آنچنان رافضیان را با سفاکی تعقیب میکرد و میکشت و درآتش میسوزاند که او را « خونخوار » لقب دادند .

اما موفقیت‌های‌اقتصادی انگلستان در نیمهٔدوم قرن شانزدهم موقعیت بورژوازی واشراف جدید را تقویت کرد و به آنها امکان داد که برفئودال‌ها چیره شوند . درزمان ملکهٔ جدید ، الیزابت[4] (۱۵۵۸ تا ۱۶۰۳) حکومت انگلستان با قاطعیت تمام درراه تجارت و صناعت این کشور ومبارزهٔ سرسخت بااسپانیا وکاتولیکها گام نهاد . اینك درانگلستان قلع و قمع بیرحمانهٔ

---

1 — Puritan 2 - Mary 3 - Philippe II 4 - Elizabeth

کاتولیکها آغاز شده بود.

کمپانی‌های تجارتی

درزمان الیزابت دولت با اتخاذ تدابیر مختلف به تشویق تجارت و صناعت همت گماشت، باین ترتیب که کمپانیهای تجارتی را حمایت و حق انحصاری تجارت با کشورهای دور دست را با نان تفویض میکرد. کمپانی‌های ترکی، شرقی وافریقائی تشکیل شد. درسال ۱۵۵۲ سه کشتی در جستجوی راه هند از طریق دریای شمال از انگلستان روانه شدند. دوکشتی درمیان یخها ازمیان رفت وکشتی سوم بفرماندهی چنسلر[1] به مصب رودخانهٔ دوینای[2] شمالی رسید. چنسلراز اینجاازطریق خولموگور[3] به مسکو رسید، به حضور ایوان مخوف[4] باریافت و اجازهٔ تجارت با حکومت روسیه را از وی کسب کرد. درسال ۱۵۵۴ در انگلستان «کمپانی‌ای برای تجارت با مسکو، ایران وکشورهای شمالی» و یا بطورمختصر کمپانی مسکوی تأسیس یافت.

امامهمترین وپولدارترین این شرکتها کمپانی هند شرقی بودکه در سال ۱۶۰۰ تأسیس یافته و حق انحصار تجارت با مناطق واقعه در شرق دماغهٔ امید نیك را دریافت داشته بود.

براثر توسعهٔ تجارت وصنعت در انگلستان بورس لندن بوسیلهٔ گرشام[5] بانکدار تشکیل شد. ملکهٔ الیزابت در افتتاح بورس شرکت یافت وبه گرشام عنوان شوالیه اعطاکرد.

سیاست خارجی

هرچه موفقیت‌های بازرگانی انگلستان افزایش مییافت برخورد با اسپانیا ناگزیرتر میشد. سفاین جنگی و تجاری انگلستان برسواحل اسپانیا دست اندازی میکردند، به کشتی های این کشور هجوم میبردند و سواحل مستعمرات اسپانیارا در آمریکا ویران میساختند. درانگلستان کمپانی‌هائی وجودداشت که کارشان تجهیز دزدان دریائی بودکه از طریق اخذ غنائم گذران میکردند. الیزابت خود در این کمپانی‌ها شرکت پنهانی داشت و بشورش پی‌ها برضد اسپانیا آشکارا کمك میکرد. فیلیپ دوم نیز توسط فرستادگان و جاسوسان خود درتوطئه‌های بضد ملکه شرکت میجست.

در ۱۵۸۸ فیلیپ برای فتح انگلستان ناوگان عظیمی بنام «آرمادای شکست ناپذیر» بسیج کرد ولی قسمتی از آن براثر طوفان ازمیان رفت وقسمتی بوسیلهٔ انگلیسیها قلع وقمع شد. نابودی «آرمادای شکست ناپذیر» برای اسپانیا ضربتی آنچنان سهمگین بودکه هرگز جبران نشد. از این زمان انگلستان بصورت قدرت دریائی درجهٔ یك اروپا در آمد.

۴ ـ فرهنگ انگلستان درقرن شانزدهم

توماس مور و «اوتوپیا»ی او

درقرن شانزدهم در انگلستان، مانند سایرکشورهای اروپا، تعالیم نوین بورژوائی رشد یافت ونقطه نظرهای هومانیستی روبه توسعه نهاد. بزرگترین هومانیست انگلیسی توماس مور[6] بود. وظیفهٔ مهم لرد خزانه‌داری بعهدهٔ او بود و باهنری هشتم دوستی نزدیك داشت ولی با هنری دو شما

1 - Chancellor 2 - Dvina 3 - Kholmogor
4 - Ivan le Terrible 5 - Gresham 6 - Thomas Moor

هنگامیکه توماس‌مور از شناختن این پادشاه مستبد بعنوان رئیس کلیسا سرباز زد بوسیلهٔ او اعدام شد(۱۵۳۵).

توماس‌مور از آن‌چنان افکار نجیبانهٔ انسانی برخوردار بود که نمیتوانست به نظام‌موجود تن دردهد و با جامعهٔ طبقاتی و استثمار تهیدستان بوسیلهٔ اغنیا سازش کند.

موردرمرزفاصلهٔ دو دوران تاریخی ـ فئودالی‌وسرمایه‌داری‌ـ قرارداشت. او میدانست‌که تودهٔ سادهٔ خلق قبلاً زندگی بدی‌داشته اما بحق از آن میترسید که شرایط جدیدوضع زندگی توده را باز هم بدتر کند.

دوران‌جدید اینک خود را با راندن دستجمعی دهقانـان اززمین ورشد بـی‌سابقهٔ فقر نمایان میساخت. مور نوشت: «آیا عادلانه است‌که جواهرفروش ورباخوار متمکن بدون تولید چیزی در رفاه کامل و بیکارگی و تن‌پروری زندگی کنند در حالیکه مزدوران، باربران، پیشه‌وران و برزگران درفقرغوطه زنند و بزحمت‌چیزی‌برای سدجوع بدست‌آورند؛ معهذا اینان چنان زیاد وسخت‌کار میکنندکه هیچ حیوانی طاقت تحمل آنرا ندارد؛ اما زحمت آنان چنان ضروری است که هیچ اجتماعی بدون‌آن حتی یکسال هم نمیتواند به موجودیت خودادامه دهد».

مور میگفت در انگلستان بر اثر «حصارکشی»اینک‌گوسفندانندکه آدمها را میخورند. راه خروج از این وضع‌کجاست؟ مور نتوانست به این سؤال پاسخ درستی بدهد. اوکوشید از نظام اجتماعی ایده‌آل‌که هیچگاه و درهیچ‌جا وجود نداشته تصویری رسم‌کند؛ او اثر خود را از این رو اوتوپی[1] نامیدکه‌در زبان یونانی بمعنی «هیچ جا» است. بعدها هر اثری‌که در بارهٔ نظام ایدآلی اجتماعی،که در زمان خود وجود نداشت و صرفاً خیالپردازی بود، منتشر میشد «اوتوپی» نام‌میگرفت. توماس مور نیز مانند کامپانلا یکی از نمایندگان سوسیالیسم تخیلی‌بود. تنها در قرن نوزدهم بود که سوسیالیسم علمی بنیان نهاده شدکه نه بر اساس خیالپردازی بلکه بر مبنای استنتاجات علمی قرارگرفته است.

مور در اثر خود «اوتوپیا» که در سال ۱۵۱۶ نوشت‌زندگی را در جزیره‌ای خیالی واقع در نقطه‌ای دور از مغرب زمین توصیف‌کرد. در آنجا مالکیت خصوصی وجود نداشت، نفی‌بلددر انتظار تنبلها و بیکاره‌ها بود. زراعت وگله‌داری‌کار اصلی ساکنان بشمار میآید. ساده‌ترین حرفه‌ها نیز درآنجا وجود داشت زیرا زندگی در جزیره، ساده‌و براساس پدرسالاری Patriarcale بود؛ این حرفه‌ها عبارت بودند از نساجی، آهنگری ونجاری. انبارهای عمومی تمام محصولات اقتصاد روستائی وحرفه‌ای را تحویل‌میگرفت، وهرکس‌هرچه‌لازم داشت ازآنجا دریافت‌میکرد. کارهای سخت و سیاه برعهدهٔ غلامان بود. اسیران‌جنگی و مقدمین علیه‌حکومت به غلام مبدل میشدند.

در این تصویر خطوطی از جامعهٔ کمونیستی آینده و نظام پدرسالاری‌کهن درهـم آمیخته است.

شکسپیر

قرن شانزدهم‌که از مبارزات طوفانی سرشار است، سیمای‌هنری‌خود رادرآثارنمایشنامه‌نویس‌بزرگ ویلیام شکسپیر[2] (۱۵۶۴ تا ۱۶۱۶)

1- Utopie 2- Shakespeare

یافت . او حوادث و مضامینی‌راکه از دوره‌های‌پر تلاطم تاریخ‌انگلستان‌بیرون‌کشیده‌بود‌بصورت نمایشنامه درآورد. اما‌مهمترین آثار او تراژدی‌های او («هاملت[1]» ، «ماکبث[2]»،« لیرشاه[3]»، «اتللو[4]» و غیره) است که قهرمانان آنها مردمانی با اندیشه‌ای توانا و اراده‌ای نیرومند میباشند ، سرشار از شور وشوق و هیجانند و هیچ خطری آنانرا برجای متوقف نمیکند . آثار شکسپیر مجموعه‌ایست ازکاراکترهای‌گاه تراژیك‌وگاه‌کمیك‌که در آنان همه جا زندگی‌با نیروئی درخشان درجوشش است .

در آنزمان مردم نمایشنامه نویسان را دوست میداشتند و تآتر در قرن شانزدهم‌وهفدهم سرگرمی مورد علاقهٔ اروپائیان بود . درلندن تآتر معروفی بنام «گلوب[5]»وجود داشت‌که‌بوسیلهٔ بریج[6] تأسیس‌شده بود . ساختمان این تآتر بسیار ساده بود؛ازمحوطهٔ بیضی‌شکلی تشکیل‌مییافت که برخلاف تآترهای‌کنونی محل نشستن تماشاچیان Parterre سقف نداشت . مردم در پارتر میایستادند .گرانبهاترین محل‌ها روی صحنه بودکه تماشاچیان در آنجا روی حصیر لم‌میدادند. دکور مطلقا وجود نداشت و بجای آن تیرك‌هائی به صحنه میآوردندکه برآن الواح چوبی‌نصب شده و برروی این الواح‌کلماتی مانند « جنگل » ، «کاخ»، «رودخانه» وغیره نوشته شده‌بود. آثار شکسپیر در چنین تماشاخانه‌هائی بروی صحنه میآمد .

پایه‌گذاران‌سوسیالیسم‌علمی‌برای‌شکسپیر بعنوان‌شاعرو نمایشنامه‌نو‌یس ارزش‌فراوانی‌قائل بودند‌واغلب‌درآثارخود ازاو نقل قول میکردند . تراژدیهای داهیانهٔ شکسپیر هنوز تا زمان‌ما ارزش خود را حفظ‌کرده است .

1- Hamlet 2- Macbeth 3- King Lear 4- Othello
5- Globe 6- Bridge

فصل بیست وهشتم

فرانسه در قرن شانزدهم و نیمهٔ اول قرن هفدهم

۱ ـ فرانسه درنیمهٔ اول قرن شانزدهم

وضع اقتصادی فرانسه

درپایان قرن پانزدهم وحدت فرانسه تکمیل شد . فرانسه ازلحاظ وسعت از امروز اندکی کوچکتر بود وقریب پانزده ملیون جمعیت داشت، واز لحاظ سکنه بزرگترین حکومت اروپا بشمار میرفت. درفرانسهٔ قرن شانزدهم مانندسایر کشورهای اروپای غربی صنعت و تجارت در حال رونق بود. تولید پارچه‌های کرباسی، پشمی وابریشمی وهمچنین تور، قالی، شیشه وبدل‌چینی توسعه‌مییافت. ازپایان قرن پانزدهم کارچاپ بخصوص درلیون[1] و پاریس[2] رواج گرفت .

درکنار اصناف شهری صنعتکاران ده، که تحت تبعیت محتکرین بودند، پیداشدندواینجا وآنجا مانوفاکتورهائی بوجود آمد.

باهمهٔ اینها رشد صنعت و بازرگانی درفرانسه بسیار کند تراز انگلستان صورت‌گرفت. فرانسه در اساس بصورت کشوری کشاورزی باقی ماند که بیش از نه دهم سکنهٔ آن در روستاها میزیستند .

درقرن شانزدهم اکثر دهقانان فرانسوی ازلحاظ شخصی آزاد بودند ومیتوانستند برای کاربهرجا که درنظرداشتند بروند .اینان که‌در قرن پیشین آزادی خودرا بازخرید کرده بودند هنوز صاحب زمین هاشان نبودند ودرنتیجه به برداخت منال زمین وتحمل بیگاری و دادن یك رشته عوارض به ارباب جبراً ادامه میدادند و همچنین دعاوی آنان در محاکم اربابی رسیدگی میشد. براینهامالیاتهای دولتی رانیز ،که دائم افزایش مییافت، میبایستی افزود.وضع دهقانان فرانسه فوق‌العاده وخیم بود .

در قرن شانزدهم اشراف همچنان بعنوان طبقهٔ حاکم‌فرانسه باقی‌ماندند. برای اشراف وجود یك‌قدرت سلطنتی نیرومند ضروری بود تااز موقعیت حاکمهٔ آنان دفاع کند و شورشهای

---

1 - Lyon 2-Paris

دهقانی رادرهم شکند. بورژوازی نیز برای منقاد کردن کارگران کارخانه‌ها و پیشه‌وران‌دهات ودفاع ازمنافع تجارتی بازرگانان فرانسوی به چنین قدرتی احتیاج داشت. بدینسان در فرانسه رفته‌رفته حکومت بی‌قیدوشرط پادشاه یاسلطنت‌مطلقه بنیان گذاشته شد. فرانسوای اول(۱۵۱۵ تا۱۵۴۷)به‌قدرت بی حدوحصر خوداعتقادکامل داشت چنانکه حتی‌یکبار نیراتاژنرو رادعوت نکرد. اودر فرمانهای خودمینوشت «چنین‌است ارادهٔ سنیهٔ من» ومی‌پنداشت‌که برای تنفیذقوانین جدید همینقدر کافی‌است.

باپپای افزایش قدرت سلطنت مالیاتها نیز افزایش مییافت. حکومت بر آن شد که مالیات‌هارابمزایده بگذارد.دراینجانیز بورژواها برندهٔ مزایده بودند. اینان اغلب به‌حکومت قرض میدادند و به‌ازای‌آن‌بهرهٔ هنگفتی دریافت میداشتند. باین ترتیب‌برخلاف بورژوازی خلاق انگلیسی، بورژوازی فرانسه خرید مشاغل اداری و مقاطعه‌کاری وربا خواری رابرتجارت و صنعت ترجیح میداد.

جنگ‌های ایتالیا

اشراف فرانسوی برخلاف اشراف انگلستان نه‌گله داری میکرد و نه کشاورزی، و فقط بـا آن‌چه‌که از دهقانان میگرفت گذران میکرد. بسیاری از خانواده‌های بزرگ فئودالی در جنگ‌ها وطغیان‌های‌قرن پانزدهم از میان رفتند و بقیه را پادشاهان کوشیدند بتدریج در زمرهٔ درباریان خوددرآورند. «اشراف درباری» از پادشاه‌حقوق (مستمری) دریافت میداشتند و در دربار پادشاه در پاریس با تجمل و تن‌پروری روزگار بسر میبردند. اشرافی‌هم‌که ثروت‌کمتری داشتند و در دهکده‌ها میزیستند («اشراف ولایتی») کار رابرای خود ننگ‌میشمردند و میکوشیدند در ارتش پادشاهی با درجهٔ افسری خدمت‌کنند. جنگ تنها کاری بودکه در خور اشراف محسوب میشد؛ درجنگ می‌توانستند مورد توجه قرارگیرند، به درجات بالاتر برسند و دست به‌غارت بزنند. از این رو سلطنت اشرافی فرانسه حکومتی جنگ طلب بود.

همینکه فرانسه وحدت خود را در زمان‌لوئی‌یازدهم پایان داد پادشاهان این‌کشور بمنظور ایجاد مشغولیت و کسب غنیمت برای اشراف جنگجو به اردوکشی‌های اشغالگرانهٔ عظیمی دست زدند.

در جنوب فرانسه سرزمین ثروتمند ایتالیا قرار داشت‌که به علت محرومیت از وحدت ناتوان و ضعیف بودواز اینرو نخستین ضربات حکومت پادشاهی جدید ــ فرانسه ــ متوجه این کشور شد.

فرانسوای اول جنگهائی راکه اسلافش با ایتالیا آغازکرده بودند ادامه داد.جنگهای او در ابتدا با پیروزی همراه بود ولی بعد با حریف تازه‌ای ــ کارل پنجم هابسبورگ پادشاه اسپانیا وامپراتورآلمان ــ در ایتالیا روبرو شد. فرانسوای اول در سال ۱۵۲۵ در نبردی نزدیك پاوی[1] از سپاه امپراتور بسختی شکست‌خورد و خود به اسارت افتاد. متصرفات‌فرانسوا در شمال ایتالیا ازدست رفت. جنگهای بعدی فرانسوای اول باکارل پنجم نیز موفقیت آمیز نبود. سپاه کارل چندین بار مرزهای فرانسه را شکافتند و دوبارتا نزدیکی‌های پاریس‌رسیدند.

1- Pavie

فرانسوا همه‌جا در جستجوی متحدینی میگشت و باین منظور باسلطان ترکها رابطه برقرار ساخت و به‌حمایت امیران پروتستان در آلمان بضد کارل برخاست.

جنگ درزمان هانری دوم[1] پسرو جانشین فرانسوای اول همچنان ادامه داشت. به‌سال ۱۵۵۹ پس‌از قریب شصت‌سال جنگ دائمی قرارداد صلح در کاتوکامبرزی[2] منعقد شد. ایتالیا برای همیشه ازدست فرانسویان خارج گردید وهر دوطرف متقابلاً از ادعاهای خودنسبت به یکدیگر صرفنظر کردند.

رنسانس در فرانسه. پروتستانیسم جنگهای ایتالیا فرانسویان را با رنسانس این‌کشور آشنا ساخت. فرانسویان ابتدا صورت ظاهر فرهنگ ایتالیارا پذیرفتند. پادشاهان وسنیورهای فرانسه بجای قلعه‌های کهن قرون وسطائی بادیوارهای ضخیم و پنجره‌های کوچک، که‌نور بزحمت از آنها نفوذ میکرد، به‌ساختن کاخهای وسیع و روشنی‌دست‌زدند که‌در میان پارکها و باغها احاطه شده و بامجسمه‌ها و نقاشی‌های پیکرتراشان و نقاشان مشهور ایتالیائی تزیین یافته بود. آشنائی با زندگی پررونق وفرهنگ غنی ایتالیا برای‌رشد فرهنگ فرانسه تکان‌دهنده‌بود.

هومانیسم درفرانسه رونق گرفت. یکی از بزرگترین هومانیست‌های فرانسه رابله[3] بود که رمان هجائی « گارگانتوا[4] وپانتاگروئل[5] » رانوشت ودرآن با فطانت وشیطنت به کلیسا و کشیشان نیشخند میزند.

پروتستانیسم ازسالهای ۲۰ قرن شانزدهم به‌فرانسه راه‌یافت. ازآنجا که فرانسوای اول از کارل پنجم میترسید و باامیران پروتستان آلمانی روابط دوستانه داشت توسعهٔ پروتستانیسم رادر کشور خود نادیده میگرفت. اما در سال ۱۵۳۴ « رافضیان » چنان جسارت یافتند که همه‌جا، حتی‌در دربار شاه اوراقی چسباندند که‌در آنها مردم‌را بسرنگون کردن « بت‌پرستی کاتولیکی » فرا میخواندند. شاه‌در این‌قضیه گسیختگی قدرت خودرا مشاهده‌کرد وبه‌تعقیب پروتستان‌ها پرداخت. این تعقیبات در زمان هانری دوم پسر فرانسوای اول شدت بیشتری یافت. « کوره‌های آدم‌سوزی » ساختند و « ملحدان » رامتعصبانه درخرمنهای آتش میسوزاندند.

علیرغم تمام این تدابیر برعدهٔ پروتستان‌ها روز بروز افزوده میشد. ازپایان سالهای چهل کالوینیزم گسترش یافت. کالونیزم ابتدا درمیان بورژواها، پیشه‌وران و کارگران از موفقیت برخوردار شدولی درعهد هانری دوم درمیان اشراف وبخصوص درجنوب بسرعت نشر یافت. هانری دوم خودکامه‌ای خشن‌و مقتدر بود. بااشرافیت به‌خشونت رفتارکرد. برای اولین بار بود که‌اشراف سنگینی دستهای سلطنت مطلقه را احساس کردند.

دراین میان نتایج رفورم درآلمان ـ ثروتمند شدن و نیرو گرفتن امیران آلمانی ـ نمونه‌های فریبنده‌ای بود. درجنوب فرانسه هنوز بسیاری ازسنیورهای بزرگ استقلال گذشتهٔ‌خود را از یادنبرده بودند. آنان میخواستند مانند امیران آلمانی در فرمانروائی خود مختاری داشته باشند. بسیاری ازاشراف خرده پای جنوب که خانه خراب‌و تهی‌دست شده‌بودند با حسرت

---

1 – Henri II 2 - Cateau Cambrésis 3 - Rabelais

4 – Gargantua 5 – Pantagruel

به ثروت کلیسای کاتولیك مینگریستند و بی‌میل نبودند که براین اموال چنگ اندازند و آنرا میان خود قسمت کنند. اینان به کالوینیسم روی آوردند ، ـ آخر کالوینیسم خواهان مصادرهٔ اراضی کلیسائی بود . کالوینیسم از آنرو اشراف را بخود جلب کرد که به آنان سازمان میداد و موجب وحدت وهم‌آهنگی آنان میشد کالوینیست‌ها درفرانسه هوگنو[1] نامیده شدند .

۲ ـ جنگهای مذهبی در فرانسه

آغاز جنگهای مذهبی

پس از مرگ هانری دوم پسران ناتوان و ناشایستهٔ او یکی پس از دیگری برتخت نشستند . اعتبار مقام سلطنت روبه اضمحلال نهاد. در زمان فرانسوای دوم، پسر ارشد هانری، قدرت بدست دوك‌های خاندان گیز[2] افتاد. اینان مالك ثروتمند اراضی وسیع وبخصوص املاك کلیسائی بودند و از اینجهت با سرسختی بدفاع از کاتولیسیسم بپا خاستند.

خودکامگی گیزها و تعقیب بیرحمانهٔ پروستانها از جانب آنان خشم اشراف هوگنو را برانگیخت . بوربون‌ها[3] که نزدیکترین بستگان خاندان سلطنتی والوا[4] بودند در رأس قسمتی ازهوگنوها قرار داشتند . ارشد خاندان بوربون سلطان ناوار[5] (حکومت پادشاهی کوچکی در کوههای پیرنه واقع در مرز فرانسه و اسپانیا) بود.

پس از مرگ فرانسوای دوم پسردوم هانری که ده‌ساله بودبنام شارل نهم[6] برتخت نشست. نایب‌السلطنهٔ او کاترین دومدیسی [7] مادرحیله‌گر وفتنه انگیزش بود. او ابتدا از تعقیب هوگنوها دربیم بودزیرا بسیار نیرومند بودند ومیتوانستند برای او ایجاد خطر کنند . وازاینرو ما بین کاتولیك‌ها وهوگنوها ، گیزها و بوربون‌ها مانور میکرد.

اما دیری نگذشت که میان هوگنوها وکاتولیکها برخوردهای خونینی رخ‌داد .

دربهار سال ۱۵۶۲ دوك‌دوگیز که با موکب خوداز ناحیهٔ کوچکی بنام واسی[8] میگذشت به هوگنوها ، که برای عبادت اجتماع کرده بودند، هجوم برد . دراین جدال دهها نفر مقتول ودر حدود دویست نفرزخمی شدند. « قتل‌عام واسی» باب جنگ میان کاتولیك‌ها و هوگنوها را گشود.

طی سی‌سال ده‌بار میان آنان جنگ روی‌داد که هر بار بنفع یکی از دوطرف میانجامید.

هم‌اشراف کاتولیك وهم‌اشراف هوگنو این جنگهای طولانی را وسیلهٔ غارت دهقانان و شهرنشینان قرارداده بودند.

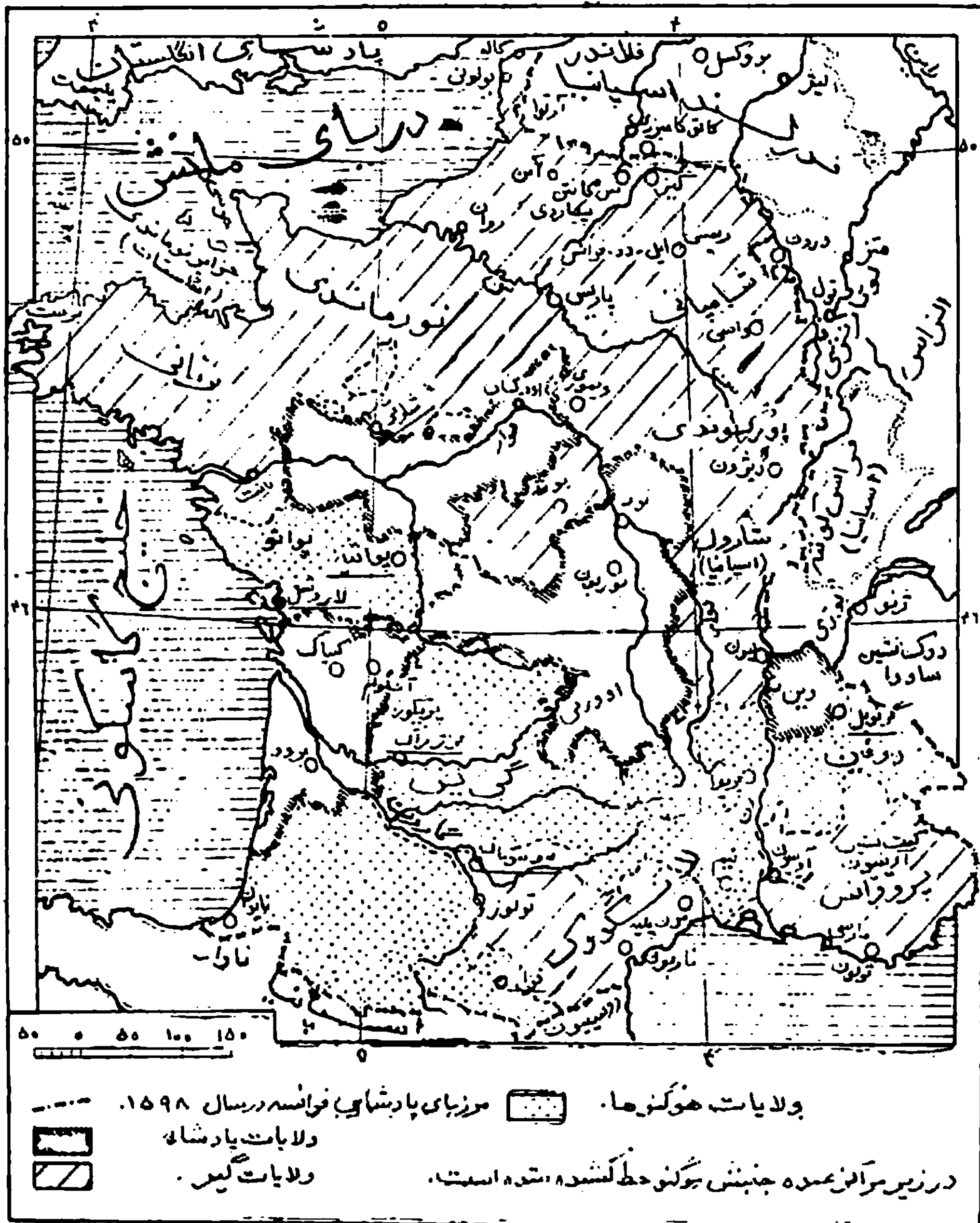
انگلیسی‌ها وامیران پروتستان آلمانی به‌هوگنوت‌ها ، واسپانیائی‌ها به کاتولیك‌ها کمك میکردند. خاندان گیزها با فیلیپ دوم پادشاه اسپانیاهمدست بود ومدام کمك مالی از او دریافت میداشت.

شب بارتولومی

کاتولیك‌ها تصمیم گرفتند با یك ضربت به کار هوگنوها پایان دهند . در تابستان سال ۱۵۷۲ بسیاری از اشراف هوگنو بمناسبت عروسی رهبرخود هانری ناوار[9] بامارگریت[10] خواهر پادشاه به

1 - Huguenot 2 - Guize 3 - Bourbons
4 - Valois 5 - Navarre 6 - Charles Ix
7 - Catherine de Médicis 8 - Vassy 9 - Henri de Navarre
10 - Marguerite

پاریس اجتماع کردند. سران کاتولیک برآن شدندند که آنانرا قتل‌عام کنند. کاترین‌دومدیسی ازاین توطئه آگاه‌بود ولی تصمیم گرفت که دراجرای آن جلوگیری نکند به امیدآنکه در این زدوخورد سران هوگنو از میان خواهند رفت و آنگاه او خواهد توانست آنانرا مطیع خویش سازد. کاتولیک‌ها بورژواهای پاریس را با نقشهٔ خودموافق ساختند.[a] پاریسی‌ها ازآن میترسیدند



فرانسه درزمان جنگهای هوگنو

که با تقویت سنیورها وشهرهای جنوب فرانسه، که‌در آنجا بخصوص هوگنوها نیرومند بودند، پاریس اهمیت خودرا بعنوان مرکز حکومت از دست بدهد و از اینرو با هوگنوها به مخالفت برخاستند.

درشب میان بیست‌وسوم وبیست‌وچهارم اوت، در عرفهٔ روزسن بارتولومی[1]، نوای شوم مصیبت‌از تمام ناقوسهای پاریس طنین‌افکند . بااین علامت قتل عام هوگنوها که در خــواب غافلگیر شده بودند آغازشد (« شب بارتولومی») . جنگ‌در روزهای بعد ادامه یافت‌و به‌ولایات کشیده‌شد. بنابه تخمین معاصران دراین‌واقعه بیش‌ازسی‌هزار تن‌کشته شدند.

پاپ‌رم وپادشاه اسپانیا ازشوق به‌هیجان آمدند. پاپ دستور دادبه مناسبت غلبه‌برملحدان دررم چراغان کنندو به‌افتخاراین‌حادثه مدالی بسازند. پادشاه اسپانیابه شارل‌نهم ازداشتن‌چنین مادری، وبه کاترین دومدیسی ازداشتن چنین پسری، تهنیت گفت.

« جمهوری‌هوگنوها» واتحادیهٔ کاتولیک‌ها

کاترین دومدیسی تصور میکرد که واقعهٔ شب بارتولومی هوگنو ها را مرعوب میسازد وآنانرا به‌اطاعت وامیدارد ، امـا نتیجه درست برعکس بود. هوگنو ها بضد پادشاه شوریدند. اشراف جنوب‌فرانسه وشهرهای جنوب جنگ‌را آغاز کردند. دژ دریائی لاروشل[2] پایگاه اصلی پروتستانهای‌جنوب دربرابر ده‌بار حملهٔ سپاهیان شاه‌بسختی مقاومت کرد .

شارل نهم‌در سال ۱۵۷۴ درگذشت وتخت سلطنت به‌برادرش هانری سوم[3] ، که‌پادشاهی سبک‌مغز وفاسدبود ، رسید. درزمان اواعتبار سلطنت بکلی ازمیان رفت و فرانسه وحدت خود راازدست‌داد . حکام درولایات خودمانند فرمانروایان مستقل حکومت میکردند و مالیات‌ها را بنفع خویش گرد میآوردند . سنیورها بنوبهٔ خوداز‌حکام اطاعت نمیکردند، به‌یکدیگرمیتاختند وشهر وده‌را غارت میکردند .

اشراف هوگنو و‌شهرها اتحادیه‌ای بوجود آوردند و نوعی جمهوری مستقل تشکیـل دادند. درداخل دولت فرانسه دولتی باتمام ادارات ، ارتش، مالیه، دادگستری ومذهب مخصوص بخوداز طرف هوگنو ها تشکیل شد.

کاتولیک‌ها نیز مانند هوگنو ها برای خود سازمانی بوجود آوردنـد . اینان اتحادیهٔ کاتولیکی بارهبری دوک‌دوگیز بوجود آوردند. پس‌از مرگ هانری‌سوم که‌وارثی نداشت‌هانری بوربون[4] (ناوار) به‌تخت نشست . اتحادیهٔ کاتولیک وراثت « رهبر هوگنو ها » را نپذیرفت و رهبرخود هانری دوگیز[5] رانامزد کرد. امادر اتحادیهٔ کاتولیک توافق کامل وجود نداشت .

بورژوازی پاریس به علت خصومت باهوگنو ها وارد اتحادیهٔ گیزها شده‌بود امااعتقادی به‌سنیورهای کاتولیک نداشت. از اینرو پاریس مستقلاً اقدام میکرد.

درپاریس « شورای شانزده‌گانه » به‌تعداد محلات‌شهر، برگزیده شد. نیروی چریک‌مرکب از پیشه‌وران ، بازرگانان کوچک وناویان بوجود آمد.

بااین ترتیب درفرانسه علاوه‌بر پادشاه هانری سوم سه‌حکومت‌دیگروجود داشت، هانری بوربون در رأس هوگنو ها ، هانری‌گیز دررأس اتحادیهٔ کاتولیک، و« شورای شانزده‌گانه »در رأس پاریس .

---

1 - St. Bartholemey 2 - La Rochelle 3 - Henri III
4 - Henri de Bourbon 5 - Henri de Guize

هانری سوم برآن شد که خودرا ازشر دشمنان رها سازد . ابتدا به جنگ با حکومت پاریس برخیزد . ولی هنگامیکه ارتش را بپاریس فراخواند اهالی شهر دست بشورش زدند (۱۵۸۸). کوچه‌ها با باریکاده‌ها مسدود شد. پادشاه بزحمت توانست از پاریس بگریزد . آنگاه هانری سوم تصمیم گرفت خودرا ازشر گیز خلاص کند. بفرمان او هانری گیز خائنانه بقتل رسید . این کار فقط موجب خشم اتحادیهٔ کاتولیک شد . وعاظ کاتولیک اینک مردم را به قتل پادشاه دعوت میکردند .

پادشاه ، که از هرسو درمحاصرهٔ دشمنان قرار گرفته بود ، برآن شد که با هانری ناوار آشتی کند. سپاه متحد دو هانری بسوی پاریس براه افتاد . پایتخت خودرا برای مقاومت مسلحانه آماده میکرد ولی در این هنگام پادشاه بوسیلهٔ کشیشی بنام ژاك کلمان[1] ، که در اردوگاه از او ناسزا شنیده بود ، بقتل رسید (۱۵۸۹).

بامرگ هانری سوم سلطنت خاندان والوا درفرانسه پایان یافت. تخت پادشاهی نصیب هانری چهارم[2] بوربون سرسلسلهٔ خاندان بوربون شد .

هانری چهارم

دست یافتن بردولت هنوز درپیش روی پادشاه جدید قرار داشت. ولی روز بروز برتعداد هواخواهان او افزوده میشد. کشور مدت مدیدی بود که گرفتار عصیان شهرنشینان بود . جنبش‌های دهقانان وتهی‌دستان شهرها در کشور آغاز شده بود. این جنبش‌ها برای طبقات عالی آنچنان خطرناك شده بود که گیزها و بوربون‌ها، کاتولیك‌ها و پروتستان‌ها در برابر آن اختلافات خودرا بیکسو گذاشتند .

هانری چهارم سنیورهای بزرگ کاتولیك را با اعطای مستمری‌ها و مقامات پردرآمد خرید اما به تصرف پاریس موفق نشد. دراینجا کاتولیك‌های آشتی ناپذیری مسکن داشتند که اسپانیا بآنان کمك میکرد. آنگاه هانری مقرر داشت که در پاریس مراسم مس[3] را برپا دارند (مس عبادت خاص کاتولیك‌هاست) وچون به مذهب کاتولیك درآمد بو ژوازی پاریس دروازهٔ شهررا بروی او گشود.

درآن هنگام که هانری چهارم براریکهٔ پادشاهی دست یافت فرانسه سخت ویران بود . خزانه تهی و قرض بسیار بود . صنعت از پا در افتاده و تجارت از دست رفته بود . دسته‌های راهزنان درراهها پرسه میزدند و دهقانان ، شهریان و بازرگانان راغارت میکردند.

درسالهای ۱۵۹۳ تا ۱۵۹۵ دهقانان بپاخاستند . این « کروکان‌ها* » — دهقانان شورشی را به این نام میخواندند — که در اثر احتیاج وستم اشراف بجان آمده بودند با گروههای مسلح متحد شدند وبه قصرهای ییلاقی اشراف ومالیات بگیران منفور هجوم بردند .

شورش سرکوب شد؛ سنیورها وحشیانه باشکست خوردگان تصفیه حساب کردند وبسیاری از دهقانان را کشتند .

---

1 – Jacques Clément 2 - Henri IV 3 - Messe

* فریاد جنگجویانهٔ شورشیان چنین بود « Aux Croquants » (به‌سوی جانوران جونده) ومنظور از جانوران جونده اشراف ومالیات بگیران بود. از این رو شورشیان خود بنام « کروکان » نامیده شدند .

فرمان نانت

در برابر هانری چهارم مشکل دیگری نیزوجود داشت . او میبایست رضایت خاطر متحدین سابق خود ــ هوگنوها ــ را فراهم کند . بسال ۱۵۹۸ هانری‌چهارم درشهرنانت[1] فرمانی منتشرساخت که‌بموجب آن کالونیزم مذهب مجاز شناخته شد . هوگنوها باکاتولیک‌ها متساوی‌الحقوق اعلام شدند . تشکیلات کلیسائی هوگنوها و جلسات دائمی آنان همچنان برقرار ماند . هوگنوها بمنظور تضمین حقوق‌خود قلاع بسیاری (لاروشل وغیره) را دراختیارگرفتند که میتوانستند درآن‌جاها ازخود پادگان داشته باشند . هوگنوها در این شرایط باپادشاه ازدرآشتی‌درآمدند.

هانری چهارم‌که عده‌ای ازسنیورهای بزرك را اعدام‌کرده وقسمت اعظم بقیه‌را خریده‌بود بالاخره توانست اشرافیت را آرام‌سازد . برای‌آرام ساختن دهقانان نیزمالیات‌ها را تا حدودی کاهش داد . وباین‌ترتیب رفته‌رفته موفق‌شدکشوررا‌آرامش بخشد .

آرامش کشور اعتلای صنعت ، تجارت و اقتصاد روستائی را درپی‌داشت . اوضاع فرانسه بنحو قابل ملاحظه‌ای بهبود یافت و بجای قرض‌های گذشته خزانه از موجــودی فراوان انباشته شد .

انتشار فرمان نانت[2] واغماض مذهبی‌هانری چهارم موجب خشم کاتولیك‌های متعصب و بویژه ززوئیت‌هاگردید . چندین بار سوء قصدهائی بضد اوسازمان داده شدکه ززوئیت‌ها درآن دست داشتند . سرانجام هــانری چهــارم در سال ۱۶۱۰ به ضرب کارد یکی از آدمکشان ززوئیت از پا درآمد.

۴ـ استقرار حکومت مطلقه در فرانسه

اشراف فئودال که درزمان حیات هانری چهارم خاموش شده بودند پس‌ازمرك وی‌دوباره سربرداشتند . اشراف میگفتند : «شاه هنوز صغیر است و حال آنکه ما خود بالغ هستیم» . نایب‌السلطنهٔ لوئی‌سیزدهم[3] مادر‌ش‌ماری دومدیسی[4] بود . درباریان بااستفاده از ضعف نایب‌السلطنه‌با تمناوتهدید اورا مجبورمیساختندکه بآنان مستمری ، هدایا و مشاغل پرمداخل واگذارکند . خزانهٔ دولت بزودی تهی‌شد . آنگاه حکومت‌برآن شدکه اتازنرو را فراخواند (۱۶۱۴) . امادر اجتماع اتازنرو بار دیگرمخاصمت شدید طبقات بضد یکدیگر آشکارگردید . نمایندگان طبقهٔ سوم (بورژوازی) درگفتارهای خود دولت را بخانواده‌ای تشبیه میکردند که دارای سه پسراست ومیافزودندکه خانه غالبا بدست بزرگتر(طبقهٔ‌عالی) خراب و بدست‌کوچکتر برپا میشود . اشراف این تعبیررا‌بمنزلهٔ جسارتی تلقی میکردند و اعلام میداشتندکه نمیخواهند «کفش‌زادگان‌آنانرابرادرخودبخوانند» دولت‌اتازنرورا مرخص‌کرد واین مجمع مدت ۱۷۵ سال یعنی تا انقلاب‌بورژوائی فرانسه دیگرتشکیل نشد .

---

1 - Nantes 2 - Edit de Nants

3- Louis XIII 4 - Marie de Médicis

ریشلیو

در سال ۱۶۲۴ قدرت بدست نیرومند صدراعظم کاردینال ریشلیو[۱] افتاد . وی سیاستمداری آگاه و پرتوان بود . لوئی سیزدهم ازوزیر خود حرف شنوی کامل داشت . ریشلیو تحکیم قدرت سلطنت و درهم‌شکستن سازمان حزب هوگنوها ، از میان بردن سنیورهای خود سروتقویت موقعیت بین‌المللی فرانسه‌رادرارو پاوجههٔ همت‌خودقرارداد .

سپاه شاهی ، لاروشل – دژهوگنوها – را تسخیر کـرد. شهرها وقلاع مستحکم‌هوگنوها ازدستشان بدرآمد وسازمان‌سیاسی آنان برای همیشه ازمیان رفت. با همهٔ اینها ریشلیو به‌آزادی مذهبی آنان دست‌اندازی نکرد.

این کاردینال مقتدر حکام را معزول میکرد ، بزندان میافکند و هـر یك از اشراف سرشناس راکه خودسری نشان میداد به‌اعدام میسپرد . اوفرمان داد تمام قلاع اشراف راباخاك یکسان‌کنند تادست‌آنان را ازدزهاشان‌کوتاه‌کنند و به‌اطاعت ازپادشاه وادارشان سازد . ریشلیو دوئل[۲] – تلافی‌جوئی خونین میان اشراف – را ممنوع کرد . ازآن پس اشراف میبایست فقط درراه شاه خون‌خود را بریزند .

ریشلیو بمنظورتقویت حکومت مرکزی و تضعیف قدرت اشراف محلی مأموران مخصوص بنام انتاندان[۳] به‌ولایات‌گسیل داشت و کم‌کم قدرت خود را درتمام نواحی تثبیت کـرد . این کارگزاران ازطرف دولت منصوب‌میشدند وحکومت هروقت میخواست میتوانست آنانرا معزول سازد انتاندان‌ها مجریان‌گوش بفرمان ارادهٔ‌حکومت بودند.

حکومت‌برای‌افزایش درآمدخزانه به‌تشویق صنعت وتجارت همت گماشت . به‌کشتی‌رانی مساعدت‌کرد ، شرکتهای بزرك نیرومند تشکیل داد و مستعمرات را وسعت بخشید . ریشلیو میکوشیدکه به‌حساب تضعیف‌آلمان بروسعت مستملکات فرانسه بیافزاید .

مخارج نظامی‌نیمی ازمخارج دولت‌را تشکیل میداد . ریشلیوچند برابر برمیزان مالیات افزود وسنگینی‌آن بیش‌ازهمه بردوش توده‌های زحمتکش افتاد . ریشلیوبعنوان نمایندهٔ واقعی دربارسلطنتی معتقد بود کـه مردم فقط‌برای تحمل بارمالیات وعوارض خلق شده‌اند . درپاسخ افزایش مالیات‌در نواحی‌مختلف فرانسه‌شورشهای چندی برپاشد ولی‌حکومت همه را سرکوب‌کرد وازسیاست خود بازنگشت .

مازارن وفروندها

پس‌ازمرك‌ریشلیو(۱۶۴۲)ودرگذشت‌لوئی‌سیزدهم‌که‌بفاصلهٔ کمی‌پس‌از آنروی‌داد (۱۶۴۳)، درفرانسه‌عصیان‌هاازسرگرفته‌شد. پادشاه‌جدید، لوئی‌چهاردهم[۴] ، هنوز کودك بود وقدرت به دست‌کاردینال خیله‌گر ایتالیائی مازارن[۵] افتاد . این مـرد سیاست تحکیم قدرت سلطنت را ، کـه بوسیلهٔ ریشلیو بنیان نهاده شده بود ، ادامه داد. معهذاوی‌برسرآن‌نبودکه مانند ریشلیوبا شدت وخشونت عمل کند بلکه بیشترازراه فریب وتطمیع واردمیشد.

درزمان مازارن باردیگرشورش اشراف بضد اقتدار سلطنت درگرفت . این شورش نام «فروند»[۶]، که‌بمعنی نوعی‌بازی‌است ، بخودگرفت . شورشیان قصد نداشتند حکومت را تغییر دهند:

1 - Richelieu 2 - Duel 3 - Intendant
4 - Louis XIV 5 - Mazarin 6 - Fronde

اینان فقط دراندیشهٔ آن بودندکه به‌غارتگری دست زنند و ازحکومت پول و افتخارات بیشتری کسب کنند . مازارن اشراف را با هدایای سخاوتمندانهٔ خود تطمیع کـرد و بدینسان فـروند پایان یافت.

اکثر اشراف فرانسه به‌ضد قدرت سلطنت اقدامی نکردند . اینان که هدایای گرانبهائی دریافت داشتهٔ و جنبش خلق را درخطررهاساخته بودند اینك بااثبات قـدم سلطنت مطلقه را حمایت میکردند.

فصل بیست و نهم

جنگ سی ساله

۱ ـ آغاز جنگ

تفرقه و انحطاط ژرمانی

امپراتور ژرمانی در اوگسبورگ (۱۵۵۵) با امیران قرارداد صلحی منعقد ساخت. اما علی‌رغم این قرارداد جنگ بین امپراتور و امیران همچنان ادامه داشت. امیران میکوشیدند تا استقلال کامل بدست آورند ولی امپراتور از هر کدام ازاین شاهزادگان به‌تنهائی نیرومندتر بود و تلاش میکرد که آنانرا درزیرسلطهٔ خود درآورد، اماهربارکه درصدد برمیآید تا اندیشهٔ خودرا عملی کند امیران با یکدیگر متحدمی‌شدندو به‌مقابله برمیخاستند. ژرمانی همچنان در حال تجزیه باقی ماند.

در قرن شانزدهم انحطاط اقتصادی درآلمان آغاز شد. بدنبال اکتشافات بزرگ راههای مهم تجارتی به اقیانوس‌اطلس انتقال یافت. تجارت‌ایتالیا از میان‌رفت وگذرگاههای کوهستانی آلپ متروك شد. همچنین جنوب غربی آلمان از رونق افتاد. بازرگانان و صاحبان صنایع هلند، انگلستان و فرانسه همه‌جا تجار آلمانی را، که دیگر به‌تنگدستی افتاده بودند، زیر فشار قرار میدادند. تجارتخانه های عمدهٔ جنوب آلمان، از قبیل فوگرها، به‌ورشکستگی گرائیدند. سقوط فوگرها دروضع خزانهٔ اسپانیا تأثیرنامساعدی بجاگذاشت.

فوگرها مبالغ هنگفتی به‌فیلیپ دوم وام داده بودند اما او از پرداخت وام های خود سر باز زد و این امرضربت نیرومندی برفوگرها وارد آورد.

در همین زمان «هانزای بزرگ» نیز در شمال آلمان سقوط کرد. دولتهای [illegible] انگلستان و هلند ـ تجارت هانزا را زیرفشار قرار دادند. شهرهای هانزا برای آخرین [illegible] سال ۱۶۶۹ مجمع خودرا تشکیل دادند دیگر این قدرت تجارتی عظیم قرون وسطی موجود [illegible]

خود را از دست داده بود .

انحطاط تجاری روابط میان‌قسمت‌های مختلف آلمان را تضعیف کرد . هریك ازامیرنشین‌ها بدون نیاز بدیگران ، بزندگی خاص خود ادامه میداد .

امیرنشین‌های کاتولیك و پروتستان امپراتوران دریافته بودند که پروتستانیسم امیرانی‌را، که براموال کلیسا چنك انداخته و برآن تسلط یافته‌اند ، قدرت بخشیده است . از این‌رو کاتولیسیسم‌را برای خود بمنزلهٔ تکیه گاهی می‌یافتند . ملك موروثی امپراتوران خانوادهٔ هابسبورك ـ اتریش ـ به‌مرکز فعالیت ژزوئیت‌ها مبدل شد .

اتریش بزرگترین و نیرومندترین منطقهٔ آلمان بود ، و از قرن شانزدهم ببعد در اثر الحاق چك و قسمتی از هنگری به‌آن قدرت یافته بود . بسال ۱۵۲۶ در جنگی که درموهاك[1] در هنگری روی داد ترکها ارتش هنگری‌را بکلی درهم شکستند و این‌کشور تجزیه شد . قسمتی از آن بوسیلهٔ ترکها اشغال گردید و قسمتی دیگر به‌اتریش پیوست . چك به‌امیدآنکه دربرابر ترکها برای خود مدافعی بیابدمطیع‌هابسبورگ‌ها شد .

امپراتوران در قلمرو خود پروتستان ها و «زندیقان» هوسیت را تعقیب میکردند و با تدابیرمختلف به‌تحکیم کاتولیسیسم میپرداختند .

در سالهای اول قرن هفدهم امیران آلمانی به‌دو اردوی متمایز تقسیم شدند . امیران پروتستان«اتحادیه» ای union تشکیل دادند، و درمقابل آن‌فرمانروایان‌کاتولیك نیزدر یك « اتفاق » Ligue متحد شدند .

در سال ۱۶۱۸ جنگی داخلی‌آغاز شدکه سی‌سال بطول انجامید و در تاریخ بنام‌جنگ «سی‌ساله» معروف شد .

جنگ میان امیران پروتستان‌از یکسو، و امپراتور و لیگ از سوی‌دیگردرگرفت . در طی زمان اکثرقدرت‌های اروپائی به‌جنگ‌کشانده شدند و این جنك به‌اولین جنك بزرك سراسر اروپا مبدل‌گردید .

ابتدا دانمارك و سپس فرانسه و سوئد در کشمکش میان فرمانروایان ژرمانی مداخله کردندوباهمدستی‌آنان‌اینمنطقه را ویران ساختند .

۲ ـ سیر جنك

دوران جنك سی‌ساله درچك اغتشاشات در چك موجب‌آغاز جنك شد . اشراف چك و بخصوص هوسیت‌ها، که از پیکردهای مذهبی بجان‌آمده بودند، بضدامپراتور شوریدند و چندتن از مأموران حکومتی‌را از پنجرهٔ قصر سلطنتی پراگ بزیرانداختند . جنك میان چك‌ها و امپراتور درگرفت . اما دهقانان چك که از ستم اشراف رنج میبردندآنانرا یاری نکردند . امپراتور فردیناند دوم سپاه بزرگی علیه چك ها

---

1 – Mohacs

گسیل داشت که در کوهستان سفید ، در نزدیکی پراك ، سپاهیان چك‌را بسختی شکست داد (۱۶۲۰) . چك‌ها بشکل وحشتناکی کیفردیدند . در بعضی از نواحی بیش از یك‌سوم از سکنه باقی نماند . قسمتی‌ازاشراف قلع‌وقمع‌گردیدند وقسمتی برای همیشه از مرزهای چك رانده‌شدند . املاکشان مصادره و بعنوان پاداش بهواخواهان فردینانددوم اعطا شد . در چك املاك‌بزرگی بوجود آمدکه از طریق بیگار گرفتن دهقانان کشت میشد . آخرین بقایای دهقانان آزاد در زیردست اربابان جدید ، و بخصوص‌آلمانها ، به‌سرف مبدل شدند .

چك زیرنام بوهم یکی از ایالات اتریش‌شد و ژزوئیتها فرمانروای‌آن‌گردیدند . آنان فرهنگ چك‌را زیرنظرقرار دادند و تمام‌کتابهائی‌راکه بهزبان چك چاپ شده بود ، بدون توجه به‌محتویات آن ، آتش زدند .

دورهٔ جنگ سی‌ساله در دانمارك

پیروزی امپراتور وحشتی درکشورهای انگلستان ، هلند وفرانسه ایجادکرد . اینان کـه از افزایش قدرت امپراتور و الحاق آلمان به‌قلمرو او در بیم شده بودند باکریستیان چهارم[1] پادشاه دانمارك که میل داشت بحساب نواحی متصرفی‌آلمانها در بالتیك قلمروخود را توسعه دهد متحدشدند . دانمارك‌که با پول متحدین سپاه‌گرانی‌گردآورده بود در سال ۱۶۲۵ جنك را آغازکرد .

وضع امپراتور بشدت وخیم شد . در این لحظهٔ سخت والنشتاین[2] ، مالك ثروتمندی که براملاك مصادره شده از اشراف چك دست انداخته بود ، به‌امپراتور پیشنهادکرد کـه سپاهی با پانزده هزار پیاده‌وششهزارسوار تشکیل‌دهد. فردیناندباشادی این‌پیشنهاد رایذیرفت ووالنشتاین‌را به‌فرماندهی‌سپاه‌آینده‌منصوب کرد. والنشتاین‌درمدتی‌کوتاه‌ارتشی به‌تعداد‌پنجاه‌هزار نفر‌گردآورد .

برای اجیرکردن سرباز امکانات فراوان وجـود داشت دهقانان بی‌زمین و پیشه‌وران بیکار اجیرشدند . بهنگام جنگ سکنهٔ شهرها ودهات ویران ، که غارت شده و چیزی در آنها باقی نمانده بود ، به‌سربازان اجیرمی‌پیوستند .

سپاه والنشتاین در سال ۱۶۲۶ دانمارکیها و متحدین‌آلمانی پروتستان آنـان را درهم کوبیدند . پادشاه دانمارك به‌انعقاد قرار داد صلح‌ناگزیرشد (۱۶۲۹) وتعهد سپردکه ازآن‌پس در امور زرمانی دخالت نکند .

والنشتاین دوك‌نشین‌مکلنبورك[3] را بعنوان پاداش دریافت داشت وخود در زمرهٔ‌امیران آلمان درآمد . او عنوان «ژنرالیسموس[4] دریای بالتیك و اقیانوس» را بدست آورد و به ایجاد ناوگان دریائی پرداخت . والنشتاین نقشه‌های وسیعی برای احیای‌هانزدر نظرداشت وهدفش‌این بودکه تمام تجارت بالتیك‌را بدست‌آلمانها بسپاردودست انگلیسهاوهلندیهارا ازآن‌کوتاه سازد ، ودرعین‌حال ازتمایل امپراتوربرای استقرارحکومت مطلقه حمایت میکرد . والنشتاین‌میگفت : «من‌میخواهم‌که‌امپراتور در قلمرو خودمانندپادشاه فرانسه‌مختارمطلق‌باشد» . اما نه‌تنها‌امیران پروتستان بلکه شاهزادگان‌کاتولیك نیزبه‌این‌امررضا ندادند و مصرانه از امپراتورخواستندکه

---

1 - Cheèristian IV 2 - Wollenstein 3 - Mecklenburg
4 - Generalissimus

والنشتاین را معزول کند .

در این زمان امپراتور «فرمان استرداد Restitution » را منتشر ساخت (۱۶۲۹) . بموجب این فرمان املاک کلیسائی ای‌که امیران پروتستان از سال ۱۵۵۲ تصرف کرده بودند میبایستی از آنان مسترد شود . امیران شمال ژرمانی که بیش از همه منافعشان در خطر افتاده بود دست به‌اسلحه بردند .

از آنجاکه‌وجود یك آلمان نیرومند برای‌فرانسه خطرناك بود ، ریشیلیو بکمك‌امیران پروتستان ژرمانی برخاست. باین ترتیب فرانسهٔ کاتولیك پروتستانها رادر مبارزه علیه‌کاتولیك‌ها یاری کرد . فرانسه نیروی مقتدر تازه‌ای ــ سوئد ــ را بجنگ برضد امپراتور جلب کرد و وعده داد که سالانه چند ملیون لیور به‌گوستاو آدولف[1] پادشاه سوئد بعنوان کمك مالی بپردازد .

سوئد و مسئلهٔ بالتیك

در قرن هفدهم کشور سوئد درشمال اروپا نقش بزرگی بازی‌میکرد زیرا در این زمان به‌حکومت پادشاهی متحد و نیرومندی بدل شده بود . اما این‌کشور علی رغم توسعهٔ استخراج آهن و رشد صنعت آهنکاری همچنان سرزمین فقیری باقیمانده بود . طبیعت ناهنجار وخاك بی‌حاصل آن‌که کار و زحمت سختی‌را طلب‌میکرد برای اشراف فئودالی عوایدناچیزی بدست میداد ولی اشرافیت و حکومت سوئد توانست منابع جدیدی برای کسب عواید پیداکند . دربالتیك تجارت پر رونق غلات که از پروس ، براندنبورگ[2] و لهستان بهلند و انگلستان صادر میشد توسعه یافت . سوئدیها یستلند[3] را اشغال کردند ، حوزهٔ دریاچهٔ لادوگا[4] ومصب رودخانهٔ نوآ[5] را ازروسیه، و لیفلندیا[6] را از لهستان‌گرفتند . فلاندرا نیز ازهمان قرن دوازدهم تصرف‌کرده بودند . باین ترتیب تقریباً تمامی حوزهٔ شمال بالتیك بدست سوئدیها افتاده بود . اینك‌آنهامیخواستند سواحل جنوبی بالتیك را نیز بچنگ آورند ، دریا را سراسر تصرف کنند و درآمد بازرگانی آنرا بخود اختصاص دهند . تصرف کرانه‌های بالتیك از جانب والنشتاین این نقشه‌ها را برهم زد .

دورهٔ جنگ سی‌ساله در سوئد

شاه جوان سوئد ، گوستاوآدولف، که‌فرمانده لایقی بود درتابستان ۱۶۳۰ با سپاه‌کوچك ولی مجهز ومتشکل خود به‌پومرانی‌سرازیر شد . سپاه سوئد ارتشی با انضباطی بود که نه‌ازسربازان اجیر ، بلکه از دهقانانی تشکیل یافته بودکه بنا بروظیفه بخدمت سربازی فراخوانده شده بودند . گوستاوآدولف تاکتیك جنك پیاده نظام را تکامل بخشید، نحویکه‌اگردشمن یك‌تیرخالی‌میکرد تفنگداران اومیتوانستند سه‌تیر بیاندازند . این پادشاه با مهارت تمام توپخانهٔ متحرك وسبك‌خود را مورد استفاده قرار میداد . مهمترین نیروی نظامی او در حملات، تیراندازی‌سواره نظام

1- Gustavus Adolphus　　2 - Brandenburg
3 - Yestlandia　　4 Ladouga　　5 - Néva
6 - Liflandia

او بود .

در لایپزیك[1] سوئدیها ارتش تیلی[2] را بسختی شکست دادند (۱۶۳۱) . در بهار سال بعد گوستاو آدولف درکنار رودخانهٔ لخ[3] پیروزی جدیدی بدست آورد . سپس به باویر[4] حرکت کرد و مونیخ را متصرف شد و پایتخت امپراتوری ـ وین ـ را مورد تهدید قرارداد .

در این لحظهٔ خطرناك امپراتور برای بار دوم از والنشتاین کمك خواست . والنشتاین خواست تا حکومت سرزمینهائی که فتح میکند باو واگذار شود و همچنین پاداش بزرگی باو اعطاء گردد . او در خفا آرزوی تسلط برتاج وتخت چك را در سر میپروراند . والنشتاین سپاه عظیمی گرد آورد و در سال ۱۶۳۲ در لوتزن[5] با سپاهیان گوستاو آدولف تلاقی کرد . در این نبرد گوستاو آدولف کشته شد .

والنشتاین که خودرا در قلهٔ افتخار میدید برای تحقق نقشههای آزمندانهٔ خود دست بکار شد و ازهمین رو برای جلب حمایت سوئدیها درخفا با آنان وارد مذاکره گردید . ولی ژنرالها و افسران او با جنك زنده بودند و بهیچوجه میل نداشتند دست از جنك بکشند . در میان آنان توطئهای ترتیب داده شد ووالنشتاین بقتل رسید (۱۶۳۴) و با کشته شدن خودامپراتور را ، که از آزمندی ماجراجویانهاش بهراس افتاده بود ، بسیشادمان ساخت .

ویرانی آلمان

سپاهیان سوئد نمیخواستند ازژرمانی خارج شوند وبصورت غارتگرانی درآمده بودند که ازدستجات والنشتاین دستکمی نداشتند . ریشیلیو برای درهم شکستن قدرت هابسبورگها ازاین موقعیت مناسب استفاده کرد . سپاهیان فرانسه بهژرمانی اعزام شدند و این کشور درمعرض غارت و ویرانی سختی قرار گرفت . بسیاری ازشهرها و دهات یکسره بهتلی ازخاکستر مبدل شد . در بعضی ازنقاط ژرمانی تنها عدهای مفلوك و نزار باقی ماندند .

۳ ـ پایان جنك

ژرمانی بوسیلهٔ سوئدیها و فرانسویها و همچنین بدست گروههای اجیر آلمانی بشکل وحشتباری ویران شد . اما اشراف و امیران آلمانی در عوض آنچه از دست داده بودند خیلی زود پاداشهائی گرفتند . اشراف که کادر افسری سپاهیان اجیررا تشکیل میدادند از غنایم جنك آمده سهم شیررا دریافت میکردند . اشراف شمال شرقی ژرمانی از ویرانی کشوراستفاده کرده برزمینهای دهقانان دست انداختند و دهقانانرا به بیگاری بیشتری مجبورساختند .

صلح وستفالی

جنك باصلح وستفالی (۱۶۴۸) پایان یافت . فرانسه قسمتی از آلزاس[6] را گرفت و سوئدیها قسمتی از پومرانی و مصب رودخانهٔ اودرومصب الب و وزر[7] را صاحب شدند . باین ترتیب مدخل مهمترین راه تجارتی ژرمانی بدریا بدست سوئدیها افتاد . امـا مهمترین نتیجهٔ جنك شناسائی استقلال

1 - Leipzigue 2 - Tilli 3 - Lech
4 - Bavièr 5 - Lützen 6 - Alsase 7 - Weser

کامل امیران آلمانی بود . آنها حق تشکیل اتحادیه‌های مستقل و انعقادقرار داد باد ولت‌های خارجی را بدست‌آوردند . زرمانی به ۲۹۶ دولت کـوچك تجزیه‌شد درحالیکه املاك «اصطلاح « شوالیه‌های امپراتوری » که در حقیقت مستقل بودند (بیش از هزار) بحساب نیامده است . علامت مشخصهٔ صلح وستفالی درپیروزی کامل امیران برامپراتوری خلاصه‌میشود . شاهزادگان آلمانی رفته رفته هر یك به‌پادشاه خود کامه‌ای مبدل‌شدند و بتقلید ازفرمانروایان بزرك اروپا برای خود دربار پرخرج و باشکوهی ترتیب دادند، ارتش مخصوص برای‌خود تجهیز کردند . آزادیهای سابق شهرها را از میان بردند و بهاستثمار بیرحمانهٔ اتباع خود دست نهادند .

فصل سی‌ام

لهستان، سوئد و ترکیه

۱ـ حکومت لهستان در قرن هفدهم وهیجدهم

لهستان تا قرن شانزدهم

در قرن دوازده و سیزده لهستان به املاك فئودالی متعددی تقسیم شده بود. فئودال‌های بزرك (ماگنات‌ها[1]) در قلمرو خود از حقوق امارت برخوردار بودند. اشراف کوچك (شلیاخت‌ها[2]) به‌ماگنات‌ها وابسته بودند و ملتزمین جنگی آنان محسوب میشدند. ازآنان زمین دریافت میداشتند و در دربار آنان گذران میکردند. در سراسر اروپا هیچجا مانند لهستان چنین سرکردگان مختار و خودسری وجود نداشت. جنك، ضیافت، شکار، تجاوز به‌همسایگان ــ چنین ود سراسرزندگی پان‌هاو نجبای (شلیاخت) لهستان. ماگنات‌ها وشلیاخت‌ها بتدریج دهقانان رامنقادخویش کردند وآنانرا به‌سرف مبدل ساختند. تعداد شهرها درلهستان اندك بودو برخلاف اروپای غربی‌درتاریخ آن کشور نقشی نداشتند.

در قرن چهاردهم سرزمین لهستان بعنوان یك کشور سلطنتی وحدت‌یافت و کازیمیرسوم[3] (از۱۳۳۳ تا۱۳۷۰) پادشاه سراسرلهستان شد. اما این وحدت‌کاملاً صوری بود وقدرت‌همچنان به پان‌ها تعلق داشت. درعهد این پادشاه‌لهستان‌امیرنشین‌گالیسی[4]و قسمتی ازولینی[5]راکه جزء سرزمین اوکراین بود بتصرف درآورد. در این سرزمین املاك بزرگی به پان‌های لهستان واگزار شد.

لهستان مجبور بود بار جنك خطرناکی را با تاتارها که ازجنوب شرقی و فرقهٔ توتون‌ها که ازشمال به‌این کشوردست‌اندازی میکردند بدوش بکشد. لیتوانی‌نیزبا تاتارهاوفرقهٔ‌توتونی درجنك بود وهمین‌امرموجب‌وحدت این دوکشور شد. درسال ۱۳۸۶ پان‌های‌لهستان یادویك[6] ملکهٔ آن کشور را مجبورساختند که یاگایلا[7] (یا یاگلا) امیرلیتوانی ازدواج کند. لهستان‌و لیتوانی تحت‌لوای خاندان یاگلون‌ها[8] وحدت‌یافت.

1- Magnat　2- Szlochta　3- Casimir III　4- Galicie

5- Volhyni　6- Jadvig　7- Jagaïla　8- Jagellon

اتحاد لهستان ولیتوانی یك « اتحادشخصی » بود باینمعنی که‌تنها دارای پادشاه مشترکی بودند، وگذشته از آن لیتوانی استقلال حکومتی خودرا همچنان حفظ‌کرد . دراین زمان‌حکومت لیتوانی علاوه برمناطقی که لیتوانی‌ها مسکون کرده بودند قسمتی از سرزمین‌های روسی ، اوکراینی وبلوروسی رانیز دربر میگرفت .

نیروهای متحد لهستان ولیتوانی باکمك افواج سمولنسکی[1] (روس‌ها) توانستند نیروهای فرقهٔ توتونی رادر گرینوالد[2] درهم بشکنند(۱۴۱۰) . این‌شکست ضربهٔ وحشتناکی به‌این‌فرقه وارد ساخت. فرقه مجبورشد خودرا واسال لهستان بشناسد و یك سلسله اراضی منجمله گدانسك[3] (دانتزیك[4]) وپروس غربی رابه این کشور واگذار کند(۱۴۶۶) و باین ترتیب لهستان بـه دریای بالتیك راه یافت.

وضع دهقانان در قرن شانزدهم و هفدهم

اینك ماگنات‌ها وشلیاخت‌ها به‌تجارت وسیع محصولات زراعتی ، که اروپای عربی‌به آن‌نیاز داشت، دست زده‌بودند . بازرگانان برای خرید غلات، کتان، احشام، چرم وچوب‌از کشورهای غرب به‌لهستان رو میآوردند اشراف تصمیم‌گرفتند که‌بدون پرداخت عوارض‌گمرکی محصولات راار مرز خارج سازند. صدور غله‌از طریق دانتزیك ازپایان قرن پانزدهم تا اواسط قرن هفدهم ده‌برابر افزایش یافت.

این‌امر دروضع دهقانان لهستان تأثیر مهمی‌بجا گذاشت. پان‌ها و شلیاخت‌های‌لهستان که میخواستند حتی‌المقدور محصول بیشتری برای فروش بدست آورند اقتصاد خودرا بـه حساب اراضی دهقانان توسعه دادند، برشدت استثمار سرواژ دهقانان افزودند وبیکاری‌راتشدیدکردند. دهقانان موظف بودند که‌پنج روزدر هفته (بااسب وگاوکار خود) بنفع مالك کار کنند . طی قرن شانزدهم وضع دهقانان روبه وخامت نهاد. « خلوپ[5] » های لهستان (سرف‌ها) درقرن‌هفدهم درشمار اموال مالك درآمدند . پان‌های لهستان دهقانان آن‌کشور رابه تحقیر « بدلو[6] » یعنی حیوان کار میخواندند . بسیاری ازدهقانان سرف به « صحرای وحشی »، استپهای کم جمعیت جنوب شرقی، گریختند .

قهوه‌خانه‌ها ودکان‌های روستاها معمولا‌به شلیاخت‌ها تعلق داشت ــ خلوپ محصولات لازم رااز دکانها بقیمت گران میخریدودر قهوه‌خانه‌ها آنچه‌را که‌مالك نتوانسته بودبه وسیلهٔ‌دیگر ازاو بگیرد خرج نوشیدنی میکرد. فقط اشراف وروحانیان اجازه‌داشتند صاحب ملك باشند و زمینهائی که‌به آنان تعلق داشت ازمالیات معاف‌بود .

سازمان سیاسی لهستان

اربابان واقعی لهستان پان‌های بزرگ ــ ماگنات‌ها بودند که‌ده‌ها شهرو صدها ده‌در تصرف داشتند . هریك از آنان میتوانست سپاه کاملی بمیدان جنگ بیاورد وکاخی برپا سازدکه بـا قصر پادشاه همسری کند. ناتوانی قدرت مرکزی برای پان‌ها سودمند بودچه دراین ناتوانی بود که آنان « آزادی طلائی» اشراف رامشاهده میکردند فقط پان‌ها میتوانستند بمقامات عالی (گتمان[7]

1-Smolensk 2- Grinwold 3- Gdansk
4- Danzig 5-Khlop 6- Bydlo
7- Hetman

و وایوود[1]) برسند واملاك سلطنتی را بدست آورند. پادشاه بدون موافقت سیم نمیتوانست هیچ قانونی‌را توشیح کند . سیم مرکب بود از «سنا» ، که‌از سنیورهای بزرگ و روحانیان عالیمقام تشکیل میبافت، و« کلبهٔ سفیران» که‌در آن نمایندگان « سیمهای کوچك » ـ یعنی مجمع‌محلی شلیاخت‌های کوچك ـ اجتماع میکردند.

شلیاخت سرکش و بی‌انضباط درکار بی‌عرضه وبی‌استعداد بود « شلوغ مثل سیم » يك اصطلاح لهستانی است که‌هرج ومرج حاکم براین مجلس‌را توصیف میکند. برای اخذ تصمیم درسیم اتفاق آراء لازم‌بود . ازاواسط قرن هفدهم قاعده بر آن بود که هرگاه يك‌نمایندهٔ‌شلیاخت فریاد کند« موافق نیستم» وجلسه سیم‌را ترك‌گوید تمام تصمیمات سیم بی‌اثرشده و مجمع بهم میخورد. این‌رسم کار سیم‌را بهرج ومرج کامل کشیده‌بود .

شلیاخت ازپادشاه حرف شنوی نداشت. اتفاق میافتاد که‌در گیرودار اردوکشی‌شلیاخت‌ها باپادشاه در ادامهٔ جنگ مخالفت میکردند .

همینکه خاندان یاگاون منقرض گردید مقام سلطنت در لهستان بصورت انتخابی درآمد (۱۵۷۲) وپادشاه معمولا درجلسهٔ مشترك درباریان ، که‌در آن ده‌ها هزار ماگنات و شلیاخت اجتماع میکرد، انتخاب میگردید. پادشاه منتخب تعهدمیکرد که بهیچوجه‌درنقض حقوق‌وامتیازات شلیاخت‌ها اقدامی نکندو هرگاه این‌تعهد ازجانب پادشاه نقض میشد شلیاخت نیزخود راازقید اطاعت شاه آزاد میدانست وحق داشت بضداو دست بشورش (« روکوش[2] ») بزند. باین‌ترتیب پان‌ها وشلیاخت‌ها باتقویت قدرت مرکزی مخالفت میورزیدند زیرامیکن بود خودسری آنان‌را محدود سازد. لهستان بصورت کشور فئودالی تجزیه‌شده، که در آن مستبدان درباری فعال‌مایشاء بودند، باقی‌ماند .درواقع تمام قدرت حکومت دردست‌گروه کوچك ماگنات‌ها بود که‌شلیاخت‌های کثیرالعده نیزوابسته بآن بودند.

ستم ملی

درسال ۱۵۶۹ دریکی ازجلسات سیم درلوبلین[3] پان‌های لهستان‌وحدت کامل لهستان ولیتوانی رابدست آوردند وقرار برآن شد که هر دو حکومت نه‌فقط يك‌پادشاه بلکه يك‌سیستم پولی‌و يك‌سیم داشته باشند ودراین هنگام نواحی اوکرائین[4] که‌در تصرف لیتوانی بودزیر سلطهٔ لهستان قرار گرفت. پان‌های لهستان بــه تصرف اراضی اوکرائین وسرف کردن دهقانان آنجا پرداختند وشهرهای این‌ناحیه راویران کردند . دراوکرائین نواحی بزرگ فئودال نشین متعلق به‌پان‌هائی مانند پاتوسکی[5] ، ویشنه وتسکی[6]و غیره بوجود آمد.

درقلمرو پان‌ها وشلیاخت‌های لهستان، لهستانیها، اوکراینی‌ها، بلوروسی‌ها[7]، لیتوانیها، یهودیها، آلمانها وتاتارها بسر میبردند . شلیاخت لهستانی حکومت خود را « رچ‌پاسپولیتا[8] » (یعنی جمهوری) نام‌داده بود. این‌حکومت ازمناطق مختلفی تشکیل شده‌بود که‌خلق‌های آن‌از ملیت‌های مختلفی بودند وپیوند ضعیفی بایکدیگر داشتند .

---

1 - voiévod 2- Rokoche 3-Lublin 4- Ukrain
5-potoski 6-Vishnévetski 7-Bieloruss
8- Retch pospolita

در « رچ‌پاسپولیتا » ظلم و ستم مذهبی حکمفرما بود . شلیاخت لهستانی برای آنکه اوکراینی‌ها و بلوروس‌ها را لهستانی کند درصدد برآمد آنانرا به‌کیش کاتولیك درآورد. درسال ۱۵۹۶ دربرست[1] وحدت، یعنی تبعیت کلیساهای ارتودوکس[2] قلمرو لهستان از پاپ رم، اعلام گردید. اوکراینی‌ها و بلوروس‌ها با اجرای وحدت بشدت مخالفت کردند. مبارزه در راه مذهب ارتدکس برای آنان بمنزلهٔ شعار ملی مبارزه برضد یوغ لهستان شد. سیاست استقرار وحدت و لهستانی کردن اهالی ازجانب ژزوئیت‌ها که در لهستان از نفوذ عظیمی برخوردار بودند باشدت وخشونت تعقیب میشد.

مداخلهٔ لهستانیها در حکومت روسیه

درنیمهٔ دوم قرن شانزدهم لهستان باحکومت روسیه که در جستجوی راهی بدریای بالتیك بود برخورد کرد پان‌های لهستان بفکر اشغال سراسر کشور روسیه افتادند و چون جرأت نمیکردند آشکارا به حکومت روسیه هجوم برند ابتدا شیادی بنام لژدیمیتری[3] رااعزام داشتند . پاپ وژزوئیت‌ها ازاین ماجراجوی گستاخ حمایت میکردند واوسپاهیان خودرا ازمیان کسانی که شلیاخت‌ها آنانرا خانه‌خراب کرده بودند گردآورد. این شیادوعده میداد که سمولنسك و سرزمین‌های شمال‌را به‌لهستان واگذار کند و استقرار کاتولیسیسم رادر کشور روسیه عملی‌سازد. وی موفق‌شد برتخت تزارروسیه بنشیند ولی‌فشار وزورگوئی‌لهستانیها درمسکو شورشی‌برانگیخت که‌در جریان آن لژدیمیتری کشته‌شد . تلاش‌پان‌ها دراعزام یك شیاد دیگر بناکامی انجامید.

آنگاه لهستان برآن شدکه بمداخلهٔ آشکار دست‌زند . پادشاه سیگیزموند[4] به حکومت روسیه اعلام جنگ کرد. گتمان لهستانی ژولکوسکی[5] موفق‌شد مسکو رااشغال کند و آنگاه موج جنبش ملی‌در روسیه بحرکت درآمد : چریك خلق زیررهبری می‌نین[6] وپازارسکی[7] مسکو رااز چنگ لهستانیها آزاد ساخت وآنانرا از سرزمین‌های روس بیرون‌راند .

مبارزهٔ اوکرائین بضد یوغ لهستانیها

اهالی‌اوکرائین که‌از طرف پان‌ها وکسندزهای[8] (روحانیان) لهستان درزیر فشار بودند چندین بار بضد حکومت لهستان قیام کردند . ولی پان‌های لهستان هربار این قیام‌ها را درهم شکستند و قیام کنندگان رابا سفاکی مجازات کردند . سرانجام تمام‌خلق اوکرائین بضد پان‌های لهستان متحد شدند دررأس شورش‌باگدان خملنیتسکی[9] قرار داشت (۱۶۴۸) . خلق اوکرائین در مبارزه بضد تبه‌کاران لهستانی ازخلق برادر روس کمك‌گرفت . در سال ۱۶۵۴ اوکرائین با دولت روسیه حکومت واحدی‌تشکیل داد. بین مسکو و ورشو جنگی آغازگردید که در سال ۱۶۶۷ با صلح آندروسووسکی[10] پایان یافت و بموجب آن قسمتی از اوکرائین و کیف[11] به روسیه بازگشت .

لهستان پانها که درگیرودار مبارزات طبقاتی و ...ادهای ملی‌و خودکامگی اشراف ازهم گسیخته شد، براثرشورشهای دائمی به‌لرزه درآمده وازهر طرف در میان همسایگان نیرومند

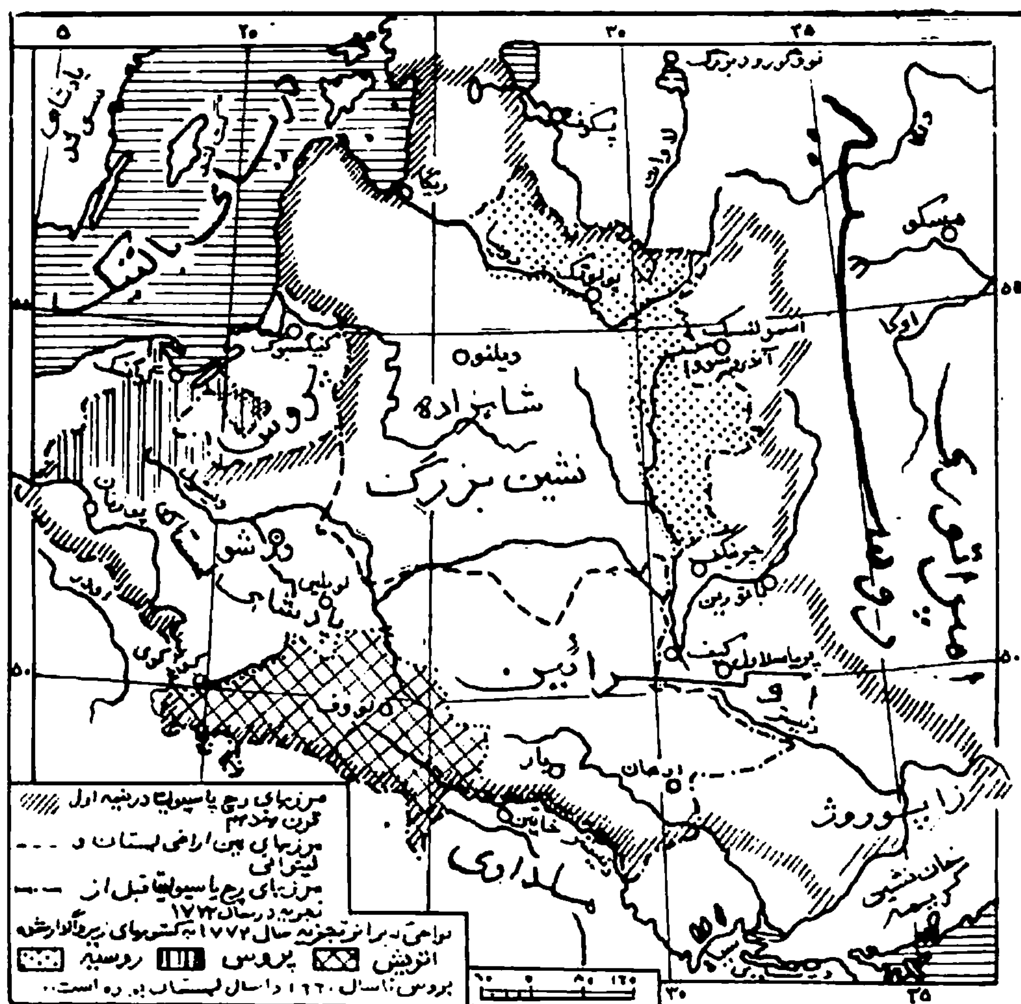
---

1 - Breste　2 - Orthodox　3- Ljedimitri
4– Sigismonde　5 - Jolkovksi　6 - Minin　7 - Pojarski
8 - Xendse　9 - Bogdan Khmielnitski　10 - Androusovski
11 - Kiev

قرار گرفته بود دیری بسر نبرد ورو باضمحلال نهاد.

۲ـ سوئد در قرن هفدهم تا هیجدهم

سوئد دراثر جنگ سی‌ساله بشکل قابل ملاحظه‌ای نیرومند شد و برمصب رودخانه‌های آلمان وقسمت اعظم سواحل بالتیک دست یافت. غنمتی که از غارت آلمان بدست آمد اشراف را



رچ پاسپولیتا (حکومت متحد لهستان ولیتوانی)

ثروتمند ساخت. فلزکاری واستخراج معادن بسرعت توسعه یافت، ودر چوب بری نیروی آب وسیعاً مورد استفاده قرارگرفت. بروسعت تجارت خارجی افزوده شد. تعداد سفاین نیروی دریائی سوئد ازهزار تجاوز کرد.

سوئد باتأسیس یك ارتش دائمی که بخوبی سازمان یافته بود به تقویت مواضع خود در کرانه‌های بالتیك مصرانه ادامه داد و بالهستان، روسیه ودانمارك بجنگهای موفقیت آمیزی دست زد، وازآنجا که حق عبور آزادانه رادر خلیجها ازدانمارك بدست آورده بود مستقیما در امور بازرگانی جهانی شرکت جست.

درزمان شارل دوازدوازدهم[1] (۱۶۹۷ تا ۱۷۱۸) سوئدی‌ها سیاست فتوحات پردامنهٔ خودرا ازسر گرفتند. درسال ۱۷۰۰ جنگ بزرگ شمال بین سوئداز یکطرف وروسیه ولهستان ودانمارك، ازطرف دیگر آغاز گردید . جنگ ابتدابا پیروزیهای درخشان شارل دوازدهم، که فرماندهی شایسته‌بود ، پیش میرفت . ولی سوئد نتوانست جنگ طولانی و سختی‌را باروسیه ، که براثر اصلاحات پطر[2] اول بصورت قدرت جنگی نیرومندی درآمده بود، تحمل کند . شارل در سال ۱۷۰۹ درپولتاوا[3] از سپاهیان روس شکست‌خورد . امابس‌از آن‌نیز جنگ رابمدت‌دوازده سال ادامه‌داد وسرانجام بااز دست‌دادن استونی، لیفلند ، قسمتی ازفنلاند ومتصرفات سوئد در آلمان خاتمه یافت. سوئد دیگر هرگز نتوانست این‌شکست راجبران کند. درآن کشور دیگر الیگارشی اشرافی که‌آشکارا منافع کشوررا به‌حکومت‌های نیرومند خارجی فروخته بود تسلط داشت . سوئد اهمیت یك‌قدرت بزرگ‌را ازدست داد.

۳ـ ترکیه در قرن شانزدهم تا هیجدهم

رشد امپراتوری عثمانی در قرن پانزدهم و شانزدهم

ترك‌ها که‌در سال ۱۴۵۳ قسطنطنیه را تصرف کرده بودند سیاست اشغالگرانهٔ وسیعی درپیش گرفتند. آنان در شبه جزیرهٔ بالکان و آسیای‌صغیر یك‌سلسله سرزمینهائی که‌هنوز مستقل بودندفتح کردند، خان‌های کریمه[4] رابه اطاعت خویش درآوردند و باتفاق تاتارهای کریمه کولونی زن[5]رادر آن سرزمین ویران ساختند وسکنهٔ آنجارا به غلامی فروختند. ترك‌ها سوریه، فلسطین و مصر را اشغال کردند ، و عربستان را با شهرهای مکه و مدینه که‌شهرهای مقدس مسلمانان میباشد بتصرف درآوردند .فتوحات ترکها تاقفقاز وبین‌النهرین[6] بسط یافت . درنتیجه سلطان ترك‌عنوان خلافت بخودداد که‌مقام‌ریاست برقاطبهٔ مسلمانان میباشد. امپراتوری عثمانی درزمان سلطان سلیمان دوم (۱۵۲۰ تا ۱۵۶۶) که‌اروپائیان به او لقب عظیم الشأن داده‌اند ، به‌اوج عظمت خودرسید .

سلیمان درآنزمان ارتش عظیمی داشت‌که تعداد نفرات آن از ۲۵۰ هزار میگذشت ، بهترین توپخانهٔ جهان‌را که‌شمار توپ‌های آن‌به ۳۰۰ میرسید دراختیار داشت و صاحب یك نیروی دریائی بودکه تعداد کشتی‌های آن‌از سیصد تجاوز میکرد. درسال ۱۵۲۶ در نبردی در موهاك سلیمان به‌ارتش متحد چك‌ومجار شکست سختی واردآورد و قسمت عمدهٔ‌خاك مجاررا متصرف شد. ارتش سلطان پس‌از آن‌بفاصلهٔ کمی اتریش راموردِ تاخت‌و تاز قرارداد وشهروین رامحاصره کرد. پیشروی دردریا نیزموفقیت کمتری دربر نداشت. سفاین‌ترك کرانه‌های‌ایتالیا واسپانیارا دچار وحشت ساخته‌بود . طی‌قرن شانزدهم تقریباً کلیهٔ سواحل‌شمالی افریقا بتصرف ترکها درآمد . ترك‌ها که‌راههای بازرگانی مهم‌را دردست خودگرفته بودند حق عبور کالاهای تجارتی رابالا برده‌و ازاین راه خزانهٔ سلطان‌را می‌انباشتند .

---

1 - Charles XII   2 - Peter   3 - Poltava
4 - Crimée   5 - Gene   6 - Mésopotamie

پیشرفت سریع ترکها فقط با برتری نظامی آن کشور توجیه نمیشود . دشمنی‌های متقابل قدرت‌های اروپائی، ترکها را در فتوحاتشان کمك بسزائی کرده‌است و در بحبوحهٔ اردوکشی‌های اروپائی سلیمان عظیم‌الشأن، فرانسوای اول پادشاه فرانسه که‌مانند ع.وم پادشاهان فرانسه‌عنوان « مدافع مسیحیت » داشت، باخلیفهٔ مسلمانان ـ سلطان ـ بضد امپراتور کارل پنجم متحد شد (۱۵۳۵) حکومت ترك ازپادشاه فرانسه حق استفاده ازبندر فرانسوی تولون[1] را بدست آورد. بحریهٔ فرانسه به‌معیت سفاین ترك با نیروی دریائی کارل‌پنجم بجنگ پرداخت .

اکثر ملل مغلوب مایل نبودند آزادانه به‌تسلط ترکها گردن نهند و اشراف ترك برای آنکه آنانرا باطاعت خویش مجبور سازند به وحشیانه‌ترین اقدامات دست میزدند. هراردوکشی ترك ویرانی شهرها ودهات وخانه خرابی و برده‌شدن صدها هزار نفررا بدنبال داشت .

آغاز انحطاط ترك

امپراتوری عظیم ترك نطفهٔ انحطاط رادر خودنهان داشت. گرچه فتوحات این امپراتوری برای سلطان واشراف ترك ثروت بیحسابی میآورد ولی اکثریت ترکان وهمچنین اهالی کشورهای دست نشانده ازطبقهٔ دهقانان استثمار شونده تشکیل میشد. اشراف ترك زندگی سادهٔ گذشته‌را بکلی‌فراموش کرده بودند واینك درتهیهٔ کاخ‌های مجلل وپارکها وخدمه وکوکبهٔ پرطمطراق بایکدیگررقابت میکردند. درقصر سلطان تعداد خدمه‌و نوکران به‌پانزده هزارمیرسید. این‌تجمل درآمدهنگفتی راایجاب میکرد واین درآمد ازطریق مالیات‌هائی که‌به سنگین‌ترین وجهی به اهالی زحمتکش تحمیل میشد بدست میآمد . ازهمان زمان حکومت سلیمان عظیم‌الشأن آشوب‌در میان دهقانان و تهیدستان شهر پدیدار شده‌بود .

درترکیه استبداد نظامی حکومت میکرد. دررأس حکومت ترك سلطان ـ خلیفه ـ قرار داشت‌که قدرت‌او بی‌حدو حصربود . همه‌از اربابان بزرگ گرفته تاتهیدستان در شمار « غلامان سلطان» بودند. زندگی‌و دارائی هریك‌ازرعایا بمیل وهوس سلطان بسته‌بود. حتی نیرومندترین اربابان نیزاز خطردائمی برانگیختن خشم سلطان وگرفتار شدن‌به شکنجه درامان نبودند. ولی سلاطین خودنیز در قید تبعیت ازگاردهای‌خود-ینی‌چری‌ها- گرفتار بودند . ینی‌چری‌هاهدایای گرانبهائی از سلطان دریافت میداشتند و سران آنان بزودی ثروتمند میشدند . ینی‌چری‌ها خانواده‌ای تشکیل دادندو مقام گارد سلطان شغل موروثی آنان شد. اینان غالباً بمیل خود سلطان‌ها رابه تخت می‌نشاندند ویااز تخت بزیر میآوردند .

نیروی نظامی امپراتوری عثمانی‌را بطورعمده فئودال‌هائی تشکیل میدادند که سلطان‌به آنان زمین اعطاء کرده‌بود . اینان‌درازای زمینهای دریافتی موظف بودند به‌هنگام دعوت‌پادشاه درجنگ شرکت کنند وعدهٔ معینی سرباز بهمراه‌خود بیاورند. این فئودال‌ها اراضی پیش گفته راملك موروثی خودکردند وخود‌بملاکانی بدل‌شدند که‌دهقانان راباسفاکی استثمارمیکردند. فئودال‌ها هرروز بیش‌از پیش مخالفت خودرا درتبعیت از سلطان آشکار میساختند و بنحوی از خدمت‌او سرباز میزدند . حقوق گمرکی فوق‌العاده رشتهٔ بازرگانی را گسیخت . علاوه براین

---

۱ — Toulon

به‌علت کشف امریکا وراههای دریائی به‌هند که‌راههای عمدهٔ تجارتی را از دریای مدیترانه به اقیانوس اطلس منتقل کرد تجارت ترکیه‌را دستخوش سقوط ساخت صنعت ترکیه‌نیز گرفتار انحطاط شد. رشدسریع مانوفاکتور[1] دراروپای غربی درجریان قرون شانزده وهفده‌به آنجامنجر شد که کالاهای ارزان قیمت اروپائی درترکیه فرآورده‌های محلی‌را ازمیدان بیرون براند . رشته‌های کاملی ازتولیدات صنعتی ترکیه سقوط کرد .

درسال ۱۵۷۱ درنزدیکی لیانتو[2] ناوگان ترك از بحریهٔ‌متحد اسپانیا ــ ونیز بسختی شکست خورد(سروانتس مؤلف « دن‌کیشوت » دراین جنگ بعنوان سرباز شرکت داشت و دست خودرا ازکف داد) . شکست لیانتو اولین ناکامی بزرگی‌بود که‌اشتهار شکست ناپذیری‌ترکها رابرباد داد.

درپایان قرن شانزدهم فتوحات ترکها به‌آخر رسیدو همزمان باآن سیل غنایمی‌که‌سلطان وسران ترك را غنی‌میساخت بازایستاد . آنان برای دوام شکوه وجلال زندگی‌خویش به‌افزایش مالیاتها وتشدید استثمار زحمتکشان متوسل شدند. حکومت مطلقه‌و گردآوری مالیات وجود سپاهی ازمأمورین دولتی راایجاب میکرد واینان بااخاذیها وباجگیریهای خودفشار برتودهٔ اهالی راپیش ازپیش افزایش میدادند. همهٔ‌اینها اندك‌اندك اساس اقتدار امپراتوری را از هم گسیخت .

هرچه ترکیه به‌زوال نزدیك‌تر میشد دولتهای نیرومند اروپائی در مرزهای شمالی آن بیشتر رشد میکردند: اتریش وحکومت روسیه، که‌در زمان پطراول به‌امپراتوری مقتدر روسیه مبدل شده‌بود . ازپایان قرن هفدهم ترکیه مستملکات خودرا یکی‌پس ازدیگری ازدست میداد و روسیه واتریش برآنها دست میانداختند.

---

1 - Manufacture　　2 - Lepanto

فصل سی ویکم

تکامل دانش و فن در اروپا

در قرن شانزدهم و هفدهم

رشد تکنیک

تکامل صنایع و حمل و نقل در قرن شانزدهم وهفدهم بـا رشدسریع تکنیک بستگی داشت که تا آنزمان با کندی پیش‌میرفت دررشتهٔ استخراج وعمل‌آوردن فلزات بیش از رشته‌های دیگر موفقیت بدست آمد ، از اواخر قرن پانزدهم تهیهٔ چدن ازطریق ذوب سنگ آهن (با ذغال چوب) در تنوره‌ای خانگی تازه آغاز شده بود و فقط در آغاز قرن هیجدهم بود که برای این منظور ذغال سنگ مورد استفاده قرارگرفت .در قرون وسطی ماشین آلات تقریباً بکار نمیرفت ، و ماشین منحصر بفرد در این زمان آسیا بود (با قوهٔ محرکهٔ آب یا باد) . ساعت‌را اروپائیان در قرن یازدهم از اعراب اقتباس‌کرده بودند ، واین‌یک ساعت دیواری زمختی بود که یك عقربه داشت. ساعت جیبی در آغاز قرن شانزدهم اختراع شد .

ماشین بخار در اواخر قرن هفدهم برای اولین‌بار بکار افتاد و برای بیرون‌کشیدن‌آب از چاه معدن مورد استفاده قرارگرفت و این یك ماشین زمخت وسنگینی بودکه مصرف سوخت آن بسیار زیاد بود .

جنگهای بیشمار موجب رشد سریع تکنیك نظامی‌شد ، باروت و توپ در قرن چهاردهم در اروپا پیدا شد، درقرن پانزدهم تفنگهای سنگینی پیداشدکه برای‌تیراندازی،آنها را برروی پایهٔ مخصوصی قرار میدادند، ابتدا در تفنك باروت را آتش میزدند ولی بعدها تفنك چخماقی بوجود آمد و این اسلحه سبك‌تروراحت‌تر بود. در قرن هفدهم برای تفنگ سرنیزه تعبیه شد .

در زمینهٔ اقتصاد روستائی ، بخصوص در انگلستان وهلند ، پیشرفت‌های قابل‌ملاحظه‌ای دست داد . در قرن شانزدهم ملاکان وفارمرهای[1] سرمایه‌دار کـه زمین‌های خود را حصارکشیده بودند در اقتصادکشاورزی دیگراز مرحلهٔ کهنهٔ آیش سه‌ساله Assolement triennal بمرحلهٔ

1-Farmer

آیش چندین ساله Assolement -Multiple گذشتند . در قرن هفدهم به اصلاح نژاد چهار پایان ، بخصوص گوسفندان، دست زدند، به کشت علوفه پرداختند و ابزار کشاورزی را تکمیل کردند. اینها همه بردرآمد اقتصاد روستائی افزود . اما این اصلاحات همه بنفع ملاکان و فارمرهای سرمایه‌دار تمام میشد . این ابداعات نیز نتوانست برای خانه خرابی دهقانان درمانی باشد .

کشف راههای نوین تجارتی و فتوحات مستعمراتی به تکمیل کشتی‌سازی منجر گردید . ساختن کشتی‌های محکم‌تر و تندروتر آغاز شد و دستگاه بادبانها تکامل یافت .

اختراعات و کشفیات در قلمرو تکنیك بطور لاینفکی با خواستها و مطالبات تکامل اجتماعی بستگی داشت . رشد مناسبات سرمایه‌داری ــ که در آن زمان هنوز مترقی بود ــ موجد یك رشته اختراعات گرانبها شد .

اختراعات و کشفیات از تکمیل اطلاعات علمی جدائی ناپذیرند . احتیاجات تکنیکی علم را در پیشرفت خود یاری میکند و ترقی تکنیك بنوبهٔ خود بدون گردآوری اطلاعات علمی و بکار بستن آن میسر نیست. بقول یکی از بنیان‌گذاران سوسیالیسم علمی اگر تولید به دانش مدیون است دانش بمراتب بیشتر به تولید مدیون است .

بورژوازی برای تکامل صنعت به دانشی نیاز داشت که نیروهای طبیعت را مورد بررسی قرار دهد .

تا این زمان علم در قبال کلیسا فقط خدمتگزاری بیمقدار بود کـه اجازه نداشت از مرز ایمان تجاوز کند . اکنون دانش بورژوائی در برابر کلیسا سر به عصیان برمیدارد .

توسعهٔ علوم جغرافیائی

قرن کشفیات بزرك، افق جغرافیائی اروپائیان را بطور خارق‌العاده‌ای گسترش داد. گوئی دنیا مرزهای خود را بروی آنان میگشود . کشف سرزمین‌ها و جـزایر تازه با سرعتی افسانه‌ای یکی پس از دیگری صورت میگرفت .

دریانوردان هلندی متهورانه بجستجوی کلنی‌های جدید دست زدند . بارنتس[1] هلندی در سالهای بین ۱۵۹۴ تا ۱۵۹۷ بمنظور یافتن راه دریائی شمال بچین سه بار در طول سواحل شمالی اروپا بمسافرت قطبی اقدام کرد . او در ارض جدید Novaïa zemlia و جزایر مدوژی[2] وشپیتزبرك[3] تحقیقاتی بعمل آورد و در سفر سوم خود نابود شد ولی نام او بر روی دریای بارنتس باقی ماند .

دراواسط قرن هفدهم تاسمان[4] دریانورد هلندی کرانهٔ استرالیا[5] رادورزد و تاسمانی[6]، زلند نو[7] و جزایر تنگا[8] و فیجی[9] را کشف کرد درهمین زمان مسافران بی‌باك روس زمین‌های ناشناخته‌ای در سیبری شرقی و سواحل شمالی آسیا کشف کردند . دراواسط قرن هفدهم دژنف[10] قزاق شجاع از جانب پطر اول برای حل این مسئله که آیا آسیا با امریکا مربوط است مأموریت یافت و بمنظور انجام این مأموریت

1- Barents 2- Medveji 3- Spitsberg
4-Tasman 5- Australie 6- Tasmanie
7- Nouvelle-zélande 8- Tonga 9-Fidji
10- Degenief

بود که وی از خلیجی، که بعدها بنام رئیس یك گروه اکتشافی برینگ[1] نامیده شد، عبور کرد واز آسیا به امریکا راه یافت. برینك هشتاد سال پس از دژنف ازاین خلیج گذشت.

بههمراه کشفیات جدید اطلاعات راجع بهکشورهائی که قبلا شناخته شده بود تصحیح و دقیقترشد. جغرافیا بعنوان علم بوجود آمد.

کوپرینك. جوردانو برونو. کپلر. گالیله

مسافرتهای کلمب وماژلان کروی بودن زمینرا در عمل ثابت کرد. مهمترین مسئلهای که اینك علم میبایستی حل میکرد روابط متقابل میان زمین و خورشید و سیارات بود. تا قرن شانزدهم سیستم بطلمیوس برعلم نجوم تسلط داشت و بموجب آنزمین مرکز ساکنی بود که خورشید، ثوابت و سیارات بدور او میگردیدند.

در سال ۱۵۴۳ کتابی تحت عنوان «درباره چرخش کرات آسمانی» منتشرشد که مؤلف آن دانشمند لهستانی نیکلای کوپرنیك[2] (۱۴۷۳ تا ۱۵۴۳) بود. در این کتاب او ثابت کرد که زمین گرد محور خود میچرخد و همراه با سایر سیارات بهدور خورشید میگردد.

نظریهٔ کوپرینك ثابت میکرد که زمین چیزی جز یکی از اجرام سماوی نیست. این سیستم نظریهٔ پاپ را دائر براینکه زمین مرکز جهان است ازهم گسست. بقول یکی از بنیانگذاران سوسیالیسم علمی تعالیم کوپرینك «بر تئولوژی[3] خط بطلان کشید». همین دانشمند میگوید از این زمان «علم با گامهائی غول آسا تکامل مییابد».

کتاب کوپرینك ازطرف رم ممنوع اعلام شد و تمام کارهائی که بمنظور اثبات حرکت زمین انجام میشد تحت تعقیب قرار گرفت.

در طی زمان سیستم کوپرینك دقیقتر وعلمیتر شد. متفکر ایتالیائی جوردانو برونو[4] (۱۵۴۸ تا ۱۶۰۰) ازاین سیستم نتایج فلسفیای گرفت که با تعالیم کلیسا مباینت داشت. برونو میآموخت که جهان لایتناهی است. خورشید ــ مرکز جهان نیست بلکه فقط مرکز منظومهٔ ماست که خود یکی از منظومه های بیشمار دیگر کیهان است و سراسر کائنات از یك قانون تبعیت میکند.

برونو که در تمام طول حیات خود تحت تعقیب کلیسا بود ازطرف انکیزیسیون دستگیر شد و هشت سال در زندانهای ونیز و رم بسر برد.

علیرغم همهٔ اینها برونو از نظرات خویش دست برنداشت. در هفدهم فوریهٔ سال ۱۶۰۰ جوردانو برونو رادر رم بهآتش سوزاندند وخاکستراورا بهآب تیبر[5] سپردند.

کوپرینك میانگاشت که زمین و سیارات همه باحرکتی یکنواخت بر روی مدار دایرهای شکل در حرکتند. این عدم دقت بوسیله کپلر[6] (۱۵۷۱ تا ۱۶۳۰) ستاره شناس بزرك تصحیح شد. کپلر آشکار ساخت که حرکت سیارات یکنواخت نیست (سیاره هرچه بخورشید نزدیکتر میشود حرکتش سریعتر میگردد). این حرکت نهبرمدار دایره بلکه برمدار بیضی صورت میگیرد.

1- Béring 2- Copernic 3 – Théologie
4 - Giordano Bruno 5 - Tibre 6 - Képler

فعالیت دانشمند نابغهٔ ایتالیا گالیله[1] (۱۵۶۴ تا ۱۶۴۲) برای دانش بیش ازهمه‌دارای اهمیت بود . گالیله ضمن تحقیق دربارهٔ قوانین حرکت اجرام اساس مکانیك علمی را بنیان نهاد .

بسال ۱۶۰۷ در هلند تلسکوب اختراع‌شد . گالیله از روی شرحی‌که دربارهٔ تلسکوب بدستش رسیده بود پیش خود لوله‌ای ساخت‌که سی برابر بزرگتر بود . آسمان‌در برابر چشمان گالیله منظر تازه‌ای بخودگرفت . هنگامیکه او برخی از ملاحظات خــود را در کتاب « سفیر ستاره‌ای» طرح کرد معاصران حیرت‌زده‌اش میگفتند : «همانطورکه کلمب قارهٔ‌جدیدی‌کشف‌کرد گالیله جهان نوینی‌را گشود » .

گالیله تعالیم‌کوپرنیك را ، هرچند نهانی ، تأیید میکرد . برای انکیزیسیون همینقدر کافی بودکه دانشمند بزرگ هفتاد ساله‌را بگیرد و بزندان اندازد . تنها استغفار از «گناهان» و زانو زدن در ملاء عام و «اعتراف» مؤکد،گالیله را به‌آزادی نیم‌بندی رساند .

جهان‌بینی تازهٔ بیکن

پاپ‌ها باتمام قوا میکوشیدندکه رشد علوم وفلسفهٔ مترقی جوان‌را خفه سازندولی‌رشد بورژوازی‌که مناسبات فئودالی‌را ازهم‌میگسیخت راه را برای جهان‌بینی تازه هموار کــرد . نمایندهٔ برجستهٔ این جهان بینی فیلسوف انگلیسی فرانسیس‌بیکن[2] (۱۵۶۱ تا ۱۶۲۶) بودکه‌پدرواقعی‌ماتریالیزم[3] محسوب میشود . بیکن خاطرنشان میساخت که علم باید برمبنای بررسی ماتریالیستی جهان ، طبیعت قرارگیرد .

وزالیوس هاروی

درقرن شانزدهم وهفدهم درتشریح Anatomie وفیزیولوژی‌انسانی موفقیت‌های بزرگی بدست‌آمد. بنیانگزارعلم تشریح آندره‌وزالی[4] اهل بی‌بابود (۱۵۱۴ تا ۱۵۶۴).

دانش‌فیزیولوژی‌را بزرگترین کاشف‌هاروی[5] (۱۵۷۸ تا ۱۶۵۷) بنیان‌گذارد، وبرای‌اولین باردستگاه‌گردش‌خون راکشف‌وبررسی‌کرد. هاروی‌تأکیدمیکرد که او «نه‌بیاری سطورکتابهائی‌که دیگران نوشته‌اند،بلکه‌بکمك نتایج‌بیشماری‌که برواقعیات‌تکیه‌دارد» به‌اکتشافات‌خود نائل آمده‌است.

دکارت . لایب‌نیتز . نیوتون

تکنیك‌که بسرعت‌تکامل‌مییافت برای تجدید سازمان خود به‌مکانیك وفیزیك نیازمند بود واین‌علوم‌نیزبنوبهٔ خود مانند نجوم‌وجغرافی به ریاضیات تکیه داشتند . این مطلب را قبــلا لئوناردوداوینچی خاطر نشان ساخته بود . لئوناردوبك رشته فرضیه‌های مهم دربارهٔ مکانیك و اپتیك[6] بیان داشت. در نیمهٔ اول قرن هفدهم متفکر و دانشمندفرانسوی رنه‌دکارت[7] (۱۵۹۶تا۱۶۵۰)ریاضیات‌راغنابخشید وهندسهٔ تحلیلی را ابداع‌کرد.

درحد میان‌قرن هفدهم وهیجدهم دانش فیزیکو ــ ماتماتیك[8]گام بزرگی به‌جلو برداشت. این موفقیت‌ها مدیون‌فعالیت لایب‌نیتز[9] درآلمان و نیوتون[10]در انگلستان بود . لایب‌نیتس‌عالم وفیلسوف بااستعداد و معلومات همه‌جانبه واستثنائی خودجلب‌توجه میکند . اوفیلسوف، مورخ ، دیپلمات ، پداگوك[11] ، حقوقدان ــ طبیعی‌دان ، مهندس و زبانشناس بود. در زمینه‌شناسی و .....

---

1 - Galilée 2-Francis Bacon 3- Materialisme
4- André vésale 5 - Harvey 6- Optique 7 - Decartes
8- Physiico - mathematique 9- Leibnitz 10- Newton 11- Pédagogue

دربارهٔ تاریخ کرهٔ زمین بدست داد و دست بیك رشته تحقیقات گرانبها زد . زمین شناسی از لحاظ کارمعدن مدیون اوست . او ماشین حساب را اختراع کرد وبررو‌ی طرح زیر دریائی مطالعاتی بعمل آورد.

یکی از پیروزیهای بزرك علمی لایب‌نتیس در ریاضیات نظریهٔ او دربارهٔ کمیت‌های بی‌نهایت کوچك ، محاسبات دیفرانسیال وانتگرال بود . این نظریه‌اساس ریاضیات عالی معاصر را تشکیل میدهد .

افتخار کشف محاسبات فاضله différentiel و جامعه intégral میان لایب نتیس و ریاضی‌دان وفیزیك‌دان بزرك انگلیسی اسحق نیوتن[1] (۱۶۴۲ تا ۱۷۲۸) موردمنازعه‌است.

دراین مشاجره هردوطرف حق‌دارند. تحلیل بی‌نهایت کوچك‌ها، ازجانب هردو دانشمند تقریباً همزمان و مستقل از یکدیگر کشف شد اما اهمیت فعالیت‌های نیوتون از سر حد این اکتشاف پافرامینهد.

بسال ۱۶۸۷ اثر برجستهٔ نیوتون «اصول ریاضی فلسفهٔ طبیعت» بیرون‌آمد. نیوتن‌دراین کتاب قوانین اصلی حرکت‌اجسام‌را، که مبنای مکانیك علمی میباشد، بنیان‌گذاشت . اوآنچه‌راکه مورد توجه لئوناردوداوینچی قرارگرفته وگالیله‌آنراآغازکرده بود، بپایان رساند.

اوهمچنین کشفیات کپلررا تکمیل‌کرد. کپلرقانون حرکت سیارات را وضع‌کرد . اماچه نیروئی ستارگان آسمان رابحرکت وامیدارد ؛ اکتشاف نیوتون دربارهٔ نیروی جاذبهٔ عمومی باین سؤال پاسخ‌داد . قانون‌جاذبه، « مکانیك آسمان» راکه بسیار بغرنج و بیچیده است روشن میکند وآنرادر سیستم منظم واحدی قرارمیدهد .

جدال دانش نوین با کلیسا ومکتب اسکولاستیك

درعصرمورد بحث‌کلیسا نرمن نیرومند تکامل علم بود. ابسکورانتیسم[2] پاپ‌ها ازدیر بازبا خشونت بضددانش نوین، که براساس تجربه و استدلال قرارداشت، درجدال بود‌اما‌باا‌ینهاهمه‌نمیتوانست‌مانع‌تکامل دانش‌گردد.

مبارزهٔ‌کلیسا وعلم مبارزهٔ طبقاتی میان فئودالیسم میرنده و بورژوازی را، که درآن زمان‌مترقی بود، منعکس‌میساخت . امابورژوازی خود پس از پیروزی با مذهب همدست شد تا بتواند توده‌های استثمارشوندهٔ خلق را فریب‌دهد و آنانرادرانقیاد خویش نگاه دارد .

---

1 - Isaac Newton 2 - Obscurantisme

۴

آغاز عصر جدید

انقلاب انگلستان ـ حکومت مطلقهٔ سلطنتی در فرانسه ـ زرمانی در قرن هفدهم و هیجدهم ـ نظام بورژوازی در انگلستان ـ هندوستان و چین در قرن‌های شانزدهم تا هجدهم.

فصل سی ودوم

انقلاب انگلستان

انقلاب بورژوازی انگلستان (۱۶۴۰ تا ۱۶۶۰) دوران نوین تاریخ بشریت ــ عصر جدید ــ را آغاز میکند . این دوران تا انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر در سال ۱۹۱۷ ادامه مییابد . برخلاف قرون وسطا، که تسلط با نظام فئودالی بود ، درعصرجدید نظام سرمایه‌داری، که براساس استثمار کارگران مزدور قرارگرفته است ، حکومت میکند . این نظام قبل ازهمه درهلند و انگلستان استقرار یافت . ولی درقرون هفدهم و یا هیجدهم در اروپا هنوز کشورهای بسیاری (فرانسه ، اتریش ، پروس و غیره) وجود داشتند که نظامات فئودالی را همچنان حفظ کرده بودند .

نظام سرمایه‌داری سرانجام از زمان انقلاب بورژوائی فرانسه در اواخرقرن هیجدهم در اروپا استقرار یافت .

۱ ـ انگلستان در آستانهٔ انقلاب

قدرت سلطنت و پارلمان

در پایان قرن شانزدهم بورژوازی و اشراف جدید انگلستان چنان ثروتمند شدند وقوت یافتند که دیگر به قیمومت مقام سلطنت نیازی نداشتند . در این میان پادشاهان انگلستان گمان میبردند که هنوزهم میتوانند ، مانند پادشاهان فرانسه و یا اسپانیا ، به حکومت مطلقهٔ

خود ادامه دهند . اما پارلمان برای پادشاهان مانعی بشمار میرفت . نمایندگان بورژوازی و اشراف جدیدکه در پارلمان نشسته بودندمیخواستندکه خود برکشوروسیاست‌خارجی‌آن حکومت کنند ، ومیخواستندکه پادشاه از پارلمان تبعیت‌کند . ازاین‌رو مبارزه بخاطرقدرت میان پادشاه و پارلمان درگرفت .

برخورد میان پارلمان و قدرت پادشاه از مدتی قبل . از زمان ملکهٔ الیزابت ، آغـاز شده بود ولی بخصوص در زمان جانشینان او حدت یافت .

استوارت‌ها

با مرگ الیزابت سلسلهٔ تیودورها منقرض شد وپادشاه اسکاتلندی جیمز اول استوارت[1] (۱۶۰۳تا ۱۶۲۵) برتخت‌سلطنت‌انگلستان دست یافت .

جیمز اول‌که مردی سبک مغزویاوه‌گو بود دوست داشت که از قدرت نامحدود پادشاهی سخن بمیان آورد و به‌پادشاهان مقتدر اروپا با حسرت مینگریست . او فشار برپوریتان‌ها را ، که با قدرت مطلقهٔ پادشاه مخالف بودند ، شدت داد . بسیاری از اعضای مجلس عوام House of Commons پوریتان[2] بودند و با سیاست کلیسائی دولت مخالفت میکردند .

رابطهٔ پارلمان و پادشاه سال بسال تیره‌تر میشد . سیاست مـالی حکومت شاه بخصوص نارضائی پارلمان‌را برانگیخت . پارلمان از تصویب مالیات‌های تازه سرباز زد .

در زمان چارلزاول[3] (۱۶۲۵تا ۱۶۴۹)، جانشین جیمز ، مبارزه میان شاه وپارلمان به‌نهایت حدت خود رسید . پس ازیك رشته‌کشمکش‌ها پادشاه درسال ۱۶۱۱ پارلمان را تعطیل کرد و مدت یازده سال بلامعارض برکشور فرمان راند .

حکومت بدون پارلمان

دوك‌استرافورد[4] نزدیکترین مشاورشاه شد. اوطرح «حملهٔ‌مستقیم» راپیشنهادکرد و بیرحمانه بتعقیب دشمنان سیاسی‌پادشاه‌پرداخت. اود[5] اسقف کانتربوری همفکر استرافورد بود . در زمان اینان زندان‌ها از پوریتان‌ها پرشد . آنان را با شلاق استنطاق میکردند ، بـا آهن‌گداخته داغ میزدند وگوش و دماغشان‌را میبریدند .

حکومت بدون دعوت پارلمان مالیات‌های جدیدی وضع‌کرد . مـردم زمزمهٔ اعتراض را آغاز نهادند .

به‌سال ۱۶۳۷ در اسکاتلند شورش درگرفت . اینجا سرزمین فقیر وکم‌جمعیتی بود . سکنهٔ مناطق‌کوهستانی شمال اسکاتلند به‌گله‌داری و شکار اشتغال داشتند . در کوهستانها نظام طایفه‌ای حفظ شده‌بود . دراکثرطوایف پراکنده ، که کلان[6] نامیده میشدند ، حکومت بـا ریش‌سفیدان طایفه بود و ازنظررابطه با حکومت استقلال خودرا حفظ کرده بودند . در جنوب، در جلگهٔ‌اسکاتلند ، بندرافشان‌های وسیع وآبادتری وجود داشت وسکنهٔ آن‌انبوه‌تربود. اینان با شهرها غالباً رفت وآمد میکردند .

---

1 - James Stuart 2 - Puritan 3 - Charles
4 - Earl of Strafford 5 - Laud 6 - Clan

در اسکاتلند در قرن شانزدهم رفورم‌صورت‌گرفته و پرسبیترین (کالونیزم) مذهب‌دولتی شده بود .

استوارت‌ها[1] هم پادشاه اسکاتلند وهم پادشاه انگلستان بودند. چارلز اول ازروی نمونهٔ انگلستان در اسکاتلند حکومت مطلقه برقرار ساخت و مقررات کلیسائی انگلستان را درآنجا اجراکرد . در اسکاتلند شورش درگرفت . دراین منطقه سربازان ورزیده‌ای وجود داشت زیرا بسیاری ازکوه‌نشینان اسکاتلندی در ارتش کشورهای دیگر به‌مزدوری خدمت کرده بودند و تعالیم نظامی خوبی داشتند . سپاه اسکاتلند شمال انگلستان را اشغال‌کرد ، چارلزپول نداشت و ناچار پارلمان را دعوت‌کرد .

۳ ـ آغاز انقلاب

پارلمان دراز

در نوامبر سال ۱۶۴۰ پارلمان اجتماع‌کرد وبااستفاده از پیروزی های اسکاتلندی‌ها وکاهش درآمدهای شاه مطالبات خودرا، که‌مورد حمایت اهالی لندن نیزبود ، با قاطعیت اعلام داشت .

اعلامیه‌های انقلابی بردیوار خانه‌ها پدیدارشد ، و حکومت بشدت به‌وحشت افتاد .

پادشاه از طرد پارلمان بیم داشت وناچار بود تا آن ازدر سازش درآید . این پارلمان (که آنرا پارلمان « دراز »[2] مینامند) بیش ازدوازده‌سال بدون وقفه ادامه داشت .

پارلمان طولانی ، که خودرا نیرومند احساس میکرد ، موفق شد استرافورد را بـاتهام خیانت بحکومت بازداشت‌کند . مجلس لردان[3] و شاه طرفدار استرافورد بودند ، اما مردم که استرافورد را مسبب اصلی تمام تیره‌روزیهای خود میدانستند ، به‌مداخله برخاستند ودرعمارت پارلمان وکاخ پادشاهی ازدحام کردند . پارلمان استرافورد را خائن اعلام داشت و شاه مجبور شد فرمان مرگ سوگلی خود را صحه بگذارد .

اسقف اعظم لود ، مشاور دیگرشاه ، نیزاعدام شد .

پارلمان تأکیدکردکه هیچ مالیاتی بدون موافقت اونمیتواند وضع وجمع‌آوری گردد . قرار برآن‌شدکه پارلمان جزبا رأی خود قابل تعطیل‌نباشد .

دراین میان‌آشوب دهقانان درروستاها آغازشد . آنان حصارها راویران میساختند واز پرداخت اجاره بهابه مالکین خودداری میکردند. درصفوف پارلمان شکاف پیداشد . بسیاری از نمایندگان پارلمان به‌سبب وحشت ازجنبش خلق میکوشیدند تا با حکومت ازدر آشتی درآیند اما اکثریت میاندیشید که‌باید قبلا ازپادشاه امتیازات معینی بگیرد. شاه درصدد برآمد ازاین عدم توافق پارلمان استفاده کند، ودربارخودرا برای واکنش ضدانقلابی آماده میساخت. اشراف هوادار پادشاه ازولایات گرد میآمدند . در خیابانها ومیدانهای نزدیک پارلمان وکاخ شاهی میان افسران ومردم، میان سواران Chevalier ـ هواخواهان شاه را باین‌نام میخواندند ـ و گردسران Round heads ـ پوریتانها به‌مناسبت اینکه موی سرشان راکوتاه میکردند به این

1 - Stwarts 2 - The Long Parliament 3 - House of Lords

اسم شهرت داشتند ـ زدو خوردهائی روی میداد.

پادشاه برآن شدکه باقاطعیت وارد عمل‌شود . وی‌تسلیم رهبران اصلی جناح مخالف را ازمجلس عوام طلب‌کرد . مجلس این تقاضارا ردکرد . آنگاه پادشاه بادستهٔ مسلحی درپارلمان حضور یافت ولی رهبران جناح مخالف توانستند درسیتی[1] (مرکز لندن که مؤسسات صرافی و بازرگانی درآنجا قرار دارد) پنهان شوند . هیجان شدیدی بر لندن حکمفرما شد ، جمعیت خشمگین کوچه‌ها را پرکرد و بسیاری ازآنان دست به‌اسلحه بردند .

آنگاه پادشاه از لندن بیرون رفت وبه‌شمال ، که درآنجا نظام فئودالی هنوز بحدکافی مستحکم بود و هواخواهان بسیاری در آنجا داشت ، روی نهاد . پارلمان‌نیزخودرا برای‌مبارزه آماده‌کرد و به‌سازمان دادن ارتش پرداخت .

در اوت سال ۱۶۴۲ شاه به‌پارلمان اعلان جنگ داد .

۳ ـ جنگ خانگی

کشوربه‌دو اردوی متخاصم‌ـ هواخواهان شاه وطرفداران پارلمان ـ تجزیه شد . بقایای اشراف فئودال و روحانیان انگلیکان ازپادشاه حمایت میکردند . درآغاز جنگ پادشاه موفق شد بیش از نیمی ازکشور را تصرف‌کند سراسرشمال ، قسمت اعظم دوک‌نشین‌های غرب‌و برخی از دوک‌نشین‌های مرکز بزیرسلطهٔ شاه درآمد .

اما این منطقه بطور عمده سرزمینی عقب‌مانده و فقیربود . ناحیهٔ پرجمعیت و ثروتمند جنوب شرقی ، مناطق صنعتی‌شرق وقسمتی‌ازناحیهٔ مرکزی پشت سر پارلمان ایستاده بود .

تمام بنادر و شهرهای تجارتی ـ صنعتی نیزاز پارلمان حمایت میکردند . حمایت لندن بویژه اهمیت زیادی داشت . صرافان، بازرگانان ثروتمند وسیتی‌لندن‌ازپارلمان‌حمایت‌میکردند و برای کمک پولی ازخود آمادگی نشان میدادند .

اما در میان هواداران پارلمان وحدت وجودنداشت . در پارلمان نقش اصلی را حزب پرسبیترین‌ها (کالوینیست‌ها)ایفاء میکرد . بازرگانان ثروتمند ، صرافان، وزمین‌داران بزرگی که جزء اشراف جدید بودند دراین حزب عضویت داشتند . اینان ازتوده‌های خلق‌میترسیدندو میخواستند حقوقی‌راکه در سالهای اول انقلاب برای خود بدست‌آورده بودند تسجیل‌کنند و با چنین شرایطی حاضربودندکه‌باشاه‌کنار آیند . ایندپندنت‌ها نیزجانب پارلمان‌را گرفته‌بودند. نیروی عمدهٔ آنان از بورژوازی‌متوسط ، اشراف جدید کوچك ومتوسط تشکیل‌میشد . دهقانان مرفه ، بازرگانان خرده پا و پیشه‌وران نیز به‌ایندپندنت‌ها پیوسته بودند . صفوف دهقانان ، شاگردان وکارآموزان صنایع وحرف ، ناویان وپرولتاریای شهروده برای اولین بار به‌حمایت پارلمان برخاستند . اینان انقلابی‌ترین‌گروههای اهالی بودندکه قاطعیت وروح انقلابی به‌جنبش دمیدند .

نیروی پارلمان از نیروی شاه خیلی بیشتر بود ولی حزب‌پرسبیترین‌ها ، که حزب

---

1 - City

اشراف جدید بزرك و بورژوازی بود و برپارلمان تسلط داشت ، در مبارزه سستی نشان میداد و درصدد بودکه نهائی با پادشاه بهتوافقی برسد و سپس موج انقلابیراکهاوج میگرفت سرکوب کند. سرفرمانده ارتش پارلمان لرداسکس[1] یکی از ثروتمندترین ملاکان انگلستان جنك را بنحوی هدایت میکردکه ارتش برتری قاطعی بدست نیاورد .

در چنین شرایطی بهاشکال میشد انتظار موفقیت داشت . ارتش پارلمان چندینبار شکست خورد . تنها در دریا بود که پارلمان از همان آغاز برشاه تفوق داشت . ناویان یکسره بهجانبداری از پارلمان برخاستند و افسرانرا بهپیروی از خود مجبور ساختند .

فعالیت پارلمان

پارلمان شتابزده بهاقداماتی دستزدکه بنفع قشر بالائی بورژوازی و اشراف جدید بود ؛ اراضی شاه و اسقفها و همچنین زمینهای فئودالهائی که بهشاه وفادار بودند مصادرهکرد و بفروش آنها دست زد ، قسمت عمدهٔ این زمینها را بازرگانان و صرافان ثروتمند خریدند . زیرا خریداران عمده را مقدم داشتند و دهقانان نتوانستند ازاین اراضی نصیبی ببرند . در مورد مالیاتها نیز سیاست طبقاتی بکار برده شد : برای اشیاء کثیرالمصرف مالیاتهای جدیدی ـ « اکسیز[2] » ـ وضعشد که بار سنگینی بردوش زحمتکشان نهاد .

اولیور کرمول

سیاست مماشات پارلمان دربرابر شاه وعدم موفقیت ارتش پارلمان ناراضائی محافل وسیعجامعهٔ انگلستان را بهسرعت برانگیخت . ناراضیان به گرد حزب ایندپندنتها[3] حلقه زدند . یکی از سرکردگاناین حزب الیورکرامول[4] ـ یکیاز نیرومندترین فعالینانقلاب انگلستان ـ بود .

کرامول در سال ۱۵۹۹ دریكخانوادهٔ اشرافیکوچك ولایتی بدنیاآمد. درسال ۱۶۴۰ بهعضویت پارلمان انتخاب شد وخودرا بمنزلهٔ یكسازمانده جنگینشان داد. درفوج سوارنظامی که او تشکیل داد انضباط انقلابی شدیدی برقرار بود : کرامول سپاهیان خودرا ازمیاندهقانان و پیشهوران برگزید . سربازان کرامول ـ کـه «آهنین میان Ironside » نامیده میشدند ـ در ژوئیه سال ۱۶۴۴ درنبردمارستون مور[5] برای اولینبار بر«سواران» پیروز شدند .

پس از این پیروزی نامکرامول بهعظمت شهره شد . درپایان سال ۱۶۴۴ کرامولرفورم کامل ارتش راکه مصرانه طلب میشدجامهٔ عملپوشاند.

اصلاح ارتش در سال ۱۶۴۵

در سال ۱۶۴۵ ژنرالجوان لرد فیرفاکس[6] در رأس ارتش قرار گرفت کرامول معاون او بود . ارتش اصلاح شده بنام « ارتش نمونهٔ جدید » New Model Army نامیده شد . تودهٔ اصلی این ارتشرا دهقانان وپیشهوران تشکیل میدادند ، وعدهٔ زیادی از دهقانان و پیشهوران در مقامات فرماندهی جزء قرار داشتند و بسیاری ازآنان بهمقامات عالیتر نیز رسیده بودند . اما کـادر عالی فرماندهی بطور عمده بهاشرافکوچك و متوسط و بورژوازی متوسط تعلق داشت .

---

1 - Lord Essex 2 - Excise 3 - Independents
4 - Oliver Cromwell 5 - Morston Moor 6 - Fairfax

فرماندهی ارتش جدید متمرکز بود. مقرریها منظماً پرداخت میشد و ساز و برگ سپاه مدام بهبود مییافت. در ارتش انضباط آهنینی بکار برده میشد. ارتش نیروی اصلی انقلابی کشور شد. سربازان کرامول مردمانی سخت کوش و مقاوم بودند. بحقانیت امر خویش عمیقاً ایمان و به پیروزی خود اطمینان داشتند. شعار ارتش کرامول چنین بود: «بخدا توکل کن و باروت خودرا خشك نگاهدار Trust god and keep your pouder dry».

تحول در ارتش یکباره نتایج درخشانی ببار آورد. در ژوئیهٔ سال ۱۶۴۵ کرامول سپاه شاه را در نزدیکی نیزبی[1] بسختی سرکوب کرد. پنجهزار اسیر، تمام نیروی توپخانه و مهمات جنگی فراوانی بغنیمت گرفته شد. پس از نیزبی کار شاه بکلی خراب شد. شاه که پس از آن چند بار شکست خورد به اسکاتلند گریخت ولی در ژانویه سال ۱۶۴۷ اسکاتلندیها پادشاه انگلستان را در مقابل چهار صد هزار پوند استرلینگ به انگلیسی‌ها تحویل دادند.

۴ ـ مساوات طلبان و «گرانده»ها. دومین جنگ داخلی

مساوات طلبان

حزب پرسبیترین‌ها و در رأس آن پارلمان میانگاشت که انقلاب پایان یافته است: سلطنت مطلقه درهم شکسته شده، قدرت در دست پارلمان است و فقط باید با شاه اسیر سازش کرد.

اما تودهٔ مردم انقلاب را طور دیگری درك میکردند. آنان توقع داشتند وضع اقتصادی خود را بهبود بخشند، از حقوق سیاسی وسیع و آزادی مذهبی بیشتری برخوردار شوند. ولی پارلمان در این باب هیچ کاری انجام نداد. باین مناسبت روحیهٔ انقلابی در تودهٔ مردم بالا گرفت. اینان بدنبال کسانیکه در اصطلاح لولرها[2] (یعنی «هموارکنندگان») نامیده میشدند، براه افتادند. با استعدادترین رهبر لولرها جان لیورن[3] (۱۶۱۸ تا ۱۶۵۷) بود که مبارز سیاسی و مبلغی Agitateur شجاع بود و چندین بار بخاطر معتقدات خود بزندان افکنده شد.

حزب جدید. حزب لولرها، بطور عمده از دهقانان و پیشه‌وران تشکیل یافته بود. لولرها حق انتخابات عمومی، انحلال قدرت پادشاه و بازگشت زمین‌های «محصور» بدهقانان را طلب میکردند.

جنبش انقلابی در ارتش و مراتب آن

سربازان ارتش کرمول نیز جانب لولرها را گرفتند و ارتش به کانون تبلیغات انقلابی مبدل شد. آنگاه پارلمان پرسبیترین برآن شد که ببهانهٔ پایان یافتن جنك ارتش را مرخص کند. این تصمیم موجب عصیان عظیمی در ارتش شد. افواج، نمایندگان خود ـ «آزیتاتورها» ـ را برای تشکیل شوراهای نمایندگان سربازان برگزیدند. ارتش نمیخواست پراکنده شود و از «گرانده‌ها[4]» (سربازان این پندنت های کادر فرماندهی عالی ارتش را بمسخره گرانده‌ها مینامیدند) عمل مصممانه طلب میکرد.

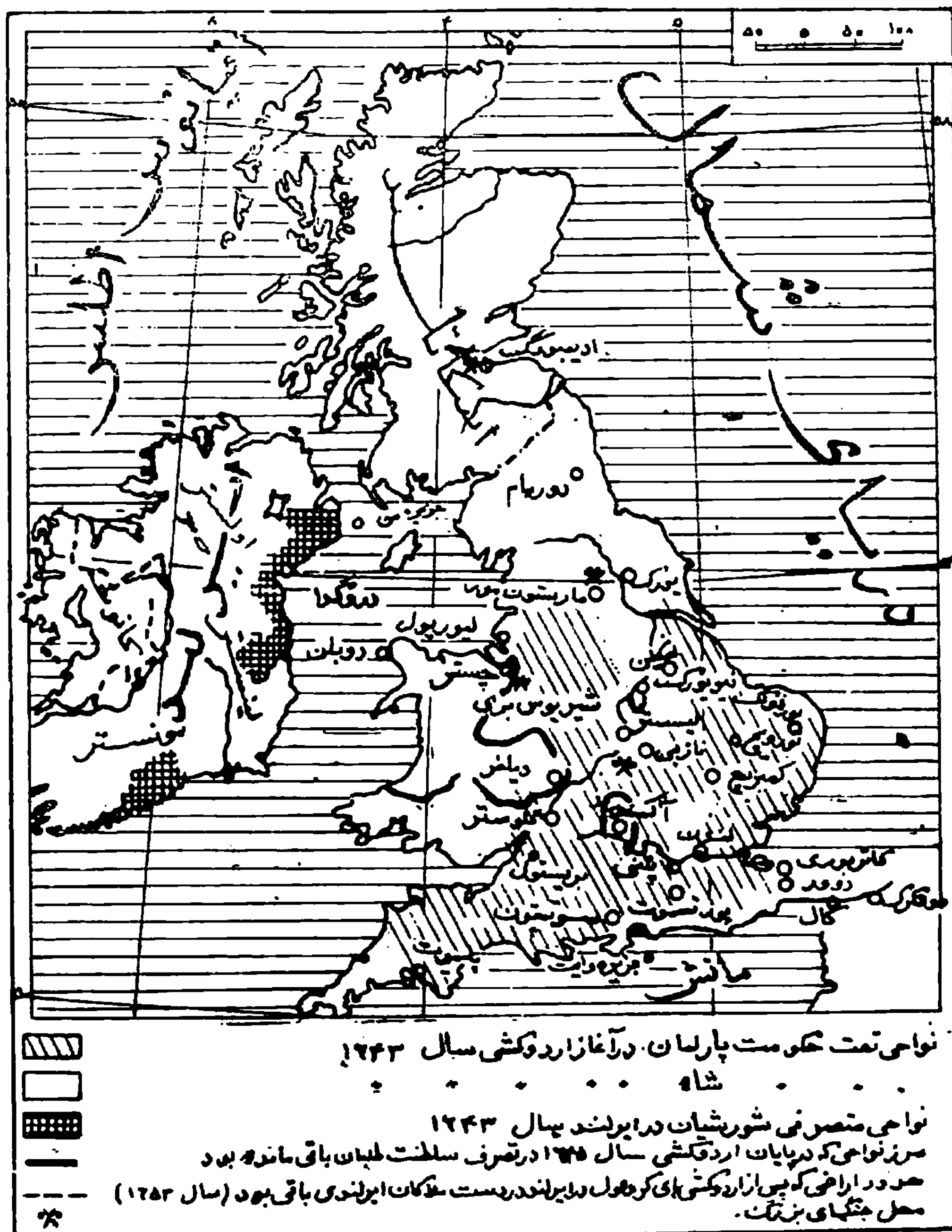
کرمول برای اینکه بسربازان امکان ارتقاء ندهد شورای عمومی ارتش را بوجود آورد که فرماندهی عالی و نمایندگان افسران و سربازان (از هر هنگ دو نماینده از هر کدام) در آن

---

1 - Naseby   2 - Levellers   3 - Jhon Liburne

4 - Grand

راه داشتند . باین شکل دگراندها بر سازمان سربازی مسلط شدند . پس از آن ارتش لندن را اشغال کرد و در واقع قدرت را بدست گرفت .



انقلاب بورژوازی انگلستان

اینک این وظیفه در برابر ارتش قرار داشت که در انگلستان سازمان حکومتی نوینی بوجود آورد . در ارتش دو گروه وجود داشت : افسران ایندپندنت، و سربازان که از عقاید لولرها پیروی میکردند . این دو گروه هدف‌های انقلاب را به‌اشکال متفاوتی درک میکردند .

در نوامبر سال ۱۶۴۷ در یکی از نقاط حومهٔ لندن بنام پوتنی شورای عمومی ارتش تشکیل

یافت که درآن «گراندها» ولولرها بایکدیگررو برو شدند. شورا بهاخذ تصمیم نهائی موفق نشد. لولرها حق انتخابات عمومی‌را درخواست میکردند ولی آنان نیز مانند مالکان کوچك محروم ساختن کارگران و مستخدمان را ازاین حق ممکن میشماردند . « گراندها » برای شرکت در انتخابات پارلمان به‌رعایت توانائی مالی Cens معتقد بودند . اینان‌ازحق همگانی انتخابات بیم داشتند. یکی‌ازفرماندهان میگفت: «بی‌چیزان بی‌چیزان‌را انتخاب‌خواهندکرد. واکثریت باآنان خواهد بود ، وآنان خواهندتوانست براساس قانون مالکیت خصوصی‌را ازمیان بردارند وفرمان تساوی ثروت‌را صادرکنند» . میان «گراندها» ولولرها موافقتی حاصل نشد . آنگاه سربازان لولر در افواج ارتش شورش‌کردند . کرامول این‌شورشها را درهم‌کوفت . شورای عمومی‌ارتش منحل شد وشورای افسران‌جای آنراگرفت .

دومین جنك داخلی واستقرار جمهوری

این کشمکش‌هادرارتش بزودی مورداستفادهٔ ضد انقلاب قرارگرفت. پرسبیترین‌ها با رویالیست‌ها[1] (هواخواهان شاه) متحد شدند . ضد انقلابیون دربهار سال ۱۶۴۸ آشکارا دست بکارشدند . شاه‌که از چنك محافظان فرار کرده بود درسازمان آشوبگران شرکت جست و توانست بـا اسکاتلندیها سازش کند . در عده‌ای از نواحی‌شورش رویالیست‌ها در گرفت . بـار دیگرسپاه اسکاتلند به‌مرزهای انگلستان نزدیك شدولی‌این‌بار نه‌بضد شاه بلکه برای حمایت او . اقدام ضد انقلاب سبب شدکه ارتش دوباره صفوف خودرا متحدکند . ارتش کرامول اسکاتلندیها را شکست داد و آشوب‌رویالیست‌ها را سرکوب‌کرد . پادشاه دستگیرشد و ارتش دوباره لندن‌را اشغال‌کرد . یك واحد ارتش‌که فرماندهی‌آن بعهدهٔ سرهنك پراید[2] بود عمارت پارلمان‌را در محاصره‌گرفت. فهرست نام نمایندگان پرسبیترین دردست او بـود . بیش از صدتن ازنمایندگان پرسبیترین از پارلمان اخراج شدند .

پس از «تصفیهٔ پراید Pride Purge » فقط نمایندگان ایندپندنت‌ها، که کاملاگوش‌بفرمان سران ارتش بودند ، در پارلمان باقی ماندند .

تودهٔ خلق انگلستان از آشوب ضد انقلابیون و نقشی‌که شاه درآن بازی میکرد بیزار بود . در پارلمان اوراق فراوانی انتشار یافت‌که در آن محاکمهٔ فوری «تبه‌کار بزرك» یعنی‌شاه را طلب میکرد . مجلس عوام «دادگاه عالی»‌راتشکیل داد . بموجب‌رأی ۳۰ژانویهٔ سال ۱۶۴۹ صادره‌ازاین دادگاه،شاه به‌جرم خیانت به‌حکومت گردن زده شد .

جمهوری انگلستان اعلام‌شد . این جمهوری «بدون پادشاه ومجلس لردان» بود و بدست پارلمان و وزرای منصوب او اداره میشد .

۵ ــ جمهوری و پروتکتورات[3]

جمهوری انگلستان

جنك داخلی اقتصـاد انگلستان را متلاشی ساخت . چند سال کم‌حاصلی‌سبب گرسنگی‌شد. اپیدمی Epidemie شیوع‌یافت. زندگی سخت گران شد اما مردکار بالانرفت و در این‌میان دولت منظم[4]

1 - Royalist   2 - Colonel Pride   3 - Protectorat

برمیزان مالیات میافزود . مدتی بود که صنعت نوشکفتهٔ انکلستان بخاطر تنکی بازار درهم‌ریخته بود . بازار خودی در اثرجنگهای داخلی فلج شده وبازار بیگانه تقریباً بکلی بسته‌بود ؛ اکثر کشورهای اروپا از شناسائی نظام جمهوری انکلستان خود داری‌کرده بودند .

وضع در اسکاتلند و ایرلند خطرناکتر بود . اسکاتلند همیشه سنکر پرسبیترین ها بود . پس‌از آنکه پرسبیترین‌ها آشکارا بسوی شاه گرایش یافتند ستاد کل رویالیست‌های ضد انقلاب‌دراسکاتلند تشکیل‌شد . پس از اعدام چارلز اول پسر او چارلز دوم[1] پادشاه اسکاتلند خوانده‌شد. بمنظور هجوم‌بهانکلستان در اسکاتلند ارتشی تجهیزیافت. ایرلندازهمان‌سال ۱۶۴۱ که شورش درگرفته بود بکلی از انکلستان جدا شده‌بود .

حفاران

ازهم گسیختکی اقتصاد، احتیاج ، گرسنکی واپیدمی نارضائی توده راحدت بخشید. برنامهٔ لولرها ، که در شورای پوتنی کارگران را ازحق رأی محروم ساخته‌بود ، دیگر تهیدستان روستاها وشهرها راارضاء نمیکرد .

درحزب لولرها انشعاب راه یافت‌وجریان قاطع‌تری بنام«لولرهای واقعی» یا«دیگرها[2]» («حفاران») ازآن جداشد . دیگرها بحق برآن بودند که زحمتکشان برای کشت زمین‌های عمومی‌نباید اجاره بها بپردازند . در چندین ده دیگرها خودسرانه زمین‌های متروك‌را اشغال کردند و آنرا بمنظور بذرپاشی‌کندند . آنانرا بیرون راندند ولی هیچ مقاومتی از خودنشان ندادند . دیگرهافقط با وسایل‌آشتی جویانهٔ مبارزه آشنا بودند و به‌نیروی عقیده بیشتر تکیه داشتند و در دعوت‌های خود مدام باین مطلب تکیه میکردندکه هدف آنان مسالمت‌آمیزاست و قصد ندارند در برابرحکومت از خود مقاومت نشان دهند . دیگرها بسا تمام اشکال مالکیت خصوصی زمین مخالف نبودند و اعلام میکردند که میخواهند فقط زمین های مشترك را « بنفع عموم» کشت‌کنند و به‌اراضی مالکین کوچك نظری ندارند .

نقطه نظرهای دیگرها بوسیلهٔوینستلی[3] بیان شده است . او دراثرخود «قانون آزادی» (۱۶۵۲) نقشهٔ وسیع تجدیدسازمان جامعه‌را ترسیم‌کرد . وینستلی‌مالکیت خصوصی وعدم‌تساوی ثروت ناشی از آنرا آفتی بزرگ میشمرد . اوفکرمیکردکه‌همه باید به‌تساوی از زمین‌وثمرات آن برخوردار شوند .

وینستلی تأکید میکرد که انقلاب هنوز پایان نیافته و اگرچه انقلاب بخصوص بخاطر «مردم ساده»روی داده‌ولی‌مطلقاً چیزی به‌آنان نداده است .وینستلی‌نقش‌ارتجاعی‌مذهب رادرك کرده‌بود . بقول او، مذهب دروغ، دزدی ، غارتکری است ؛ بزك و جامه‌ای است برحرص و

---

1 - Charles II   2 - Diggers   3 - Vincently

و ستم بشری ، وفریب بینوایان از جانب ثروتمندان حیله‌کار است . کمونیزم وینستنلی مانند کمونیزم‌مورو کامپانلا تخیلی بود. اندیشهٔ او دربارهٔ تقسیم مساوی زمین‌ومحصول آن، باکمونیزمی که اینك در دست ساختمان‌است وجه اشتراکی بسیار اندك دارد .

انقیاد ایرلند واسکاتلند

بسال ۱۶۴۹ کرامول برای سرکوبی ایرلند دست به‌عمل‌زد . ارتش مجازات‌او، که خود در رأس آن قرار داشت، بوحشیگری بی‌نظیری دست‌زد . در شهرهای اشغالی تمام اهـالی را قلع وقمع کـرد . دهکده‌های بیشمار به‌آتش سوخته شد و مناطق وسیعی به‌ویرانه‌های غیرمسکون مبدل گـردید . ایرلندیان قهرمانانه جنگیدند وتسلیم نهائی «جزیرهٔ سبز» (ایرلند را اغلب باین اسم مینامند) فقط در سال ۱۶۵۳ صورت‌گرفت .

فاتحان زمین‌ها را از ایرلندیها گرفتند وقسمتی از آنرا به‌قطعات‌کوچکتر وکم حاصلتر تجزیه وآنها را بین سربازان قسمت کـردند ، امـا قسمت عمدهٔ سربازان سهم خود را فروختند .

خریداران سهام، افسران و بورژواهائی بودند که اینك به‌مالکین بزرك مبدل شده‌ودیگر نه‌به‌انقلاب ، بلکه به‌پایان بخشیدن بآن میاندیشیدند . مالکین انگلستان که از خرید اراضی ایرلند غنی شده بودند به‌سنگرارتجاعی‌ترین خط مشی سیاسی در این کشور مبدل شدند . مردم غارت زده وستمدیدهٔ ایرلند نسبت به‌انگلیسیها که بمنزلهٔ اسیرکنندگان آنان بودند، نفرت پیدا کردند . غارت ایرلند خصومت ملی‌را میان انگلیس وایرلند بوجود آورد .

بدنبال ایرلند نوبت به‌اسکاتلند رسید ، کرمول طی چندجنك ارتش چارلز دوم‌را درهم شکست . پادشاه هزیمت‌کرد وکرامول‌دستور داد تاج شاهی اسکاتلند را بدار بیاویزند . بسال ۱۶۵۴ قانون وحدت انگلستان ، اسکاتلند و ایرلند تحت حکومت واحد انتشار یافت .

سیاست داخلی و خارجی جمهوری

موفقیت‌های کرامول‌اقتدارجمهوری‌را استحکام‌بخشید. حکومت‌های خارجی مناسبات تجاری‌وسیاسی خودرا با انگلستان ازسرگرفتند. این‌کشور با رقیبان خود به‌مبارزهٔ شدیدی دست‌زد . درسال ۱۶۵۱ «قانون دریانوردی Navigaton act » انتشار یافت . بموجب این قانون کشتیهای انگلیسی وسفاین کشورهائی که کالاهای وارداتی شان درانگلستان تولیدمیشد حق داشتند کالاهای خارجی‌را به‌این‌کشور حمل‌کنند . این قانون قبل از همه علیه هلند متوجه بود که‌تجارت کالاهای‌خارجی‌رابطورعمده‌در دست داشت . درعین‌حال هلند ازتجارت‌بامستعمرات انگلستان در امریکا ممنوع شد . ازاینرو هلندیها از شناسائی قانون دریانوردی سرباز زدند. بین انگلستان وهلند جنك آغاز شد که‌دوسال طـول کشید ودرسال ۱۶۵۴ با پیروزی کـامل انگلیسها پایان یافت . هلند سرانجام قانون دریانوردی‌را پذیرفت و به‌پرداخت خراجها ناچار گردید . انگلستان تجارت با مستعمرات خود وسایرکشورها را مجدداً برقرار ساخت . صنایع این‌کشور نیز بزودی به‌سطح قبل ازانقلاب ترقی‌کرد .

موفقیت‌های انگلستان درسیاست خارجی ، سرکوب جنبش انقلابی، رفع‌بحران‌اقتصادی۔ تمام اینهارا اشراف نوین و بورژوازی مدیون‌کرمول بودند . هر قدمی در راه تقویت کرامول

برداشته میشد هم از جانب بورژوازی وهم ازطرف مالکین، که توده‌را لگدمال‌میکردندو بسیاری از آنان فقط از برکت انقلاب زمیندار شده بودند ، با استقبال مواجه میشد . آنان درکرامول سیمای کسی‌را میدیدندکه هم ازجنبش خلق‌وهم ازمساعی‌رویالیست‌ها بـرای بازگشت نظام قبلی جلوگیری‌کرده است .

دیکتاتوری کرامول

در دسامبر سال ۱۶۵۳ کرامول بعنوان لردپروتکتور[1] جمهوری انگلستان ، برای تمام عمر، انتخاب‌گردید . وی بیرحمانه جنبش لولرها را سرکوب‌کرد . سانسور شدیدی برقرار شد . زندانها از توقیف شدگان سیاسی انباشته‌گردید . کرمول بجانب رویالیست ها نیز تاخت بـرد . حملات شورشی رویالیست‌ها سرکوب شد و رؤسای آنـان اعدام شدند . کشور به‌ده‌منطقهٔ نظامی تقسیم گردید و در رأس هرکدام یك‌جنرال ـ مایور[2] بااختیارات بسیار وسیع پلیسی گمارده شدند .

کرامول سیاست‌خارجی‌خود راباموفقیت پیش‌میبرد. پس از شکست دادن‌هلند‌،توجه‌اسپانیا گردید . درهند غربی انگلیسها به‌تصرف جزیرهٔ جامائیکا از اسپانیا نائل‌آمدند ودر تنریف[3] ناوگان اسپانیا را از میان بردند وبار طلا ونقره‌ای‌راکه از امریکا حمل میشد تصاحب کردند. پیروزی در دریا پیروزیهائی در خشکی بدنبال داشت .

گـروهی از سربازان انگلیسی دونکرك[4]را دربی‌ای اسپانیا تصرف کردند . « سرخ خفتان‌ها»ی‌کرمول بزودی عنوان افتخار آمیز بهترین سربازان را بدست آوردند .

در سال ۱۶۵۸ کرامول در اوج افتخار درگذشت .

کرامول فرمانده و سیاستمدار نابغه‌ای بود . اواز مواضع سخت و دشوار پیروز بیرون میآمد و با ارتش خود که در جنگهای انقلابی آبدیـده شده بود پیروزیهای درخشانی بدست میآورد ، او حتی یك بار نیز شکست نخورد . بورژوازی انگلستان پیروزیهای خودرا مدیون ارادهٔ شکست‌ناپذیر و استعداد سازمان دهی او میداند : او بودکه ارتجاع فئودالی را سرکوب کرد ، سلطهٔ بورژوازی را استحکام بخشید ونفوذ بین‌المللی انگلستان را به‌پایه‌ای بالا بردکه هرگز سابقه نداشت .

پس از مرگ کرامول قدرت در دست‌گـروه افسران عالیرتبه باقی ماند . بورژوازی و اشراف جدید انگلستان بسلطهٔ نیرومندی احتیاج داشت تا بدانوسیله بتوانند تمام آنچه راکه در زمـان انقلاب بدست آورده بودند محکم نگـاه دارند و در عین حـال هرگونه جنبش خلق را درهم کوبند . بورژوازی و اشراف راه دیگری جز استقرار مجدد حکومت سلطنتی نداشتند .

آنگاه پسر پادشاه معدوم ـ چارلز دوم[5] استوارت‌که‌ازانگلستان‌گریخته بود ـ رابخاطر آوردند.در سال ۱۶۶۰ پارلمان رأی داد کـه « حکومت باید به شاه ، لردها و عامه تعلق

---

1 - Lord Protector   2 - General – Major
3 - Téneriffe   4 - Dunkerque
5- Charles II

داشته باشد » . قانون اساسی قدیم مجدداً احیا شد و چارلز دوم پادشاه انگلستان اعلام گردید. این استقرار مجدد پادشاه‌را «رستوراسیون» Restauration مینامند .

انقلاب بورژوازی انگلستان پایان یافت ، در این کشور نیز مانند پی با بار انقلاب را تودهٔ زحمتکشان ــ دهقانان ، پیشه وران و کارگران ــ بدوش کشیدند . ولی ثمرات انقلاب فقط نصیب بورژوازی و اشراف نوین گردید .

فصل سی وسوم

حکومت مطلقهٔ سلطنتی در فرانسه

۱ ـ حکومت مطلقهٔ لوئی چهاردهم

لوئی چهاردهم

پس از مرگ کاردینال مازارن[1] (۱۶۶۱) لوئی چهاردهم[2] ریاست دولت را خود بدست گرفت . سلطنت طولانی او (تاسال ۱۷۱۵) درعین حال‌که اوج رشد حکومت مطلقهٔ سلطنتی فرانسه بود ، آغاز سقوط آن نیز محسوب میشد .

لوئی چهاردهم دراین‌باره شك نداشت‌که سلطنت ازجانب خداوند باو تفویض‌شده وکسی دیگر در آن حق دخالت ندارد . وی شخصی بود با استعدادی متوسط و معمولی و پرمدعا ، خود خواهی بی‌عاطفه و سخت دل ، و فکر میکرد که او برای حکومت نیست بلکه حکومت برای اوست . او یکبار چنین نوشت: « ارادهٔ خداوند بر آن قرار دارد که هرکس رعیت بدنیا آمده بدون چون وچرا فرمانبردار باشد » . این عبارت را که میگوید « حکومت یعنی من » به او نسبت میدهند . چاپلوسان اورا «پادشاه خورشید مثال Roi Soleil» مینامیدند .

دربار لوئی چهاردهم مرکز فرانسه وکانون واقعی حکومت آن بود . پادشاه در اینجا، که بوسیله عده‌ای اشراف انگل و خوشگذران محاصره شده بود ، تصمیمات عمده‌ای اتخاذ میکرد که بعداً بصورت قانون درمیآمد .

لوئی چهاردهم به‌قصرهائی‌که پیشینیانش ساخته بودند قانع نبود و برای‌خود در ورسای[3] در هیجده‌کیلومتری پاریس‌کاخ‌عظیمی بنا کرد. برای ساختمان‌کاخ ورسای، باغهای‌شگفت‌انگیز وپارکها وچشمه‌سارهای آن ده‌ها هزار کارگرطی ده سال زحمت کشیدند و برای ساختن‌آن مبالغ عظیمی صرف شد .

---

1 - Mazarin 2 - Louis xiv 3- Versailles

سیاست اقتصادی حکومت مطلقه، مرکانتیلیزم

بخاطر همهٔ این تجملات، بخاطر جنگهائی که بنام عظمت و افتخار شاه بسیارگران تمام میشد، و بخاطر هدایائی که به‌اشراف درباری داده میشد مبالغ هنگفتی پول بمصرف میرسید. برای تهیهٔ این پولها مالیاتها افزایش مییافت و بار سنگین آن بردوش زحمتکشان قرار داشت. ولی این پولها هم کفایت نمیکرد. حکومت سلطنتی در تکامل صنعت و بازرگانی منابع درآمد دیگری یافت.

آنجا که صنعت و تجارت تکامل یافته و بورژوازی ثروتمندتر است، برای پرداخت هزینه‌های دربار شاه میتوان عواید بیشتری بدست آورد. دست راست دربار لوئی چهاردهم کلبر[1] بود که منشاء بورژوائی داشت واداره امور مالی دولت در دست او بود. (« بازرس کل دارائی Controleur genéral de finances » بود). بمنظور افزایش درآمد خزانهٔ شاه سرپرستی توسعهٔ صنعت و تجارت بعهدهٔ او محول شده بود.

کلبر فکرمیکرد فقط آن هنگام دولت غنی خواهدشد که در امربازرگانی میزان فروش بیش از میزان خرید باشد. از اینرو صنعت را حمایت میکرد، برای تأسیس مانوفاکتورهای تازه میکوشید، استادکاران ماهر را از خارج میآورد و بخدمت میگمارد، به‌بازرگانان وصاحبان صنایع وام میداد و شرکتهای تجارتی بوجود میآورد. این سیاست که بمنظور بالابردن مقدار طلای کشور از طریق افزایش صادرات برواردات صورت میگیرد مرکانتیلیزم[2] نامیده میشود.

کلبر براین عقیده بود که باید به‌رقیبان تجارتی با زور اسلحه زیان‌واردآورد، ومیکوشیدهلند را، که در آنزمان بزرگترین قدرت تجارتی اروپا بشمار میرفت، ازمیان بردارد وبه‌این‌منظور سیاست جنگی پادشاه خود را تأیید میکرد و درپرداخت پول برای تقویت سازمان ارتش دریغ نداشت.

ارتش فرانسه نیم میلیون سرباز داشت و بزرگترین ارتش اروپا بود، و لوئی چهارده خود یکی از نیرومندترین فرمانروایان این قاره محسوب میشد. او بـا استفاده ازضعف و تجزیهٔ آلمان، نواحی مرزی و در سال ۱۶۸۱ شهر استراسبورگ را بدون هیچ بهانه‌ای تسخیر و بفرانسه ملحق کرد. او همچنین برایالت فرانش‌کونته[3] که به‌اسپانیا تعلق داشت دست‌انداخت ولی مساعی او برای فتح هلندسرانجام بی‌نتیجه ماند. این جنگها بسیارگران تمام شدوفرانسه را به‌ویرانی کشاند.

کلبر برای مستعمرات اهمیت زیادی قائل بود. در اینجا مواد خام بدست میآمد ودرعین‌حال بمنزلهٔ بازار مصرف محصولات صنعتی بود. علاوه‌بریك رشته مهاجرنشین‌های کانادا[4] («فرانسهٔ جدید Nouvelle France ») فرانسویان میکوشیدند نواحی پائین رودخانهٔ می‌سی‌سی‌پی[5] را نیز به‌مستعمرهٔ خود مبدل سازند. این ناحیه «لوئیزیانا[6]» نام گرفت. در اواسط قرن هیجدهم در امریکا درحدود هشتاد هزار مهاجرفرانسوی بسرمیبردند. امتیازات وکمکهای مالی‌زیاد:

---

1 - Colbert　2 - Mercantilisme　3 - Franche Compté
4 - Canada　5 - Mississippi　5 - Louisiana

برای تجارت با هندوستان ، آفریقا و شرق به‌کمپانیهای فرانسوی اعطا میشد . معهذا رقابت هلندیها و انگلیسها از فعالیتهای موفقیت‌آمیز این کمپانیها جلوگیری میکرد .

فرهنگ فرانسه درعهد لوئی چهاردهم

لوئی‌چهاردهم بمنظور آنکه به‌سلطنت خود درخشندگی وجلای بیشتری بدهد هنروادبیات و دانش‌را مورد حمایت قرار داد . هنرمندان ، نویسندگان و دانشوران موظف بودند قدرت وی را ستایش‌کنند . معماری شگفت و درخشان و شکوه وجلال تزئینات پرارزش داخلی‌کاخها بیگانگان‌را به‌حیرت میافکند . فرمانروایان بزرگ وکوچك اروپا برآن شدند از این نمونه‌ها ،که برای آنان قابل حصول نبود ، تقلیدکنند .

دربار لوئی چهاردهم مرکز فرهنگ اشرافی بود . نمایش نامه‌نویس های بزرگ‌عصر — کورنی[1] (۱۶۰۶ تا۱۶۸۴) و راسین[2] (۱۶۳۹ تا ۱۶۹۹)— در ترازدی[3]های‌خودوظایف‌خطیر و رشادت قهرمانانی‌که جامعه را به‌اطاعت از خودوادار میسازند ستایش میکنند. قهرمانان‌آنها را شاهان‌متهور و اصیل، ـنیورها، وشوالیه‌های بزرگواری‌که‌نسبت به‌تعهدات خود وفادار بودند، بوجود میآوردند. بورژوازی هنوزبیش ازهرچیزموضوع‌طنزوریشخندبود . هزل نویس بزرگ این زمان‌مولیر[4] (۱۶۲۲ تا ۱۶۷۳) هدف خودرا تحلیل جنبه‌های مضحك طبیعت‌انسانی قرارداده بود ومعایب جامعه‌را با طنزوشوخی بروی صحنه میآورد .

مولیردرکمدیهای[5]خودریا و تزویرروحانیت(«تارتوف[6]» یا «فریبکار») ، تهی‌مغزی‌و خودخواهی‌اشراف(«دون‌ژوان[7]»)را بشکل‌برجسته‌ای‌توصیف‌میکند.همچنین‌حرص‌وخست بورژوازی («خسیس Avare») و اشتیاق ثروتمندان‌تازه بدوران رسیده را برای تقلید زرق و برق ظاهری درباری(«بورژوای اشرافی[8]») بسخره میگیرد . طنزهای مولیردشمنان‌فراوانی‌برای او تهیه دید . روحانیت حتی ازدفن او درگورستان جلوگیری‌کرد .

۲ ـ انحطاط فرانسه

الغای فرمان نانت

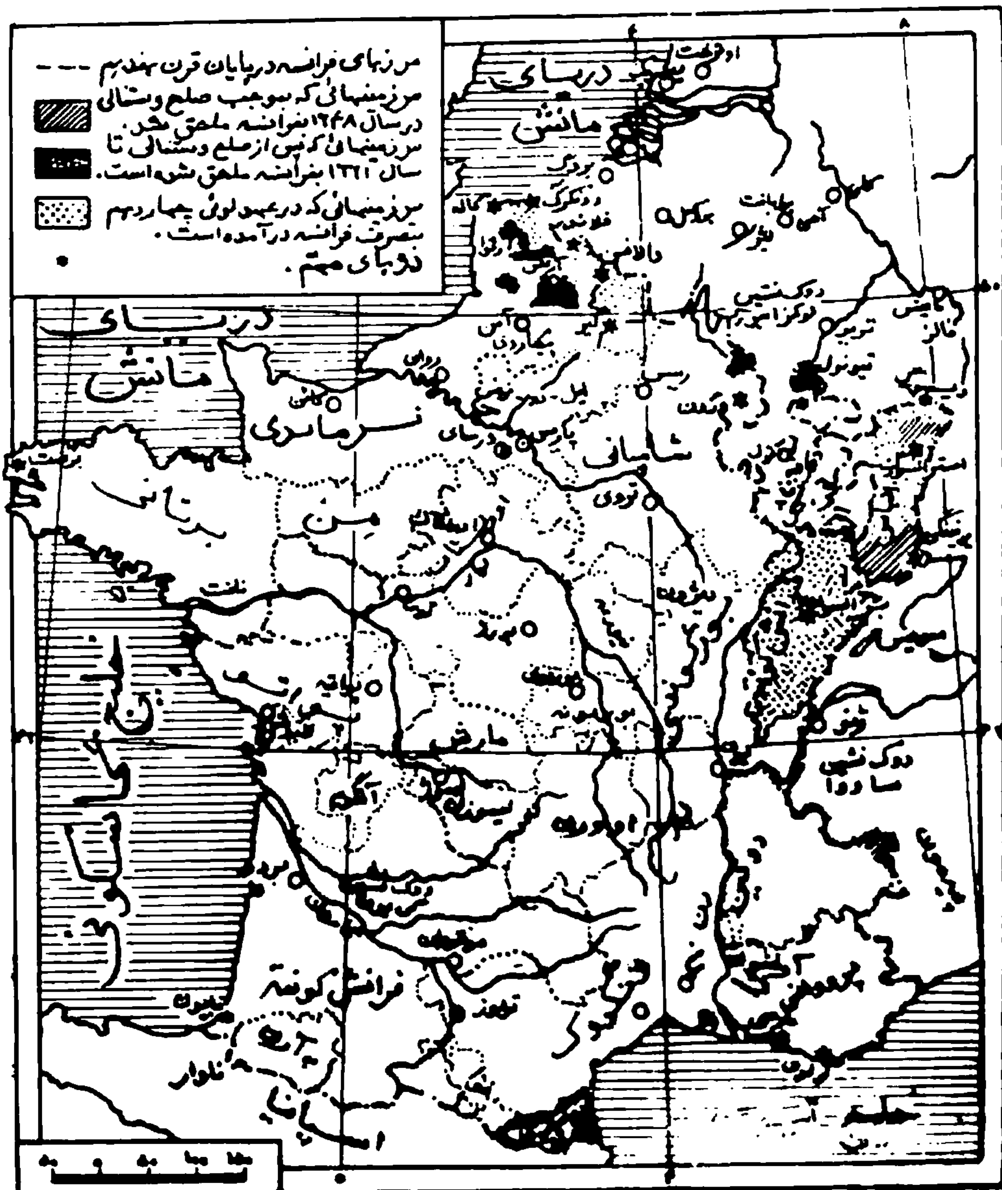
درسال ۱۶۸۳ کلبردرگذشت . ازاین زمان آغاز انحطاط فرانسه بچشم‌میخورد .

قوای‌کشور بعلت استثمار بی‌پروای زحمتکشان و جنگهای لاینقطع تحلیل رفت . این سقوط مخصوصاً بمناسبت هجوم به‌هوگنوها تسریع شد . ازاین زمان اشرافیت از صفوف هوگنوهـا فاصله میگیرد . اکثرهوگنوها به‌کارصنعت وتجارت پرداخته بودند . درمیان آنان استادکاران ماهر فراوان بود . بورژوازی هوگنو برای حکومت مطلقه خطری محسوب میشد . « یك خدا ، یك عقیده ، یك قانون ، یك پادشاه » — چنین‌بود شعار

1 - Corneille 2- Racine 3- Tragedy 4- Moliére
5 - Comédie 6 - Tartufe 7 - Don Juan
8 - Bourgois Gentilhomme

ژزوئیت‌ها که در دربار لوئی چهاردهم بیش ازپیش کسب اهمیت کرده بودند . درسال ۱۶۸۵ به‌اصرار آنان فرمان نانت[1] ، که اجرای آن ازطرف ریشلیو تقریباً متوقف مانده بود ، سرانجام ملغی گردید . هوگنوها مجبور بودند یا بدین کاتولیك درآیند ویا میهن خودرا ترك گویند . نتیجهٔ الغای فرمان نانت مهاجرت دسته‌جمعی هوگنوها بود . تا اواسط قرن هیجدهم در حدود چهارصد هزارتن پروتستان از فرانسه بخارج کوچ کردند وسرمایهٔ زیادی (که برای آن زمان بسیار هنگفت بود) ازکشور بیرون بردند .

فرانسه بسیاری از استادکاران ورزیده وماهر خودرا ازدست داد .



فرانسه در قرن هفدهم

[1] Edit de Nante

خانه خرابی دهقانان

درفرانسه، مانند انگلستان، اقتصاد مالکیت بزرك وجود نداشت. زمین بوسیلهٔ اربابان کوچك ـ دهقانان ـ کشت میشد و سنگینی هزینهٔ دولت ودربار، که وجوه بسیار هنگفتی را می‌بلعید، و مخارج جنگهای لاینقطع بخصوص بردوش آنان قرار داشت. دهقانان علاوه بر آن مجبور بودند به اربابان منال Droits seingeuriau: وبه کلیسا عشریه Dime بپردازند. سنگین‌ترین مالیاتها مالیات مستقیم تای[1] بود، که مدام افزایش مییافت. یك دسته مالیاتهای جدید وضع شد. کمتر اتفاق میافتاد که گردآوری مالیات بدون توسل به نیروهای مسلح انجام پذیرد و این امر نه تنها سنگینی مالیات بلکه خودسری کامل مأموران را در موقع جمع‌آوری آن نیز نشان میداد. بورژوازی ودهقانان ثروتمند با رشوه موفق میشدند که از میزان مالیات خود بکاهند. درباریان وروحانیان از پرداخت تای معاف بودند.

تعداد و میزان مالیاتهای غیرمستقیم یعنی مالیات برتمام مواد مصرفی بنحو غیر قابل انعطافی افزایش مییافت و بخصوص مالیات نمك بسیار سنگین بود. قیمتی که برروی نمك گذاشته شده بود آنچنان زیاد بودکه تهیدستان ترجیح میدادند غذای خودرا بدون نمك بخورند ولی اینکار درد آنانرا دوا نمیکرد زیرا قانونی وجود داشت که بموجب آن هرفرد از هفت ساله ببالا مجبوربود در سال لااقل سه کیلو نمك برای «بادیه و نمکدان» (برای تهیهٔ غذا) خریداری کند. اهالی فرانسه برای نمك سود کردن محصولات نیز میبایستی جداگانه نمك بخرند.

هرگونه تخلف از این مقررات بعنوان یك عمل قابل تعقیب شدیداً مجازات میشد.

مالیاتهای غیرمستقیم بمزایده گذاشته شد. مأموران وصول مالیات دهات قبلاً مبالغ معینی به خزانه میپرداختند و درعوض حق داشتند که مالیاتها را بنفع خود جمع آوری کنند. سوء استفاده‌های مأموران وصول وعمال آنان سنگینی مالیاتها را بیش از پیش تشدید میکرد.

جنك برسرمیراث اسپانیا

سلطنت لوئی چهاردهم با عدم موفقیت فرانسویان در جنگ برسر میراث اسپانیا خاتمه یافت. در اسپانیا شارل دوم[2] پادشاه بلاعقب درگذشت. مدعیان جانشینی او، یعنی مدعیان اسپانیا، از اطراف و اکناف بسوی این سرزمین روی آوردند: نوادهٔ لوئی چهاردهم ـ فیلیپ ـ وشاهزادهٔ اتریشی شارل[3]. شارل دوم در سال ۱۷۰۰ در حالیکه تمام قلمرو خود را به فیلیپ هدیه کرد درگذشت. نوادهٔ لوئی بنام فیلیپ پنجم[4] پادشاه اسپانیا خوانده شد.

تصرف اسپانیا بدست فرانسه برای انگلستان وهلند بمنزلهٔ آغاز از دست دادن تجارت با اسپانیا بود و نیز این امر بازرگانی آنانرا در دریای مدیترانه تهدید میکرد و برای متصرفات مستعمراتی آنان در آمریکا خطرناك بود.

در سال ۱۷۰۲ انگلستان، هلند و اتریش به فرانسه اعلان جنگ دادند. دراین زمان

---

1 - Taille 2 - Charles II 3 - Charles 4 - Philippe V

قوای کشور از هم گسیخته بود. درسال‌های نود قرن هفدهم یکی از معاصران چنین نوشت: «مردم ازگرسنگی میمیرند، کشت مزارع تقریباً متوقف مانده، شهرها و دهات از سکنه خالی میشوند. سراسر فرانسه بمثابهٔ خسته خانهٔ ویرانی است که ازوسایل معیشت در آن اثری نیست».

جنگ تا سال ۱۷۱۳ طول کشید و در ابتدا موفقیت‌گاه از این و گاه از آن بود. اما از سال ۱۷۰۴ فرانسه پیاپی متحمل شکست‌های سختی شد. فرانسویان ناگزیر به تخلیهٔ مناطق اشغالی شدند. هنگامیکه سپاه دشمن به فرانسه راه یافت اهالی محل در برابر مهاجم مقاومت نکردند. زیرا نسبت به سرنوشت دولتی که‌جز فلاکت و تیره‌بختی از آن‌نصیبی نبرده بودند وضع‌بی‌تفاوتی داشتند.

شورش کامیزارها

در همان سال که بر سر وراثت اسپانیا جنگ درگرفت هوگنوهای مطرود درناحیه سون[1] (جنوب فرانسه) شورشی برپا کردند. درمیان نهیدستان شهر وروستاداعیانی پیدا شدند که مردم را به شورش و تشکیل گروهها تهییج میکردند. وقتیکه رهبربااستعدادی‌چون ژان‌کاوالیه[2] دررأس‌شورش‌قرار گرفت یورش‌های‌شبانه وکشتارکشیشان ومأموران جای‌خودرا به عملیات وسیعتری‌داد. شورشیان، که پیراهن سفید میپوشیدند، «کامیزار[3]»(درلغت بمعنای« پیراهن‌پوش» است) نامیده میشدند. تقلیل مالیات‌ها و منال‌های اربابی به خواست مشترک همهٔ زحمتکشان مبدل شد. سپاهی که به سرکوبی «کامیزارها» اعزام شد شکست خورد. نیروهای‌جنگی عظیمی برای سرکوبی شورش‌به حمله پرداختند. بیش ازچهارصدده با خاك یکسان شدو شورش طی سال‌های ۱۷۰۴ و ۱۷۰۵ سرکوب گردید. بسیاری از«کامیزارها» هجرت کردند و ناحیهٔ سون سراسربه‌ویرانه‌ای‌دودزده تبدیل یافت.

درزمستان سال ۱۷۰۹ فرانسه تا سرحد نابودی پیش رفت. درختان زیتون، تاکستانها وکشت‌های پائیزه در سرمای دهشتبار یخزد. گرسنگی فراز آمد، گروه‌گروه مردم‌وحیوان‌های کار ازپا درافتادند. خیل‌گرسنگان درطلب نان ورسای رادرمحاصره گرفتند. سپاهیان‌جامه‌های مندرس در بر داشتند و چون بیم آن میرفت که از گرسنگی از پای درافتند به غارت و قاچاق پرداختند.

صلح اوترخت

اما دشمنان فرانسه نیز در اثر جنگهای طولانی از رمق افتاده بودند. درآوریل سال ۱۷۱۳ در اوترخت[4] قرار داد صلح بامضاء رسید. اسپانیا بیش از دیگران زیان دید. متصرفات این دولت‌در ایتالیا و هلند به‌هابسبورگ‌های اتریش انتقال یافت. سلطهٔ خاندان بوربونها[5] بشرط عدم‌الحاق به فرانسه، در اسپانیا تحکیم یافت. فرانسه علاوه براینکه نواحی کوچکی را در اروپا از دست داد از یك عده متصرفات مستعمراتی خود در آمریکای شمالی نیز محروم شد.

در صلح اوترخت‌انگلیسها بیش از همه سودبردند. جبل‌الطارق، قسمتی از مستعمرات، چندین امتیاز مهم تجارتی و آسینتو[6]ی ننگین - حق تهیهٔ غلام سیاه برای مستملکات امریکائی

1 - Cévenes 2 - Cavaliers 3 - Camisard 4 - Utrecht
5 - Bourbon 6 - Asiento

اسپانیا ـ نصیب انگلستان شد .

وضع داخلی فرانسه در اواخر سلطنت « پادشاه خورشید مثال» اسف‌انگیز بود . ستم حکومت مطلقه وجنگهای خانمان براندازکار خود را کرد . مارشال‌ووبان[1] مهندس معروف نوشت که یك دهم جمعیت فرانسه راتهیدستان تشکیل میدهند و پنج دهم« در آستانهٔ تهیدستی قرار دارند» ، سه دهم بزحمت امرار معاش میکنند و فقط‌یکدهم دررفاه و فراوانی‌بسرمیبرند. قریب يك‌مليون نفر از جمعيت كاسته شد .

خلق از خبرمرگ‌شاه آشکارا به پایکوبی دست زد . مردم از شنیدن این‌خبرمسرت‌اثر بیکدیگر تبریك میگفتند . در این موقع خزانهٔ دولت خالی بودو قرض به ۲٫۵ میلیارد لیوربالغ میشد و این مبلغ معادل در آمد هیجده سال دولت بود.

۳ ـ فرانسه درنیمهٔ اول قرن هیجدهم

در سال ۱۷۱۵ تاج‌پادشاهی فرانسه به لوئی پانزدهم[2] (۱۷۱۵ تا۱۷۷۴) نبیرهٔلوئی چهاردهم ، که در آنزمان فقط‌پنجسال داشت ، انتقال یافت و دوك فیلیپ‌اورلئان [3] به نیابت سلطنت Régence منصوب شد .

جان‌لا

حکومت‌وامهای‌فراوانی‌بگردن‌داشت.خزانه‌خالی‌بودوتمام‌کوششهائی که برای بدست آوردن پول میشد بجائی نمیرسید .

در این زمان(۱۷۱۶) درپاریس بانکدار و سفته‌بازی از اهالی اسکاتلند بنام جان‌لا [4] پیدا شد که راه جدیدی برای بیرون کشیدن پول از مردم پیش پای حکومت فرانسه‌گذاشت . نایب‌السلطنه شادمانه طرح اورا تأییدکرد . جان‌لا بانکی گشود و با موافقت دولت به انتشار پولهای کاغذیBillets de Banque دست زد و آنرا مانند پولهای فلزی بجریان انداخت و وعده داد که این پولها را عندالمطالبه با پول فلزی مبادله خواهد کرد. لابمنظور آنکه برای این‌کارپولی فراهم آورد يك رشته مؤسسات کامل و از جمله‌کمپانیهائی برای تجارت‌با آمریکا تشکیل داد و سهام این مؤسسات ، یعنی کاغذهائی را که دارندهٔ آن حق مشارکت در سود این مؤسسات را دارابود،بمعرض فروش گذاشت و مژده دادکه خریداران سهام سودهای افسانه‌ای بچنگ خواهند آورد . تمام مردم برای خرید این سهام هجوم آوردند و قیمت هرسهم ازپانصد تا بیست هزارلیره ترقی کرد .

اما امید سود تحقق نیافت . اعتماد و اطمینان به لا متزلزل شد ودمه با سراسیمگی و وحشت برای فروش سهام خود و تبدیل اسکناسهای بانکی که از طرف لا انتشار یافته بود حمله کردند ولی دربانك پولی موجود نبود . سهام وپولهای کاغذی ارزش خودرا بکلی‌ازدست داد . بسیاری از مردم از هستی ساقط شدند ولا به خارج گریخت .

اما حکومت با این پولهای کاغذی لا موفق شده بود مطالبات کلیهٔ طلبکاران خود را بپردازد و خود را از زیربار قرض آزاد سازد .

---

1 - Vauban 2 - Louis XV 3 — Philippe Orléans
4 - Jhon Law

داستان لا نمونه‌ای است از سفته بازی‌های بورسی ، قاچاق‌وحقه‌بازی‌هائی که از جانب حکومت‌ها مورد استفاده قرار میگیرد . از ابتدای قرن هیجدهم کمپانی‌هائی که به خریداران سهام خود وعدهٔ سودهای خارق‌العاده میدادند به تعداد بسیار رو بتوسعه نهادند . بسا از این کمپانیها را شیادان وقاچاقچیانی تشکیل میدادند که اشخاص خوش‌باوررا خانه خراب‌ساختند. توسعهٔ سرمایه‌داری آن چنان سفته بازی را رشد دادکه درآن بسیاری از مردم هستی خودرا از کف دادند وفقط کلاهبرداران ماهربه تمول و مکنت رسیدند .

درسال ۱۷۲۲ لوئی پانزدهم به سن بلوغ رسید و مستقلاً به ادارهٔ کشوربرداخت وی مردی تهی‌مغز بود که جزتفریح و سرگرمی خود در اندیشهٔ دیگری نبود . اویك‌بار گفته‌بود: « پس ازما ـ گو طوفان نوح بیاید . » و این عبارت بخوبی روحیهٔ جامعهٔ درباری و ازجمله شاه را منعکس میسازد که همهٔ عمر در ضیافت‌ها و تفریحات و غارت خزانهٔ حکومت سرمیکردند.هم بورژوازی و هم‌اشخاص‌دوراندیش محافل اشراف درباری و مقامات عالیرتبه پی برده بودندکه چنین وضعی نمیتوانند تا مدتی دوام داشته باشد . آنها پیشنهاد میکردند امتیاز معافیت اشراف از پرداخت مالیات ملغا گردد ، سیستم بمزایده فروختن مالیات که از برکت آن عمال و مأموران جمع‌آوری مالیات پرثروت و مکنت خود میافزایند برچیده شود ووضع مالیات هماهنك و منظم گردد .

در سال ۱۷۵۰ وزیر ماشو[1] کوشید تا این اصلاحات را جامهٔ عمل بپوشاند .اومالیاتی وضع کردکه همگان وازجمله‌اشراف به‌پرداخت آن‌موظف‌بودند.این‌رفورم‌موجب نارضائی‌روحانیان و اشراف شد و آنانرا به ضد وزیربرانگیخت . در نتیجهٔ اقدامات آنان مالیات همگانی ملغی گردید ووزیر ناچارکشور را ترك گفت .

توسعهٔ نارضائی درمیان بورژوازی و دهقانان

فرانسه درسیاست خارجی‌پیاپی متحمل شکست‌وناکامی میشد.حکومت فرانسه این‌کشوررا به یك سلسله جنگهائی کشاند (۱۷۴۱ تا۱۷۶۳) که بهیچوجه با منافع مستقیم فرانسه ارتباط نداشت . انگلستان قسمتی از مستعمرات فرانسه را در آمریکا تصاحب‌کرد،این‌کشوررا از هندوستان بیرون راند ورشتهٔ تجارت آنرا ازهم گسیخت .

دهقانان ــ تودهٔ اصلی سکنهٔ فرانسه ــ در شرایط بسیار سختی بسرمیبردند . دهقانان‌که مالیات سنگینی به دولت میدادند ، هنوزهم به سنیورهای خود همه‌گونه مالیات‌های فئودالی میپرداختند و به کلیساهای کاتولیك عشریه میدادند .

قسمت‌اعظم آنچه‌که دهقان بدست میآورد بااین یوغ سه‌گانه ازدست میداد. درقرن‌هیجدهم وضع دهقانان بمراتب سخت‌ترشد . سنیورها میکوشیدند دهقانانی‌را که به ارث مالك‌قطعه‌زمینی شده بودند به اجاره‌دارانی مبدل سازند که همیشه ممکن‌بود آنانرا اززمین بیرون‌کرد.سنیورها به برقراری مجدد مالیات‌هائی آغازکردند که مدتها پیش منسوخ و طی چند قرن فراموش‌شده بود . این تمایل اربابان ملك در نیمهٔ دوم قرن هیجدهم تقریباً عمومیت یافت وبنام « ارتجاع

1- Machault

فئودالی » خوانده شد .

در این زمان روستائیان دیگر بیکدیگر شباهت نداشتند . در ده قشر دهقانان مرفه پیدا شده بود که تهیدستان ده را استثمار میکرد ، عوارض و مالیاتهائی که دهقانان به سنیور میپرداختند به اجاره میگرفت و برای آنکه در سلك همشهریها پذیرفته شود از حمایت سنیورها استفاده میکرد . در ده نارضائی توسعه مییافت . دهقان فرانسوی آزادی از قید مالیاتهای فئودالی را طلب میکرد و آرزو داشت که قطعه زمین وی به ملکیت قطعی او در آید .

نظم موجود برای بورژوازی نیز ناراحت کننده بود . یوغ حکومت مطلقهٔ سلطنتی اورا خفه میساخت. باردربار اسرافکاروحکومتی که جنگهای غیرلازمیرا دنبال میکرد و مأموران بسیاری را نگاهداشته بود نه تنها بردوش خلق زحمتکش بلکه برشانههای بورژوازی نیز، کهدر تنگنای کسادی صنعت و تجارت افتاده بود ، سنگینی میکرد . بورژوازی میخواست اشتهـای درباریان و روحانیان را محدود کند ، امتیازاتشان را ملغی سازد و آنانرا درموقعیتیهمطراز سایر شهریان در آورد . بورژوازی پیبرده بودکه تنها در صورتی میتواند به این خواستهـا نایل آید که در ادارهٔ امورکشور سهیم گردد .

باین ترتیب در فرانسه از ابتدای قرن هیجدهم آشکارگردیدکه جامعه به دوقسمت ، که آمادهاند بضد یکدیگر وارد جنگ شوند ، انشقاق یافته است ، یكطرف توده وبورژوازیودر طرف دیگر پادشاهو قشرهای صاحب امتیاز جامعهٔ فئودالی کهن ـ روحانیت و اشراف ـ قرار گرفته بودند . فئودالیسم وحکومتسلطنتی آخرین روزهای حیات خودرا میگذراندند .

فصل سی و چهارم

ژرمانی در قرن هفدهم و هیجدهم

۱ ـ اتریش

اتریش و پروس: نواحی شرقی ژرمانی

بهنگام انحطاط و تفرقهٔ ژرمانی در قرن هفدهم دو حکومت مقتدر اتریش و پروس سر برداشتند و نیرو گرفتند . این دو قدرت در نواحی شرقی امپراتوری رو به توسعه نهادند . از قرن شانزدهم هنگامیکه در کشورهای واقع در کرانه‌های اقیانوس اطلس اقتصاد سرمایه‌داری شروع به رشد کرد و شهرها قویاً رو بتوسعه نهاد و تقاضای نان افزایش یافت این نواحی شرقی ژرمانی نیز به تهیه کنندهٔ عمدهٔ غلات برای کشورهای غربی مبدل شدند .

بسیاری از شوالیه‌های اشرافی با این تجارت سودآور مشغول شدند و درصدد برآمدند پذرافشانهای خودرا توسعه دهند و برای اینکار دهقانان را از زمین‌هاشان بیرون راندند و اراضی آنان را تصاحب کردند و خود دهقانان را به سرف مبدل ساختند و به بیگارشان گرفتند .

به این ترتیب پروس و اتریش بصورت قلمرو واقعی اشراف سرف دار در آمد و دیری نپائید که این دو حکومت بر سر سلطه بر ژرمانی با یکدیگر بجنگ پرداختند .

اتریش پس از جنگهای سی‌ساله

پس از جنگهای سی‌ساله و پایان تجزیهٔ امپراتوری هنوز هابسبورگ‌ها خودرا مالک‌الرقاب امپراتوری مقدس روم میخواندند ، وحال آنکه در حقیقت سلطهٔ آنان فقط بر سرزمین‌های موروثی خودشان محدود میشد . اهالی این سرزمینها به ملیت‌های مختلفی تعلق داشتند و به زبانهای متفاوتی سخن میگفتند .

درمرکز امپراتوری ، دوک‌نشین اتریش با سکنهٔ آلمانی آن قرار داشت . [illegible] سراسر کشور را اتریش میخواندند .

اسلاوهای چك و کرو آسی ، ناحیهٔ نیمه ایتالیائی تیرول[1] که مجارهای هنگری در آن سکونت داشتند (قسمت دیگر هنگری به ترکها تعلق داشت) ، و یك سلسله سرزمینهای دیگر جزئی از مجموعهٔ این دولت بودند .

در اتریش حقوق سرواژ به سخت‌ترین شکل آن برقرار بود . زمین‌داران با فرآورده‌های خویش تجارت میکردند و از اینرو دهقانان را به بیگاری هرچه شدیدتر وادار میساختند، آنان را خودسرانه محاکمه و محکوم میکردند و از قطعه‌زمینی به قطعه‌ای دیگر انتقال میدادند .

در قسمت اعظم اتریش ملاکان یا آلمانی و یا مجار بودند که دهقانان اسلاورا در فشار مینهادند و به آنان ستم میکردند و بدینسان مبارزهٔ طبقاتی با خصومت ملی بهم آمیخته بود .

دهقانان بجنبش در آمدند و خواستند به امپراتور مراجعه کنند ولی نمایندگانشان بزندان افتادند و شورش با اعدام ودار مجازات پاسخ داده شد .

سیاست خارجی اتریش. جنگ با ترکان

اتریش با ترکها، که از جانب مشرق حمله آورده بودند ، پیوسته در جنگ بود . ترکها پس از تصرف قسطنطنیه (۱۴۵۳!) به سرعت یك رشته کشورها را اشغال کردند و امپراتوری عظیمی تشکیل دادند که شبه جزیرهٔ بالکان ، آسیای صغیر، سوریه ، فلسطین، عربستان و مصررا دربرمیگرفت . متصرفات ترکها تا بین‌النهرین وقفقاز کشیده میشد . ترکها کریمه‌را نیز منقاد خود ساخته بودند . آنان با تصرف قسمتی از هنگری برای اتریش که در همسایگی آن قرارداشت خطری ایجاد کرده بودند . اتریش چندین‌بار هجوم آنانرا متحمل شده بود .درسال ۱۶۸۳ ارتش عظیم ترکها که قسمت‌جنوب‌شرقی اتریش را اشغال کرده بود بهوین رسید. پایتخت که در محاصره بود مردانه‌ازخود دفاع کرد ولی با اینهمه وضع وخیم بود . فقط کندی‌فوق‌العادهٔ سپاهیان ترك وحرص قره‌مصطفی وزیرکه به غارت‌وچپاول بیش از جنگ توجه داشت‌به‌اتریشی‌ها امکان داد که نیروهای خودرا جمع آوری کنند . سپاهیان لهستانی به سرکردگی پادشاه ژان‌سوبیسکی[2] نیز بکمك شتافتند . ارتش ترك درکناروین دهزار کشته داد ، درهم‌شکسته شد وهزیمت اختیارکرد . فاتحان سیصد توپ‌وغنایم دیگر بچنگ‌آوردند .

نبرد نزدیك وین در جنگ با ترکها لحظه‌ای بحرانی بود . در سالهای بعد ترکها شکست‌های دیگری متحمل شدند و بسیاری از شهرها و سرزمین‌های اشغالی را از دست دادند. دولت روسیه از جانب شمال ترکها را تحت فشارقراردادودر سال ۱۶۹۹ بین ترکها و اتریش قرارداد صلح (کارلوویتسکی[3])بامضاءرسید . با این‌صلح اتریش تقریباً تمام آن قسمت‌ازهنگری را که در تصرف ترکها بود بدست آورد .

اتریش در جنگی که برسروراثت‌اسپانیادرگرفته بود شرکت جست‌وبموجب صلح‌اوترخت (۱۷۱۳) قسمتی از متصرفات قبلی اسپانیا را ـ جنوب‌بی‌ها و یکرشته‌نواحی در ایتالیا ـ تصاحب کرد . از این نواحی درآمدهای هنگفتی به خزانهٔ اتریش سرازیر میشد .

در نیمهٔ دوم قرن هیجدهم صنعت ومانوفاکتور در اتریش‌رو به رشد نهاد . بورزوازی

---

1 - Tyrol 2 - Jean Sobiesky 3 - Carlovitski

آلمان که صاحب این مانوفاکتورها بود به امر وحدت کشور وقدرت متمرکز نیرومندی که ازصنایع حمایت کند علاقمند بود.

ماری ترز، ژوزف دوم

ماری ترز[1] (۱۷۴۰ تا ۱۷۸۰) بخاطر منافع و علائق گروههای بورژوازی بر آن شد که وحدت نواحی جداگانهٔ حکومت کثیرالملهٔ خود را استحکام بخشد. از اینرو برای تمام مناطق تحت حکومت خود شورای مشترک و وزارتخانه‌های مشترکی تأسیس کرد. سراسر قلمرو امپراتوری به چند منطقه تقسیم شد و مأموران آلمانی دولت باین مناطق اعزام گردیدند.

صنایع جدید به کار آزاد احتیاج داشت در حالیکه اکثریت دهقانان به قید سرواژ بسته بودند. حکومت نیز که گرفتار جنگ‌های دائمی بود پول و سرباز لازم داشت که آن نیز بطور عمده از دهقانان بدست میآمد. از این جهت دولت مسئلهٔ آزادی دهقانان را مطرح ساخت ولی حکومت ماری‌ترز در این مورد ازمساعی نیم‌بندی بمنظور محدود ساختن بیگاری قدمی فرا ننهاد وحتی این اقدامات نیز خشم فوق‌العادهٔ اشراف سرف‌دار را برانگیخت.

ژوزف[2] دوم (۱۷۸۰ تا ۱۷۹۰) پسر ماری‌ترز در راه اصلاحات با قاطعیت بیشتری قدم نهاد. او درچند ناحیه از قلمرو حکومت خویش آزادی شخصی دهقانان را عملی ساخت و حق تغییرمحل سکونت و شغل را به آنان اعطاء کرد. سپس بر آن شد که اشراف را مانند سایرین به پرداخت مالیات مجبور سازد. ولی او در اجرای این اصلاحات با مخالفت شدید اشراف روبرو شد. وی با انجام اصلاحات دیگری کلیسای کاتولیك را علیه خود برانگیخت. ژوزف دوم در امر مذهب مردی بی طرف بود. متجاوز از هزار صومعه را بست و منابع در آمد آنرا بنفع مقاصد سودمند خویش صرف کرد. از هزینهٔ اسقفها کاست و مدارس ژزوئیت‌ها را منحل کرد.

اقدامات ژوزف دوم اشراف و روحانیان را بضدوی برانگیخت موقعیت او بخصوص در اثرعدم موفقیت‌هایش در سیاست خارجی بیش از پیش مشکل شد.

ژوزف دوم با امپراتریس روسیه کاترین[3] دوم طرح تقسیم ترکیه را ریخته بود. بموجب این طرح قسمت غربی متصرفات ترکیه واقع دردریای آدریاتیك میبایست به اتریش وقسمت دیگر که در سواحل دریای سیاه قرارداشت به روسیه واگدار میشد. جنگی که با ترکیه درگرفت نشان داد که ترکها آنطورهم که متحدین میانگاشتند ضعیف نیستند. ژوزف دوم با ناکامی مواجه شد. در داخل کشور نارضائی سربلند کرد. اشراف خودرا برای شورش آماده میساختند. ژوزف که بر اثر این پیش‌آمدها موقعیت متزلزلی پیدا کرده بود در این هنگام درگذشت. جانشین او به استقبال خواستهای اشراف و روحانیان کاتولیك شتافت و اصلاحات ژوزف دوم را لغو کرد. اتریش به حالت حکومت پادشاهی اشراف ـ بردگی همچنان باقی ماند.

1 - Marie Thérése 2 - Joseph 3 - Catherine

۲ - پروس

دولت پروس از چند قسمت پراکنده تشکیل شده بود . در آغاز قرن پانزدهم خاندان امیران هوهنتزولرن[1] در ناحیهٔ براندنبورگ[2] عنوان امیران انتخاب‌کننده را نیزبدست آوردند. در آغاز سدهٔ بعد نمایندهٔ شاخهٔ دیگری از این خانواده ـ آلبرخت[3] ـ بعنوان صدر بزرگ فرقهٔ توتونیک برگزیده شد . آلبرخت در سال ۱۵۲۵ علی‌رغم اعتراض امپراتور وپاپ در نواحی تحت سلطهٔ فرقه تغییراتی بعمل‌آورد و آنرا به قلمرو موروثی دوک‌نشین پروس مبدل ساخت . در آغاز قرن هفدهم براندنبورگ وپروس بدست یکی از هوهنتزولرن‌ها وحدت یافتند ، و در نتیجه حکومتی بوجود آمد که بعداً پادشاهی پروس نام گرفت .

در اثر جنگ‌های سی‌ساله سراسرحومهٔ براندنبورگ به ویرانهٔ متروکی مبدل‌شد.درعوض بموجب صلح‌وستفالی امیرانتخاب کننده ـ فردریك ویلهلم[4](۱۶۴۰ تا ۱۶۸۸)ـ سرزمین‌های کم‌بار و برخوردرا که «امپراتوری شن‌زار»خوانده میشد بصورت قابل ملاحظه‌ای توسعه داد .

امیر انتخاب‌کننده فردریك ویلهلم وتقویت‌حکومت‌مطلقه

امیر انتخاب‌کننده فردریك ویلهلم‌باحرص‌وولع سیاست‌اشغالگرانه‌ای را تعقیب میکرد . کشور پروس گاه با دسیسه وگاه با نیروی‌جنگی قطعه قطعه زمین‌های مجاوررا اشغال‌میکرد . فردریك‌ویلهلم بموجب صلح وستفالی بر نواحی وسیعی‌از پومرانی[5] شرقی ویك رشته‌اراضی دیگر دست انداخته بود . در اواخرحکومت‌فردریك ویلهلم قلمرو او بیش از دو برابرافزایش یافته بود .

فردریك‌ویلهلم هم خودرا بطوراساسی مصروف‌ارتش‌میکرد. نفرات‌ارتش اوبالغ بر۲۷هزار تن بود و ۷۲ توپ ویك ناوگان‌کوچك در اختیار داشت . فردریك ویلهلم برای نگاهداری ارتش،مالیات‌ها را افزایش داد .

درزمان‌حکومت مطلقهٔ فردریك ویلهلم‌سلطهٔ سرواژ ـ نظامی بیش ازپیش استحکام‌یافت که تکیه‌گاه آن اشراف سرف دار(«یونکر[6]» نامیده میشدند) بودند . آنان درازای حمایتی که از قدرت مرکزی بعمل میآوردند از مزایای بسیاری برخوردار بودند وسرکردگان عمده‌شان حق داشتند از طریق اعمال سرواژدهقانان را استثمارکنند .

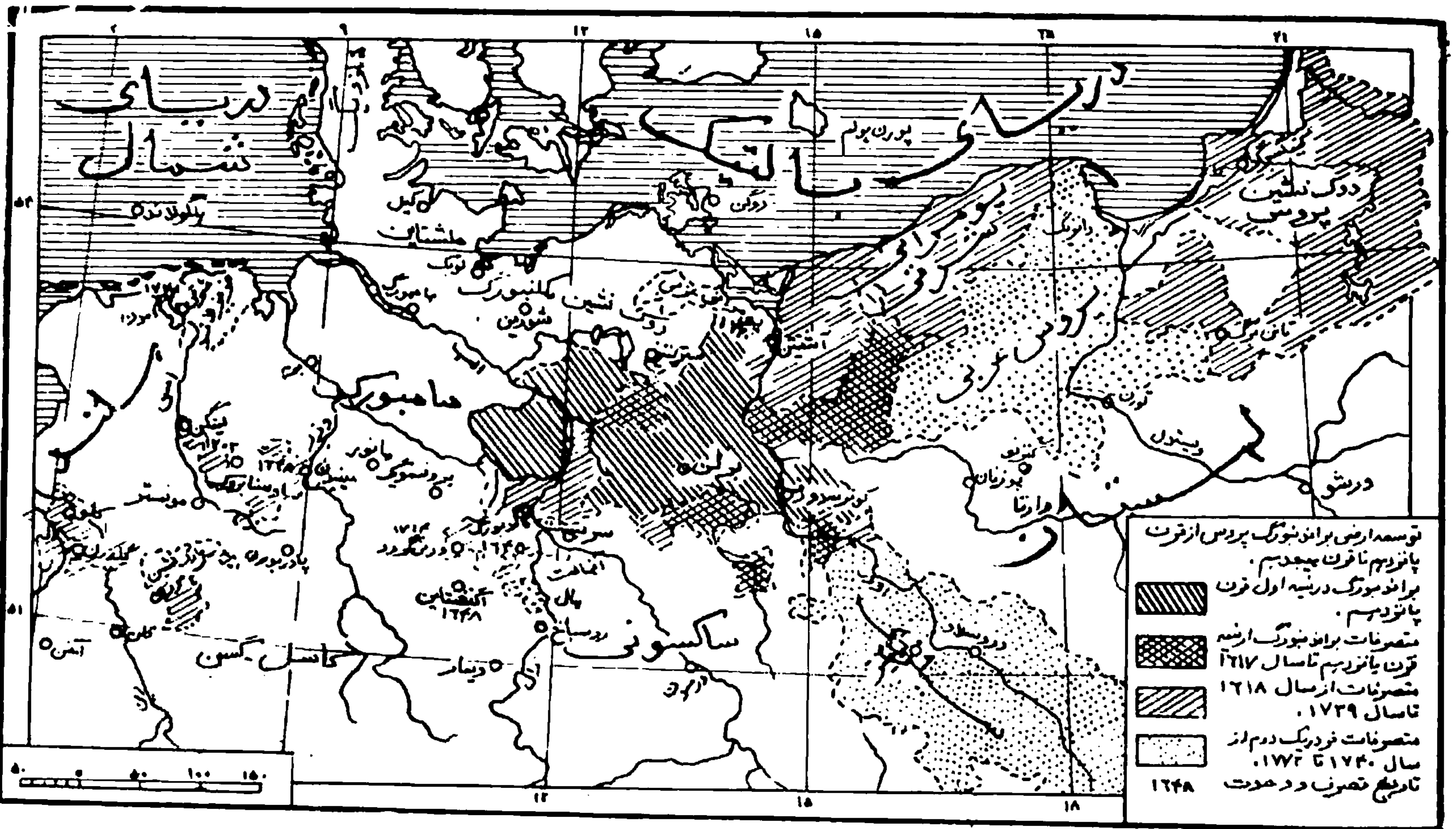
یونکرهای پروسی به تجارت پررونق فرآورده‌های کشاورزی وگله‌داری مشغول‌بودند . غلهٔ پروس به کشورهای مترقی اروپای غربی ـ انگلستان ، هلند و فرانسه ـ صادر میشدواین امر استثمار سنگین وبیرحمانهٔ دهقانان را تشدیدمیکرد .

در دهات شکل مسلط تولید براساس استحصال از طریق بیگاری سرواژ بود . گاهگاه بیگاری آنچنان شدید بودکه دهقانان برای کشت‌زمین‌های متصرفی خود مجبوربودند شبانه و

---

1 - Hohenzollern 2 - Brondenburg 3 - Albrecht

4 - Fréderic Guilloume 5 - Poméronie 6 - Junker



توسعه متصرفات پروس - براندنبورگ از قرن پانزدهم تا قرن هیجدهم

دررو‌شنائی ماه کار کنند . ملاکان یونکر خودسرانه عوارض سرفها راافزایش میدادندواراضی آنانرا ضبط میکردند .

خانه خرابی ناشی از جنگ سی ساله بیش‌ازپیش یوغ اسارت دهقانان را محکم کرد .

فردریك ویلهلم صنایع را تشویق میکرد . او پس از الغای فرمان نانت‌در سال ۱۶۸۵ هوگنوهای تبعیدی فرانسه را بکشور خود راه داد . در براندنبورگ قریب بیست هزار هوگنو که اغلب پیشه‌ور ، صاحب کارگاه و یا بازرگان بودند سکونت گزیدند و سرمایه و اطلاعات فنی خود را در اینجا بکارانداختند . ولی با اینهمه پروس از نظر توسعهٔ صنایع نسبت به اروپای غربی عقب افتاده بود و تکامل آن به کندی صورت میگرفت . شهرها کم جمعیت بود بطوریکه در پایان قرن هفدهم جمعیت پایتخت کشور — برلین — جمعاً ۲۴ هزار نفر بود .

پادشاهی پروس

در زمان امیر پسر انتخاب کننده فردریك ویلهلم — فردریك اول[1] — امیر نشین پروس — براندنبورگ ازامپراتور عنوان پادشاه نشین بدست آورد (۱۷۰۱) .جانشین او پادشاه فردریک ویلهلم[2] اول (۱۷۱۳ تا ۱۷۴۰) سیاست جدخویشرا تعقیب کرد .

«پادشاه لئیم» بشدت از مخارج کاست و تجمل درباری را ، که پدرش براه انداخته بود، از میان برداشت . برای پادشاه پروس قبل از هرچیز سرباز لازم بود و سرباز را نیز با پول فراوان میشد تجهیز کرد .

پروس سرانجام در سیاست خارجی خود ، بنا باظهار معاصران به« حکومت جنگجو » مبدل میشود و با تغییر دادن و عوض کردن پی در پی متحدین خویش قلمرو خود را وسعت می بخشد .

درقرن هیجدهم پروس بیش‌از‌دو ملیون — یعنی‌سه‌چهار بار کمتر از اتریش — جمعیت‌نداشت درحالیکه ارتش این‌دوکشورازلحاظ شماره برابر بود بیش از سه چهارم تمام هزینهٔ دولت مصروف احتیاجات نظامی میشد . کلیهٔ درجات افسری منحصراً دردست درباریان بود . افسرپروسی بصورتی پرورش مییافت کهجز سربازخانه در اندیشهٔ دیگری نبود وطوری‌بارمیآمد که به «طبیعت خدائی» پادشاه خویش اعتقاد داشت . رفتار افسر با سربازان دست کمی‌ازرفتار مالک با دهقانان نداشت . خدمت سربازان تا بیست وپنجسال وگاه تا پایان عمر ادامه‌مییافت. انضباط سهمگینی حکمفرما بود و تربیت بدنی خشونت‌آمیزی اجرا میشد . باتون جزء سازو برگ رسمی درجه‌داران ارتش بود . قسمت‌قابل ملاحظهٔ ارتش را مزدوران بیگانه تشکیل‌میدادند . فردریک ویلهلم مخصوصاً به شکل ظاهری سربازان خود و هیکل آنان اهمیت زیاد میداد . یک واحد گارد عموماً از افراد غول‌پیکر Garde de Colosses تشکیل میشد . چنین ارتش پرورش یافته‌ای سازمان بوروکراتیك منظمی را ایجاب میکرد. در اینجانیز انضباط به‌خشن‌ترین وجهی حکمفرما بود ولی این انضباط نیز مانند انضباط ارتش ، بهیچوجه آگاهانه نبود «بدون هیچ‌چون وچرا Nicht raisonniren» چنین بود شعار اساسی . ازمأموران اطاعت کورکورانه و

---

1 - Fréderic I 2 — Fréderic Wilhelm

دقت تشریفاتی طلب میشد . پادشاه از ناسزاگفتن وگاه کتک زدن وزیران خود مضایقه نداشت . او درکوچه‌های برلن راه میافتاد و هرکس را بنظرش میآمدکه بیکار میگردد بدست خود با باتون میزد .

فردریک دوم

این آموزش وانضباط باتونی درزمان پادشاه فردریک دوم[1](۱۷۴۰ تا ۱۷۸۶) به نقطهٔ اوج خود رسید . او مستبدی بودکه ازفرط عظمت خود اشخاص را تحقیرمیکرد ، فرمانبری میخواست و هیچ حرف مخالفی را نمیتوانست تحمل کند . او تمام امور حکومت را خود اداره میکردو از آنجا که رعایا وهمکاران خودرا به اجرای کورکورانه تعلیم داده بودنتوانست سازماندهان، فرماندهان، افراد شجاع و با تدبیرومصمم بپروراند .

قانون «حمایت» دهقانان

فردریک دوم رئیس واقعی یونکرهای زمین‌دار پروسی بودکه بیرحمانه از دهقانان خویش کار بیمزد میکشیدند . اما او دریافت که زحمت دهقانان کینهٔ آنانرا نه فقط نسبت به زمینداران اسیر کننده بلکه نسبت به دولت فئودال نیزبرمیانگیزد .

در اواسط قرن هیجدهم ملاکان مترقی باین عقیده رسیدند که اقتصادکشاورزی را با کار سرواژ نمیتوان سازمان داد وکاراجباری برای خود ملاکین نیز سودی دربرندارد . اما اکثر یونکرها نظام قدیم را با تمام قوا حفظ میکردند وهمچنان دهقانان را از زمینهاشان بیرون میراندند و اراضی آنان را به املاک خود ملحق میساختند . این امرمایهٔ ناراحتی حکومت بود زیرا دهقانان عمده‌ترین مالیات دهنده بودند و سربازان ارتش را تأمین میکردند . از اینرو فردریک دوم در املاک سلطنتی خود بیرون‌راندن دهقانان را ممنوع ساخت و به آنان حق تملک موروثی زمین را در قطعات مزروعیشان واگذارکرد . فردریک دوم درصدد برآمد از مالکیت خصوصی دهقانان جانبداری کند و بمنظور «حمایت» دهقانان فرمانهائی صادرکرد . اوازالحاق زمینهای دهقانان به اراضی ملاکین بزرگ جلوگیری‌کرد اما دهقانان حق نداشتند علیه ملاکین خود عرضحال بدهند و بالنتیجه امکانات فراوانی برای احتراز از اجرای فرمان‌های پادشاه بوجود میآمد . باین ترتیب حتی این «رفرم» نحیف برروی کاغذ باقی ماند .

سیاست خارجی فردریک دوم

سیاستی‌که مقامات فئودال ــ نظامی پروس اعمال کرده‌اند هرگزمانند زمان فردریک دوم بیشرمانه نبوده است . ارتش بزرگی با دویست هزار سرباز در اختیار پادشاه بود . او درهمان سال اول سلطنت خود (۱۷۴۰) ناحیهٔ صنعتی سیلزی[2] را از اتریش گرفت . اتریش توانست به سرعت اتحادیه‌ای از فرانسه ، روسیه ، سوئد و ساکسونی برضد فردریک دوم تشکیل دهد .

جنگ هفت ساله(۱۷۵۶ تا ۱۷۶۳) آغازگردید . پروس را از هرطرف محاصره‌کردند واین کشوربه بن‌بست افتاد .

درسال ۱۷۵۹ سپاهیان روس به فرماندهی گراف سالتیکوف[3]، فردریک‌رادرکونرسدورف[4] بسختی شکست دادند . ودر سال ۱۷۶۰ نظامیان روس‌برلین را اشغال‌کردند .

---

1 - Fréderic 2 - Silésie 3 - Soltikov 4 - Kunersdorf

فردریك تنها باین مناسبت نجات یافت که الیزابت پتروونا[1] امپراتریس روسیه درگذشت و امپراتور جدید پتر سوم[2]، که خودرا آلمانی‌الاصل میدانست و پادشاه پروس‌را بعظمت میستود، با او قرارصلح بست و سرانجام فردریك دوم اتریش را مجبورساخت که سیلزی‌را به‌او بازگرداند.

استثمار بیرحمانهٔ دهقانان، زورگوئی یونکرها، انضباط چماق، سیاست اشغالگری اینهاست خطوط برجستهٔ دولت پروس.

اولین تقسیم لهستان

در قرن هیجدهم لهستان پانها بکلی وضع آشفته‌ای داشت. دهقانان سرف، و همچنین سکنهٔ غیرلهستانی (اوکراینی‌ها، باوروسها[3]، یهودی‌ها) ستم وحشتناکی را تحمل میکردند. در لهستان شلیاخت (اشرافیت) خودسرویی‌بندوباری حکومت میکرد که بسیار نامتجانس بودو کشور را بنابودی میکشاند. مقام سلطنت هیچگونه قدرتی نداشت و از این‌رو لهستان برای همسایگان زورمندش غنیمتی سهل‌الحصول بشمار میرفت. فردریك دوم با اتریش وروسیه از در سازش در آمدو آنانرا به‌تجزیهٔ لهستان کشاندند. (۱۷۷۲). بموجب این تقسیم‌روسیه‌برقسمت بلوروسی، اتریش بر گالیسی[4]. و پروس بر ناحیه‌ای در سواحل بالتیك («پروس غربی») که به پروس شرقی و براندنبورگ ملحق شد، دست انداختند. جمعیت کشور فردریك دوم از برکت پیروزیهای او از دو میلیون به پنج میلیون تن رسید. لهستان بازهم طی دو ده سال بعدی برای باردوم و سوم تجزیه شد ودرنتیجه موجودیت خود را بعنوان یکدولت مستقل از دست داد.

---

1 - Elizabeth Petrovna　2 - Pierre III　3–Bielorusses

4 - Galicie

فصل سی و پنجم

نظام بورژوازی در انگلستان

چارلز دوم

چارلز دوم[1] درمیان شادی وسرور رویالیست‌ها به انگلستان بازگشت. معهذا نظام کهن دیگروجود نداشت. چارلز دوم مجبوربود فرمان عفو عمومی شرکت کنندگان در جنگ داخلی را امضاء کند و حق مالکیت زمینهائی‌را که در زمان انقلاب مصادره شده بود صحه بگذارد. او همچنین مجبور بود موافقت کندکه رسیدگی به امور مالی دولت ووضع مالیاتها خاص پارلمان باشد. املاك سلطنتی نیزبه چارلزباز نگشت وبجای آن پارلمان برای‌او یك حقوق مستمری‌مقررداشت و بالاخره حق داشتن ارتش‌مخصوص نیز از او سلب شد. در نتیجه دیگرپادشاه صاحب اختیارکشور نبود بلکه پارلمان‌یا بهتربگوئیم طبقاتی بودند که نمایندگان خودرا به پارلمان میفرستادند: زمینداران بزرك‌و سرمایه‌داران.

اما این طبقات از انقلاب میترسیدند، پادشاه را حمایت میکردند و پرخاشگریهای ارتجاعی اریستوکراتهای مهاجررا، که بهمراه او بازگشته بودند، نادیده میگرفتند. علیرغم عفو عمومی موعود، شاه‌کشی‌ها، یعنی جمهوریطلبانی که از استقرار مجدد سلطنت ناراضی بودند، مورد تعقیب قرارگرفتند. جسدکرامول وسایر فعالین برجستهٔ انقلاب‌را ازگور بیرون کشیدند و بدار آویختند. سپس سرهای بریدهٔ آنان را برسرچوب نهادند و دربرابر عمارت پارلمان به تماشا گذاشتند. پادشاه‌امیدداشت‌که با گذشت زمان همهٔ کارها برمدار سابق بازگردد. اما او در اشتباه بود.

مناسبات سرمایه‌داری در تمام رشته‌های‌اقتصاد همچنان توسعه مییافت. محصورکردن‌اراضی و بی زمین ساختن دهقانان با آهنك سریعی پیش میرفت، وصنعت پیروزیهای عظیمی کسب میکرد.

ثروت هنگفتی از مستعمرات غارت میشد. تنها تجارت با هند شرقی سالانه بیش از ششصد هزارپوند استرلینگ[2] در آمدداشت. تجارت برده بمقیاس‌وسیعی صورت میگرفت جزایر

---

1 - Charles II Stuart 2 - Pound Sterling

جامائیکا ، که از اسپانیا گرفته شده بود به بازار جهانی غلام مبدل گردیده بود و بردگان را برای فروش و انتقال به سایر جزایر هند غربی و آمریکا بآنجا میآوردند . در جزایر جامائیکا نیز غلامان را در کشت نیشکر استثمار میکردند . در سال ۱۶۶۱ کمپانی سلطنتی آفریقائی که به صدور اسیران سیاه به جزایر آنتیل اختصاص داشت تاسیس یافت . پس از صدسال از برکت تجارت غلام شهر لیورپول[1] رونق یافت . این تجارت شرم آور لیورپول را به یکی از غنی ترین شهرهای انگلستان مبدل ساخت .

با اینهمه چارلز دوم کمتر در فکر منافع بورژوازی بود و بیشتر به سرکردگان فئودالی مرتجع دربار نزدیک بود . وی پس از سالهای جنگ داخلی و رژیم سخت پروتکتورات املاک خودرا از دست داده بود و اینک شتاب داشت که از دست داده را بازبستاند . دربار از سربازگیری و تهیه تدارکات ارتش بعنوان ممر جدیدی برای کسب سریع ثروت استفاده میکرد . در میان بورژوازی نارضائی از سیاست شاه و اشراف درباری توسعه یافت .

سیاست خارجی

سیاست خارجی چارلز دوم بخصوص ایجاد نارضایتی کرد . او پس از چهارده سال ولگردی در هلند و فرانسه و گدائی صدقه از حکومتهای بیگانه به انگلستان بازگشته بود . تازه در این زمان نیز از فرانسه اعانه میگرفت ، در عین حال که پادشاه انگلستان بود و همچنان افسار فرانسه را بر گردن داشت . در این هنگام فرانسه با سقوط اسپانیا به مقتدرترین حکومت اروپا تبدیل شده بود . چارلز دوم که از لوئی چهاردهم صدقات هنگفتی گرفته بود موافقت کرد که از صدور کالاهای انگلیسی به بازارهای فرانسه جلوگیری کند . سپس دونکرک را ، که کلیدی با محسوب میشد و کرامول آنرا از چنگ اسپانیا بدرآورده بود ، به فرانسه فروخت بقول بنیانگذار سوسیالیسم علمی ، استوارتها تمام صنایع و تجارت انگلستان را بنفع خود و بنفع اشراف درباری به فرانسه فروختند .

اپوزیسیون پارلمانی

پارلمان و سیتی لندن به این امید به شاه پول میدادند که شاه از آنان حرف شنوئی داشته باشد . اما استوارتها این امیدرا برباد دادند . زندگی مسرفانهٔ درباری ، کوشش در راه استقرار مجدد استبداد قبل از انقلاب و سیاست خارجی آنان نارضائی شدیدی را موجب شد . وجناح مخالف نیرومندی در پارلمان بوجود آمد .

پارلمان برای تحکیم وضع خویش در برابر خودسری حکومت شاه درسال ۱۶۷۹ قانون مخصوصی دربارهٔ حقوق شخصی افراد انگلیس بنام هابیاس کورپوس آکت[2] تصویب کرد . بموجب قانون جدید هرفرد انگلیسی حق داشت که رسیدگی فوری کار خودرا از محکمه بخواهد یا آزادی خودرا در قبال وثیقه و یا ضمانت طلب کند . این قانون خودسری حکومت را محدود میکرد . اما پارلمان حق داشت که بویژه در مبارزه با جنبشهای انقلابی موقتاً اجرای قانون را معلق بگذارد .

1 - Liverpool 2 - Habeas Corpus Act

در جریان مبارزهٔ چارلز با پارلمان دو حزب سیاسی ــ توری[1] و ویگ[2] ــ تشکیل شد. ‌میندارانی که درراه حفظ سلطنت مطلقه میکوشیدند در حزب توری اجتماع کردند. روحانیت انگلستان نیز که از پادشاه بعنوان رهبر کلیسای انگلیکان تبعیت میکرد به این حزب تعلق داشت. حزب ویگ‌ها نمایندهٔ بورژوازی و آریستوکراسی جدید ارضی بود اینان افزایش قدرت پارلمان و محدودیت سلطهٔ شاه را طلب میکردند.

انقلاب سال ۱۶۸۸

پس از مرگ چارلز دوم (۱۶۸۵) برادر او جیمز دوم[3] که مردی کودن و کوته فکر و کاتولیکی متعصب بود به سلطنت برآمد. او یکراست درراه استقرار مجدد خودکامگی و کاتولیسیسم در انگلستان قدم گذاشت. این امر حتی توری‌ها را نگران ساخت. اسقفان انگلیکان و روحانیان عایدی و موقعیت خود را در خطر احساس کردند. اشراف از این بیم داشتند که مبادا صوامع کاتولیکی دوباره برسرکار آیند و کشیشان زمینهائی را که هانری هشتم مصادره کرده بود بازبستانند. درژوئن سال ۱۶۸۸ توری‌ها و ویگ‌ها بر آن شدند که پادشاه مناسبتری را بتخت بنشانند. قرعه بنام شتاتودر هلند ویلیام دورانژ (فرزند فعال انقلاب بی‌با) افتاد. از او خواستند که مسلحانه درکار انگلستان مداخله کند. او در نوامبر بدون برخورد با هیچگونه مقاومتی در انگلستان پیاده شد. ارتش، جیمز را رها کرد و او به فرانسه گریخت.

ویلیام دورانژ (ویلیام سوم) را در هنگام جلوس برتخت مجبور کردند که اعلامیهٔ حقوق را برسمیت بشناسد. این اعلامیه یکبار دیگر حق مخصوص پارلمان را در مورد وضع مالیات، آزادی گفتار اعضای پارلمان و حق تسلیم آزادانهٔ عرضحال به آن را بطور قطع اعلام داشت، سربازگیری و نگاهداری ارتش در صلاحیت انحصاری پارلمان نهاده شد.

چندی بعد (درسال ۱۷۰۱) قانون جانشینی سلطنت Act of settlement تصویب شد. بموجب این قانون تاج و تخت انگلستان میبایست به امیر بی‌اهمیت دولت کوچک آلمانی هانور[4] که با سلسلهٔ استوارت‌ها خویشی دوری داشت، انتقال میبافت.

به این ترتیب حوادث سال ۱۶۸۸ نظام پارلمانی بورژوازی انگلستان را استحکام بخشید.

سیاست پارلمان

پس از انقلاب سال ۱۶۸۸ پادشاه تابع پارلمان بود و نمیتوانست سیاست مستقلی بکار برد. بخصوص پس از آنکه تخت و تاج انگلستان بموجب قانون جانشینی به خاندان هانور انتقال یافت (از سال ۱۷۱۴) قدرت پارلمان استوار شد. شاهزادگان خرده‌پای آلمانی که هیچگونه بستگی به انگلستان نداشتند خود را درکشوری که بایستی پادشاه باشند بیگانه احساس میکردند. جرج اول[5] نخستین پادشاه خاندان هانور حتی با زبان انگلیسی آشنائی نداشت و فقط بوسیلهٔ مترجم با وزیران خود صحبت میکرد. قدرت تماماً به پارلمان انتقال یافت.

---

1 — Tory 2 - Whig 3 - James II 4 - Hanovre

5 - George I

درپارلمان برتری باحزب ویگها بود و باستثنای دورانهای کوتاهی تا سال ۱۷۶۰ این حزب حکومت را در اختیار داشت .

حزب ویگها ثروتمندترین زمینداران انگلستان، عمده‌ترین بازرگانان و بانکداران را دربرمیگرفت . امکانات پولی و نفوذ این حزب بس‌عظیم بودو از تمام امکانات برای استقرار الیگارشی پارلمانی استفاده میکرد، وبه این منظور قبل از همه سیستم پارلمانی راموردِ استفاده قرارداد . در انگلستان یك ترتیب قدیمی انتخاباتی‌وجود داشت : از هردوك نشینی وازهرشهری که پادشاه به آن حق‌داده بود دونماینده‌به پارلمان اعزام میشد. از شهرهای بسیاری‌که‌ازدیرباز از این حق استفاده میکردند ، برخی مضمحل شده بودند . در یکی ازاین شهرکها فقط پنج خانوار باقیمانده‌بود و معهذادو نماینده‌برای پارلمان انتخاب میکرد در حالیکه مراکزصنعتی مهم جدیدی مانند منچستر[1] حق انتخاب نماینده برای‌پارلمان نداشتند . شهرهای کوچك بکلی به ملاکین اراضی اطراف خود وابسته بودند . چند خانوادهٔ مالدار ویگ برقسمت اعظم این ویرانه‌های کوچك فرمانروائی داشتند .

ویگها آشکارا انتخاب کنندگان را میخریدند . رأی دادن به انتخاب‌ویگها‌سودمندتر بود چرا که پولدارتر بودند .هنگام انتخابات نامزدهای پارلمان به مردم وعده‌ها میدادند و پولها پخش میکردند . انتخاب کنندگان را بخرج خود به محل‌انتخاب میبردند و آنانرا در مهمانسراها ضیافت میدادند .

شیوهٔ خرید رأی به پارلمان نیزراه یافت . وزیران اعضاء پارلمان را میخریدند . به آنان کمك مالی میدادند ومشاغل سودآوری واگذار میکردند تا خود بتوانندبدون انجام‌هیچ کاری حقوقهای هنگفتی در یافت دارند . وزیران بنوبهٔ خود از بازرگانان ، بانکداران و کمپانیهای مستعمراتی و تجارتی رشوه‌های کلان میگرفتند .

از آغاز قرن هیجدهم قرار براین شدکه پادشاه وزیران را از اعضای حزبی‌برگزیندکه درپارلمان اکثریت داشته باشد. اینك دیگر هیئت وزیران از اعضای یك‌حزب تشکیل میشود . قدرت عظیمی در دست هیئت دولت و بخصوص‌رئیس آن« نخست‌وزیر» متمرکزمیگردد .

پارلمان با هرگونه تغییری در شیوهٔ انتخابات ، که در آن الیگارشی پارلمانی‌برقرار بود ، بشدت مخالفت میورزید . به مجلس عوام اختیارات وسیعی داده شدو یك دورهٔ هفت ساله برای آن درنظرگرفته شدکه اجازه میداد فقط هرهفت‌سال یکبار انتخابات انجام گیرد. قانونی وضع شدکه بموجب آن نامزدهای‌پارلمان میبایست ثروت کلانی داشته باشند (حداقل‌ششصدپوند سترلینگ در آمد سالانه) . پارلمان برای ثروتمندکردن بی‌پروای زمینداران، بسازرگانان و بانکداران بحساب زحمتکشان از حق خود استفاده میکرد .

سیاست استعماری

در انگلستان سیاست خارجی‌فعالی بنفع‌محافل بازرگانی درکار بود. بلافاصله پس از انقلاب سال ۱۶۶۸ جنگ با فرانسه ـ رقیب مهم مستعمراتی و تجارتی انگلستان ـ آغاز شد انگلستان در تمام

[1] - Manchester

ائتلاف‌هائی که علیه فرانسه صورت میگرفت فعالانه شرکت میکردو برسر وراثت اسپانیا به موفقیت‌هائی نائل آمد .

انگلستان بموجب قرارداد صلح اوترخت با فرانسه (۱۷۱۳) جبل‌الطارق وحق عبور آزاد دردریای مدیترانه را بدست آورد . و بعلاوه نواحی وسیعی در آمریکا واقع در خلیج هودسن[1] دست انداخت و حق‌تجارت با مستعمرات اسپانیا و آسینتو را کسب کرد .

هنگام جنگ هفت ساله (۱۷۵۶ تا ۱۷۶۳) انگلستان نزاع با فرانسه را درشمال‌امریکا تجدید کرد و کانادا[2] را از فرانسه و فلوریدا[3] را از اسپانیا گرفت .

انگلستان تقریباً بکلی فرانسه را از هندوستان بیرون راند . به این شکل‌در اواسط قرن هیجدهم انگلستان برفرانسه برتری یافت و سرانجام به نیرومندترین قدرت استعماری مبدل شد .

انگلیسها برای‌توسعهٔ‌متصرفات‌مستعمراتی‌خوددرجستجوی‌سرزمینهائی بر آمدند که‌تا آنزمان برای اروپائیان ناشناخته بود . اینان به اکتشافات دریانورد انگلیسی جیمز کوک[4] (۱۷۲۸ تا ۱۷۷۹) میبالیدند . او درخانواده‌ای از دهقانان تهیدست بدنیا آمد . از کودکی دریك‌کشتی بازرگانی به جاشوئی پرداخت . کوك از برکت سجایای خویش بسرعت پیشرفت کردو درسال ۱۷۶۸ فرمانده يك کشتی جنگی شدکه مأموریت داشت جزایر اقیانوس آرام را کشف کند . کوك طی ده سال سه مسافرت انجام‌دادو ضمن آن اقیانوس آرام را از جنوب بشمال‌موردبررسی قرار داد . او صدها جزیره را، که تا آنزمان‌برای اروپائیان ناشناخته مانده بود، کشف‌کرد، برسواحل استرالیا دست یافت و این قاره را مستملکهٔ انگلستان اعلام کرد . در سال ۱۷۷۹ کوك طی زدوخوردی با اهالی جزایر هائی بقتل رسید .

بانك‌ها

بانکداران سودهای‌کلانی کسب میکردند . آنان ازانقلاب ۱۶۸۸ حمایت‌کردندو به حکومت وامهای سنگینی پرداختند . کار اصلی بانك‌ها ایلك دیگر اعطای اعتبار به‌دولت و قرض دادن به او شده بود . قرض‌های‌دولت همواره افزایش مییافت . بانکداران در ازای قرض‌هائیکه بدولت میدادند بهره‌های هنگفتی دریافت میداشتند وپرداخت این بهره‌ها به گردهٔ مالیات دهندگان بار میشد و به این ترتیب افزایش مالیات سبب‌افزایش تمکن‌بانکداران‌میگردید. مهمترین‌بانك، که در سال ۱۶۹۴ تأسیس شده بود، بانك‌انگلستان بود .

ملاکین بزرگ ، بازرگانان ، صاحبان صنایع وبانکداران به حساب غارت مستعمرات‌و استثمار خشن زحمتکشان زندگی میکردند . جنگهائی که رخ میداد به افزایش مالیات‌ها و بالا رفتن سریع میزان‌قرض‌های دولت منجرمیگردید. پرداخت بهره‌های هنگفت این وامها برمیزان مالیات‌ها بیش‌ازپیش میافزود وحال وروززحمتکشان وخیم‌ووخیم‌تر میشد .

---

1 - Hudson Bay 2 - Canada 3 - Florida 4 - James Cook

تحلیل رفتن دهقانان

دهقانان طی قرن هیجدهم خانه خراب شدند و بتحلیل رفتند. باید دانست که در پایان قرن هفدهم عدهٔ دهقانان بسیار زیاد بود. پارلمان از طریق صدور « قوانین حصارکشی » و با توسل به زور دهقانان را به خانه‌خرابی و بی‌زمینی سوق میداد. این قوانین اجرای تعیین حدود عمومی وحصارکشی اراضی هریك از روستاها را مقرر میداشت. دهقانان موظف بودند بجای زمینهای خود در مزارع مشاع قطعه زمین جداگانهٔ محصوری دریافت دارند. این « حصارکشی‌های پارلمانی » بنفع ملاکین و روحانیان انجام میگرفت که قطعات بزرگی اززمین دریافت میکردند. دهقانان را به انحاء مختلف فریب میدادند، اراضی مرغوب را از آنان میگرفتند و تمام مخارج حصارکشی را بآنان تحمیل میکردند و دهقانان کوچك را بآسانی اززمین میراندند. دهقانان خانه خراب میشدندو به پرولتاریای بی‌زمین تبدیل مییافتند صنعتکاران کوچك نیز درزیر فشارمانوفاکتورهای بزرگ ازصحنه خارج میشدند وروبه‌خانه خرابی میرفتند.

ازراه غارت مستعمرات، برده‌فروشی، افزایش وامهای دولتی واستثمار کارگران در مانوفاکتورها ــ در انگلستان سرمایه‌های بزرگی بوجود آمد. پیدایش این سرمایه‌های بزرگ با غارت و خانه خرابی دهقانان و صاحبان حرف و تبدیل آنان به پرولتاریاهمراه بود. بنیانگزار سوسیالیسم علمی جریان رشد سرمایه و تشکیل پرولتاریا را تراکم اولیهٔ سرمایه Accumulation intiale du capital مینامد. جریان « تراکم اولیه » که درانگلستان بسرعت هرچه تمامتر انجام گرفت، درسایر کشورهای اروپا نیز بوجود آمد.

فصل سی و ششم

هندوستان و چین در قرن‌های شانزدهم تا هیجدهم

درقرن شانزدهم تا هیجدهم اروپا از لحاظ تکامل علوم و فنون کشورهای مشرق‌زمین‌را پشت‌سر نهاد و اینک دیگر پیش‌رفته‌ترین‌منطقهٔ جهان بشمار میرفت. دولتهای اروپائی از برتری تکنیکی خود برای غارت و تصرف کشورهای جدید و تبدیل آنان به مستعمرهٔ خویش استفاده میکردند. هندوستان با غنائم فریبندهٔ خود بیش از همه اروپائیان را جلب‌میکرد.

پرتقالیها، هلندیها، انگلیسیهاوفرانسویان هندوستان را میچاپیدند، سکنهٔ آنراغارت میکردند و برای چپاولگری بمدی خویش‌نقاط اتکائی‌بچنگ میآوردند. لاشخوران استعمارگر برسرهند در میان خود نزاعی وحشیانه داشتند، تا اینکه سرانجام در قرن هیجدهم انگلستان بردیگران چیره شد.

کشورهای خاوردور (چین، ژاپون و کره) در پاسخ لاشخوارگی و فریب و جاسوسی بازرگانان و میسیونرهای[1] اروپائی آنانرا بیرون راندند و مرزهای خود را برویشان بستند.

۱ ـ هند در قرن‌های شانزدهم تا هیجدهم

بازرگانی هند در قرن‌های پانزدهم و شانزدهم

یورشهای تیمور (۱۳۹۸ تا ۱۳۹۹) در شمال هند ویرانی‌های دهشتناکی بجای گذاشت. بسیاری‌ازشهرها بکلی ویران شد بهترین صنعتکاران را به سمرقندفرستادند. تأسیسات آبیاری همگی خراب شد، اقتصاد روستائی و تجارت به انحطاط گرائید. بهترین نقاط جنوب‌کشور بود که از هجوم سپاهیان تیمور در امان ماند. بازرگانان هندی وعرب از طریق

---

1 - Missionnaire

دریا ادویه و پارچه‌های ظریف نخی به مصر میآوردند و تاجران ونیزی این کالاها را از آنجا به اروپا حمل میکردند . جنوب هند واسطهٔ تجارت میان غرب و خاوردور بود . کشتی‌های چین با بار ابریشم و چینی ، وسفاین مالایا با ادویهٔ اندونزی به هند وارد میشدند .

کشف راه دریائی به هند که آفریقا را دورمیزد ، و پرتغالیها (۱۴۹۸) بدان پی‌برده بودند ، ضربت سختی باین تجارت وارد آورد . پرتغالیها ناتوان‌تر از آن بودند که هند را تصرف کنند . آنها فقط نقاط پراکنده‌ای در سواحل هند اشغال کردند و در آنجا مواضع مستحکمی برای خود برپاساختند .دزدان دریائی پرتغال از این کانونهای جنگی به کشتی‌های عرب و هندی دستبرد میزدند ، کالاهای گرانقیمت را بغنیمت میبردند و کشتیها را با سرنشینانش غرق میکردند و یااسیران را باگوش و دماغ بریده‌رها میساختند . این تیره‌بختان میبایست این خبررا در اکناف مشرقزمین بپراکنند که انحصار گران پرتغالی تجارت دریائی میان هندو اروپا را با تمام وسایل به ویرانی تهدید میکنند . در آغاز قرن هفدهم پرتغالیها ناچارشدند ازانحصار طلبی خوددست بردارند زیرا اشغالگران دیگری ـ انگلیسها وهلندیها ـ آنانرا از میدان بدرکردند .

امپراتوری مغولهای بزرك

در سال۱۵۲۶ شاهزاده بابر ازطریق‌گذرگاههای‌کوهستانی افغانستان از آسیای میانه به هندوستان هجوم آورد . بیست هزار سپاهی ، که در جنگ آبدیده شده بود ، نیز همراه او بود.امیران هندی نتوانستند با یکدیگر متحدشوند و دربرابربابرمقاومت ورزند و از این‌رو او درزمانی کوتاه قسمت عمدهٔ شمال هند را بزیر فرمان خود کشید. بابرفرمانروائی باتدبیرودوراندیش‌بود. او به کشمکشهای فئودالی ، که هند از آن رنج فراوان میبرد ،پایان دادو بحمایت‌بازرگانی برخاست .

دولتی که بوسیلهٔ او تأسیس یافت از طرف اروپائیان بنام امپراتوری مغول بزرك Empire des Rands Mongols خوانده‌شده‌است (بابرخود را جانشین دولتهای‌مغولی‌چنگیزخان و تیمور میدانست) .

امپراتوری مغول درزمان اعقاب‌بابرپیوسته متصرفات خودرا بسط میداد . این‌امپراتوری درپایان قرن هفدهم تقریباً تمام‌هندرا ، بعلاوهٔ جنوبی‌ترین منتهاالیه شبه جزیره و شرق‌افغانستان دربرمیگرفت .

اکبر

امپراتوری مغولها درزمان حکومت اکبر (۱۵۵۵ تا ۱۶۰۵) به عالیترین درجهٔ شکفتگی خودرسید . اکبر میکوشید سکنهٔ بومی‌هند را بطرف خود متمایل سازد . او علاوه برفاتحان مسلمان ، فئودالهای هندی را نیز بخود جلب‌کرد و هرگونه پیکردهای منهبی هندوان را از میان برداشت . او مخصوصاً به حفظ و نگاهداری شبکهٔ آبیاری هند که از نظر کشت اراضی آن کشور اهمیتی عظیم داشت توجه زیادی کرد .

وحدت هندوستان تحت‌لوای‌مغولان بزرك به رشد تجارت و حرف درآن‌کشورمنجر گردید.

منسوجات هندی به اروپا صادر میشد . اسم هندی این پارچه‌ها (موسلین[1] ، چلوار[2]، تافته[3]) در زبانهای اروپائی تا کنون زنده مانده است . بانوان درباری پایتخت‌های اروپا با موسلین‌های ظریف هندی جلوه فروشی میکردند . هندوستان درزمان مغولان به عمارات عظیم و با شکوهی مزین گردیدکه برسر بنای آنها دهها هزار دهقان و پیشه‌ورآواره شدند .

ولی وحدت هندوستان تنها یك امر ظاهری بود . کمونهای روستائی جداگانه با یکدیگر چندان ارتباطی نداشتند . مغولها نواحی مختلف هندوستان را بدست فرمانداران خود سپرده بودند و آنان نیزفقط به جمع‌آوری مال میاندیشیدند ودر فکر آن بودندکه قلمرو مأموریت خویش رابرای خودواعقابشان نگاهدارند . شکوه وجلال خیره کنندهٔ مغولان بزرگ وفرمانداران آنان اززحمات طاقت‌فرسای دهقانان و پیشه‌وران هند مایه میگرفت. بیش از نیمی از محصول دهقانان بصورت مالیات از چنگ آنان بدرمیرفت ، گذشته از آن مأموران دریافت مالیات نیز بیرحمانه آنان را غارت میکردند . دهقانان همچنین برای ساختمان بناها ، احداث جاده‌ها و نگاهداری نهرهای آبیاری عوارض سنگینی میپرداختند .

اکبر طلب کرد بجای مالیات جنسی، که قبلاً معمول بود ، مالیات نقدی وصول گردد این امر برای دهقانان بیش ازپیش کمرشکن بود چه اینان که برای پرداخت مالیات پول‌در دست نداشتند ناچار میشدند از رباخواران وام بگیرند و بصورت بدهکار دائمی آنان در آیند. فرار دهقانان از روستاها آغازگردید . نواحی حاصلخیز هند به جنگل تبدیل یافت. راهزنان برراهها مسلط شدند. شورشهای دهقانی درگیرشد . درآمد مغولها کاهش یافت و فرمانداران دیگر حاضرنبودند آنان را درعایدات خود سهیم کنند و میکوشیدند از امپراتوری جدا شوندو بصورت حکومت مستقلی درآیند .

اورنگ‌زیب

آخرین تلاش برای تقویت امپراتوری مغولها درزمان امپراتور اورنگ‌زیب (۱۶۵۸ تا ۱۷۰۷) عمل آمد . اورنگ‌زیب برخلاف اکبر برمسلمانان هند تکیه کرد وهندوان را مورد تعقیب قرار داد . او ازراه غارت ثروت معبدهای هندی خزانهٔ خود را انباشت و زمینهای متعلق به این معابد را به مسلمانان واگذار کرد . وی همچنین به اشراف مسلمان اجازه دادکه‌ازپرداخت بدهی خود به هندوها سرباززنند. او به اقدامات خشنی دست‌زد تا دهقانان‌را به پرداخت مالیات مجبور سازد . درقبال‌عدم‌پرداخت مالیات مجازات‌ـفاکانهٔ اره‌کردن با ارهٔ چوبی معمول بود . اورنگ‌زیب بنفع فئودال‌های‌مسلمان سیاست اشغالگرانهٔ وسیعی را دنبال میکرد . او پس از یك جنگ طولانی موفق شد هندوستان جنوبی را تصاحب کند . ولی این جنگ‌ها به منابع مالی عظیمی نیازداشت‌و سرانجام به انهدام امپراتوری‌مغولان بزرك منجر گردید .

قبایل مارات[4] در غرب دکن بضد مغولان برخاستند . دهقانان و ملاکین خرده‌پای‌ماراتی بضد مغولان بزرك و اشراف مسلمان جنگ مذهبی هندورا اعلام‌کردند . رهبرشجاع وبااستعداد

1 - Mousseline 2 - Calico 3 - Taffetas 4 - Marathes

آنان ـ شیواجی[1] ـ از گروههای پارتیزانی ارتش نیرومندی بوجود آورد که پیروزمندانه با سپاهیان اورنگ‌زیب میجنگید . فرمانداران امپراتور به سلطهٔ مغولان بزرگ کمترین علاقه‌ای نداشتند و تنها درغم املاک ودارائی خود بودند . درسالهای واپسین حکومت اورنگ‌زیب دولت او در آستانهٔ تجزیهٔ کامل قرار داشت .

پس از مرگ وی امپراتوری مغولان که بوسیلهٔ بابر تأسیس یافته بود ، موجودیت خودرا از دست داد ، ولی فرمانروایان دهلی عنوان پرطمطراق مغولان بزرگ را همچنان برای خود تا مدتها نگاه داشتند .

انگلیسها و فرانسویها درهند

هندوستان که بیك سلسله نواحی فئودالی تجزیه شده ودر اثر جنگ‌میان فئودالها و دهقانان انحطاط یافته بود برای قدرتهای اروپائی ـ فرانسه وانگلیس ـ بصورت غنیمت سهل‌الحصولی درآمده بود کمپانیهای فرانسوی و انگلیسی هندشرقی از خود دارای ارتش و قلاع جنگی بودند . حق ضرب سکه ، اعلام جنگ وانعقادقرارداد داشتند . آنان درهندوستان پایگاههائی را اشغال کردند ، بازرگانی را بدست گرفتند و بمنظور مطیع ساختن فئودالهای هندی درکشمکشهای آنان مداخله‌میکردند . انگلیسها شهر مدرس[2] و فرانسویان پوندیشری[3] را مرکز قلمروخویش درهندوستان قرار دادند.

انگلستان و فرانسه برسرهندوستان مدام با یکدیگر میجنگیدند. زمانی کوتاه فرانسویان برانگلیسها چیره شدند وحتی مدرس را تصرف کردند (۱۷۴۴) ولی دیری نگذشت که برتری با انگلستان، که حریفی قوی‌تر وثروتمندتر بود ، شد . درجنگ هفت ساله (۱۷۵۶ تا ۱۷۶۳) فرانسویان قسمت عمدهٔ متصرفات خود را در هندوستان از دست دادند . کمپانی انگلیسی هند شرقی که حریف عمدهٔ خود را از پا درآورده بود به منقاد ساختن هندوستان ناتوان و تجزیه شده ادامه داد .

۴ ـ چین در قرن هفدهم و هیجدهم

نخستین مناسبات چین و اروپا

کشفیات بزرك جغرافیائی سرآغاز مناسبات منظم اروپا وچین محسوب میشود . پیش از همه سروکلهٔ پرتغالیها درکرانه‌های چین پدیدار گردید. اینان پس ازکوششهائی چند برای نخستین‌بار بسال ۱۵۱۶ درچین پیاده شدند . از این پس رفت و آمد آنها به چین افزایش یافت و با کانتون واقع در جنوب آن کشور روابط بازرگانی برقرارساختند . پرتغالیها که در اشتیاق تأسیس پایگاه تجارتی درچین بودند در سال ۱۵۵۷ ماکائو[4] رااشغال کردند که از همان زمان به مستعمرهٔ آنان مبدل شد . پس از آن هلندیها آمدند، وبعد نوبت به انگلیسها و فرانسویها رسید . اروپائیان بمنظور

1 - Shivadgi 2 – Madras 3 - Pondichéry 4 - Macao

استقرار رابطه باچین سفیران خودرا به پکن اعزام میداشتند و هدایای گرانبهائی برای امپراتور آن میفرستادند . ولی تجارت آنها بطور عمده در بندرهای جنوبی انجام میگرفت و از آنجا چای و ابریشم وچینی صادر میکردند .

منچوری

از پایان قرن شانزدهم در سرزمین جنوبی منچوری قبایل منچور رفته رفته نیرو گرفتند . آنان با یکدیگر متحد شدند ، ارتش نیرومندی بوجود آوردند و دولتی تأسیس کردند . در آغاز قرن هفدهم منچوها برضد همسایهٔ خود، چین ،دست به تهاجماتی زدند . ارتش آنان مرکب از هشت واحد که هرکدام پرچم مخصوص داشتند بود و «ارتش هشت پرچم » نامیده میشد . این ارتش روزبروز توسعه مییافت . سرکردهٔ نظامی منچوری برخود عنوان امپراتوری گذاشت ، و بسیاری از قبایل مجاور فرمان او را گردن نهادند . منچوها به اردو کشی بضد کره دست زدند، به پایتخت آن کشوررسیدند و پادشاه کره را مجبور کردند خراجگزار منچوها شود . و بدنبال این وقایع جنگ با چین را آغاز کردند .

تشکیل امپراتوری منچو درچین

در این زمان درچین جنبش بزرگ خلق در جریان بود. شورشیان که ارتش بزرگی گرد آورده بودند بسوی پایتخت- پکن (بی پیر) - رو آور شدند . در سال ۱۶۴۴ پس ازجنگ خونینی قیام کنندگان پایتخت را تصرف کردند و آخرین امپراتور امپراتوری مینگ را از آنجا راندند . آنگاه فئودالهای چین که خود از سرکوب شورشیان عجز داشتند منچوها را بکمك فراخواندند . ارتش منچوها پایتخت را از دست قیام کنندگان بدرآورد و قیام را سرکوب کرد . ولی منچوها که وضع خودرا در پکن مستحکم ساخته بودند دیگر در اندیشهٔ بازگشت نبودند. اینان پکن را پایتخت خویش قرار دادند و اعلام کردند که امپراتوری مینگ سرنگون شده و بجای آن امپراتوری آنها تأسیس یافته است . منچوها امپراتوری خود را دای تسین[1] یعنی تسین بزرگ خواندند . باین ترتیب در سال ۱۶۴۴ امپراتوری نوینی درچین بنیان گرفت .

منچوها سلطهٔ خودرا برسراسرچین بسط دادند ، بسیاری از فئودالهای چینی راخریدند و آنان را به پستهای مهمی گماردند . اینك دیگر سرکردگان جنگی منچو امیر و شاهزاده شده بودند . آنها اسیران چینی رابرده میساختند و بزمینهای دهقانان چین دست میانداختند و آنرا به ملك خصوصی خویش تبدیل میکردند . خلق چین از قلدران تازه نفرت داشت و همواره بضد آنان توطئه میکرد و شورش ترتیب میداد ، ولی با اینهمه به سرنگون ساختن قدرت منچوها توفیق نمییافت . این قدرت بالاخره در سال ۱۹۱۲ سرنگون شد .

توسعهٔ چین

جنگجویان منچو نه تنها چین را گشودند بلکه کشورهای مجاور را نیز به آن ملحق ساختند . برخی از قبایل مجاور که قدرت منچوها را احساس میکردند خود به اطاعت از سلطهٔ آنان گردن نهادند ، مغولهای جنوبی که سر اطاعت در برابر منچوها فرود آوردند از آن زمان بمناسبت اینکه جزئی از امپراتوری شدند قلمروشان نام مغولستان داخلی بخود گرفت . مغولهای شمالی منقاد منچوها نشدند و کشورشان «مغولستان

---

1 - Dai Tsin

خارجی نامیده شد. منچوها این‌کشوررا درپایان قرن هفدهم پس از یك جنگ طولانی مطیع خود ساختند و در قرن هیجدهم قسمت اعظم امیرنشین‌های غرب‌چین را - جونغاریاو کاشغر[1] که اکنون ناحیه‌سین کیانگ[2] چین راتشکیل میدهد- به قید اطاعت خود درآوردند. امیرنشین‌های هندوچینی - آنام[3] و برمه[4] خراجگزار منچوها شدند و بآنان باج میپرداختند.

کانگ - سی

درمیان امپراتوران منچو کانسی[5] که شصت سال (۱۶۶۲ تا۱۷۲۲) سلطنت کرد شهرتی خاص دارد. او انسانی خردمند و با فرهنگ بود. به استقرار رابطه با اروپائیان‌اقدام کرد. دانشمندان ومیسیونرهای اروپائی رابه‌نزدیك خود آوردو بآنان دستور داد تا بهترین کتابهای‌اروپائی را دربارهٔ فیزیك، طب‌وریاضیات‌بزبان منچو ترجمه‌کنند. کانگ‌سی به اروپائیان اجازه داد تا آزادانه به تجارت بپردازند و تمام بنادررا بروی آنان بازکرد.

مناسبات روسیه وچین

نخستین مناسبات روسیه با چین در ابتدای قرن هفدهم برقرارشد. پس از تصرف سیبری تزارهای روسیه برای عقد دوستی با دولت بزرگ‌همسایه سفیرانی بچین اعزام میداشتند. بازرگانان روس به مبادلات‌تجارتی‌مرزی باچینیان دست زدند. درهمین‌زمان سپاهیان روس درحالیکه فتوحات‌خود را در سیبری ادامه‌میدادند درسالهای ۱۶۴۵ تا۱۶۵۰ به رودخانهٔ آمور[6] رسیدند. در آن‌هنگام این منطقه سرزمینی متروك بود که قبایل وحشی در آن میزیستند. روس‌ها سراسر منطقهٔ‌شمال رودآمور را فتح کردند و قلاع خودرادر آنجا برپا داشتند. اما امپراتوران منچو که‌امپراتوری خود را به حساب مناطق متروك شمال گسترش‌میدادند در همین جا به فتوحاتی نایل آمدند. کانگ‌سی نیزمیخواست که بررودخانهٔ آمورو نواحی متصل بآن جنگ بیاندازدو بهمین منظور سپاه خود را بآنجا اعزام داشت. در اواسط قرن هفدهم میان سپاهیان روس و منچو تصادمی روی داد.

آنگاه فرستادهٔ روس به‌نزد کانگ‌سی اعزام شد که عقد صلح ببندد و دوستی برقرار سازد. پس از مدتها مذاکره سفیرروس‌درنرچینگ[7] بسال ۱۶۸۹ نخستین قرارداد‌مرزی وبازرگانی چین و روسیه را نوشت. سفیر روسیه که میل نداشت باهمسایگان به جدل پردازد قلمرو آموررا به کانسی واگذارکرد و فقط درسال ۱۸۵۸ بود که این‌منطقه به روسیه‌بازگشت داده شد. از زمان معاهدهٔ نرچینگ میان چین وروسیه دوستی آغاز شد و تجارت پررونقی براه افتاد. اما روسها با زبان چینی، وچینی‌ها و منچوها با زبان روسی آشنائی نداشتند و این امر روابط دو کشور را مشکل‌میساخت. پتراول عده‌ای از روسها را برای‌آموختن زبان‌چینی به پکن‌فرستاد از آنزمان‌هرچه روسهاچین‌را بیشتر میشناختند،بیشتر باین‌کشور روی‌آوردند و بازهم معاهدات دولتی چندی‌منعقدشد.

---

1 - Dgungaria   2 - Sin Kiang   3 - Annam   4 - Birma
5 - Kang - Hsi   6 - Amur   7 - Nerching

چین
بنادرهای بسته

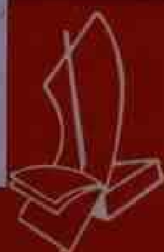
دراین میان اروپائیان بیش از پیش از راه بندرهای جنوبی به‌چین روی‌آوردند. دربنادرجنوب هلندیها، پرتغالیها، اسپانیائیها، انگلیسها وفرانسویان تجارت میکردند. اروپائیان در حالیکه دستشان در تجارت کاملاً بازبود بغارت‌مشغول شدند. یك بازرگان پرتغالی به‌مقبرهٔ هفده امپراطوردستبرد زد.

بازرگانان اروپائی که شادان باغنائم پرارزش چین باز میگشتند از هیچ کاری روی نمیگرداندند. دست بغارت میزدند، بازرگانان چینی را فریب میدادند وبه مردم چین اهانت روا میداشتند. اروپائیان برسر منافع، مدام برسروکلهٔ یکدیگر میکوبیدند. به مأموران چینی رشوه میدادندکه آنانرا بخاطر جنایات‌گوناگونشان تعقیب نکنند. میسیونرهای اروپائی نیز رفتاری بهتراز این نداشتند. اینان‌در حالیکه مسیحیت‌را تبلیغ میکردند به‌تجارت و غارت نیز اشتغال داشتند. علاوه‌براین ازآنجاکه باطرح مواعظ خودنفوذ در شهرها وروستاها برای آنان آسان‌تر بود بنفع دولتهای اروپائی نیزجاسوسی میکردند.

اینهاهمه خلق‌وحکومت چین‌را بضد اروپائیان برانگیخت. چینیان تجارت خودرا با آنان محدود کردند و بالاخره در سال ۱۷۵۷ ورود اروپائیان را به تمام شهرها، به استثنای کانتون، ممنوع‌ساختند. حتی دراین شهر نیزفقط به چندتن بازرگان اروپائی،که پروانهٔ مخصوص داشتند، اجازهٔ تجارت دادند. اروپائیان درکوی مخصوصی میزیستندوحق نداشتندکه‌در سایر کوچه‌های شهرظاهرشوند. حتی خانواده‌های بازرگانان اروپائی ازورود به کانتون‌ممنوع‌بودند. علیرغم‌تقاضاهای اروپائیان، چینی‌ها هیچ قراردادتجارتی باآنان‌منعقد نساختند.حتی‌فعالیت‌های مذهبی نیز محدود شد.

اروپائیان که از این رفتار نسبت به بازرگانان و میسیونرهاشان خشمگین شده بودند چین را به «بی‌فرهنگی» وعدم تمایل‌به برقراری رابطه بافرهنك‌اروپائی‌متهم کردند.درعین‌حال «بستن دروازه‌های» چین برفتارگستاخانهٔ بازرگانان‌ومیسیونرهای اروپائی ساکن‌چین و سایر کشورهای آسیائی جوابی بود. چین می‌پنداشت‌که باین ترتیب ازاسارت اروپائیان رهائی‌خواهد یافت. ژاپونیهاوکره‌ایها نیز درست با «بستن دروازه‌ها» بودکه اروپائیان را، که درآرزوی تصرف این‌کشورها بودند، بخود راه ندادند.

پایان‌کتاب



نشر اندیشه
تهران - شاه آباد
تلفن ۳۰۲۹۶۳

۲۰۰ ریال